امام سجاد عليه‌السلام جمال نيايشگران

تحقيق: گروه تاريخ اسلام

مؤلف: احمد ترابى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# پيشگفتار

پس از حمد و ثناى خداوند منّان و درود بر روان پاك و مقدس پيامبر گرامى اسلام و خاندان معصوم و بزرگوارش، اين بنده اميدوار به غفران الهى، سيد هاشم رسولى محلاتى، از سال 50 به بعد به كسالت شديد كليوى مبتلا شدم و پس از بسترى شدن در بيمارستان و انجام عمل جراحى با خود عهد كردم چنانچه خداى بزرگ بر من منت نهاده سلامت كامل عنايت فرمايد با توجه به مطالعه و سابقه و تجربه كارى كه داشتم به كار تدوين زندگانى پر افتخار سراسر آموزنده ائمه معصومين عليهم‌السلام دست زنم. باشد تا از اين رهگذر شمه اى از نعمتهاى بزرگ الهى را سپاسگزارى كرده و خدمتى هر چند ناچيز به آستان مقدس مواليان خويش نموده و ذخيره اى اندك براى روز بازپسين تهيه كرده باشم...

بحمدالله، توفيق الهى نيز يارى كرد و زندگى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و دخت گراميش حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام؛ را در سالهاى 50 تا 75 تدوين كرده به چاپ رساندم، ولى با پيروزى انقلاب اسلامى و مشاغلى كه در اين راه برايم پديد آمد ادامه كار دچار ركود و وقفه شد. با اين حال، خداى منّان توفيق خود را از اين بى مقدار سلب نفرمود و با همه مشاغلى كه داشتم به تدوين زندگانى سه معصوم بزرگوار ديگر - حضرت امير المومنان عليه‌السلام و امام حسن و امام حسين عليهما‌السلام موفق شدم و اين آثار نيز به چاپ رسيد.

در اين خلال دوست پرتلاش و ارجمند و دانشمندان گرانمايه، حضرت حجة الاسلام و المسلمين آقاى الهى، كه خدمت به فرهنگ اسلامى و شيعه در وجود ايشان از مرز وظيفه گذشته به سرحد عشق رسيده است در سفرشان به قم به مناسبت برگزارى سمينار دارالقرآن، با اين حقير ديدارى داشتند و از روى كرامت نفس و عنايت خاص خويش، خدمت در گروه تاريخ اسلام بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى را به بنده بى بضاعت پيشنهاد فرمودند. پس از آن در سفرى به مشهد به آستان قدس ‍ رضوى مشرف شدم و از نزديك با اعضاى محترم گروه تاريخ اسلام آشنايى پيدا كردم، آن عزيزان را اعوان و انصار خوبى براى همكارى در اين زمينه يافتم، و به پذيرفتن دعوت جناب آقاى الهى سلّمه الله تعالى تشويق و دلگرم شدم. گروه تاريخ به پيشنهاد اينجانب، دست به كار تهيه مقدمات تدوين زندگانى بقيه ائمه معصومين عليهم‌السلام گرديد.

در ميان جمع ما، همكاران محترمى نيز مانند جناب حجة الاسلام آقاى خداپرست دام توفيقه بودند كه پس از تهيه و تنظيم فيشهاى مورد نياز، به تدوين و تاءليف آنها با سبك و شيوه اى كه مد نظر مشغول شدند و در اين راه زحمات فراوانى كشيدند - شكر الله سعيه المشكور.

متاءسفانه به خاطر گرفتاريهاى ايشان و نوساناتى كه در كار پيدا شد مجددا ادامه كار دچار وقفه شد تا اين كه خداى سبحان نعمت غير مترقبه ديگرى را به يارى ما فرستاد و نويسنده توانا و ارجمند، حجة الاسلام جناب آقاى ترابى انجام اين مهم به عهده گرفتند، و الحق با قلم شيوا و توانمند خويش ‍ بخوبى و بيش از حد انتظار از عهده كار بر آمدند، كتابى را كه در دست و پيش رو داريد تاءليفات كرده و همه ما را مرهون زحمات خويش قرار دادند. خداوند بر توفيقات ايشان بيفزايد، و توفيق بهرورى و استفاده از آن را به همه ما عنايت فرمايد، و همچنان ما را تا پايان كار موفق و مشمول عنايات خاصه خويش قرار دهد.

سيد هاشم رسولى محلاتى

31 ارديبهشت ماه 73 شمسى

مطابق با عيد قربان 1414 قمرى

# مقدمه

امام سجاد، حضرت على بن الحسين عليه‌السلام، چهارمين پيشواى شيعه و ششمين آفتاب عصمت است كه در بحرانى ترين شرايط تاريخ اسلام عهده دار امر امامت گرديد و قافله اهل ولايت را از ظلمات دوران حكومت بنى اميه به سلامت عبور داد و شيعه را از اضمحلال و نابودى مصون داشت.

در روزگارى كه همه صداها خاموش شده بود و امويان دارهايى را كه برافراشته بودند همچنان برپا نگاه داشته و بر تعداد آنها مى افزودند و خونهاى مطهرى را كه ريخته بودند نمى شستند تا درس عبرتى باشد براى همه آنان كه هنوز نفسى در سينه دارند و زمزمه اى زير لب!

آرى، امام سجاد عليه‌السلام در چنين روزگارى قافله سالار راهيان نور شد.

وقتى نگذاشتند كه در روشنايى روز، نداى حقيقت را بر فراز منبر جدش ‍ رسول الله بازگويد، در دلهاى شب با دعا و نيايش، عالى ترين رموز ديندارى و حق جويى را به يارانش ابلاغ كرد. و با راز و نيازهاى شبانه اش، صحيفه اى از معارف و رهنمودها و عبرتها و درسها تدارك ديد و با سجده هاى طولانيش، قيامها را شكل بخشيد.

زمانى كه دشمن اجازه نداد او در ميان يارانش و در جمع پيروانش حضورى بايسته و علنى داشته باشد، آن حضرت با خلوت خويش جمع امويان را متشتّت ساخت و آرامش آنان را برهم زد!

او براستى محراب نيايش را به ميدان رويارويى با سياستها و تبليغات و تعاليم امويان مبدل ساخت و از دعا كه نرمترين شيوه گفتارى است حربه اى برنده عليه دشمنان دين و منكران ولايت پديد آورد.

او در مجلس يزيد - ظالمانه ترين و بى رحم ترين دادگاه تاريخ - با چنان شهامت و شجاعتى از حريم شهيدان كربلا، دفاع كرد كه طنين سخنانش ‍ براى هميشه در گوش زمان باقى ماند.

امام سجاد، در آن مجلس و نيز در بقيه عمر خويش به اثبات رسانيد كه در علم، حلم، بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبيت اجتماعى چونان اجداد طاهرينش، سرآمد خلق است.

از آن پس هر گاه صدايش به نيايش بلند مى شد، همه دردها و رنجهايى كه از سوى غاصبان خلافت و دشمنان ولايت بر خاندان عصمت رفته بود، دوباره مجسم مى گرديد.

در نواى گرم دعاهايش پيام توحيدى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صلابت اميرالمومنين و رنجهاى حسن بن على عليه‌السلام و مظلوميتهاى حسين عليه‌السلام، سالار شهيدان كربلا، موج مى زد.

در عصر حقوق پايمال شده انسانيت و شرافت و ديانت، رساله حقوق آن گرامى، مايه پند و درس آموزى همه آنان شد كه تا هميشه تاريخ در انديشه تدوين حقوق انسانند.

و اكنون، در ساحت اين محراب بلند به نياز عرفان و شناخت ابعاد وجودى آن زينت بخش تقواپيشگان مى نشينيم، بدان اميد كه مائده امدادهاى حق، در اين مسير يارى و توانمان بخشد.

در اين مقدمه لازم به ياد است كه تحقيق بخش مهمى از منابع اين كتاب توسط گروه تاريخ بنياد پژوهشهاى اسلامى صورت گرفته است و سپس بر اساس آن پژوهشها حجة الاسلام آقاى محمد خداپرست جزوه اى را تدوين كرده اند كه پس از ويرايش علمى و ادبى و حذف و اضافاتى چند به شكل حاضر در منظر شما قرار گرفته است.

ضمن تشكر و تقدير از دانشمند گرانمايه جناب حجة الاسلام آقاى سيد هاشم رسول محلاتى كه طراح اصلى كار تدوين زندگى معصومين عليه‌السلام در اين بنياد بوده اند و بر روند كار نظارت و راهنمايى داشته اند، از درگاه خداوند، توفيق و سعادت براى همه پژوهندگان معارف دينى و تلاش ‍ كنندگان در راستاى نشر معارف اهل بيت و تعالى فرهنگى جامعه اسلامى را آرزومنديم.

احمد ترابى

# فصل اول: اجمالى از ولادت تا شهادت

## ولادت على بن الحسين عليه‌السلام

مشهورترين نقل، در تاريخ ولادت امام سجاد، زين العابدين عليه‌السلام اين است كه آن حضرت در روز پنجشنبه، پنجم شعبان المعظم سال 38 هجرى قمرى ديده به جهان گشوده است.

در سال تولد آن گرامى جز سال 38 معروفترين و صحيح ترين نظر شناخته مى شود، (1) برخى از مورخان و محدثان به سال 37 (2) و 36 (3) و حتى 35 (4) اشاره كرده اند.

در روز و ماه ولادت آن امام دو قول وجود دارد.

بيشتر مورخان چنان كه يادآور شديم پنجشنبه، پنجم شعبان را ترجيح داده اند. (5) و برخى ديگر جمعه يا يكشنبه نيمه ماه جمادى الاولى را برگزيده اند. (6)

## مكان ولادت

همه منابع حديثى و روايى، به اتفاق، زادگاه امام سجاد را مدينه دانسته اند. (7)

برخى نويسندگان مانند ابن جرير طبرى امامى در كتاب دلائل الامامه، حتى به خانه اى كه امام سجاد در آن متولد شده اشاره كرده اند و گفته اند كه آن حضرت در خانه فاطمه زهرا عليها‌السلام قدم به جهان نهاده است. (8)

آنچه براى محققان منشا ترديد شده، اين است كه اگر سالهاى 38 يا 37 و يا 36 را سالهاى ولادت آن گرامى بدانيم اين سالها مقارن بوده است با جنگ جمل و حضور على عليه‌السلام و خاندان وى در عراق، بنابراين حسين بن على و همسر وى نمى توانسته اند چنين سالهايى را در مدينه باشند! (9)

ولى اين اشكال بآسانى قابل پاسخگويى است، چه اين كه سالهاى ياد شده، سالهاى بحرانى و پركشمكش بوده و حضور على عليه‌السلام و فرزندان او براى مقابله با اصحاب جمل صورت گرفته است و بعيد نمى نمايد كه در چنين شرايطى، حسين بن على عليه‌السلام همسرش را در مدينه گذاشته باشد تا در ميان خويشاوندان و با آرامش كامل، فرزند خود - على بن الحسين - را به دنيا آورد.

## كنيه و القاب

براى امام زين العابدين عليه‌السلام، اين كنيه ها ياد شده است:

ابوالحسن (10)، ابومحمد (11)، ابوبكر (12)، ابوالحسين (13)، ابوعبدالله (14) و ابوالقاسم (15).

در اين ميان، مشهورترين كنيه آن حضرت نخست ابوالحسن و سپس ‍ ابومحمد است.

و اما القاب آن گرامى چنين است:

زين العابدين، (16) سيدالعابدين، (17) سجاد، (18) ذوالثفنات، (19) قدوة الزاهدين، (20) سيدالمتقين، (21) امام المؤمنين، (22) زين الصالحين، (23) منار القانتين، (24) الزكى (25) الامين، (26) و سيد المجتهدين. (27)

مشهورترين القاب آن حضرت، سجاد و زين العابدين مى باشد.

## پدر و مادر

پدر ارجمند امام سجاد عليه‌السلام: امام حسين بن على عليه‌السلام سيد الشهداء عليه‌السلام مى باشد. برخى زين العابدين را بزرگترين فرزند حسين بن على عليه‌السلام دانسته اند (28) ولى از بيشتر منابع تاريخى چنين استفاده مى شود كه على اكبر - شهيد كربلا - بزرگترين پسر خانواده بوده است و امام سجاد عليه‌السلام از وى سن كمترى داشته است و بر اين اساس زين العابدين را على اوسط ناميده اند. (29)

مادر بزرگوار آن حضرت، شهربانو، دختر يزدگرد - آخرين شاه ساسانى - مى باشد. وى طى فتوحات شهرهاى ايران به دست مسلمانان اسير گشت و از ايران به مدينه برده شد و در پرتو حمايت اميرالمومنين عليه‌السلام آزاد گرديد، به همسرى حسين بن على عليه‌السلام در آمد و افتخار يافت تا مادر امام زين العابدين عليه‌السلام باشد و نُه امام معصوم از نسل او پديد آمد.

على عليه‌السلام درباره او به فرزندش حسين عليه‌السلام سفارش ‍ فرمود:

از همسرت - شهر بانو - خوب محافظت و نگاهدارى كن و به او نيكى نما، چه اين كه در آينده اى نزديك براى تو فرزندى خواهد آورد كه بهترين اهل زمين خواهد بود. (30)

اين كه شهربانو، در چه سالى ديده به جهان گشوده و در چه سنى به همسرى حسين بن على عليه‌السلام در آمده، و پس از آن چند سال با آن حضرت زندگى كرده است، مورخان و محدثان نظر قاطعى را ثبت نكرده اند.

نكته اى كه بيشتر تاريخنگاران يادآور شده اند اين است كه وى دختر يزدگرد بوده است و نياكان پدرى او عبارتند از: پرويز، هرمز، انوشيروان، قباد. پدرش آخرين پادشاه ساسانى است كه با فتوحات اسلامى سلسله آنان منقرض گرديده است. از جمله نامها و القابى كه براى مادر امام سجاد عليه‌السلام ياد كرده اند به موارد ذيل مى توان اشاره كرد:

شهربانو، (31) شهربانويه، (32) شاه زنان، (33) سلافه، (34) غزاله، (35) سلامه، (36) خولد، (37) بره، (38) جهان نويه، (39) شهرناز، (40) جهان شاه، (41) حرار، (42) خلوه، (43) ام سلمه، (44) فاطمه (45) و مريم. (46)

آن بانوى گرامى كه افتخار مادرى ولى خدا و زينت عبادتگران را به دست آورده بود سوگمندانه، پس از ولايت فرزندش، با فاصله اى بسيار اندك جهان را بدرود گفت و على بن الحسين در دامان دايه اى پرورش يافت كه هماره او را مادر صدا مى زد. (47)

برخى مورخان گمان كرده اند مادر امام سجاد در واقعه كربلا حضور داشته و پس از شهادت حسين بن على عليه‌السلام به همسرى زبيد در آمده و از او صاحب فرزندى به نام عبدالله شده است. (48)

ولى چنان كه مسعودى و ديگران گفته اند، مادر امام سجاد عليه‌السلام در بيمارى پس از وضع حمل وفات يافته است و زبيد با كنيزى ازدواج كرده كه دايه امام سجاد عليه‌السلام بوده و آن حضرت وى را مادر مى خوانده است. (49) و چه بسا همين امر مايه اشتباه تاريخنگارانى چون ابن سعد شده است كه گمان كنند شهربانو در واقعه كربلا حضور داشته و از آن پس به همسرى غلامى با نام زبيد در آمده است!

## امام سجاد، ابن الخير تين

يكى از نامهايى كه امام سجاد عليه‌السلام را با آن مى خواندند ابن الخيرتين است و علت اين نامگذارى سخنى است مستند به رسول خدا كه: «در ميان عرب، نسل قريش و در ميان غير غرب، فارسيان نمونه اند. (50)»

ابوالاسود دئلى، ضمن برشمردن فضايل امام سجاد، على بن الحسين عليه‌السلام مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ان غلاما بين كسرى و هاشم  |  | لاكرم من نيطت عليه التمائم (51)  |

يعنى؛ پسرى كه از يك سوى به نسل هاشميان و از سوى ديگر به نسل فرمانروايان فارس - كسرى - منسوب مى باشد، گرامى ترين و با كرامت ترين فرزندى است كه بر او بازوبند بسته اند (تا از گزند چشم تنگان ايمن بماند) (52)

به هر حال قراين تاريخى و مدارك روايى نشان مى دهد كه مادر امام سجاد عليه‌السلام بانويى ايرانى و بزرگزاده بوده است. (53)

## همسر و فرزندان

امام زين العابدين عليه‌السلام با توجه به فرزندان زيادى كه براى ايشان ياد كرده اند، همسران متعددى داشته است، اما در ميان اين همسران، تنها يكى از ايشان، از طريق عقد دائم به همسرى آن حضرت در آمده بود و ديگران، كنيزانى بودند كه به وسيله حضرتش خريدارى شده و افتخار يافته بودند كه از آن امام فرزندى داشت باشند.

تنها همسرى كه از طريق عقد دائم به ازدواج امام سجاد عليه‌السلام در آمده است، ام عبدالله دخترِ عموى بزرگوارش - امام حسن مجتبى عليه‌السلام - مى باشد.

ام عبدالله از زنان بافضيلتى است كه در بسيارى از افتخارهاى معنوى، در عصر خويش يگانه بوده است. از آن جمله اين كه وى هم دختر امام و هم همسر امام و هم مادر امام مى باشد.

همسرى ام عبدالله با امام سجاد، دو نسل امامت را به هم پيوند داد (54) و نتيجه اين پيوند، يگانه فرزندى بود كه «باقر العلوم» نام گرفت (55) و خط امامت را تداوم بخشيد.

اما تعداد فرزندان امام سجاد در كتابهاى تاريخى و حديثى 15 (56) 16 (57)، 17 (58)، و حتى 20 (59) فرزند پسر و دختر ياد شده است.

شيخ مفيد (ره) نام فرزندان امام سجاد عليه‌السلام را اين گونه آورده است:

1 - محمد (ابوجعفر، باقر العلوم عليه‌السلام) كه مادر وى ام عبدالله دختر امام حسن مجتبى عليه‌السلام بوده است.

2 - عبدالله

3 - حسن

4 - حسين، كه مادر اينها ام ولد بوده است.

5 - زيد

6 - عمر، كه مادر آن دو نيز ام ولد مى باشد.

7 - حسين اصغر

8 - عبدالرحمان

9 - سليمان كه هر سه از يك مادر «ام ولد» بوده اند.

10 - محمداصغر

11 - على «وى را كوچكترين فرزند امام سجاد دانسته اند».

12 - خديجه كه با على از يك مادر «ام ولد» بوده اند.

13 - فاطمه

14 - عليه

15 - ام كلثوم كه مادر هر سه آنان ام ولد مى باشد. (60)

آنچه شيخ مفيد در اين زمينه ياد كرده، مورد اشاره برخى ديگر از مورخان نيز قرار گرفته است. (61)

بسيارى از فرزندان على بن الحسين عليه‌السلام داراى اعقاب و نسلى نبوده اند و يا در تاريخ از نسل آنان چيزى ثبت نشده است.

ابن عنبه نسب شناس معروف، استمرار نسل امام سجاد عليه‌السلام را تنها از طريق شش تن از فرزندان آن حضرت به نامهاى محمد الباقر عليه‌السلام، عبدالله، زيد شهيد، عمراشرف، حسين اصغر و على اصغر دانسته است. (62) و ابن قتيبه در اين زمينه تنها از محمد بن على الباقر عليه‌السلام، زيد، عبدالله و على بن على بن الحسين ياد كرده است. (63)

در ميان فرزندان امام سجاد، با فضيلت ترين، عالم ترين و شريف ترين فرزند را نخست امام باقر عليه‌السلام و سپس زيد بن على دانسته اند.

چنان كه از محمدبن منكدر نقل كرده اند:

«هيچ كس را نديدم كه در فضيلت با على بن الحسين برابرى كند مگر زمانى كه با فرزندش محمدالباقر عليه‌السلام مواجه شدم. (64)»

و اما زيدبن على بن الحسين كنيه اش ابوالحسين و يا ابوالحسن و معروف به زيد شهيد است.

وى در سال 79 هجرى قمرى ديده به جهان گشود و به سال 122 هجرى قمرى در عصر خلافت هشام بن عبدالملك مروان به فرمان او و به دست يوسف بن عمر ثقفى به شهادت رسيد.

او در مبارزه عليه دستگاه مستبد خلافت اموى، بسيار جدى و صريح بود و در عين اعتقاد و اذعان به امامت و ولايت امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام (65)، قيام مسلحانه عليه دستگاه اموى را وظيفه خود مى دانست.

مركز اصلى فعاليتهاى سياسى زيد در كوفه بود و در همان منطقه قيام كرد و به شهادت رسيد.

زيد علاوه بر مبارزات سياسى، در علم و دانش نيز شخصيتى والا داشت و ابوخالد واسطى كتابى را نام الفقه به وى نسبت داده است كه اگر اين انتساب درست باشد نخستين كتاب فقهى به شمار مى آيد. (66)

## رسالت دينى و اجتماعى امام سجاد عليه‌السلام

هدف اصلى و نهايى از تحقيق و كاوش در زندگى معصومين عليه‌السلام، در حقيقت شناخت مواضع دينى و اجتماعى و معرفت پيامها و درسها و شيوه عملى ايشان است. زيرا امام يعنى جلودار قافله صالحان به سوى ارزشها، امام يعنى هدايتگر خلق به سوى خدا. و كسانى مى توانند اهل ولايت و رهپوى مسير صلاح و هدايت باشند كه نخست پيشواى خود را آن گونه كه بايد بشناسند و بر اساس شناخت و معرفت، وى را الگوى عملى و اعتقادى خود قرار دهند.

مهمترين بعد اين شناخت را در زمينه پيامهاى اعتقادى، اخلاقى، اجتماعى، سياسى و عبادى بايد جستجو كرد و اما شناخت نام، كنيه و لقب و... امورى است كه جنبه مقدماتى دارد و رهگذرى است براى رسيدن به شناخت هاى اصلى و بنياد دينى كه بايد الگو و برنامه عمل و عقيده قرار گيرد.

اكنون ما، در فصل آغازين اين كتاب و در بررسى اجمالى زندگى امام سجاد عليه‌السلام (از ولادت تا رحلت) دريغمان آمد كه حتى اشاره اى هم به موضوع اصلى اين تحقيق نداشته باشيم. زيرا بيم آن مى رود كه ساده انديشانى گمان كنند شناخت زندگى امام سجاد عليه‌السلام خلاصه شده است در: «شناخت زمان ولادت، مكان ولادت، نام پدر و مادر، همسران و فرزندان و... » و بس!

بديهى است كه فصلهاى آينده كتاب، دقيقا در راستاى شناخت ابعاد اصلى زندگى امام سجاد عليه‌السلام مى باشد و چون در اين بخش، نظر به ترسيم اجمالى بيوگرافى آن حضرت است، به همين تذكر و ياد بسنده مى كنيم.

## شهادت

امام سجاد، اسوه زهد و تقوا و نمونه صبر شكيبايى و مظهر آميختگى علم و حلم پس از ايفاى وظيفه الهى خود و حفظ ارزشهاى دين و پاسدارى از تشكل شيعى در سخت ترين ادوار سياسى - اجتماعى، در سال 95 هجرى قمرى به لقاى پروردگار و وصال معبود خويش شتافت.

در تاريخ وفات آن حضرت سال 94، (67) 95 (68) و 96 هجرى قمرى (69) گفته شده است ولى پيشينه دارترين و معتبرترين نقل مربوط به سال 95 هجرى قمرى مى باشد.

البته جز اين نقلها، برخى مورخان به سالهاى 92، (70) 93، (71) 99، (72) و 100 (73) نيز اشاره كرده اند.

بنابراين، اگر نقل مشهور را در سال ولادت و نيز رحلت امام سجاد عليه‌السلام - سال 38 هجرى و 95 قمرى - ملاك قرار دهيم، عمر شريف وى هنگام وفات 57 سال بوده است. دو سال آن مقارن با روزگار خلافت على بن ابى طالب عليه‌السلام و ده سال آن در دوران امامت عموى گراميش - حسن بن على عليه‌السلام - و ده سال در روزگار زعامت حسين بن على عليه‌السلام، بوده و 34 سال آن به دوران امامت خود آن حضرت اختصاص داشته است.

و اما آرا در زمينه ماه و روز رحلت آن حضرت نيز مختلف است. بيشتر نويسندگان روز دوازدهم محرم را متذكر شده اند. (74) و برخى ديگر روزهاى 18، 19، 22 و 25 محرم را مطرح كرده اند (75) و نيز نقلى، روز 14 ربيع الاول را احتمال داده است. (76)

درباره علت وفات امام سجاد عليه‌السلام و چگونگى وفات آن پيشواى صالحان، عمده تاريخنگاران تصريح كرده اند، وليدبن عبدالملك، ايشان را مسموم ساخته و آن حضرت در نتيجه همان مسموميت درگذشته است. (77)

بعضى هم نوشته اند كه هشام بن عبدالملك در روزگار خلافت وليد، امام على بن الحسين عليه‌السلام را مسموم كرده است. (78)

اما ميان اين دو نظر، تنافى و تعارضى وجود ندارد. زيرا طبيعى است كه هر چند برنامه مسموميت امام سجاد از سوى دستگاه خلافت - وليد - ريخته شده و فرمان آن توسط شخص خليفه صادر گشته باشد، كسان ديگرى مجرى آن برنامه و فرمان خواهند بود. زيرا مسايل سياسى و اجتماعى و همچنين محبوبيت امام سجاد عليه‌السلام در ميان مردم و معروفيت وى به علم و زهد و تقوا، هرگز به حاكمان اين جراءت را نمى داده است كه به طور مستقيم با آن حضرت رويارو شوند و به ستيز برخيزند و يا زمينه هاى قتل وى را به طور علنى فراهم آورند.

بر اين اساس، بعيد نمى نمايد كه هشام بن عبدالملك به دستور بردارش ‍ وليد مرتكب چنين جنايتى شده باشد و وليد و هشام هر دو كشنده امام سجاد بوده باشند.

## مدفن على بن الحسين عليه‌السلام

بدن مطهر زين العابدين عليه‌السلام كنار امام حسن مجتبى عليه‌السلام در قبرستان بقيع مدفون گشت. (79)

بقيع، قطعه زمين كوچكى است كه بسيارى از بزرگان اسلام را در خود جاى داده است. از آن جمله چهار امام شيعه - امام حسن مجتبى عليه‌السلام، امام زين العابدين عليه‌السلام، امام محمد باقر عليه‌السلام و امام جعفر صادق عليه‌السلام - مى باشد. و جز ايشان، عباس بن عبدالمطلب - عموى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - و فاطمه بنت اسد، همسران و فرزندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، ام البنين، بسيارى از صحابه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و شهداى بدر نيز در بقيع مدفون مى باشند.

در گذشته زمان، مسلمانان و شيفتگان اسلام و اهل بيت، به تجليل و آبادى اين مكان همت گماشته و براى هر يك از اين بزرگان، حرم و بارگاهى بنا كرده بودند.

اما سوگمندانه، وهابيان در شوال 1344 هجرى قمرى اين آثار را تخريب كردند و همه را با خاك يكسان نمودند! از آن پس، رفتار ناشايست وهابيان و حكام حجاز همواره از سوى محافل اسلامى مورد انتقاد شديد قرار داشته و دارد.

در اين مدت تلاشهاى زيادى صورت گرفت تا شديد وضع اسفبار بقيع به صورت نخستين آن بازگردد و بى حرمتيها پايان يابد. اما على رغم قولهاى مساعدى كه گاه حكام حجاز داده اند، هرگز قدم مثبتى در اين راستا برداشته نشده است. و در حالى كه شاهزادگان هوسران و خوشگذران در مجلل ترين كاخها به سر مى برند و از دشمنان خلق و خدا و بيگانگان و دشمنان اسلام در آن كاخها استقبال مى كنند و ثروت و امكانات جهان اسلام را به پاى غرب و صهيونيسم بين الملل نثار مى نمايند، مرقد بزرگان اسلام و شايسته ترين چهره هاى دينى مسلمانان، چون گورستانى متروك مورد بى مهرى و بى اعتنايى قرار دارد و شعائر اسلامى مورد سخت ترين بى حرمتيها واقع شده است!

## امامت على بن الحسين عليه‌السلام

پس از شهادت حسين على عليه‌السلام در محرم سال شصت و يك هجرى، منصب امامت به على بن الحسين عليه‌السلام منتقل گرديد.

شيعه افتخار يافت كه پس از على بن ابى طالب عليه‌السلام و حسن بن على عليه‌السلام و حسين بن على عليه‌السلام، زمام رهبرى وى را، سيدالساجدين، زين العابدين، امام سجاد عليه‌السلام عهده دار گشت.

امامت سيدالساجدين از سال (61 هجرى قمرى) تا سال (95 هجرى قمرى) استمرار يافت.

## دوران امامت

مورخان، دوران امامت على بن الحسين عليه‌السلام را گوناگون ثبت كرده اند. بعضى 33 (80) سال و برخى 34 (81) سال و بيشتر تاريخنگاران 35 (82) سال و چند ماه را يادآور شده اند و همين نظريه اخير، راءى مشهور است.

قول ضعيفى هم مدت امامت آن حضرت را 20 سال دانسته است. (83)

اين اختلاف بى شك نتيجه اختلاف در سال رحلت امام سجاد است يعنى؛ مربوط به پايان امامت آن حضرت است و نه آغاز آن، زيرا در اين كه محرم سال 61 هجرى قمرى آغاز امامت زين العابدين عليه‌السلام بوده، هيچ ترديدى نيست.

## دلايل امامت على بن الحسين عليه‌السلام

دلايل امامت امامان عليه‌السلام به محور عمده باز مى گردد:

الف) شايستگيهاى علمى و عملى و فضيلتهاى اخلاقى و معنوى برتر آن.

ب) نصوص معتبر و تصريح از سوى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امام پيشين به امامت ايشان.

البته محور سومى هم وجود دارد كه به نوبه خود شايان توجه است و آن را تحت عنوان كرامات و معجزات و نمودهاى خارق العاده مى توان بررسى كرد.

اين سه محور هر گاه در مجموع مورد بررسى قرار گيرد و در زندگى فردى تحقق و تجسم بيابد، در پيشگاه عقل و منطق، شرافت و فضيلت و امامت وى پذيرفته خواهد بود و انكار امامت او جز بر اساس هوى و هوس و تعصب و جهالت استوار نمى باشد.

## تصريح پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

جابربن عبدالله انصارى روايت كرده است:

من در حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم در حالى كه حسين بن على عليه‌السلام در دامان آن حضرت نشسته بود و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را نوازش مى داد. در اين ميان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به جانب من كرد و فرمود:

اى جابر فرزندم حسين عليه‌السلام در آينده پسرى خواهد داشت كه نامش را على مى نهند و چون روز قيامت شود منادى حق از عرش ندا دهد: سيدالعابدين بپاخيزد! در اين هنگام على بن الحسين وارد محشر مى شود. (84)

اين روايت نيز از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود:

اذا مضى الحسين قام بالامر بعده على ابنه عليه‌السلام و هو الحجة و الامام... (85)

يعنى: پس از دوران امامت حسين عليه‌السلام فرزندش على بن الحسين زمام امور امامت را عهده دار خواهد بود و او حجت و امام است.

## حديث لوح

حديث ديگرى نيز توسط جابربن عبدالله نقل شده است كه به عنوان حديث لوح مشهور مى باشد. مضمون آن حديث چنين است:

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: پدرم باقرالعلوم به جابربن عبدالله فرمود با تو كارى دارم و دوستدارم در جايى كه غريبه اى نباشد با تو سخن بگويم.

در پى اين سخن ملاقاتى ميان جابر و پدرم صورت گرفت.

پدرم - امام باقر عليه‌السلام - به جابر فرمود: مى خواهم چيزى درباره لوح بدانم؛ آن لوحى كه در دست مادرم فاطمه عليها‌السلام ديده اى.

جابر گفت: به خدا سوگند خدمت فاطمه دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم تا تولد فرزندش (حسين عليه‌السلام) را به وى تهنيت گويم، در اين هنگام لوحى سبز، روشن و خوشبو در دست آن گرامى مشاهده كردم. پرسيدم اى دختر رسول خدا! آنچه در دست داريد چيست؟

فاطمه عليها‌السلام فرمود: اين لوحى است كه از جانب خداوند به پدرم هديه شده است و در آن، نام پدر، شوهر و نام فرزندانم كه اوصياى ايشانند ياد شده است.

من از آن بانوى بزرگوار خواستم تا لوح را به من بسپارد تا از آن نسخه اى بردارم و ايشان در خواست مرا پذيرفت و من هم نسخه اى از آن برداشتم.

امام باقر عليه‌السلام به جابر فرمود: آيا حاضرى نسخه ات را با لوحى كه من در اختيار دارم مقابله كنى و تطبيق نمايى؟

جابر، اظهار آمادگى كرد و به خانه رفت و آن نسخه را به همراه آورد.

امام باقر عليه‌السلام مى خواند و او را از روى نوشته خودش خط مى برد.

مطالب نوشته شده در آن لوح، چنين بود:

«به نام خداوند رحمان و رحيم، اين كتابى است از خداوند عزيز و آگاه كه به وسيله جبرئيل بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - خاتم پيامبران - نازل شده است... اى محمد! من تو را بر همه انبيا برترين بخشيدم و اوصياى تو را بر همه اوصيا فضيلت دادم، حسن را پس از سپرى شدن دوران پدرش - على بن ابى طالب - مخزن علم خويش قرار دادم و حسين بهترين اولاد نسلهاى نخستين و آخرين است و امامت در خاندان اوست. و پس از وى على، زين العابدين خواهد بود و... (86)

در اين حديث نام يكايك ائمه تا حضرت مهدى عليه‌السلام مورد تصريح قرار گرفته است.

شيخ مفيد دلائل متعددى بر امامت سيدالساجدين عليه‌السلام اقامه كرده است و على بن عيسى اربلى درباره ادله مفيد گفته است: اگر او - مفيد (ره) - ابتدا حديث پيامبر را نقل مى كرد، نيازى به ساير ادله نبود و در اين باب سخن پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كافى بود. (87)

## تصريح على بن ابى طالب عليه‌السلام

جابربن عبدالله انصارى نيز مى گويد:

هنگامى كه دختر فرمانرواى ساسانى - شهربانو - به همسرى حسين بن على عليه‌السلام در آمد، اميرالمؤمنين عليه‌السلام به فرزندش حسين عليه‌السلام فرمود:

از اين بانو، فرزندى نصيب تو خواهد شد كه همانندش بر پهنه زمين نخواهد بود. آن گاه على بن الحسين عليه‌السلام از آن بانو تولد يافت. (88)

## تصريح حسين بن على عليه‌السلام

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

زمانى كه حسين بن على عليه‌السلام در كوران مسائل عاشورا قرار گرفت، دختر بزرگ خويش - فاطمه - را فراخواند و نوشته پيچيده شده اى را به وى سپرد به گونه اى كه ديگران شاهد آن صحنه بودند - در اين ساعت على بن الحسين آن چنان بيمار بود كه همگان او را محتضر مى پنداشتند - فاطمه پس از آن وقايع، وصاياى پدر را به على بن الحسين عليه‌السلام رسانيد. و آن نوشته اكنون نزد ماست.

راوى حديث مى گويد: من از امام باقر عليه‌السلام پرسيدم در آن كتاب چه چيزى نوشته است؟

امام باقر عليه‌السلام فرمود: آنچه به آن نيازمندند، سوگند به خدا در آن كتاب همه حدود و قوانين ثبت است، حتى جريمه خراش وارد ساختن به ديگران! (89)

لازم به يادآورى است كه چنين كتابى با چنين جامعيتى از چيزهايى است كه تنها نزد امامان وجود داشته است.

در روايتى ديگر چنين آمده است:

امام صادق عليه‌السلام فرمود: وقتى كه حسين بن على عليه‌السلام عازم عراق گرديد، كتابها و وصيتهاى خويش را به ام سلمه سپرد و زمانى كه على بن الحسين عليه‌السلام بازگشت، كتابها وصايا را به آن حضرت برگردانيد. (90)

البته ميان اين روايت و روايت پيشين تنافى نيست، زيرا آنچه به ام سلمه داده شده است مى توان غير از نوشته كتابى باشد كه به فاطمه بنت الحسين سپرده شده تا به امام سجاد عليه‌السلام برساند.

## منحرفان از خط امامت راستين

آنچه در بخش پيشين يادآور شديم، تنها بخشى از نصوص و احاديث دال بر امامت على بن الحسين عليه‌السلام مى باشد و تمامى آنها نيست.

علاوه بر اين نصوص، چنان كه در بخشهاى ديگر اين كتاب خواهد آمد، موقعيت علمى و معنوى و اخلاقى امام سجاد عليه‌السلام خود از ديگر دلايل منصب الهى اوست ولى با اين حال جريانهايى پيدا شدند كه به انگيزه هاى غير الهى و با اهداف شيطانى به انحرافها دامن زدند و ذهن گروهى از مردم را نسبت به امامت زين العابدين مخدوش كرده و فرقه هاى منحرف را بنيان نهادند!

فرقه كيسانيه نتيجه همين انحراف عقيدتى و معرفتى است كه در جامعه شيعه، مقارن با عصر امامت زين العابدين عليه‌السلام شكل گرفت و خطى را در قبال خط امامت راستين - امامت على بن الحسين عليه‌السلام - به وجود آورد.

البته اين مشكل به همين مورد محدود نشد و بعدهاى فرقه هاى ديگر با شعارهاى و انگيزه هاى متفاوت از پيكر جامعه شيعه چون زخمهايى دردانگيز سربرآودند چونان «زيديه»، (91) «اسماعيليه» (92) و «واقفيه». (93)

## فرقه كيسانيه

فرقه كيسانيه كسانى هستند كه از امام على بن الحسين عليه‌السلام كناره گيرى كرده و خود را پيروان محمد حنيفه (فرزند امام على بن ابى طالب عليه‌السلام) معرفى كردند و مدعى شدند كه پس از حسين على عليه‌السلام محمد حنيفه دارى مقام و منصب امامت و ولايت است.

در اين كه چرا اين گروه به كيسانيه شهرت يافته اند، مطالب مختلفى گفته شده است.

برخى گفته اند: چون اين گروه از ياران «كيسان» خدمتكار اميرالمؤمنين عليه‌السلام بوده اند و كيسان پس از على عليه‌السلام در زمره شاگردان محمد حنيفه در آمده و بر علوم تسلط خاصى يافته و در آيات و احكام نظريات ويژه اى از او ابراز شده و يارانش با اين خصوصيتها جذاب او شده اند، آنها را «كيسانيه» ناميده اند. (94)

جوهرى مى گويد: كيسان لقب مختاربن ابى عبيده ثقفى است و چون اين گروه را مختار رهبرى مى كرد، آنها به كيسانيه شهرت يافتند. (95)

شهرستانى در كتاب ملل و نحل چند شاخه براى اين فرقه ياد كرده است كه همه آنها در اعراض از امام سجاد عليه‌السلام و روى آورى به محمد حنفيه مشترك بوده اند و آنها عبارتند از: كيسانيه، مختاريه، هاشميه، بنانيه و رزاميه. (96)

سرشناس ترين و محورى ترين چهره هايى كه در سطح رهبرى فرقه كيسانيه مطرحند، نخست محمد حنفيه و سپس مختاربن ابى عبيده ثقفى است.

## شخصيت محمد حنفيه

محمد حنفيه، فرزند اميرالمؤمنين على عليه‌السلام و مادرش خوله، دختر جعفربن قيس بن مسلمه از قبيله بكر مى باشد كه در جريان جنگ يمامه به اسارت سپاه اسلام در آمده بود.

كنيه محمد حنفيه را ابوالقاسم دانسته اند و گفته شده است كه نام كنيه او به اشاره رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تعيين شده است.

ابن خلكان حديثى نقل مى كند كه نبايد نام و كنيه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر شخصى نهاد ولى اين حكم در مورد محمد حنفيه استثنا شده است. (97) ولى برخى بر ابن خلكان ايراد كرده اند كه هر چند حديث نبوى صحيح باشد اما كسى كه به داشتن نام و كنيه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مفتخر شده و داشتن چنين نام و كنيه اى برايش تجويز گرديده مهدى آل محمد عليه‌السلام است و نه محمد حنفيه. (98)

چه بسا كسانى كه گفته اند پيامبر نام و كنيه محمد حنفيه را تعيين كرده و چنين نام و كنيه اى فقط براى او تجويز شده در مصداق اشتباه كرده اند و تا به عمد رواياتى كه درباره حضرت مهدى عليه‌السلام مى باشد بر محمد حنفيه منطبق نموده اند. تا از اين طريق كرامت، شرافت و امامت وى را توجيه كرده و مورد تأئید رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قلمداد نمايند.

البته شخصيت محمد حنفيه فاقد امتياز نبوده است چه اين كه وى در جنگ جمل و صفين در كنار اميرالمؤمنين دلاوريها داشته و بنابر قولى، در جنگ صفين پرچمدار سپاه آن حضرت بوده است و او را به شجاعتهايش ‍ ستوده اند. (99)

محمد حنفيه به سال (81 يا 82 هجرى قمرى) در سن 65 سالگى در مدينه وفات يافت. (100)

## «محمد حنفيه» و مسئله امامت

در اين كه آيا محمد حنفيه خود مدعى امامت براى خويش بوده و يا پس از مرگش كسانى او را متهم به اين ادعا كرده اند و فرقه اى تشكيل داده اند! آراء مختلفى وجود دارد. از برخى روايات استفاده مى شود كه پس از شهادت حسين بن على عليه‌السلام، شخص محمد حنفيه مدعى امامت شد و با على بن الحسين عليه‌السلام در اين مسئله به نزاع برخاست.

مرحوم كلينى با ذكر سند، از زراره نقل كرده است:

امام باقر فرمود: هنگامى كه حسين بن على عليه‌السلام به شهادت رسيد، محمد حنفيه از على بن الحسين - امام سجاد عليه‌السلام - تقاضا كرد تا ملاقاتى خصوصى با ايشان داشته باشد.

ملاقات صورت گرفت.

در اين ديدار، محمد حنفيه به على بن الحسين عليه‌السلام گفت:

اى پسر برادر! تو خود مى دانى كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره امامت على بن ابى طالب و امام حسن و امام حسين عليه‌السلام وصيت فرمود وايشان را به امامت منصوب داشت ولى هم اكنون كه پدرت حسين بن على عليه‌السلام به شهادت رسيده، در زمينه امامت كسى را معرفى نكرده است. در اين ميان، من عموى تو و فرزند على عليه‌السلام هستيم و از نظر سنى از تو بزرگترم. از اين رو شايسته است كه منصب امام و رهبرى شيعه از آن من باشد و اين حق را براى من بدانى!

امام سجاد به او فرمود:

اى عموى من! از خداوند بيم داشته باش و آنچه حق تو نيست براى خويش ‍ مخواه! تو را نصيحت مى كنم كه از نابخردان نباشى و در اين باره خوب بينديشى.

بدان كه پدرم - حسين بن على عليه‌السلام - بى وصيت از دنيا نرفته است، او پيش از اين كه متوجه عراق شود، درباره امامت سفارشهاى لازم را كرده و عهدنامه اى نيز نوشته است و من را جانشين خود در امر قرار داده و سلاح پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به من سپرده و اكنون نزد من است.

بنابراين از ادعاى امامت دست بردار كه مايه كوتاهى عمر تو و گرفتاريت خواهد شد.

تو بايد بدانى كه خداوند متعال امامت را در نسل حسين عليه‌السلام قرار داده است و اگر براستى از اين ناحيه در شك هستى آماده شو تا نزد حجرالاسود رفته و او را به داورى بگيريم!

امام باقر عليه‌السلام فرمود: اين ملاقات ميان محمد حنفيه و امام سجاد عليه‌السلام در شهر مكه صورت گرفت (از اين رو، امام سجاد عليه‌السلام گواهى و داورى حجرالاسود را مطرح ساخت.)

محمد حنفيه پذيرفت، هر دو نزد حجرالاسود رفتند. امام سجاد فرمود: نخست تو از «حجر» بخواه تا اگر تو امامى، بر امامت تو گواهى دهد.

محمد حنفيه ناگزير رو به حجر كرد و لب به دعا گشود و از خداوند خواست تا حجر را در تأئید امامت وى به سخن آورد! ولى دعايش نتيجه اى نداد!

آنگاه امام سجاد عليه‌السلام فرمود اگر تو وصى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امام و صاحب ولايت بودى بى شك دعايت مستجاب مى شد. سپس خود دست به دعا برداشت و فرمود:

اسئلك بالذى جعل فيك ميثاق الاوصياء و ميثاق الناس اجمعين لما اخبرتنا من الوصى و الامام بعد الحسين بن على عليه‌السلام ؟.

يعنى تو را سوگند مى دهم به آن كسى كه پيمان انبيا و اوصيا و پيمان همه مردم را در تو قرار داد، كه ما را آگاه سازى و بگويى وصى و امام پس از حسين بن على عليه‌السلام كيست؟

ناگاه «حجر» به جنبش در آمد، گويى كه مى خواهد از جايگاهش جدا شود و سپس از آن شنيده شد: خداوندا «گواهى مى دهم كه» وصايت و امامت، پس از حسين بن على عليه‌السلام براى على بن الحسين عليه‌السلام است.

در اين هنگام، محمد حنفيه كه به حقيقت پى برده بود، از امام سجاد عليه‌السلام عذر خواهى كرد و به راه افتاد و بنابر نقلى ديگر، خويش را برقدمهاى امام افكند و به ولايت و امامت وى اقرار كرد. (101)

هر چند برخى خواسته اند تا با استناد به اين حديث، محمد حنفيه را متهم كنند و شخصيت وى را مخدوش شمارند ولى حق اين است كه اگر حديث در مجموع مورد نظر قرار گيرد و پايان آن نيز ملاحظه شود، پرستش محمد حنفيه ناشى از ندانستن بوده و او با طرح مطالب نخستين خود، در حقيقت در پى شناخت واقعيت بوده، و آنگاه كه حق را دريافته، تسليم شده و امامت امام سجاد عليه‌السلام را پذيرفته است.

از جمله نكاتى كه اين نظر را تأئید مى كند اين است كه گاه كسانى با اين پندار كه محمد حنفيه امام است نزد او مى آمدند ولى محمد حنفيه آنها را به برادرزاده اش - على بن الحسين - رجوع مى داد و مى گفت امام، آن حضرت است.

ابوخالد كابلى كه مدت زيادى در خانه محمد حنفيه خدمت كرده بود و ارادت خاصى به وى داشت، بر اين اعتقاد بود كه محمد حنفيه نيز مانند پدر و دو برادرش - امام حسن عليه‌السلام و امام حسين عليه‌السلام - امام و حجت خدا درميان خلق است.

ابوخالد مى گويد: روزى به محمد حنفيه گفتم:

تو را به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام سوگند مى دهم كه حقيقت را به من بگويى! آيا تو خود همان امام و حجت خدا كه اطاعتش بر همگان واجب است، نيستى؟

محمد حنفيه گفت:

امام من و امام تو و امام همه مسلمانان، على بن الحسين - امام سجاد - است. (102)

در روايت ديگرى امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ابوخالد كابلى نخست قايل به امامت محمد حنفيه بود ولى بارها شاهد بود كه محمد حنفيه على بن الحسين عليه‌السلام را با تعبير يا سيدى «اى آقاى من» مورد خطاب قرار مى دهد! «و چنين خطابى از سوى كوچكتر نسبت به شخص بزرگتر صورت مى گيرد».

ابوخالد كه محمد حنفيه را امام مى پنداشت با مشاهده اين موارد با تعجب از محمد حنفيه پرسيد: تو پسر برادرت - على بن الحسين - را با تعبير يا سيدى مورد خطاب قرار مى دهى در حالى كه ديگران چنين تعبيرى ندارند!

محمد حنفيه گفت: على بن الحسين عليه‌السلام امامت راستين است، او حجرالاسود را به شهادت و گواهى طلبيد و حجر به امامت او گواهى داد و بر من ثابت شد كه وى سزاوار مقام امامت است. (103)

بر اين اساس، مى توان دريافت كه محمد حنفيه خود مدعى امامت براى خويش نبوده است و بر فرض كه در مقطعى امر بر او مشتبه بوده و چنين پندارى به او دست داده باشد و در نهايت، حق را دريافته و به امامت امام سجاد عليه‌السلام اقرار كرده است.

چنان كه كسانى چون ابوخالد كابلى و سيد حميرى در آغاز امر، مى پنداشتند كه محمد حنفيه امام است ولى بعدها بينش صحيح يافتند و در زمره شيعيان امام سجاد عليه‌السلام در آمدند. اما برخى از اين توهم و پندار بى اساس، در مقام سوء استفاده برآمدند و با انگيزه هاى متفاوت، بر امامت محمد حنفيه اصرار ورزيدند و از وى امامى منتقم ساختند و قائم آل محمد به شمارش آوردند!

## محمد حنفيه و رخداد عاشورا

از ديگر مواردى كه برخى خواسته اند به خاطر آن، شخصيت محمد حنفيه را زير سئوال برده و وى را متهم به جدايى از خط ولايت كنند، عدم شركت او در كربلا و عدم همراهى وى با حسين بن على عليه‌السلام مى باشد.

شك نيست كه اگر حضور نيافتن وى در كربلا، بدون عذر واقعى بوده و عنوان تخلف از دعوت امام را به خود گيرد، شخص محمد حنفيه از عدالت و وثاقت ساقط خواهد بود ولى سخت نخست در همين نكته است كه آيا شركت نجستن وى در زمره ياران حسين بن على عليه‌السلام به علت بوده است؟

اين سئوال براى هر كاوشگرى كه گام در تحقيق تاريخ آن عصر بگذارد مطرح بوده و خواهد بود.

شخصى به نام مهنّاءبن سنان همين پرسش را از علامه حلى داشته است. او ضمن سئوالهايى مى پرسد: نظر شما درباره محمد حنفيه چيست؟ آيا او معتقد به امامت حسين بن على و على و امام سجاد عليه‌السلام بوده است يا خير؟ و آيا كناره گيرى او از واقعه كربلا براساس عذرى شرعى و موجه بوده است يا نه؟ و در صورتى كه تخلف او بدون عذرى شايسته باشد، محمد حنفيه و عبدالله جعفر چه وضعى خواهند داشت.

علامه حلى در پاسخ مى گويد: بى ترديد اصل امامت از اركان ايمان است و در كنار اصل توحيد، عدل، نبوت و معاد مطرح مى باشد و كسانى چون محمد حنفيه و عبدالله جعفر، برتر و منزه تر از اين هستند كه به اصل امامت پايبند نبوده و در جرگه افراد فاقد ايمان قرار داشته باشند. و اگر محمد حنفيه در يارى امام حسين عليه‌السلام شركت نجسته، به خاطر بيمارى بوده است و چه بسا نمى دانسته است كه سرنوشت برادرش به مسئله، جنگ و شهادت منتهى مى شود.

مرحوم مامقانى، درباره نكته اخير علامه حلى نظر دارد و مى گويد بيمارى محمد حنفيه در موقع بازگشت اهل بيت از سفر شام بوده است و نه هنگام حركت حسين بن على عليه‌السلام به سمت مكه و عراق. از اين رو مامقانى معتقد است كه در حل اين مشكل اين پاسخ بهتر است:

اولا شهداى كربلا افراد معينى بودند كه از آغاز حركت براى حسين بن على عليه‌السلام چهره آنان معلوم بود و ثانيا حركت حسين بن على عليه‌السلام به سمت عراق، ظاهرا عنوان جهاد نداشت تا بر هر مسلمانى شركت در آن واجب باشد. بنابراين كسى كه مانند محمد حنفيه از واقع امر اطلاعى ندارد به خاطر عدم شركت در چنين سفرى، متهم نمى شود. چه اينكه افراد ديگرى نيز مانند او در كربلا حضور نداشته اند و اين عدم حضور مايه بى عدالتى آنان شمرده نشده است زيرا است زيرا حسين بن على عليه‌السلام به آنان تكليف نكرده بود كه در اين سفر همراه او باشيد و با اين بيان، همراه نبودن آنان با امام در اين سفر، تخلف آنان از امر امام و انحراف ايشان از مسئله امامت به حساب نمى آيد. (104)

علاوه بر اين داوريها، حديثى از اميرالمومنين عليه‌السلام در توصيف و مدح محمد حنفيه نقل شده است.

امام على بن موسى الرضا عليه‌السلام مى فرمايد:

قال اميرالمومنين: ان المحامدة تاءبى ان يعصى الله عزوجل. قلت: و من المحامدة؟ قال: محمدبن جعفر، محمدبن ابى بكر، محمدبن ابى حذيفة و محمدبن اميرالمومنين ابن الحنفيه (105) رحمة الله عليهم. (106)

يعنى: اميرالمومنين فرمود: چند نفرند كه «محمد» نام دارند و از معصيت خداوند ابا و اجتناب دارند، و آنها عبارتند از محمدبن جعفر، محمدبن ابى بكر، محمدبن ابى حذيفه و محمد فرزند اميرالمؤمنين (كه مشهور به) ابن حنفيه است، خدايشان رحمت كند».

البته در كتابهاى تاريخ، مطالب ديگرى نيز به محمد حنفيه نسبت داده اند كه دلايل كافى و مورد اعتماد درباره آنها نقلها مشهود نيست. مانند اين كه گفته اند: وى بنا به دعوت يزيد به شام رفته و با او بيعت كرده است. (107)

بسيارى از مورخان به اين گونه نقلها اشاره نكرده اند و چه بسا آن را صحيح و شايسته نقل نيافته اند.

## چگونگى پيدايش كيسانيه

با بيان اين نكته كه شخص محمد حنفيه مدعى مقام امامت براى خويش ‍ نبوده و سر در خط ولايت معصومين عليه‌السلام داشته است اين سوال جدى مطرح مى شود كه بنابراين چگونه عده اى به امامت وى اعتقاد يافتند و فرقه كيسانيه را به وجود آوردند؟!

آيا ممكن است كسى خود مدعى امامت نباشد ولى كسانى به امامت وى معتقد شوند!

پاسخ اين سوال از جهتى روشن و آسان است و از جهت ديگر نياز به بررسى زمينه هاى سياسى - اجتماعى آن عصر دارد.

اصل اين كه كسى مدعى مقامى نباشد ولى عده اى براساس انگيزه ها و توهمهاى خاصى، براى او مقامها و عناوينى بى پايه، قايل شوند، امرى امكان پذير است و تاريخ بروشنى از تحقق چنين مسئله اى خبر مى دهد: «عيسى عليه‌السلام به گواهى قرآن، هرگز مدعى مقام الوهيت براى خويش نبود و خود را هرگز فرزند خدا نخواند، اما مسيحيان چنين نسبتهايى به او دادند! (108)

عُزير هرگز مدعى نبود كه فرزند خداست ولى «يهود» چنين نسبتى به او دادند! (109)

بنابراين چندان غير ممكن نيست كه محمد حنفيه تا پايان زندگيش كسى را به امامت خود دعوت نكرده باشد و ادعاى امامت نداشته باشد ولى منحرفان و سودجويانى وى را بدروغ امام خوانده و از مباحثات اوليه محمد حنفيه با امام سجاد عليه‌السلام سوء استفاده كرده باشند.

اما آنچه در اين ميان شايان توجه بررسى است اين است كه چه عوامل و انگيزه هاى سياسى - اجتماعى در پيدايش اين انديشه هاى انحرافى و ساختگى دخالت داشته است.

## زمينه سياس - اجتماعى پيدايش كيسانيه

به طور مسلم آنچه درباره امامت محمد حنفيه از سوى فرقه كيسانيه مطرح شده است مربوط به سالهاى پس از شهادت حسين بن على عليه‌السلام مى باشد. يعنى قابل از سال 61 هجرى قمرى هرگز نشانى از كيسانيه يا ادعاى امامت از سوى محمد حنفيه براى خويش نيست. پس بستر پيدايش ‍ فرقه كيسانيه سالهاى تاريك و پر تشنج و بحرانى پس از 61 هجرى قمرى مى باشد. روزگارى كه تقريبا تمامى نهادها و ارزشهاى دينى جامعه بشدت آسيب ديده و بحرانى عقيدتى، اخلاقى، سياسى و اجتماعى بلاد اسلامى را تهديد مى كرد!

مساله خلافت به وسيله معاويه تبديل به شاهنشاهى و وراثت شده بود. مردم نه نظارتى بر دستگاه خلافت داشتند و نه حق اظهارنظر. جوانى خوشگذران، بى تعهد و بى تدبير بر جامعه حكم مى راند، بنى اميه - نسلى كه بنيانشان بر پايه دين ستيزى و اشرافيت استوار بود - در همه پستهاى حساس و كليدى جامعه اسلامى نفوذ يافته بودند.

حسين بن على عليه‌السلام به عنوان مشخص ترين چهره دينى و معنوى زمان و فرزند پيامبر اسلام در جنگى نابرابر و با شيوه اى سفّاكانه به شهادت رسيده بود.

اين عوامل در مجموع فضايى آكنده از ياءس و نااميدى را در قلب مردم پديد آورده و بذر عصيان و طغيان را از يك سو در قلبهايشان كاشته و از سوى ديگر ناكاميها و شكستهاى مكرر روحيه انزواطلبى و آرمانسازى را در مردم تقويت مى كرد.

دستگاه خلافت با آغشته ساختن دستان خويش به خون عزيزترين فرزندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود را فاقد كمترين پشتوانه اجتماعى و دينى مى ديد، از اين رو براى حفظ خود راهى جز خشونت بى حد نمى شناخت.

واقعه حرّه (هجوم لشكر يزيد به مدينه و اقدام آنان به قتلها و هتك حرمتهاى بسيار) و نيز حمله آنان به مسجدالحرام به وسيله سنگها و منجنيقها، خود گواه بى باكى بنى اميه در ارتكاب هر جنايت به ساحت دين و جامعه بود.

در چنين شرايطى، دردهاى نهفته جامعه در جستجوى مجالى است كه بروز يابد و منتقدان و دردمندان در انديشه يافتن گروه، تشكيلات و پايگاهى هستند تا در لواى آن عقده هاى خويش را بگشايند.

بسيارى از شخصيتهاى واقعى و يا دورغين در چنين شرايطى ظهور مى يابند و رهبرى را به عهده مى گيرند.

رهبران راستين بايد در اين هنگام رسالت الهى خويش را ايفا كنند و نيروهاى مردمى را به سوى رهايى از ظلم و استبداد يارى دهند و رهبرى كنند چنان كه به فرموده اميرالمؤمنين على عليه‌السلام گرد آمدن ياران و تجمع مردم پيرامون رهبرى، حجت الهى را بر وى تمام مى سازد و او ملزم به قيام خواهد بود.

اكنون بايد ديد كه موضع امام سجاد عليه‌السلام در قبال اين نوع گرايشهاى اجتماعى چه بوده است.

ما در اين نوشته تحت عنوان «زندگى سياسى امام سجاد (عليه السلام») با بيانى مفصّلتر به اين نكته خواهيم پرداخت. اما فشرده سخن اين است كه امام سجاد عليه‌السلام در مقام رهبرى قيام مسلحانه عليه بنى اميه نبوده است نه بدان جهت كه قيام عليه بنى اميه را صحيح نمى دانسته! و نه بدان جهت كه قيام مسلّحانه را جايز نمى شمرده است، بلكه وقايع تلخ گذشته به روشنى ثابت كرده بود كه اين گروهها و جريانهاى سياسى - اجتماعى، على رغم همه شعارهاى كوبنده اى كه در مبارزه با استبداد مى دهند، از صداقت و پايمردى لازم برخوردار نيستند.

جريان خوارج در جنگ نهروان؛

برخورد سران سپاه و نيروهاى رزمى امام حسن مجتبى عليه‌السلام با آن حضرت در جنگ با معاويه و خيانت بسيارى از آنان نسبت به رهبرى خويش و منتهى شدن جنگ به صلح تحميلى!

از همه آنها مهمتر، خيانت آشكار و شگفت انگيز كوفيان نسبت به حسين بن على عليه‌السلام و دعوت مصرانه آنان از امام خويش براى در دست گرفتن رهبرى سياسى آنان و قرار دادن آن حضرت در برابر انبوه دشمن!

زشت تر از همه، قرار گرفتن دعوت كنندگان از حسين عليه‌السلام، در سپاه يزيد!

همه و همه دلايل روشن و گويايى بود كه وظيفه امام سجاد عليه‌السلام را در اين ميدان مشخص مى ساخت.

با چنين نامرديها كه از مردم زمانش ديده بود، و با آن پاكباختگانى كه در صحنه عاشورا از پيكره جهاد اسلامى چونان شاخه هاى نخل بريده شده بودند، مجالى براى اعتماد به توبه تائبان و مدعيان جهاد و مبارزه باقى نمانده بود! و بر فرض كه در آن ميان تائبان صادقى هم وجود مى داشتند، شمار آنان و توانشان به اندازه اى نبود كه اما با اتكا بر آنان جنگى دوباره را عليه امويان سامان دهد - چنان كه منتهى شدن قيام تائبان به شكست، خود گواه اين واقعيت است - بيشتر مردم آن روزگار ثابت كرده بودند كه در برابر ظلم تاب نمى آورند اما شيفته عدالت هم نيستند! فريادهايشان از درد استبداد است و نه به تمناى آزادى و آزادگى و ديندارى!

كسى چون امام سجاد كه چه بسا تا پايان عمر آثار زنجيرهاى اموى را بر اندام داشت و جراحتهاى عميقى كه آنان بر قلبش وارد ساخته بودند تا پايان زندگيش هرگز التيام نيافت، نمى توانست عداوت حكومت اموى را در دل نداشته باشد.

قلب او از همه امت ملتهب تر بود. درد او از همه شديدتر و فريادش از همه رساتر! اما فريادش را با كه بگويد!

با كوفيان! يا شاميان!

شايد او را متهم كنند كه شمشير پدر را در نيام فرو برده و بيرون نمى كشد!

اما اين تنها او نيست. قبل از او نيز على عليه‌السلام بيست و پنج سال سكوت كرد. و آن روز كه به حكومت رسيد، چشم تنگ دنيا داران و جمود انديشان عدلش را تحمل نكرد! و حسن بن على عليه‌السلام در نتيجه بى مهرى و تزوير يارانش، دست از نبرد مسلحانه برداشت و...!

اكنون چندان غير منتظره نيست كه تائبان واقعه عاشورا و از پانشستگان آن روز، باز هوس قيام به سرشان راه يافته باشد! و انتظار داشته باشند كه امام سجاد عليه‌السلام به صورت علنى رهبرى ايشان را بر عهده گيرد!

ولى امام زمينه را مساعد نمى يابد و چه بسا صداقت را در چهره بسيارى از آنان نمى خواند!

از اين رو مدعيان قيام و مبارزه بايد در انديشه محورى ديگر باشند!

و شخصيتهاى ديگر اين چنين در برابر امامان راستين ساخته مى شوند!

و در اين دوران است كه قيام مختار و تبليغ وى از محمد حنفيه صورت مى گيرد.

اين كه مختار به چه انگيزه و يا چه عنوانى از محمد حنفيه تبليغ مى كرده نكته اى است كه خواهد آمد.

## مختار و كيسانيه

مختار بن ابوعبيدة بن مسعود ثقفى در سال اول هجرت، در طائف تولد يافت. در دوران خلافت عمر، همراه پدر به مدينه آمد. پدرش در يوم الجسر كه مسلمانان با ايرانيان در نبرد بودند، كشته شد.

پس از شهادت حسين بن على عليه‌السلام، مختار از سرسخت ترين مخالفان عبيدالله بن زياد به شمار مى آمد. از اين رو او را دستگير كرده، به زندان افكندند و شكنجه دادند ولى سرانجام با وساطت عبدالله بن عمر (كه شوهر خواهر مختار بود) از زندان رهايى يافت.

مختار پس از مرگ يزيد (سال 56 هجرى قمرى) عازم مكه شد تا با عبدالله بن زبير عليه حكومت امويان همكارى كند. اما وجود اختلافات نظرهاى آن دو مانع همكارى ايشان شدند. (110)

مختار به تنهايى در عراق به فعاليت پرداخت و هوا دارانى گرد آورد و در صدد مبارزه مسلحانه عليه حكومت امويان بر آمد.

بديهى است كه در هر جامعه به تناسب باورها و معتقدات آن مى بايست براى انگيزش مردم و تشويق آنان به قيام از پايگاهى مورد قبول عامه مردم استفاده كرد.

در محيطى كه مختار براى قيام زمينه چينى مى كرد، گرايشهاى شيعى از ويژگيهاى آشكار آن بود. مردم آن سامان على رغم همه بى وفاييها و عقب گردهايى كه در حمايت از خاندان على عليه‌السلام از خويش نشان داده بودند، اما در قلب، شرافت و فضيلت خاندان على عليه‌السلام را باور داشتند و از سوى ديگر سستيها و كنديهاى گذشته، آنان را ملامت مى كرد.

مختار، شرايط را بدرستى دريافته بود، از اين رو مى بايست حركت خويش را به گونه اى با خاندان على عليه‌السلام مرتبط سازد. اين است كه در آغاز كار، خود را نماينده محمد حنفيه، (فرزند على بن ابيطالب عليه‌السلام) معرفى كرد.

چندى نگذشت كه هفده هزار نفر به طور پنهان با او بيعت كردند.

در نخستين مراحل قيام، والى كوفه - عبدالله بن مطيع - را شكست داد و كوفه را پايگاه مركزى قيام قرار داد.

در مرحله بعد، مختار به موصل لشكر كشيد و بر آن نواحى نيز تسلط يافت.

در اين ميان يكى از اهداف رسمى مختار و لشكريان او، انتقام گرفتن از كسانى بود كه در واقعه عاشورا نسبت به خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظلم روا داشته و در جنگ عليه ايشان گامى موثر برداشته بودند.

او سران سپاه يزيد را كشت ولى پس از شانزده ماه جنگ و نبرد، در سن 67 سالگى به دست مصعب بن زبير به قتل رسيد. (111)

بايد يادآور شد كه قبل از قيام مختار، قيام توابين رخ داد، كه رهبر آن سليمان بن صرد بود و به وسيله قواى امويان كشته شد و قيام توابين سركوب گرديد.

مختار پس از اين جريان، قيام خويش عليه دستگاه امويان را آغاز كرد و طبيعى است كه گروهى از توابين و سركوب شدگان قيام سليمان بن صرد نيز در زمره هواداران مختار قرار گرفته باشند.

## تمايز قيام توابين و قيام مختار

فرقى كه ميان اين دو قيام مشهود مى باشد، اين است كه در قيام توابين، تنها انگيزه قيامگران، انتقام از قاتلان حسين بن على عليه‌السلام بود و آنها با اين حركت مى خواستند سهل انگاريها و گناهان گذشته خود را جبران كنند، چه اين كه آنان با شركت نجستن در سپاه حسين بن على عليه‌السلام و تنها گذاشتن وى در مقابل دشمن، بشدت خود را مجرم و مستحق عذاب الهى مى ديدند و در صدد بودند به گونه اى آن گذشته تاريك را محو سازند. و جز اين هدفى سياسى يا عقيدتى براى آنان ياد نشده است.

اما در قيام مختار وضع به گونه ديگرى است. هر چند قيام مختار همانند قيام توابين شعار «انتقام از قاتلان حسين (عليه السلام») را از شعارهاى اساسى قرار داده بود اما اهداف ديگرى هم در قيام مختار دنبال مى شد كه بيشتر جنبه سياسى داشت.

درباره قيام مختار، مطالب متفاوتى از او نقل شده كه گاه با يكديگر سازگار نيست. و همين امر، محققان را به دو نظرگاه ناهمساز منتهى ساخته است.

## عقيده مختار درباره امامت على بن الحسين عليه‌السلام

از برخى منابع استفاده مى شود كه مختار نه تنها به امامت على بن الحسين عليه‌السلام معتقد بوده، بلكه مبارزات خويش عليه دستگاه اموى را فقط به منظور يارى اهل بيت عليه‌السلام و انتقام از قاتلان ايشان صورت داده است و ائمه عليه‌السلام براى او دعاى خير كرده و كارهاى او را ستوده اند.

در قبال اين منابع، مداركى وجود دارد كه دقيقا خلاف آن را ثابت مى كند و چنين مى نماياند كه مختار از امامت على بن الحسين عليه‌السلام روى گردانده و به امامت محمد حنفيه - فرزند على عليه‌السلام و برادر حسين بن على عليه‌السلام - اعتقاد داشته است و حمايت او از محمد حنفيه و مستند ساختن نهضت خويش به وى، باعث پيدايش فرقه كيسانيه شد. و على بن الحسين عليه‌السلام نه تنها كارهاى او را امضا نكرده، بلكه از او تنفر و انزجار داشته و حتى او را در مورد طعن و لعن قرار داده است.

## رواياتى در مدح مختار

از امام باقر عليه‌السلام نقل شده است:

لا تسبوا المختار فانه قتل قتلتنا و طلب ثارنا و زوج اراملنا و قسم المال فينا على العسرة. (112)

يعنى؛ «به مختار ناسزا نگوييد، زيرا او از قاتلان ما، انتقام گرفت و زمينه ازدواج زنان بى سرپرست ما را فراهم آورد و در شرايط سختى و تنگدستى به ما كمك رسانيد. »

در حديثى ديگر چنين آمده است:

«مردى از اهل كوفه به حضور امام باقر عليه‌السلام تشرف يافت، خواست دست امام را ببوسد، امام مانع شد. آن حضرت از او پرسيد: نامت چيست؟

مرد گفت: من ابومحمد، فرزند مختار هستم.

امام دست او را گرفت و در كنار خود با گرمى جاى داد.

ابومحمد گفت: اى فرزند رسول خدا، مردم درباره پدرم سخنانى مى گويند و او را دروغگو مى شمارند!

امام باقر فرمود: سبحان الله! پدرم به من خبر داد و سوگند ياد كرد كه مهر زنان ما از اموالى است كه مختار براى ما فرستاده است. او خانه هاى ما را بنا كرد و به خونخواهى شهداى ما برخاست، خداى او را رحمت كند. » (113)

در بيانى ديگر، مختار چنين مدح شده است:

امام باقر عليه‌السلام به فرزند مختار فرمود: خداوند پدرت را رحمت كند! خداوند پدرت را رحمت كند! هيچ حقى از ما نزد كسى نبود، جز اين كه آن را براى ما باز پس گرفت!

از على بن الحسين عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

الحمدلله الذى ادرك لى ثارى من اعدائى و جزى الله المختار خيرا (114)

يعنى؛ «سپاس خداى را كه انتقام خون ما را از دشمنانمان گرفت و خداوند به مختار جزاى نيك دهد!»

روايات ديگرى از رسول خدا و اميرالمؤمنين عليه‌السلام ثبت شده است كه در آنها از مختار به عنوان كسى كه انتقام ذريه رسول خدا را از دشمنانشان مى گيرد، ياد شده است. (115)

چه بسا بر اساس همين روايات ميثم تمار در روزگارى كه مختار زندانى بود به ملاقاتش رفت و بشارت آزاديش و خونخواهى وى از دشمنان اهل بيت عليه‌السلام را به او داد. (116)

منهال بن عمرو مى گويد: حضور امام سجاد عليه‌السلام رسيدم، آن حضرت از من پرسيد:

منهال! حرملة بن كاهل اسدى (117) چه شد و در چه حالى به سر مى برد!

منهال مى گويد: عرض كردم وقتى من از كوفه بيرون آمدم او زنده بود.

امام دستها را به سوى آسمان برداشت و سه مرتبه فرمود: «خدايا حرارت آهن را به او بچشان!».

منهال مى گويد: من از منزل آن حضرت به سوى كوفه رهسپار شدم، خبر قيام مختار را دريافت كردم براى ملاقات مختار شتافتم، لحظه اى رسيدم كه حرمله را دستگير كرده بودند و مختار دستور داد دست و پاى او را قطع كنند و وى را در آتش بسوزانند! ناگاه با ديدن اين منظره گفتم: «سبحان الله».

مختار رو به من كرد و پرسيد، آيا «سبحان الله» گفتن تو دليلى داشت؟

آنچه ميان من و امام سجاد عليه‌السلام گذشته بود براى مختار نقل كرده و گفتم، تسبيح من بدان جهت بود كه استجابت دعاى امام سجاد را به دست تو، مشاهده كردم.

مختار از مركب پياده شد، دو ركعت نماز خواند و سجده آن را طولانى ساخت. پس از نماز از او خواستم تا براى صرف غذا ميهمان من باشد. ولى او گفت: من به سپاس لطف الهى كه دعاى امام سجاد را با دست من مستجاب كرده است، امروز را روزه خواهم بود. (118)

## رواياتى در مذمت مختار

حبيب خثعمى از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است:

مختار مطالبى را به دروغ، منتسب به على بن الحسين عليه‌السلام مى ساخت و به آن حضرت نسبت مى داد. (119)

يونس بن يعقوب مى گويد: امام باقر عليه‌السلام مى فرمود:

«مختار نامه اى همراه هدايا براى امام سجاد عليه‌السلام فرستاد، اما امام نپذيرفت و نامه را نخواند و فرمود: من هداياى دروغگويان را نمى پذيرم و نامه آنان را نمى خوانم». (120)

در حديثى ديگر چنين آمده است:

در روز قيامت، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، على بن ابى طالب عليه‌السلام و حسن و حسين عليه‌السلام از كنار دوزخ مى گذرند، فردى از ميان آتش فرياد بر مى آورد و پيامبر و امير مؤمنان را به يارى مى طلبد، اما به او توجهى نمى كنند.

آن مرد دوزخى، حسين بن على عليه‌السلام را صدا مى زند و مى گويد من كشنده قاتلان شما هستم. اكنون شما را به يارى مى طلبم.

رسول خدا از فرزندش حسين عليه‌السلام مى خواهد تا او را شفاعت كند. و او چنين مى كند.

راوى حديث مى گويد: به امام صادق گفتم: آن شخص كيست؟

امام فرمود: او مختاربن ابى عبيده ثقفى است.

پرسيدم: چرا در آتش مى سوزد؟

امام فرمود: چون در اعتقاد او نسبت به پيامبر و على عليه‌السلام خللى بوده است و اگر در قلب جبرئيل و ميكائيل نيز خللى نسبت به آن دو باشد، در آتش خواهند سوخت. (121)

در روايتى ديگر، انگيزه مختار از قيام، رسيدن به سلطنت و قدرت معرفى شده است و در آن روايت اين نكته نيز آمده است كه در قلب جبرئيل و ميكائيل نيز ذره اى محبت دنيا باشد، خدا آنها را در آتش مى افكند. (122)

از امام سجاد عليه‌السلام نقل كرده اند كه آن حضرت بارها، مختار را نفرين كرده و مى گفت: «مختار به ما نسبت دروغ داده است و چنين گمان كرده است كه به او در مورد امامت سفارش شده است. » (123)

## شخصيت مختار در نگاه اماميه

هر چند در مورد مختار و قيام او و نقش وى در شكل گيرى فرقه كيسانيه، آراى مختلفى رسيده است. اما در مجموع دو نظرگاه عمده وجود دارد.

الف: برخى از محققان بر اين عقيده اند كه مختار، شيعه اى مخلص و معتقد به امامت على بن الحسين عليه‌السلام بوده و هدفش از قيام، تنها براى انتقام از قاتلان اهل بيت بوده و براى كارهاى خويش از سوى امام سجاد عليه‌السلام اذن اجازه داشته است. زيرا اگر جز اين بود براى او طلب رحمت نمى كردند و هدايايش را نمى پذيرفتند.

و اما رواياتى كه در بردارنده مذمت مختار مى باشد، برخى از روى تقيه صادر شده و برخى دلايل سياسى - اجتماعى داشته است.

در اين بينش، نقش مختار در پيدايش فرقه كيسانيه و انحراف از امامت زين العابدين بكلى مورد انكار قرار گرفته است و او منزه از چنين مساله اى شناخته شده است. (124)

مرحوم مامقانى از جمله كسانى است كه درباره مختار چنين عقيده اى دارد و او را شيعه اى پاك و منزه مى داند و در رد و توجيه احاديث مذمت بيانى تفصيلى دارد. (125)

ب: گروهى ديگر معتقدند كه مختار هر چند با قيام خويش، از قاتلان اهل بيت عليه‌السلام انتقام بايسته اى گرفت و تا اندازه اى جراحتهاى عميق عاشوراييان را التيام بخشيد و هر چند ائمه براى او طلب رحمت كرده اند، ولى همه اينها دليل آن نيست كه او براستى هدفى جز حمايت از اهل بيت نداشته و هواى حكومت در سر نمى پرورانده است.

شاد شدن اهل بيت از برخى كارهاى او دليل رضايت آنان به همه مواضع فكرى و عملى وى نيست. او به هر حال خدمتى به اهل بيت كرده است و آنان برايش دعا كرده اند ولى چه بسا در ادعاها و اعتقادها و نيز رفتارشان نارساييها و كجرويهايى هم بوده است.

علامه مجلسى، پس از نقل حديثى «شفاعت حسين بن على (عليه السلام») براى مختار و اين كه مختار دوزخى است ولى به بركت خدمتهايى كه براى اهل بيت انجام داده، سرانجام مورد شفاعت قرار مى گيرد، مى گويد:

«اين روايات جمع كننده و تلفيق دهنده ميان احاديث مختلفى است كه درباره مختار وارد شده است. با اين بيان كه مختار هر چند در مراتب ايمان و يقين كامل نبوده و از سوى امام معصوم اجازه صريحى در مورد اعمال خويش نداشته است، لكن از آنجا كه كارهاى شايسته بسيارى به وسيله او صورت گرفت و با برنامه هاى او قلب مؤمنان از جراحتهاى ستم التيام يافت، فرجامش به خير و نجات است. در حقيقت مختار مشمول اين آيه از قرآن مى باشد كه مى فرمايد: «و دسته اى ديگر هستند كه به گناهانش ‍ اعتراف كرده و عمل نيك و بد را به هم درآميخته اند، اميد است كه خداوند ايشان را مورد آمرزش قرار دهد» (126) و اما من درباره مختار از كسانى هستم كه از داورى كردن بازايستاده اند، هر چند مشهور ميان علماى شيعه اين است كه كارهاى او ارزنده و شخصيت او شايسته مدح است. (127)

## انگيزه هاى سياسى در شكل گيرى كيسانيه

هر چند محور اصلى سخن در فصل، بررسى امامت امام سجاد عليه‌السلام مى باشد و از اين رهگذر، به ضرورت، نگاهى به منكران امامت زين العابدين - كيسانيه - افكنديم تا حجت و منطق و انگيزه آنان را بشناسيم و اين نگاه به بررسى شخصيت محمد حنفيه و مختار به عنوان دو عنصر مطرح در فرقه كيسانيه انجاميد، اكنون به موضوع اصلى باز مى گرديم و از آنچه به اختصار يادآور شديم، نتيجه مى گيريم.

شرايط تاريخى - سياسى - اجتماعى عصر امام سجاد عليه‌السلام مى نماياند كه انگيزه هاى سياسى، بيش از هر انگيزه و دليل ديگر در شكل گيرى «فرقه كيسانيه» دخالت داشته است. زيرا به هر حال مطرح شدن محمد حنفيه در قيام مختار به جاى على بن الحسين عليه‌السلام يا به دليل تقيّه امام سجاد از حضور مستقيم در جريان قيام بوده و از اين رو محمد حنفيه به عنوان نماينده آن حضرت در اين حركت مطرح گشته ولى بعدها از سوى عناصر ناآگاه و يا مغرض نقشى اصيل به او داده شده است!

و يا اين كه براستى محمد حنفيه در اين دوره خود را امام مى شمرده و بعدها در مباحثه با امام سجاد متقاعد شده است كه امامت از آن زين العابدين است و نه او.

احتمال سوم اين است كه مختار صرفا براى پيشبرد اهداف خويش، حركتش را منتسب به محمد حنفيه كرده است. بى اين كه اجازه ويژه اى از سوى او داشته باشد. و در اين راستا بوده كه مختار از محمد حنفيه به عنوان مهدى (128) ياد كرده تا هواداران و هواخواهان بيشترى را گرد آورد.

احتمال چهارم اين است كه اصولا مسئله امامت محمد حنفيه نه در دوران قيام مختار بلكه در عصر حكومت عباسيان، ساخته و پرداخته شده تا از نقطه هاى مبهم و كور گذشته، مستندهايى براى حكومت عباسيان، جستجو شده باشد.

هر يك از اين احتمالها كه تقويت شود، اين نكته به دست مى آيد كه به هر حال اعتقاد به امامت «محمد حنفيه» داراى دلايل علمى و مستند به نصوص و منابع شرعى نيست و شرايط خاص سياسى آن عصر، پندارهاى فرقه كيسانيه را رقم زده است.

البته از قراين استفاده مى شود كه نخست احتمال سوم و سپس احتمال چهارم نزديكتر به واقع است. زيرا به هر حال مختار براى جذب نيروهاى متمايل به تشيع ناگزير بود خود را به پايگاهى علوى مستند سازد تا قيامش ‍ مشروعيت و مقبوليت عام پيدا كند و بعدها عباسيان نيز براى تضعيف پايگاه امامت، بشدت نيازمند انديشه اى بودند كه مردم را از اطراف ائمه معصومين عليه‌السلام متفرق ساخته اند و به مركزيتى متوجه سازند كه بر ايشان مسئله ساز نباشد و كيسانيه و اعتقاد به امامت محمد حنفيه اى كه حضور در زمان ندارد و زندگى را بدرود گفته - و يا به اعتقاد كيسانيه در غيبت به سر مى برد! - همان مركزيت و قبله گاه مورد پسند بنى العباس ‍ بشمار مى رفت.

# فصل دوم: شخصيت معنوى و اجتماعى امام سجاد عليه‌السلام

## امام سجاد عليه‌السلام در محراب عبادت و معنويت

امام سجاد، زين العابدين عليه‌السلام، پيشوايان متقين، در عصرى كه سفاكان و دين گريزان، محراب را با خون اولياى خداگلگون مى ساختند و حقگويان برخاسته از محراب را به جرم سرفرود نياوردن در برابر غير خدا، مورد سخت ترين آزارها و نارواترين دشنامها قرار مى دادند و ماءذنه هاى هدايت و مناره هاى دين را ناجوانمردانه به خون تكبيرگويان عزت و ديندارى مى آغشتند، آرى در چنين عصرى از محراب، ماءذنه اى رفيع، رفيعتر از همه برجها ساخته بود نجواهاى پنهانيش را رساتر از هر فرياد به گوش غفلت زدگان و راه گم كردگان زمانش و نيز فرزندان آينده اسلام برساند.

على بن الحسين عليه‌السلام چنان در اين ميدان مى كوشيد كه وقتى فاطمه، دختر اميرالمؤمنين عليه‌السلام آن تلاش طاقت فرسا و آن عبادت بى وقفه را در فرزند برادرش، مشاهده كرد، بر سلامتى او بيمناك شد و از جابرين عبدالله يارى خواست تا شايد امام سجاد را از آن همه زحمت و مرارت كه در مسير عبادت به خويش روا مى داشت باز دارد.

به جابر گفت: تو مى دانى كه ما خاندان رسول خدا، حقوقى بر شما داريم، از آن جمله اين است كه اگر خطرى ما را تهديد كند، شما بايد به يارى ما بشتابيد. اينك فرزند برادرم از كثرت عبادت خويش را در معرض خطر قرار داده است از او ديدار كن و از وى بخواه تا قدرى به استراحت نيز بينديشد.

جابر به حضرت امام سجاد عليه‌السلام رسيد، حضرت را در حال عبادت يافت در حالى كه بدن آن گرامى بشدت ضعيف شده بود. جابر نگرانى عمه آن بزرگوار را به ايشان يادآورى كرد و گفت:

اى فرزند رسول خدا! مگر نه اين است كه خداوند بهشت را براى شما و دوستان شما قرار داده جهنم را براى دشمنان شما؟ پس تحمل اين همه رنج در مسير عبادت براى چيست؟

امام سجاد عليه‌السلام فرمود:

اى جابر! تو از اصحاب رسول خدايى و مى دانى كه جدم رسول خدا با اين كه مورد غفران عام و همه جانبه خدا بود و آيه ليغفرلك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاءخر (129) به وى اطمينان هميشگى مى داد، اما باز هم آن عزيز چنان خداى را عبادت مى كرد كه قدمهايش متورم مى شد و چون علت آن همه سعى در عبادت را از وى مى پرسيدند مى فرمود: افلا اكون عبدا شكورا يعنى؛ آيا من نبايد در برابر خداوند بنده اى شكرگزار باشم! (130)

امام صادق عليه‌السلام در توصيف عبادتهاى اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى فرمود: در امت اسلامى هيچ كس نتوانست همانند رسول خدا به عبادت اهتمام ورزد جز على بن ابى طالب عليه‌السلام. او چنان عبادت مى كرد كه گويى بهشت و دوزخ را مى بيند..

آنگاه فرمود: در ميان اهل بيت اميرالمؤمنين شبيه تر از همه به او زين العابدين عليه‌السلام مى باشد چه اين كه در راستاى عبادت چنان پيش تاخت كه فرزندش امام باقر عليه‌السلام در او خيره شد، اثر عبادت را در چهره اش آشكار يافت و از مشاهده حال پدر گريست. امام سجاد كه علت گريستن فرزند را دريافته بود فرمود: آن نامه و صحيفه اى كه عبادتهاى على عليه‌السلام در آن ثبت شده بياور!

امام باقر عليه‌السلام نامه را به پدر داد و آن حضرت مشغول مطالعه شد. پس از لختى مطالعه، درنگ كرد و آهى عميق از سينه آورد و گفت: كيست كه بتواند مانند اميرالمؤمنين عليه‌السلام، آن همه عبادت خدا كند. (131)

درباره آن حضرت نقل كرده اند كه در هر شبانه روز هزار ركعت نماز مى گزارد. وقتى به وى گفتند كه شما بيش از جدتان على عليه‌السلام عبادت مى كنيد، امام اظهار داشت:

مه انى نظرت فى عمل على صلوات الله عليه يوما واحدا فما استطعت ان اعدله من الحول الى الحول. (132)

يعنى؛ من در عمل يك روز على عليه‌السلام نگريستم و تاءمل كردم و دريافتم كه قادر نيستم در طول يك سال اعمالى انجام دهم كه با عمل يك روز اميرالمؤمنين عليه‌السلام برابرى كند.

البته ممكن است منظور حضرت، عبادت از نظر كمى نباشد بلكه به جنبه كيفى و ارزشى عمل اشاره داشته باشد، چنان كه اين معنا از برخى روايات ديگر نيز استفاده مى شود بويژه رواياتى كه مى گويد: ضربت على عليه‌السلام در روز جنگ خندق بر عبادت جن و انس فضيلت و شرافت دارد.

## امام سجاد عليه‌السلام در آستانه نماز

امام سجاد عليه‌السلام چون براى نماز آماده مى شد وضو مى گرفت، رنگ رخسارش دگرگون مى شد و چون از علت آن مى پرسيدند، پاسخ مى داد:

«آيا مى دانى كه مى خواهم به آستان چه بزرگى راهيابم و در مقابل چه مقامى قرار بگيرم!». (133)

بارها مى ديدند كه وقتى امام زين العابدين عليه‌السلام وضو گرفته و به انتظار رسيدن وقت نماز به سر مى برد، از شدت خضوع در برابر حق و احساس بندگى به درگاه خدا، آثار نگرانى در اندامش ظاهر بود. (134)

## نماز امام سجاد عليه‌السلام، ابلاغگر پيام شهيدان

طاووس بن كيسان يمانى (متولد 106) از اعلام تابعين و رجال گرانقدر و از اصحاب امام زين العابدين عليه‌السلام است و خاطرات بسيارى از عبادتها و مناجاتهاى آن حضرت دارد. او مى گويد:

«در حجر اسماعيل امام را مشاهده كردم، او مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود، چون براى نماز مى ايستاد، رنگ چهره اش گاه زرد و گاه گلگون مى گشت، بيم از خدا در اندامش متجلى بود و چنان نماز مى گزارد كه گويى آخرين نماز اوست. چون به سجده ميرفت، تا دير زمان در سجده مى ماند و چون سر بر مى داشت قطرات عرق بر بدنش جارى بود. هماره تربت سيد الشهداء عليه‌السلام همراه داشت و جز بر آن پيشانى نمى نهاد. » (135)

امام سجاد عليه‌السلام اين گونه محراب را با ميدان نبرد و نماز را با شهادت و مناجات نيمه شب را با مناجات حسين عليه‌السلام بر خاكهاى تفتيده كربلا و ياد خدا را با ياد راهيان راه حق پيوند مى زند. و اين چنين به نماز و عبادتش او جهت مى بخشيد. و عبادتهاى طولانيش براى مردم پيام بيدارى و رهنمايى به سوى عزت و آزادى و ديندارى و ظلم ستيزى داشت. چرا كه وقتى سر بر خاك شهيدان كربلا مى نهاد، به همگان اعلام مى كرد كه نماز من، نماز انزوا، نماز رهبانيت، نماز فرار از واقعيت هاى زمان نيست، نمازى است چونان نماز حسين عليه‌السلام در نيمروز كربلا و در ميدان شهادت. نمازى است كه بر خاك شهيدان راه خدا ارج مى نهد و با پيامى به لطافت نسيم سحرى و نفوذ اشعه خورشيد، به نسلها مى رساند كه اوج عبادت و عبوديت، سر نهادن بر خاك شهيدان، در راه خدا و براى خداست.

## على بن الحسين، سيدالساجدين

زيادى سجده ها و تداوم هر سجده امام على بن الحسين سبب گرديد كه آن حضرت را سيدالساجدين لقب دهند. و چون اين سجده هاى طولانى و فراوان، بر پيشانى آن پيشواى متقين اثر گذارده و پوست آن زبر شده بود (به ايشان (ذووالثفنات) مى گفتند.

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: پدرم هيچ نعمتى را به ياد نمى آورد مگر اين كه با ياد كرد آن به درگاه خداوند سجده مى برد، هنگام قرائت قرآن چون به آيه هاى سجده مى رسيد و نيز به وقت خطر و احتمال رخداد حادثه اى ناگوار و همچنين پايان نمازهاى فريضه، و يا هر زمان كه موفق مى شد خدمتى انجام دهد و ميان دو مؤمن را اصلاح كند، سر به سجده مى نهاد و بر درگاه خداوندى سپاس مى نهاد. (136)

يكى از خدمتكاران آن حضرت، امام را چنين ياد مى كند:

«روزى مولايم به سوى صحرا رفت و من همراه وى بودم، در گوشه اى از صحرا به عبادت پرداخت، به هنگام سجده سر را بر سنگهاى زبر و درشت مى نهاد و با گريه و تضرع ياد خدا مى كرد. سعى كردم تا آنچه حضرت مى گويد بشنوم. آن روز شمردم كه امام در سجده خويش هزار مرتبه گفت:

لا اله الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا، لا اله الا الله ايمانا و تصديقا.

چون امام سر از سجده برداشت، صورت و محاسنش به اشكهايش آغشته بود. (137)

دعاها و تعبيرهايى كه امام سجاد عليه‌السلام در نيايش با خدا و بويژه در حال سجده به كار مى گرفت خود، در اوج عبوديت و بندگى و معرفت حق بود.

از جمله ذكرهاى آن امام در حال سجده چنين است:

الهى عبدك بفنائك، مسكينك بفنائك، سائلك بفنائك، فقيرك بفنائك. (138)

در بسيارى از روايات نقل شده است كه آن حضرت خويش را موظف مى داشت تا در هر شبانه روز، هزار ركعت نماز بگزارد و اين برنامه را تا پايان عمر عملى مى ساخت. (139)

انجام هزار ركعت نماز در يك شبانه روز، آن هم براى كسى كه مى بايست به امور زندگى و مسايل اجتماعى بپرازد، چه بسا در ذهن برخى بعيد بنمايد، ولى شرايط خاص زندگى آن حضرت و محدوديتهاى شديدى كه خلفا براى آن امام به وجود آورده بودند، عملا مجلال بيشترى به امام سجاد عليه‌السلام مى داد تا به اين برنامه بپردازد.

شايان توجه است كه اين گونه روايات را بيشتر نويسندگانى ثبت كرده اند كه على بن الحسين عليه‌السلام را به عنوان امام مفترض الطاعه نمى شناسند و وى را صاحب كرامت و معجره نمى دانند و از او به عنوان شخصيتى ممتاز و معنوى و فرزندى نمونه از نسل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ياد كرده و لقب زين العابدين و سيدالساجدين را به وى داده اند. (140)

## محو در جمال پروردگار

هنگامى كه امام سيدالساجدين به نماز و راز و نياز با پروردگار مى ايستاد، چنان در جمال حق محو مى شد و در ياد خدا غرق مى گشت كه كمترين توجه به اطراف خود نداشت.

گاه در خانه حضرت مشكلى رخ مى داد ولى حضرت چون به نماز ايستاده بود، فارغ از دردها و مشكلات دنيا، توجهى بدانها نمى يافت.

روزى در خانه آن حضرت آتش سوزى رخ داد (141) و زمانى ديگر يكى از فرزندان وى آسيب ديد (142) ولى تا پايان نماز، امام از آنها اطلاع نيافت.

## على بن الحسين عليه‌السلام واهتمام به حج

راويان و مورخان براى امام سجاد عليه‌السلام بيست سفر به حج ثبت كرده اند، آن هم سفرهايى كه آن حضرت فاصله ميان مكه و مدينه را پياده طى كرده است.

امام در اين سفرها، مركب به همراه داشت ولى مصمم بود تا طريق خانه خدا را با پاى خويش بپيمايد و در مسير محبوب، از وجوب خود مايه بگذارد. (143)

عرفان و حب امام به خداوند، بر تمامى اعمال عبادى او پرتوافكن بود و به همه برنامه ها و عبادات وى رنگى الهى و جلوه اى معنوى مى بخشد.

يكى از حالات درس آموز امام عليه‌السلام هنگام پوشيدن لباس احرام بود. چنان كه:

«وقتى آن حضرت لباس احرام مى پوشد، رنگش از ياد خدا و جلال او تغيير مى كرد و چنان در جذبه معنويت حق قرار مى گرفت كه از گفتن «لبيك» نيز ناتوان مى آمد، همراهان حضرت با ديدن وضع معنوى وى بشدت تحت تاءثير قرار گرفته و مى پرسيدند: چرا لبيك نمى گوييد؟

امام در پاسخ به ايشان مى فرمود: بيم آن دارم كه لبيك بگويم ولى خداوند در جوابم ندا دهد: «لا لبيك»!

امام همچنان تا پايان اعمال حج، در جذبه اى الهى و توجهى خاص به خداوند قرار داشت. (144)

## رسيدگى به نيازمندان و تهيدستان

از بارزترين امتيازهاى ائمه عليه‌السلام بر ساير انسانها، اين است كه انسانها معمولا با گرايش به بعدى از ابعاد معنوى يا مادى، از ساير جنبه ها غافل مى شوند، ولى امامان عليه‌السلام در پرتو هدايت ويژه حق، از افراط و تفريط ايمنند و در رفتار فردى و اجتماعى و اعمال عبادى و معنوى و نيز زندگى آنان، تعادلى منطقى و معقول مشهود است. و اين ويژگى است كه ايشان را سزاوار جايگاه و شايسته الگو بودن براى خلق، ساخته است.

در ملاكهاى بشرى و انسانهاى معمولى، كسى كه داراى آن حالات فوق العاده در نماز و وضو و دعا و مناجات و حج و... باشد و در سجده هايش صدها و هزارها مرتبه، ذكر خدا را تكرار كند، انسانى است منزوى كه تمام وقت و عمر خود را صرف عبادت فردى كرده و به هيچ نيازى از نيازهاى زندگى مادى و حيات اجتماعى توجه ندارد! در حالى كه زندگى امام سجاد عليه‌السلام خلاف اين برداشت را به اثبات مى رساند.

وى با وجود آن همه دعاها و مناجاتهاى طولانى و كم نظير، از جامعه خود و نيازها و واقعيتهاى زمانش غافل نيست بلكه در ميدان وظايف اجتماعى و اخلاقى نيز پيشوايى الگو و نمونه است.

براستى جاى تاءمل و پندآموزى و همچنين شگفتى دارد كه زينت عبادتگران، سرور سجده گزاران مقتداى زاهدان و متقيان، با آن همه سجده هاى طولانى و شب زنده داريهاى مداوم، مخارج زندگى صد خانواده محروم مدينه را متكفل بوده و نيازهاى آنان را برآورده مى ساخته است. (145)

چقدر فاصله است ميان زندگى اثر آفرين امام سجاد عليه‌السلام با آنان كه به خيال زهد و عبادت، چشم از همه واقعيتهاى زمانشان فرو بسته و نه تنها قادر به اداره چند نيازمند و مستمند ديگر بلكه قادر به اداره زندگى فردى خويش نمى باشند و به ادعاى زهد و درويشى كشكول نياز نزد ديگران دراز كرده و يا زندگى خود را بر در آمدهاى عمومى و كمكهاى بلاعوض و بيت المال تحميل كرده و مى كنند!

تشريح و توضيح حالات معنوى و عبادتهاى طولانى ائمه و همچنين امام سجاد عليه‌السلام هميشه اين نگرانى را در خود نهفته دارد كه مبادا، انزوا گرفتگان و عزلت جويان بى خاصيتى كه نه به كار خويش مى آيند و نه به كار خلق و نه تاءثيرى در پيشبرد دين و نه دنيا، آن همه عبادت را دليل حضور نداشتن ائمه در مسايل جارى زمانشان تصور كنند و روش نادرست خويش ‍ را با اين تصور بيجا توجيه نمايند!

## كمك به محرومان، در نهان

محمدبن اسحاق مى گويد: بسيارى از خانواده هاى محروم و نيازمند مدينه، شبانگاه از لطف و بخشش مردى ناشناس بهره مند مى شدند و هرگز او را نشناختند مگر زمانى كه على بن الحسين عليه‌السلام در گذشت و آن مرد ناشناس ديگر به سراغ آنان نيامد. آنگاه بود كه دانستند آن امدادگر ناشناس، زين العابدين عليه‌السلام بوده است. (146)

ابوحمره ثمالى «متوفاى 150 هجرى قمرى» مى گويد:

امام زين العابدين عليه‌السلام در تاريكى شب، نان ونواى مستمندان را بر دوش مى كشيد و به طور ناشناس آن را انفاق مى كرد و مى فرمود:

ان صدقة السر تطفى ء غضب الرب.

يعنى: صدقه پنهانى، خشم الهى را فرو مى نشاند. (147)

چنين بود كه پس از شهادت آن گرامى وقتى بدنش را غسل مى دادند، آثارى بر پشت و شانه هاى وى مشاهده گرديد و چون علتش را پرسيدند، دانستند كه آنها آثارى است از نانها و كوله بارهايى كه امام عليه‌السلام براى تهيدستان بر دوش مى كشيده است. (148)

ابن سعد «متوفاى حدود 200 هجرى قمرى» مى نويسد:

چه بسا نيازمندانى كه به حضور امام سجاد عليه‌السلام مى رسيدند و قبل از اظهار نياز، خواسته خود را از امام دريافت مى كردند و امام مى فرمود:

«صدقه قبل از اين كه به دست نيازمند برسد، نخست به دست خداوند مى رسد. (149)»

يكى از پسر عموهاى آن حضرت، مستمند و نيازمند بود. و امام هميشه در نهان و به طور ناشناس وى را كمك مى كرد. اما از آنجا كه امام را نمى شناخت، همواره از آن حضرت گله مند و شاكى بود كه چرا به وى رسيدگى نمى كنند!

امام سجاد عليه‌السلام با شنيدن گلايه هاى او، خويش را از معرفى خود باز مى داشت و هرگز به او نفرمود كه آن ناشناس امدادگر منم. تا اين كه امام بدرود حيات گفت و رحلت كرد. آن روز پسر عموى گلايه گذار از واقعيت آگاه شد و در كنار قبر آن حضرت به گريه عذرخواهى نشست. (150)

«سفيان بن عيينه» از زهرى نقل مى كند:

شبى سرد و بارانى، امام على بن الحسين، زين العابدين را در كوچه هاى مدينه ديدم كه مقدارى آرد و هيزم بر پشت گرفته و عزم خانه تهيدستان دارد. به آن حضرت گفتم:

اى پسر رسول خدا! چه بر پشت داريد؟

امام فرمود: سفرى در پيش دارم و توشه آن را آماده كرده ام و مى خواهم در جاى امنى قرار دهم.

عرض كردم: آيا اجازه مى دهيد خدمتكار من شما را در حمل اين آذوقه كمك كند؟

امام فرمود خير.

گفتم: اجازه بدهيد خودم شما را كمك كنم.

امام باز هم فرمود: خير! چيزى كه در سفر به كار من مى آيد، چرا خودم آن را متحمل نشوم، تو را به خدا سوگند! مرا تنها بگذار!

آن شب گذشت، چندى بعد خدمت امام رسيدم و عرض كردم: آن سفر كه عازم بوديد چگونه صورت گرفت؟

امام فرمود: آن سفر، از آن نوع سفرها كه تو پنداشتى نبود، منظور من سفر آخرت بود، و من براى آن جهان، خود را آماده مى كنم. با دورى از حرام، بخشش و انجام كارهاى نيك. (151)

سفيان بن عيينه نيز مى گويد:

در يكى از سفرها كه امام على بن الحسين عليه‌السلام عازم حج بود، خواهرش سكينه - دختر حسين بن على عليه‌السلام - هزار درهم به عنوان كمك هزينه سفر در اختيار وى نهاد ولى هنگامى كه امام به نزديكى «حره» (152) رسيد، تمامى آن مبالغ را ميان مستمندان تقسيم كرد. (153)

امام باقر مى فرمايد:

چه بسيار مواردى كه پدرم، در كنار يتيمان و بينوايان مى نشست، و با دست خويش به آنها غذا مى داد و براى آنان كه عيالمند بودند، غذا مى فرستاد. (154)

امام صادق مى فرمايد:

على بن الحسين عليه‌السلام در روزهايى كه روزه داشت گاه با دست خود غذا مى پخت و هنگام افطار، آنها را به خانه نيازمندان مى فرستاد و چه بسا مواردى كه از آن غذا براى خود آن حضرت باقى نمى ماند و با نان و خرما افطار مى كرد. (155)

برخورد امام با نيازمندان، برخورد فردى توانمند و برتر با فردى زبردست و منت پذير نبود، بلكه آن حضرت سعى داشت تا هنگام رفع نياز مستمندان، در ايشان آثار تذلّل و كوچكى آشكار نگردد. از اين رو، قبل از اظهار نياز، به آنان كمك مى كرد و مى فرمود:

مرحبا بمن يحمل زادى الى الاخرة.

يعنى؛ آفرين بر كسى كه توشه مرا به سوى آخرتم بر دوش كشد و مرا يارى دهد. (156)

## عفو و گذشت، در روابط اجتماعى

از جمله صفات بارز امام سجاد عليه‌السلام تحمل و شكيبايى او در برابر ناگواريها و عفو و گذشت از كسانى است كه نسبت به وى بى حرمتى يا جفا كرده بودند.

مردان الهى در هميشه تاريخ دشمنانى داشته اند كه گاه در نتيجه ناآگاهى و زمانى دليل دنياپرسى و دنيادارى با اولياى الهى به ستيز برخاسته وايشان را مورد اهانت و آزار قرار مى داده اند.

امام سجاد عليه‌السلام نيز كه در عصر حاكميت جور و جهل امويان مى زيست و دستگاه خلافت به عناوين مختلف از اهل بيت و فرزندان على عليه‌السلام عيبجويى و بدگويى داشت، مردم عامى و جاهل جامعه تحت تبليغات سوء آنها، نسبت به شخصيت ائمه بدگمان شده بودند، گاه در برخوردهاى اجتماعى بشدت عليه ايشان به ناسزاگويى مى پرداختند.

از آن جمله مردى با مشاهده على بن الحسين عليه‌السلام دهان به اهانت گشود و سخت ناسزا گفت.

امام همراهانى داشت كه خواستند آن مردم را تنبيه كنند. اما امام مانع شد و فرمود: متعرض او نشويد! سپس رو به آن مرد كرده و فرمود: «كار ما بيش از اينها بر تو پوشيده است، اگر نيازى دارى بگو تا برآوريم».

مرد از اين صبر و شكيبايى و گذشت و بزرگوارى، و نيز آن لحن ملايم و محبت آفرين بشدت متاءثر شد، شرم تمامى وجودش را در برگرفت تا آنجا كه صورت از خجالت، پوشانيد و ديگر نمى توانست به صورت امام نگاه كند.

امام بى درنگ دستور داد خدمتكارانش هزار درهم در اختيار او قرار دهند.

از آن روز به بعد، هر گاه آن مرد امام را مى ديد مى گفت گواهى مى دهم كه تو از فرزندان رسول خدايى و از خاندان وحى نبوتى. (157)

هشام بن اسماعيل، والى مدينه بود و در مدت فرمانروايى خود امام سجاد عليه‌السلام را مورد آزار و اذيتهاى بسيار قرار داد. سرانجام وليد او را از حكومت عزل كرد و مناديان وليد در ميان مدينه ندا دادند: «هر كس در زمان فرمانروايى هشام مورد ظلم قرار گرفته و يا حقى از او ضايع شده است مى تواند حق خود را از وى مطالبه كند. »

هشام در ميان همه نگرانيهايش، بيش از همه از جانب امام سجاد عليه‌السلام برخود بيم داشت زيرا در حق آن حضرت بيش از ديگران جفا كرده بود!

اما برخلاف تصور او، هنگامى كه امام عليه‌السلام با وى روبرو شد، بر او سلام كرد و به ياران خود نيز سفارش نمود كه متعرض او - كه اكنون ضعيف و ناتوان است - نشوند. و سرانجام امام عليه‌السلام به او اطمينان داد و فرمود: «اى هشام بن اسماعيل تا مى توانى رضايت مظلومان و بى پناهان را جلب كن و از ناحيه ما نگران نباش!» (158)

در حديثى ديگر چنين آمده است:

يكى از عموزاده هاى امام سجاد عليه‌السلام به نام «حسن بن حسن» با آن حضرت كدورتى پيدا كرده بود. روزى حسن وارد مسجد شد و امام زين العابدين عليه‌السلام را در آنجا ديد، بى درنگ به پرخاش و تندگويى پرداخت و آن حضرت را آزرده خاطر ساخت ولى امام در برابر سخنان او كمترين عكس العملى از خود نشان نداد، تا حسن از مسجد خارج شد.

شب هنگام، امام سجاد عليه‌السلام به خانه اش رفته و به او فرمود:

«برادر! آنچه امروز در حضور اهل مسجد درباره من گفتى اگر راست باشد، از خداوند مى خواهم كه مرا بيامرزد و اگر نسبتهاى تو به من دروغ باشد از خداوند مى خواهم كه تو را بيامرزد. درود بر تو رحمت و بركات خدا شامل حال تو باد!»

امام اين سخنان را گفت و از او جدا شد.

حسن كه هرگز انتظار چنين برخوردى را از امام نداشت و خود را براى شنيدن سخنان تند و كوبنده آماده كرد بود، به خود آمد و خويش را در برابر كوهى از بزرگوارى و شرافت يافت، شرمنده شد و در پى حضرت با چشمى گريان روان گرديد و از امام عذر مى طلبيد.

امام بر حالش رقت آورد و به او اطمينان داد كه وى را بخشيده است. (159)

## تلاش در آزادى بردگان

يكى ديگر از خدمتهاى اجتماعى امام على بن الحسين، زين العابدين عليه‌السلام، سعى و جديت آن حضرت در دستيابى بردگان به آزادى بود.

امام سجاد عليه‌السلام غلامان و كنيزان بسيار مى خريد، اما نه براى كار كشيدن از ايشان، بلكه منظور تربيت اخلاقى و دينى و سپس فراهم آوردن زمينه آزادى آنان.

تلاش آن حضرت در اين راستا، هم عملى و هم از طريق تشويق و ترغيب ديگران به اين كار بود. چنان كه مورخان و محدثان نقل كرده اند:

«امام سجاد: عليه‌السلام هزار بنده را در راه خدا آزاد كرد. » (160)

و نيز در تعاليم خود به شاگردان و پيروان خويش مى فرمود:

«هيچ مؤمنى بنده را آزاد نمى كند، مگر اين كه خداوند به جاى هر عضوى از اعضاى آن بنده، عضوى از اعضاى او را ايمن از آتش دوزخ مى سازد. » (161)

در بسيارى موارد، امام سجاد عليه‌السلام به بهانه هاى مختلف تعدادى از بردگان را آزاد مى ساخت و چه بسا يك عمل يا يك سخن شايسته آنان، زمينه آزادى ايشان را فراهم مى كرد.

كنيزكى مى خواست آب وضو براى آن حضرت فراهم آورد كه ظرف سفالين از دستش فرو افتاد و شكست!

امام به كنيزك نگاهى كرد و كنيز گمان كرد كه مولايش خشمگين شده است. از اين رو جمله اى از قرآن خواند و گفت: «والكاظمين الغيظ» يعنى؛ متقين بهشتى و برخوردار از غفران پروردگار آنانند كه... خشم خود فرو خورند. » (162)

امام فرمود: من از تو گذشتم.

كنيز ادامه آيه را خواند و گفت: «والعافين عن الناس» يعنى؛ آنان كه از خطاهاى مردم چشم مى پوشند.

امام فرمود: من از تو گذشتم.

كنيز ادامه داد: «والله يحب المحسنين» يعنى؛ خداوند نيكوكاران را دوست دارد. امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد ساختم. (163)

استفاده بجا و زيركانه و عالمانه كنيز از اين جمله هاى قرآنى، از يك سو تربيت دينى و معرفتى وى را در زندگى امام سجاد عليه‌السلام مى رساند و از سوى ديگر آشنايى كنيز به روح قرآنى و معنوى امام سجاد عليه‌السلام را مى فهماند. و كنيزى كه تا اين حد رشد يافته باشد، سزاوارى آزادى است.

اسلام هر چند، بر اساس يك ضرورت اجتماعى از آغاز تبديل شدن اسيران جنگى به بردگانى قابل خريد و فروش را مورد رد و انكار قرار نداده است، زيرا اسيران جنگى كسانى بوده اند كه به جنگ مسلمانان آمده و درصدد ريختن خون و از ميان بردن جان و مال و عرض مسلمانان بوده اند و بدين خاطر مسلمانان نيز حق داشته اند كه ايشان را از ميان ببرند. ولى از آنجا كه هدف اسلام از جنگ و دفاع، نخست دفع تهاجم دشمن و سپس دعوت آنان به راه حق و مسير توحيد است، زنده نگاه داشتن آنان و فراهم آوردن زمينه تربيت و هدايت ايشان را توصيه كرده و زمانى كه به ايمان گراييدند، راههاى زيادى براى آزاد شدنشان گشوده است.

سيره و روش امام سجاد عليه‌السلام اين بود كه در ماه مبارك رمضان هيچ غلامى يا كنيزى را مؤ اخذه نمى كرد. و اگر خطايى از آنان سر مى زد، آنها را ثبت مى كرد و چون پايان ماه مبارك رمضان فرا مى رسيد، همه آنان را گرد خود فرا مى خواند و لغزشهاى هر يك را به وى گوشزد مى كرد، سپس در ميان ايشان مى ايستاد و دستور مى داد تا همه با صداى بلند بگويند:

يا على بن الحسين ان ربك قد احصى عليك كل ما عملت، كما احصيت علينا كل ما عملنا...

يعنى؛ اى على بن الحسين! پروردگار تو تمامى اعمالت را يكايك برشمرده و ثبت كرده است، همان گونه كه تو اعمال ما را ثبت كرده اى، نزد خداوند كتابهايى است كه در آنها هيچ عمل كوچك و بزرگى فروگذار نشده است. و اعمالت نزد تو حاضر خواهد شد، چنان كه ما اكنون كردارمان را نزد خويش ‍ حاضر مى بينيم، پس تو از خطاى ما درگذر تا خداوند از تو درگذرد. خداوند مى فرمايد: وليعفوا وليصفحوا الا تحبون ان يغفرالله لكم. (164)

يعنى؛ عفو كنيد و گذشت داشته باشيد، آيا دوست نداريد كه خداوند خطاهايتان را ببخشد و عفو كند؟

پس از اين امام مى فرمود همه يكصدا بگويند:

پروردگارا! تو ما را فرمان داده اى از كسانى كه به ما ستم روا داشته اند درگذريم و ما بر اساس فرمان تو از آنان گذشتيم، پس تو نيز از ما درگذر، زيرا تو از ما به عفو و بخشش سزاوارترى.

پس از اين سخنان امام رو به جانب بردگان كرده، مى فرمود:

اكنون من از شما گذشتيم و بديهايتان را بخشيدم و شما را براى خشنودى خدا آزاد كردم، شما هم از خداوند بخواهيد تا از من درگذرد و مرا از آتش ‍ غضب خويش ايمن دارد. (165)

برگزارى اين مراسم، در حقيقت هم درسى بود به ساير مؤمنان كه از روش ‍ آن حضرت پيروى كنند و زمينه آزادى بردگان بيشترى فراهم آيد. و هم آخرين درسهاى معنوى و اخلاقى به بردگان بود كه مى بايست از آن پس ‍ آزاد زندگى كنند و چونان مؤمنى صالح و با تقوا به زندگى شخصى خود ادامه دهند.

امام اين درسها را در حساسترين شرايط زندگى به غلامان و كنيزان مى دهد تا در جان و روح آنان براى هميشه ثبت شود. زيرا آزادى براى يك برده چونان مائده آسمانى و حيات دوباره است و امام در آستانه اين شادى بزرگ، ياد خدا و بيم از گناه و راه و روش ايثار و فداكارى و انسانيت و معنويت را در اعماق وجود آنان به ثبت مى رسانده است.

به هر حال آن حضرت، در پايان هر رمضان حدود بيست بنده را آزاد مى ساخت و اين عمل موجب آن مى شد كه معمولا كنيزان و غلامان بيش از يك سال در خدمت آن بزرگوار نباشند و آزاد شوند. (166)

## امام سجاد عليه‌السلام، از ديدگاه ديگران

ابن خلّكان «م 671 هجرى» على بن الحسين عليه‌السلام را از سادات و بزرگان تابعين دانسته و از محمدبن شهاب زهرى «م 124 هجرى » نقل كرده است:

ما راءيت قرشيا افضل من على بن الحسين عليه‌السلام. (167)

يعنى؛ در ميان قبيله قريش - كه خود قبيله اى ممتاز است - هيچ كس را برتر و با فضيلت تر از على بن الحسين عليه‌السلام نيافتم.

مورخان از ابوحازم «م 140 هجرى» سفيان بن عيينه «م 198 هجرى» و زهرى نيز آورده اند: ما راءيت هاشمياافضل من على بن الحسين عليه‌السلام. (168)

يعنى؛ در ميان بنى هاشم - كه شريفترين نسل قريش مى باشد - هيچ كس را برتر از على بن الحسين نيافتم.

ابن وهب از مالك «م 179 هجرى» نقل مى كند:

لم يكن فى اهل بيت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مثل على بن الحسين عليه‌السلام. (169)

يعنى؛ در ميان اهل بيت رسول خدا - كه شريفترين و ممتازترين بيت در ميان بنى هاشم اند - كسى همتاى امام سجاد عليه‌السلام نبود.

جابربن عبدالله انصارى (م 78 ه‍) صحابى معروف و مورد احترام پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌ كه موفق به درك حضور امام سجاد عليه‌السلام شده است مى گويد:

والله ما راءى فى اولاد الانبياء بمثل على بن الحسين، الا يوسف بن يعقوب، والله لذرية على بن الحسين افضل من ذرية يوسف بن يعقوب، و ان منهم لمن يملا الارض عدلا كما ملئت جورا. (170)

يعنى؛ سوگند به خداوند! در ميان فرزندان انبيا كسى چونان امام سجاد عليه‌السلام ديده نشده است، مگر يوسف، فرزند يعقوب عليه‌السلام. اما سوگند به خداوند! كه دودمان على بن الحسين عليه‌السلام از دودمان يوسف برتر است، چه اين كه در ميان فرزندان على بن الحسين عليه‌السلام كسى خواهد آمد كه زمين را از عدل پر خواهد كرد، چونان كه از ظلم پر شده است!

عمر بن عبد العزيز «متولد 101 هجرى» كه از وابستگان به بنى اميه و مروانيان است، اما به دليل برخى خصلتهاى منصفانه از ايشان متمايز مى باشد، على رغم تعارض و تضادى كه ميان حكومت بنى اميه با اهل بيت و شخص امام سجاد عليه‌السلام وجود داشت، گاه به خدمت آن حضرت مى رسيد و اظهار ادب و خضوع مى كرد. و بعد از شهادت آن امام گفت: ذهب سراج الدنيا و جمال اسلام، زين العابدين. (171)

يعنى؛ مشعل روشنگر دنيا و مايه جمال و زيبايى اسلام، زين العابدين، چشم از جهان فرو بست.

در يكى از محافلى كه امام سجاد عليه‌السلام حضور داشت. عمربن عبدالعزيز نيز شركت جست. امام سجاد قبل از او مجلس را ترك گفتند.

پس از بيرون رفتن امام ابن عبدالعزيز از حاضران پرسيد:

امروز شريفترين مردم در جامعه ما چه كسى است؟

طبق معمول آن دوره، همه گفتند: شخص خليفه.

ابن عبدالعزيز گفت: نه، چنين نيست كه شما مى گوييد! شريفترين مردم كسى است كه هم اكنون از مجلس ما خارج گرديد «على بن الحسين (عليه السلام») زيرا او از خاندانى است كه همه مردم آرزو دارند از آن خاندان باشند ولى او هرگز تمايل ندارد كه به خاندانى جز خاندان خويش بپيوند و منتسب باشد. (172)

كمال الدين، محمد بن طلحه شافعى «متولد 652» از علماى قرن هفتم مى نويسد:

«على بن الحسين، زينت اهل عبادت، پيشواى زاهدان، بزرگ پرهيزكاران و رهبر و پيشتاز مؤمنان است. شيوه زندگى او خود گواهى مى دهد كه از سلاله نسل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. اخلاق و منش او، خود مى نماياند كه او از بندگان مقرب خداست. آثار برجاى مانده بر سيمايش، نشانگر نمازهاى بسيار و شب زنده داريهاى هدايت يافته اوست. و الفت هماره او با دعا و راز و نياز، دليل انس او با خداست.

در طاعت و بندگى حق، چنان تاخت كه زين العابدين شناخته شد. شب زنده داريهايش، راه تاريك آخرت را بر او روشن ساخته و روزه هاى مستمر او، توشه جهان ديگر را برايش تدارك بود.

كرامتها و كارهاى خارق عادت، بسيار از او ثبت شده و همه اذعان دارند كه وى از سروران خلق در قيامت است. (173)

## حماسه فرزدق

يكى از گوياترين نشانه هاى عظمت اجتماعى امام سجاد عليه‌السلام قصيده معروف فرزدق «متولد 110 هجرى» مى باشد.

در روزگارى كه شعر از قويترين ابزارها تبليغى به شمار مى آمد و ستايشى در قالب شعر مى توانست شخصيتى را به دورترين قبايل، به نيكى و ارزش ‍ بشناساند و هجوى مى توانست قبيله اى را به بدنامى و بى آبرويى بكشاند و ايشان را وادار به مهاجرت سازد، فرزدق با سرودن قصيده اش، حماسه اى جاودان پديد آورد.

آنچه شعر فرزدق را از مرز مديحه سرايى تا اوج حماسه اى انقلابى پيش ‍ برده، شرايطى است كه فرزدق، شعر خود را در آن شرايط انشاد كرده است.

در روزگارى كه شاعران به ندرت مى توانستند از خشم دستگاه اموى بيمناك نباشند و كم بودند كسانى كه بتوانند دل از عطاها و هداياى خليفه بپوشند، فرزدق از خطرها نهراسيد و دل از عطاى خليفه بريد تا رضاى خداوند را در اظهار محبت و ارادت به خاندان رسالت جستجو كند و به دست آورد.

فرزدق شعرش را در پستوى خانه اش نسرود و در گمنامى و بى نشانى آن را منتشر نساخت! بلكه در برابر چشمان خشم آلود هشام - كه در آن روز برادر خليفه و از مقرّبترين عناصر حكومتى و نزديكترين شخص به وليدبن عبدالملك به شمار مى آمد - و در منظر انبوه حج گزارانى كه از جاى جاى خطه اسلام گرد آمده بودند، به ستايش از امام سجاد عليه‌السلام پرداخت.

ستايش فرزدق از امام سجاد عليه‌السلام در آن شرايط و در آن محيط كه بزرگترين مجتمع اسلامى و مهمترين پايگاه دينى به شمار مى آمد، ستايشى ساده و بى پيامد نبود، زيرا مدح على عليه‌السلام و خاندان وى در ذهن مردم ارتباطى ناگسستنى با رد و طرد غاصبان خلافت داشت.

ستودن بارزترين چهره علوى - امام سجاد عليه‌السلام - به معناى رويارويى صريح با تمامى امويان و مروانيان شناخته مى شد، چرا كه اين دو جريان هميشه ستيزى بى امان داشته اند و ناهمسازى آنان بركسى مخفى نبود.

فرزدق زمانى شعر خود را با طنين گرمش انشاد كرده كه هشام با تكبر و غرور در حلقه ياران و هوادارانش گام در خانه خدا نهاده تا طواف كند.

حج گزاران انبوه بودند و بى توجه به حضور هشام!

هشام خواست «استلام حجر» كند اما ازدهام جمعيت مانع شد و او باناكامى به كنارى رفت و با همراهانش به نظاره طواف كنندگان خانه خدا نشست.

در اين هنگام شخصى با جامه ها و هيئتى مردمى اما با چهره اى جذاب و هيبتى معنوى به جمع طواف گزاران پيوست و چون به حجر نزديك شد و خواست استلام حجر كند، مردم احترامش كردند، راه گشودند و او بآسانى استلام حجر كرد.

همراهان هشام با ديدن آن منظره به شگفت آمدند و از هشام پرسيدند: آن شخصى كه مردم برايش راه گشودند و احترامش كردند كيست؟

هشام كه احساس حقارت و كوچكى مى كرد، چنين وانمود كه او را نمى شناسد!

فرزق كه از نزديك ناظر اين گفتگوها بود، دانست هشام از سر حسادت و حق پوشى، اظهار ناآشنايى مى كند و با خود گفت اكنون، لحظه ايفاى رسالت و گاهِ حق گويى است.

فرزدق قدم پيش نهاد و جايى ايستاد كه صدايش را هر چه بيشتر بشنوند و گفت: اى هشام - اى فرزند عبدالملك و اى برادر خليفه -! اگر تو آن شخص را نمى شناسى، من او را خوب مى شناسم.

گوش فرا ده تا وى را به تو معرفى كنم

درياى عطوفت و احساسات فرزدق به جوش آمده بود. واژه هاى عشق و محبتش به خاندان على چونان امواج دريا به حركت در آمده و به شيوه شاعرانِ پرتوان عرب، شعرى بالبداهه در وصف امام سجاد انشاد كرد.

امواج صدايش در مسجد الحرام پيچيد و تاءثيرى عميق بر روح و جان مردمان نهاد. جان مردم را پروريد و روح هشام را چون خرقه اى پوسيده دريد! (174)

اكنون قبل از پرداختن به قصيده فرزدق، نگاهى اجمالى به شخصيت وى خواهيم داشت.

## شخصيت فرزدق

فرزدق، كنيه اش «ابوفراس» و پدرش «غالب صمصعه مجاشعى» و مادر وى لبنه، دختر قرظة ين ظبية است. در سال 38 هجرى تولد يافت و به سال 100 هجرى در بصره چشم از جهان فرو بست.

او از بزرگان بنى تميم بود و چونان پدرش به جود و سخاوت شهرت داشت.

فرزدق در خرد سالى به همراه پدرش، خدمت اميرالمؤمنين عليه‌السلام شرفياب شد.

پدر وى را به حضور آن حضرت معرفى كرد و يادآور شد كه فرزندش - با وجود خردسالى - قادر به سرودن اشعار مى باشد.

على عليه‌السلام به پدر او توصيه كرد كه بهتر از شعر گفتن، تعليم قرآن است و همين سفارش سبب گرديد تا فرزدق به آموزش و حفظ قرآن روى آورد.

بسيارى از تاريخنگاران، فرزدق را دوستدار اهل بيت دانسته اند. براى خاندان على عليه‌السلام به نيكى شعر مى گفت و از آنان به عظمت ياد مى كرد و دشمنانشان - بويژه معاويه، يزيد، هشام و حجاج - را بشدت مورد استهزا قرار مى داد و هجو مى كرد.

از جمله مهمترين اشعار وى، قصيده معروفى است كه در ستايش امام زين العابدين عليه‌السلام سروده و آن را در مسجدالحرام و در حضور هشام و جمع حج گزاران انشاد كرده است.

گروهى وى را ستوده اند و برخى او را مذمت كرده اند.

مذمت كسانى چون فرزدق كه در عصر خلافت امويان به تمجيد و تعظيم قدر امامان و اهل بيت عليه‌السلام پرداخته است، از سوى قلم به مزدان دربارى و معاندان اهل بيت، چندان دور از انتظار نيست.

در منظر تعصب پيشگان، چه جرمى بالاتر از دفاع و حمايت از خاندان على عليه‌السلام و هجو سلطه داران!

مذمتها و نسبتهاى ناروايى كه به فرزدق داده اند، منحصر به شخص وى نيست بلكه هر شاعرى كه به تعريف و تمجيد از اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرداخته و به آنان اظهار محبت كرده است، از نيزه طعن و كينه معاندان در امان نمانده است، چونان كه همان نسبتها را به ابوالاسود دئلى، كميت اسدى و دعبل بن على خزاعى و... نيز داده اند!

در برابر اين نارواگوييها، اكثر علماى رجال، فرزدق را توثيق كرده و شهامت و رادمردى او را ستوده اند.

شيخ طوسى «متولد 460 هجرى» او را از اصحاب امام سجاد عليه‌السلام دانسته اند و به خاطر قصيده اش وى را به نيكى ياد كرده است. (175)

كشّى «متولد 340 هجرى» بر اخلاص او در محبت اهل بيت عليه‌السلام تأئید دارد و مى گويد:

«دليل بر اخلاص او همين بس كه ابتدا صله امام را نپذيرفت و گفت من شعر را براى رضاى الهى سروده ام و نه دريافت صله... » (176)

## متن قصيده فرزدق

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هذا الذى تعرف البطحاء وطاءته  |  | والبيت يعرفه والحل والحرم (177)  |
| هذا ابن خير عباد الله كلهم  |  | هذا التقى النقى الطاهر العلم (178)  |
| هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله  |  | بجده اءنبياء الله قد ختموا (179)  |
| وليس قولك من هذا بضائره  |  | العرب تعرف من اءنكرت والعجم (180)  |
| كلتايديه غياث عم نفعهما  |  | تستو كفان و لا يعروهما عدم (181)  |
| سهل الخليقة لاتخشى بوادره  |  | يزينه اثنان حسن الخلق والشيم (182)  |
| حمال انفال اءقوام اذا افتدحوا  |  | حلو الشمائل تحلو عنده نعم (183)  |
| ما قال لاقط الا فى تشهده  |  | لولا التشهد كانت لاءه نعم (184)  |
| عم البرية بالاحسان فانقشعت  |  | عنها الغياهب والاملاق والعدم (185)  |
| اذا راءته قريش قال قائلها  |  | الى مكارم هذا ينتهى الكرم (186)  |
| يغضى حياء و يغضى من مهابته  |  | فمايكلم الا حين يبتسم (187)  |
| بكفه خيزران ريحه عبق  |  | من كف اءروع فى عرنينه شمم (188)  |
| يكاد يمسكه عرفان راحتة  |  | ركن الحطيم اذا ماجاء يستلم (189)  |
| الله شرفه قدما و عظمه  |  | جرى بذاك له فى لوحه القلم (190)  |
| اى الخلائق ليست فى رقابهم  |  | لاولية هذا اءوله نعم (191)  |
| من يشكرالله يشكر اءولية ذا  |  | فالدين من بيت هذا ناله الامم (192)  |
| يتمى الى ذروة الدين التى فصرت  |  | عنها الاكف و عن ادركها القد (193)  |
| من جده دان فضل الانبياء له  |  | وفضل اءمته دانت له الامم (194)  |
| مشتقه من رسول الله نبعته  |  | طابت مغارسه و الخيم والشيم (195)  |
| ينشق ثوب الدجى عن نور غرته  |  | كالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم (196)  |
| من معضر حبهم دين و بعضعهم  |  | كفر و قربهم منجى و معتصم (197)  |
| مقدم بعد ذكرالله ذكرهم  |  | فى كل بدء و مختوم به الكلم (198)  |
| ان عد اءهل التقى كانوا اءئمتهم  |  | اءوقيل من خير اءهل الارض قيل هم(199)  |
| لا يستطيع جواد بعد جودهم  |  | ولا يدانيهم قوم و ان كرموا (200)  |
| هم الغيوث اذاما اءزمة اءزمت  |  | والاسد اءسد الشرى والباءس محتدم (201)  |
| لاينقص العسر بسطا من اءكفهم  |  | سيان ذلك ان اثرواءوان عدموا (202)  |
| يستدفع الشرو البلوى بحبهم  |  | ويسترب به الاحسان والنعم (203)  |

## پيامهاى قصيده فرزدق

با آنچه تاريخ از روش و منش خلفا ثبت كرده، بديهى است كه فرزدق با بيان اين سخنان كوبنده و صريح، خويش را براى رويارويى با هر شكنجه و آزار و انتقال از سوى هشام بن عبدالملك آماده كرده بود!

مامقانى به نقل از كتاب خرائج و جرائح مى نويسد:

«فرزدق پس از انشاد اين قصيده، مدتها زندانى شده و به فرمان هشام محكوم به مرگ گرديد.

فرزدق شرايط دشوار خود را به امام على الحسين عليه‌السلام رسانيد و آنحضرت براى نجات و رهايى او دعاكرد.

فرزدق پس از آزادى به حضور امام سجاد عليه‌السلام رسيد و از وضع نابسامان اقتصادى خود شكايت كرد و گفت: خليفه تمام حقوق پيشين او را قطع كرده است.

حضرت پرسيد: حقوق دريافتى تو در سال چه اندازه اى بوده است؟

فرزدق، مقدارى را اظهار داشت.

امام عليه‌السلام به اندازه چهل سال او، هزينه زندگيش را تاءمين كرد و فرمود: اگر مى دانستم كه به بيش از اين نيازدارى به تو مى بخشيدم.

فرزدق، هديه امام را دريافت كرد و پس از همان مدت، بدرود حيات گفت. (204)

## انگيزه فرزدق

بسيارى از شاعرانى كه به ستايش يا مذمت شخصيتهاى اجتماعى - سياسى عصر خود پرداخته اند، انگيزه آنان را يا چشمداشتهاى مادى تشكيل مى داده است و يا نگرانيها و تهديدهايى كه از سوى عوامل قدرتمند، متوجه آنان بوده است.

ولى اين موضوع شامل شاعران دربارى و زورپرستان و زرجويان است و نه شاعرانى كه با بيان فكر و عقيده خويش به تبليغ ارزشهاى الهى و حمايت از عدالت اجتماعى و انتقاد از استبداد و جباريت حاكمان و خلفا مى پرداخته اند.

فرزدق چگونه مى تواند به چشمداشت امور مادى و دنيايى، به توصيف امام سجاد عليه‌السلام پرداخته باشد، با اين كه خود را رويارويى كينه عميق هشام قرار مى دهد! در مطالب قبل، هر چند ياد شد كه امام سجاد عليه‌السلام زندگى آينده فرزدق را تاءمين كرد اما نبايد از نظر دور داشت كه فرزدق، اصولا براى دريافت صله و مزد و پاداش دنيوى قصيده ياد شده را نسروده است.

كشى «متولد 340 هجرى» ضمن ستايش از فرزدق و بيان اخلاص وى در مسير اهل بيت عليه‌السلام مى گويد: دليل اخلاص او همين بس كه امام سجاد عليه‌السلام دوازده هزار دينار به عنوان صله براى او فرستاد ولى فرزدق نكرد و به امام پيغام داد: من آن قصيده را براى صله نگفته ام و جز رضاى خداوند متعالى، چيزى نخواسته ام.

امام سجاد عليه‌السلام براى او دعا كرد و فرمود: عمل تو مورد رضاى خداست ولى ما خاندان وقتى چيزى را به كسى بخشيديم، از او باز پس ‍ نمى گيريم. فرزدق در پى اين فرمايش، و به خاطر رعايت اين ادب، هديه حضرت را پذيرفت. (205)

البته ميان اين نقل - كه فرزدق ابتدا صله را نپذيرفت - و ميان نقلى كه - حاكى از شكايت فرزدق از وضع مالى خويش مى باشد - منافاتى نيست. زيرا ممكن است نقل نخست مربوط به قصيده هايى بوده كه فرزدق قبل از قصيده معروفش براى اهل بيت سروده است، ولى اظهار نياز زمانى صورت گرفته، كه فرزدق از سوى هشام در تنگناى زندگى گرفتار آمده است.

احتمال ديگر اين است كه هر دو نقل مربوط به يك مرحله باشد. به اين گونه كه فرزدق مشكل مالى خود را با امام در ميان گذرانده است، اما نه براى دريافت صله و مالى بدون عوض، بلكه براى گرفتن راهنمايى و يا مساعده. و زمانى كه امام سجاد عليه‌السلام، آن همه صله را به او مى بخشد، او اظهار داشته كه منظورش از گزارش وضع خود، هرگز دريافت صله نبوده است و آن را نمى پذيرد. اما امام عليه‌السلام وى را براى پذيرش آن بخشش متقاعد مى سازد.

## حماسه فرزدق، ثبت در ديوان ادب

قصيده فرزدق، آن چنان در منابع تاريخى و ادبى تثبيت شده است كه جاى هر گونه ابهام را زدوده و آن را از نهان شدن در غبار گمنامى و فراموشى، ايمن داشته است.

عبدالرحمن جامى از شاعران پارسى گوى قرن هشتم هجرى «817 - 897 هجرى» كه در زمره مفسران و فقيهان و عارفان و اديبان عصر خويش جاى داشته است، (206) قصيده فرزدق و نيز عكس العمل دستگاه خلافت را در برابر وى به نظم در آورده است و اين خود مى نماياند كه بازتاب و تاءثير حماسه فرزدق در محافل علمى و ادبى، هماره مثبت و نيرومند بوده است:

عبدالرحمن جامى، چنين سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پور عبدالملك به نام هشام  |  | در حرم بود با اهالى شام  |
| مى زد اندر طواف كعبه قدم  |  | ليكن از ازدحام اهل حرم  |
| استلام حجر ندادش دست  |  | بهر نظاره گوشه اى بنشست  |
| ناگهان نخبه نبى و ولى  |  | زين عبّادبن حسين على  |
| در كساء بها و حلّه نور  |  | بر حريم حرم فكنده عبور  |
| هر طرف مى گذشت بهر طواف  |  | در صف خلق مى فتاد شكاف  |
| زد فدم بهر استلام حجر  |  | گشت خالى ز خلق راه گذر  |
| شامى اى كرد از هشام سئوال  |  | كيست اين با چنين جمال و جلال  |
| از جهالت در آن تعلل كرد  |  | وز شناسائيش تجاهل كرد  |
| گفت نشاسمش، ندانم كيست  |  | مدنى، يا يمانى، يا مكيست  |
| بوفراس آن سخنور نادر  |  | بود در جمع شاميان حاضر  |
| گفت من مى شناسمش نيكو  |  | زو چه پرسى به سوى من كن رو  |
| آن كس است اين كه مكه و بطحاء  |  | زمزم و بوقُبيس و خيف و منى  |
| مروه، مسعى، صفا، حجر، عرفات  |  | طيبه، كوفه، كربلا و فرات  |
| هر يك آمد به قدر او عارف  |  | بر علو مقام او واقف  |
| قرة العين سيدالشهداست  |  | زهره شاخ دوحه زهراست  |
| ميوه باغ احمد مختار  |  | لاله راغ حيدر كرار  |
| چون كند جاى در ميان قريش  |  | رود از فخر بر زبان قريش  |
| كه بدين سرور ستوده شِيم  |  | به نهايت رسيد فضل و كرم  |
| ذروه عزتست منزل او  |  | حامل دولت است محمل او  |
| از چنين عز و دلت ظاهر  |  | هم عرب هم عجم بود قاصر  |
| جد او را به مسند تمكين  |  | خاتم الانبياست نقش نگين  |
| لايح از روى او فروع هدى  |  | فائح از خوى او شميم وفا  |
| طلعتش آفتاب روز افروز  |  | روشنايى فزاى و ظلمت سوز  |
| جد او مصدر هدايت حق  |  | از چنان مصدرى شده مشتق  |
| زِ حيا نايدش پسنديده  |  | كه گشايد به روى كس ديده  |
| خلق از او نيز ديده خوابانند  |  | كز مهابت نگاه نتوانند  |
| نيست بى سبقت تبسم او  |  | خلق را طاقت تكلم او  |
| در عرب در عجم بود مشهور  |  | گو ندانش مغفلى مغرور  |
| همه عالم گرفت پرتو خَور  |  | گر ضريرى نديد از آن چه ضرر  |
| شد بلند آفتاب بر افلاك  |  | بوم از آن گر نيافت بهره چه باك  |
| بر نيكو سيرتان و بدكاران  |  | دست او ابر موهبت باران  |
| فيض آن ابر بر همه عالم  |  | گر بريزد نمى، نگردد كم  |
| هست از آن معشر بلند آيين  |  | كه گذشتند ز اوج عليين  |
| حب ايشان دليل صدق و وفاق  |  | بغض ايشان نشان كيفر و نفاق  |
| قربشان پايه علو و جلال  |  | بُعدشان مايه عتو و ضلال  |
| گر شمارند اهل تقوى را  |  | طالبان رضاى مولا را  |
| اندر آن قوم مقتدا باشند  |  | وندر آن خيل پيشوا باشند  |
| گر بپرسد ز آسمان بالفرض  |  | سائلى، من خيار اهل الارض  |
| بر زبان كواكب و انجم  |  | هيچ لفظى نيايد الا هم  |
| هم غيوث الندى اذا وهبوا  |  | هم ليوث الشرى اذا نهبوا  |
| ذكرشان سابق است در افواه  |  | بر همه خلق، بعد ذكر الله  |
| سر هر نامه را رواج افزاى  |  | نامشان هست بعد نام خداى  |
| ختم هر نظم و نثر را الحق  |  | باشد از يمن نامشان رونق  |
| چون هشام آن قصيده غرّاء  |  | كه فرزدق همى نمود انشاء  |
| كرد از آغاز تا به آخر گوش  |  | خونش اندر رگ از غضب زد جوش  |
| بر فرزدق گرفت حالى دق  |  | همچو بر مرغ خوشنوا عقعق  |
| ساخت در چشم شاميان خوارش  |  | حبس بنمود بهر آن كارش  |
| اگرش چشم راست بين بودى  |  | راست كردار و راست بين بودى  |
| دست بيداد و ظلم نگشادى  |  | جاى آن حبس، خلعتش رسيد  |
| قصه مدح بوفراس رشيد  |  | چون بدان شاه حق شناس رسيد  |
| از درم بهر آن نكو گفتار  |  | كرد حالى روان ده و دوهزار  |
| بوفراس آن درم نكرد قبول  |  | گفت مقصود من خدا و رسول  |
| بود از آن مدح، نى نوال و عطا  |  | زان كه عمر شريف را ز خطا  |
| همه جا از براى همجى  |  | كرده اى صرف در مديح و هجى  |
| تافتم سوى اين مديح عنان  |  | بهر كفاره چنان سخنان  |
| قلته خالصا لوجه الله  |  | لا، لان استعيض ما اعطاه  |
| قال زين العِباد و العُباد  |  | ما نؤ دّيه عوض لايردا د  |
| زان كه ما اهل بيت احسانيم  |  | هر چه داديم باز نستانيم  |
| ابر جوديم بر نشيب و فراز  |  | قطره از ما به ما نگردد باز  |
| آفتابيم بر سپهر علا  |  | نفتد عكس ما دگر سوى ما  |
| چون فرزدق به آن وفا و كرم  |  | گشت بينا قبول كرد درم  |
| از براى خداى بود و رسول  |  | هر چه آمد از او چه رد چه قبول  |
| بود از آن هر دو قصدش الحق حق  |  | مى كنم من هم از فرزدق دق  |
| رشحه زان سحاب لطف و نوال  |  | كه رسيدش از آن خجسته مآل  |
| زان حريفم اگر رسد حرفى  |  | بندم از دولت ابد، طرفى  |
| صادقى از مشايخ حرمين  |  | چون شنيد آن نشيد دور از شين  |
| گفت نيل مراضى حق را  |  | بس بود اين عمل فرزدق را  |
| گر جز اينش ز دفتر حسنات  |  | برنيايد نجات يافت نجات  |
| مستعد شد رضاى رحمان را  |  | مستحق شد رياض رضوان را  |
| زان كه نزديك حاكم جابر  |  | كرد حق را براى حق ظاهر (207)  |

## تحليلى بر قصيده فرزدق

آنچه در صفحات گذشته از ابيات شعر فرزدق آورديم، تنها ابياتى نيست كه از او در اين قصيده ثبت كرده اند، بلكه مورخان و كتابهاى ادبى، ابيات اين قصيده را از نظر تعداد، مختلف نقل كرده اند و چه بسا برخى به نقل چند بيت اكتفا نموده اند.

علت اين اختلاف نقلها ممكن است بدان جهت باشد كه هر نويسنده به ذوق خويش چند بيتى را انتخاب مى كرده است و نه اين كه بقيه ابيات را منتسب به فرزدق ندانسته و يا بدانها دست نيافته باشد.

شيخ مفيد (رحمة الله عليه) فقط بيتهاى يك، دو، ده، يازده، سيزده، پانزده، و شانزده را با مختصر اختلافى - ياد كرده است. (208)

سيد مرتضى (رحمة الله عليه) (متولد 436 هجرى) به پيروى از شيخ مفيد (رحمة الله عليه) همان ابيات را نقل نموده و سپس متذكر شده است كه ابيات شعر فرزدق بيش از اينهاست. ولى چون شعر فرزدق معروف است تمام آنها آورده نشده است. (209)

ابوالفرج اصفهانى «متولد 356 هجرى» بيست بيت از قصيده را آورده است. (210) در حالى كه مناقب به چهل و يك بيت تصريح كرده است. (211)

محمد بن فتال نيشابورى «متولد 508 هجرى» بيست ونه بيت را متذكر شده است ولى با كمى اختلاف محتوايى با آنچه در ديوان فرزدق ثبت گرديده است. (212)

در ديوان فرزدق بيست وهفت بيت براى اين قصيده ثبت شده است كه در صفحات قبل به نقل همانها اكتفا كرديم و افزون بر آن را نياورديم.

على بن عيسى اربلى «متولد 692 هجرى» بيست و سه بيت، (213) ابن خلكان بيست وهفت بيت (214)، جلال الدين سيوطى «متولد 927 هجرى» بيست و سه بيت (215) و سيد محسن امين عاملى «متولد 1371 هجرى» سى ودو بيت براى اين قصيده ياد كرده اند. (216)

و علامه محمد باقر مجلسى (رحمة الله عليه) چهل و يك بيت براى اين قصيده متذكر شده است و پس از نقل ابيات مى نويسد:

هشام پس از شنيدن شعر فرزدق، خشمگين شد و حقوقش را قطع كرد و با اعتراض به وى گفت: چرا از اين گونه شعرها براى ما خاندان اموى و مروانى نمى گويى؟

فرزدق در پاسخ گفت: اگر تو هم جدى همانند جد او و پدرى چونان پدر او و مادرى به منزلت مادر او داشتى، براى توهم مى گفتم!... (217)

## نقد شبهات

درباره قصيده فرزدق شبهاتى نيز مطرح شده است:

الف: برخى احتمال داده اند كه شعر فرزدق در ستايش حسين بن على عليه‌السلام - سيد الشهدا - باشد، زيرا فرزدق اشعارى در وصف آن حضرت دارد كه از نظر سبك و وزن همگونى تمام با قصيده مورد بحث دارد.

شعرى كه فرزدق در وصف حسين على عليه‌السلام سروده است با اين ابيات آغاز مى شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هذا حسين رسول الله والده  |  | امست بنور هداة تهتدى الامم  |
| هذا ابن فاطمة الزهراء عترتها  |  | فى جنة الخلد مجريا به القلم (218)  |

و...

ولى با همه شباهتها و همگونى زن و قافيه، قرينه هاى موجود نشان مى دهد كه اين اشعار در مقايسه با قصيده معروف فرزدق از يك قصيده و در وصف يك شخص نيستند زيرا اولا، قصيده معروف است و اين ابيات هرگز از چنان شهرتى برخوردار نمى باشد. ثانيا، اين اشعار در ديوان فرزدق و در ساير كتب تاريخى به صورت قصيده واحد ثبت نشده است.

ب: بعضى قصيده فرزدق را به «حَزَنِ بن كنانى» نسبت داده اند و معتقدند كه او اين اشعار را در وصف عبدالملك مروان سروده است! (219)

ولى اين شبهه - به طور مسلم - درباره برخى از ابيات اين قصيده به كلى منتفى است زيرا آنجا سخن از تبار والاى امام على عليه‌السلام به ميان آمده، هيچ كس نمى تواند جز امام مصداق آن باشد.

علاوه بر اين حبيب بن اوس طائى «متولد 233 هجرى» اعتراف كرده است كه قصيده مذكور در وصف زين العابدين عليه‌السلام سروده شده است.

بلى با توجه به شباهت زياد اشعار و سبك شعرى حزن بن كنانى با فرزدق احتمال اين هست كه برخى از ابيات قصيده ياد شده از آن فرزدق نباشد. و از اشعار خزن بن كنانى وارد قصيده او شده باشد. (220) و اين بيتها از نظر مفهومى قابل شناسايى است. مانند بيت يازدهم و دوازدهم قصيده كه سخن از هيبت و بيم افكنى و عصاى خيزران و... دارد. چه اين كه عارفان به مقام امام، ائمه را معمولا با اين تعابير مورد ستايش قرار نمى داده اند.

وارد شدن شعرى از شاعرى در اشعار ديگرانى كه همسبك اويند سابقه داشته است و فراوان به چشم مى خورد. مانند قصيده ابوالاسود دئلى در ستايش اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه چون با اشعار ام هيثم نخعى هم وزن و هم قافيه بوده، از نظر اهل ادب، بعضى از ابيات آن دو به ديگرى نسبت داده شده است. (221)

و احتمالهاى ديگرى نيز مطرح شده كه قرينه اى بر صحت آنها نيست و از ياد آنها چشم مى پوشيم. (222)

# فصل سوم: زندگى سياسى امام سجاد عليه‌السلام

## زندگى سياسى امام سجاد عليه‌السلام

رهبران الهى، با اهداف و انگيزه هايى همانند، براى جوامع بشرى از سوى خداوند برگزيده شده اند.

در بينش شيعه، ائمه معصومين عليه‌السلام ادامه دهنده خط تبليغ و هدايتگرى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشند و از سوى خداوند، براى اين امر تجهيز و تقويت شده اند.

همه امامان عليه‌السلام نورى يگانه اند.

آنچه شيوه عملكرد و برخورد ائمه عليه‌السلام را نسبت به مسايل اجتماعى - سياسى از يكديگر متمايز مى سازد، مربوط به شرايط و مقتضيات زمانشان مى باشد و نه مبتنى بر تفاوت فهم و برداشت آنان از دين و مسايل سياسى و نه متكى بر تفاوت امكانات علمى و قواى جسمى و روحى ايشان.

در عقيده شيعه، ائمه عليه‌السلام چونان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از علمى خدادادى و توانى معنوى و الهى برخوردارند. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قدر و منزلت معنوى، برتر از همه ايشان است ولى ائمه در مرتبه امامت خويش، مقام و منزلتى همسان دارند.

اگر على بن ابى طالب عليه‌السلام در ميدان مسايل اجتماعى زمان خويش، در جنگلها، تصميم گيريها، تشكيل حكومت، تبليغ احكام و ارائه هشدارها و رهنمودهاى اخلاقى و فرهنگى و اجتماعى، تبلورى ويژه دارد؛

اگر حسن بن على عليه‌السلام نخست شيوه پدر را در پيش گرفته ولى سپس ناگزير به صلح با معاويه مى شود و از منصبهاى مهم و كليدى جامعه اسلامى دور نگاه داشته مى شود!

اگر حسين بن على عليه‌السلام نخست شيوه برادرش حسن بن على عليه‌السلام را در دوران خلافت معاويه، ادامه مى دهد ولى با تغيير شرايط و جباريت دستگاه خلافت برنامه جديدى را تحت عنوان، هجرت و نهضت عليه دستگاه اموى و تاءسيس حكومت اسلامى دنبال مى كند؛

و اگر پس از شهادت آن حضرت، امام سجاد عليه‌السلام حضورى ويژه در جامعه اسلامى دارد و سعى مى كند تا پيامش را با بيانى خاص و در پرتو نيايشها ابلاغ كند... همه و همه با توجه به نيازها و شرايط زمان صورت گرفته است.

بنابراين در تجزيه و تحليل مواضع سياسى - اجتماعى هر يك از ائمه عليه‌السلام شناخت شرايط و مقتضيات عصر آنان نمى تواند بايسته و مطابق با واقع باشد.

كسانى كه ميان جنگ و صلح، قيام و سكوت و انتقاد و تقيه ائمه عليه‌السلام نمى توانند رابطه اى مستحكم و منطقى جستجو كنند، ناكامى ايشان معلول بى توجهى آنان به واقعيتها و عينيتهايى است كه نقش تعيين كننده در خط مشى سياسى اجتماعى رهبران دارد.

در صورتى كه زمينه ها شناخته شود، تعارضى در برنامه امامان معصوم عليه‌السلام ديده نخواهد شد.

رعايت عينيتها و نيازها، لازمه علم و عقل است.

موجود فاقد دانش تدبير، در همه شرايط يك كارايى و يك بازتاب دارد، اما انديشمندان و مدبّران، با محاسبه زمينه ها و بررسى جوانب و نيازها، برنامه اى ثمربخش را در پيش مى گيرند.

به هر حال على بن الحسين عليه‌السلام كه بنيان امامتش در روز ميلاد خون و قيام و شگفت ترين نهضت تاريخ اسلامى و در سرزمين شهادت و ايثار، قوام يافته بود، از آن پس با مشكلات و واقعيتهايى روبرو گرديد كه مى بايست با خطمشى صحيح، از يك سو حماسه حسينى را در سينه ها زنده نگاه دارد و نگذارد كه دست تحريف كند و از سوى ديگر پايه هاى آسيب ديده تشكيلات علوى و شيعى را بازسازى كند و استحكام بخشد و از اضمحلال و نابودى تفكر شيعى كه همان تفكر ناب اسلامى است، جلوگيرى نمايد.

## ايفاى مسئوليت، در اوج دشواريها

امام سجاد عليه‌السلام در شرايطى عهده دار امر امامت گرديد كه سنگين ترين غمها و جراحتهاى روحى و عاطفى بر قلبش وارد شده بود.

شهادت مظلومانه يك قبيله يار پاكباخته، يك كاروان خويشاوند و همراه و هم پيمان!

برجاى ماندن دهها مادر داغديده و فرزندان يتيم و پدر كشته و آواره.

تنها ماندن در بيابانى تفتيده، در حصار نيزه هايى بى عاطفه و شمشيرهايى تشنه به خون مظلومان!

امام سجاد عليه‌السلام مى بايست در چنين شرايطى، وظيفه بزرگ امامت و رهبرى را ايفا كند و با توجه به سه مشكل اساسى، برنامه هايش را دنبال نمايد.

الف: فقدان صادق ترين و مخلصترين نيروهاى مدافع و عناصر حمايتگر.

ب: مواجه با حكومتى كه با اقدام به ريختن خون فرزندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشان داده است كه از انجام زشت ترين و خشونت بارترين كارها باكى ندارد و با عملكرد خويش نفس ها را در سينه ها حبس كرده و جراءت اعتراض و انتقاد را از توده ها سلب نموده است.

ج: عدم امكان كمترين اعتماد به مدعيان هوادارى از حريم امامت و كسانى كه خويش را طرفدار اهل بيت عليه‌السلام و دشمن دستگاه جبارى اموى معرفى كرده ولى در يك بحران سياسى و احساس خطر جدى، دست از يارى امام برداشته، يا سكوت كرده اند و يا نامردانه به صف دشمن پيوسته اند.

در ميان سه مشكل ياد شده، سومين آنها را بايد بهترين و جدى ترين دشوارى به حساب آورد.

زيرا تنهايى رهبر در سطح رهبرى، به هر حال كار رهبرى را فلج نمى كند و حمايت پيروان، مى تواند جبران كننده آن باشد. چنان كه بيشتر انبيا، يك تنه به هدايت مردم پرداخته اند.

جباريت سلطه هاى اجتماعى نيز، مانع جدى به شمار نمى آيد، زيرا با وجود حمايت مردمى، مى توان در برابر استبدادها مقاومت ورزيد.

اما اگر رهبرى، از پيروان صادق و وفادار و آگاه برخوردار نباشد، با همه توان و معاونان و مشاوران، قادر به ايفاى رسالت خويش نخواهد بود.

خوارج در جنگ صفين اين واقعيت تلخ را آشكار ساختند و نشان دادند كه ناآگاهى و جمود آنان تا چه حدى مى تواند شكننده باشد.

نيروهاى فرماندهى و رزمى سپاه حسن بن على عليه‌السلام در مقابله با معاويه، براى دومين مرتبه اين صحنه غمبار را پديد آوردند و با بى وفايى به رهبرى خود، او را در برابر دشمن تنها گذاشتند.

تخلف كوفيان از حمايت حسين بن على عليه‌السلام اين تراژدى دهشتبار را به اوج فضاحت رساند و براى هميشه سست عنصرى آن نسل را قلم زد.

ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه و مرحوم مجلسى در بحار النوار روايتى را نقل كرده اند كه بروشنى، مطلب فوق را مى نماياند.

راوى حديث مى گويد از امام على بن الحسين عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود (223)

«در مكه و مدينه بيست مرد وجود ندارند كه ما را براستى دوست داشته باشند. » امام سجاد عليه‌السلام در حالى اين سخن را فرمود كه هزاران نفر داعيه پيروى از ائمه و محبت اهل بيت را داشته اند ولى امام سجاد عليه‌السلام در پس اين ادعاها، واقعيت را به گونه ديگرى مى بيند. اكنون بايد ديد، امام سجاد عليه‌السلام در كوران چنين دشواريهايى وظيفه امامت را چگونه برعهده گرفت و خط رهبرى را چگونه تداوم بخشيد.

## از كربلا تا كوفه

غروب عاشورا، غمبارترين لحظاتى است كه خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و تاريخ شيعه به خود ديده است. بدنهاى گلگون شهيدان، با سرهاى جدا شده، افتاده بر بستر خاكها!

خيمه ها، تنها پناهگاه زنان و فرزندان داغديده، سوخته در آتش عداوت سپاه يزيد!

امكانات محدود اهل بيت، غارت شده به وسيله سنگدلان كوفى! جمعى پراكنده در بيابان و برخى دست به دامان يكديگر و زانو زده در پناه هم!

و امام، در بستر بيمارى! اما شاهد تمامى دردها و رنجها!

امام سجاد عليه‌السلام در آن روزگار بيش از بيست سال از سن مباركش ‍ مى گذشت. در سنى قرار داشت كه هرگز به خود اجازه نمى داد زنده باشد و آن همه بى حرمتى به حريم خاندان رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نظاره كند! اما چه كند كه تقدير الهى براى حفظ «حجت خدا» او را به صبر و شكيبايى فرا خوانده تا پس از شهيدان را به همه نسلها برساند و آنچه را ديده براى امت اسلام بازگويد.

برخى مورخان چنين پنداشته اند كه امام سجاد عليه‌السلام در واقعه عاشورا، كودك يا نوجوانى كم سن و سال بوده كه هنوز محاسن در صورت نداشته است ولى دلايل و قراين بسيارى نشان مى دهد كه سن آن حضرت بيش از بيست سال بوده است.

ابن سعد در كتاب طبقات مى گويد:

على بن الحسين عليه‌السلام در واقعه كربلا همراه پدر بود در حالى كه از سن وى بيست و سه يا بيست و چهار سال مى گذشت.

سپس مى گويد: اين كه برخى گفته اند وى كودك بوده و يا موى بر صورت نداشته، سخنى بى اساس است، زيرا چگونه ممكن است اين چنين باشد در صورتى كه فرزندش محمد بن على در رخداد عاشورا را حضور داشته است و بعدها جابربن عبدالله انصارى را ملاقات كرده و از او نقل حديث نموده است با توجه به اين كه وفات جابر به سال 78 هجرى قمرى مى باشد. (224)

ابن جوزى مى گويد: على بن الحسين عليه‌السلام از طبقه دوم تابعين مى باشد و در عاشورا همراه پدر حضور داشته و به دليل بيمارى توان جنگ نداشته است و در آن ايام بيست و سه سال از عمر آن حضرت مى گذشته است. (225)

بسيارى از ديگر مورخان نيز همين نظريه را ابراز كرده اند. (226)

به هر حال، پس از عاشورا، صبحگاه روز بعد خاندان پيامبر را به عنوان اسيران جنگى به سوى كوفه حركت دادند.

آمار دقيقى از اسيران، در دست نيست. برخى مورخان تعداد زنان را 64 نفر تا 86 نفر و تعداد مردان و پسران را 14 نفر دانسته اند. (227)

بعضى از تاريخنگاران تعداد شترانى را كه حامل اسيران بوده اند چهل شتر نوشته اند كه بر روى هر يك هودجى بى سرپوش بسته بودند (228)

البته ميان اين سخن و نقل شده است كه مى نماياند تعداد مردان «جنس ‍ ذكور» از اسيران به هنگام ورود به مجلس يزيد در شام، دوازده نفر بوده اند كه همه آنها در زنجير بوده اند و يا با ريسمان بسته شده بودند. (229)

در ميان مردان قافله، على بن الحسين بزرگترين فرد به شمار مى آمد. از اين رو سختگيرى دشمن نسبت به آن حضرت نيز فزونتر بود. چنان كه بسيارى از تاريخ نويسان ياد كرده اند كه امام سجاد عليه‌السلام را بر شترى برهنه و بيجهاز سوار كرده، دستهاى آن گرامى را بر گردن بسته و بر تن آن حضرت زنجير نهاده بودند!

كمتر مورخى است كه اشاره به غل و زنجير نكرده باشد. (230)

## ورود به شهر كوفه

بيشتر مورخان روز ورود خاندان عصمت و اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به شهر كوفه روز دوازدهم محرم سال 61 هجرى قمرى دانسته اند. ولى در اين كه چند روز در كوفه توقف داشته اند، نظر دقيقى ابراز نشده است، هر چند از قراين مختلف و نقلهاى مربوط به ورود قافله حسينى به شهر شام، مى توان نتيجه گرفت كه توقف آنان در كوفه بيش از يك هفته نبوده است.

البته برخى روز ورود قافله حسينى به شهر كوفه را روز شانزدهم و يا هفدهم محرم دانسته اند كه قرينه اى بر صحت آن در دست نيست (231) زيرا ميان كربلا و كوفه فاصله چندانى نبوده است.

بعضى از نويسندگان نيز بر اساس محاسبه اى مجموع سفر قافله حسينى - از كربلا تا مدينه - را صدوسى روز دانست اند و معتقدند كه اهل بيت عليه‌السلام حدود يك ماه در زندان كوفه نگاه داشته شده اند. (232)

اين نظريه نيز دلايل كافى به همراه ندارد.

## سخنان آتشين امام سجاد عليه‌السلام با كوفيان

رسالت بيدارگرانه امام سجاد عليه‌السلام چندان دير آغاز نشد.

با فاصله اى كوتاه، على رغم همه دردهاى درونى و رنجهاى جسمى، امام بر سكوى رهبرى ايستاد.

از لابلاى توده هاى غم و درد، قد برافراشت و چنان با سخنان برنده اش ‍ فضاى تيره اتهامها و تبليغات مسموم امويان را شكافت كه كورترين چشمها، درخشش حقيقت را ديدند و سنگترين دلها، لرزيدند و بر مظلوميت حيسن و خاندانش گريستند و بر آينده خويش بيمناك شدند!

امام على بن الحسين عليه‌السلام در مدت اقامت خويش در كوفه، دو بار به احتجاج برخاست، يك بار روى سخنش با مردم پيمان شكن كوفه بود، و بار ديگر در «دارالاماره» و در برابر عبيدالله بن زياد.

نخست، احتجاج آن حضرت با مردم كوفه را مى آوريم:

قافله حسينى را پس از عاشورا به سوى كوفه آوردند و براى آنان در كنار شهر، خيمه زدند.

خاندان حسين عليه‌السلام را - كه اكنون اسيران حكومت اموى شناخته مى شوند - در آن خيمه ها جا دادند.

جارچيان حكومت، در شهر نفرت و خيانت، كوفيان را فرا مى خوانند تا از اسيران جنگى خويش ديدار كنند!

از ميهمانانشان، فرزندان پيامبرشان، استقبال نمايند!

براستى، مگر خانه هاشان را براى پذيرايى از حسين و خاندانش، تزيين نكرده اند!

مگر نخلستانها و باغستانهايشان به ثمر ننشسته است!

و مگر براى حمايت از ولايت و امامت آماده نيستند!

آيا با مسلم نماز پيمان نخوانده اند!

اكنون نامه اى كه مسلم از زبان آنان براى حسين عليه‌السلام نوشته بود، قاصدان شهادت پاسخش را آورده اند و در كنار دروازه هاى كوفه، منتظر استقبالند!

كوفيان، آن قدرها هم كه شهرت يافته اند بى وفا نيستند!

خون از سر نيزه و لبه شمشيرهايشان شستند.

و غبار شرم و خجالت از چهره هاى سياهشان پاك كردند.

و مهر سكوت خانه نشينى وترس از قلبها و قدمهايشان برداشتند!

عبيدالله اجازه داده بود كه از خانه ها بيرون بيايند!

كوفيان هم، بى شرمانه آمدند.

آمدند براى تماشا!

تماشاى بزرگترين ستم تاريخ بر اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

ستمى كه كوفيان پايه هاى آن را بنيان نهاده بودند!

كوفيان ايستاده اند و منتظر ديدن اسيران!

على بن الحسين عليه‌السلام از خيمه ها خارج مى شود.

براى نخستين بار نگاهش در چشمان بى مهر و چهره هاى پيمان شكن كوفيان خيره مى گردد.

براستى، على بن الحسين با غم انبوهى كه در سينه دارد و با شكوه هاى بى پايانى كه از كوفيان در قلبش نهفته است، چه بگويد و از كجا آغاز كند!

تاريخنگاران ثبت نكرده اند كه در نخستين لحظه، كوفيان با مشاهده على بن الحسين عليه‌السلام چه عكس العملى نشان دادند.

گريستند، ناله بر آوردند؟ يا هلهله كردند و كف زدند!

هر چه بود، فضاى بيابان آرام نبود.

حذيم بن شريك اسدى روايتگر آن صحنه مى گويد:

على بن الحسين عليه‌السلام با اشاره از مردم خواست تا قدرى آرام شوند.

همه آرام شدند.

امام برجاى ايستاد، سخنش را با ستايش پروردگار آغاز كرد و بر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود فرستاد و سپس چنين فرمود:

هان اى مردم! آن كه مرا مى شناسد، سخنى با او ندارم ولى آن كس كه مرا نمى شناسد، بداند كه من على بن الحسين فرزند همان حسين هستم كه در كنار رود فرات، با كينه و عناد، سر مقدسش را از بدن جدا كردند بى اين كه جرمى داشته باشد و حقى داشته باشند!

من فرزند كسى هستم كه حريم او را حرمت ننهادند، آرامش او را ربودند، اموالش را به غارت بردند و خاندانش را به اسارت گرفتند.

من فرزند اويم كه دشمنان انبوه محاصره اش كردند و در تنهايى و بى ياورى - بى آن كه كسى را داشته باشد تا به ياريش برخيزد و محاصره دشمن را براى او بشكافد - به شهادتش رساندند.

و البته اين گونه شهادت،

- شهادت در اوج مظلوميت و حقانيت -

افتخار ماست!

هان، اى مردم، اى كوفيان!

شما را به خدا سوگند، آيا به ياد داريد نامه هايى را كه براى پدرم نوشتيد!

نامه هاى سراسر خدعه و نيرنگتان را!

در نامه هايتان با او عهد و پيمان بستيد و با او بيعت كرديد! ولى او را كشتيد، به جنگ كشانديد و تنهايش گذاشتيد!

واى بر شما! از آنچه براى آخرت خويش تدارك ديده ايد!

چه زشت و ناروا، انديشيديد و برنامه ريختيد!

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با كدام رو و با كدام چشم نگاه خواهيد كرد. (233)

او به شما خواهد گفت: شما خاندان مراكشتيد، حرمتم را شكستيد، بنابراين از امت من نخواهيد بود.

سخنان امام سجاد عليه‌السلام كه به اينجا انجاميد، صداى كوفيان به گريه بلند شد، وجدانهاى خفته براى چندمين بار بيدار شدند!

كوفيان به ملامت و سرزنش خويش پرداختند!

امام سجاد عليه‌السلام به سخنان ادامه داد و فرمود:

خداى رحمت كند كسى را كه: رهنمودهاى مرا بپذيرد و سفارشهاى مرا كه در راستاى رضاى الهى و درباره پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت عليه‌السلام اوست رعايت كند چه اين كه رسول خدا براى ما الگويى شايسته بود. (234)

«امام سجاد عليه‌السلام در اين بخش از سخنان خويش به آيه اى از قرآن اشاره كرد كه خداوند مى فرمايد ولكم فى رسول الله اسوة حسنه يعنى برنامه هاى پيامبر و شيوه عمل او الگويى شايسته براى شماست. گويا امام با مطرح ساختن اين آيه، مى خواست به كوفيان بنماياند كه روش آنان مخالف روش پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، چه اين كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت به اهل بيت خويش بويژه نسبت به فاطمه زهرا عليها‌السلام و على بن ابى طالب و فرزندان ايشان - حسن بن على و حسين بن على عليه‌السلام - محبتى خاص داشت و درباره رعايت حقوق و حرمت آنها سفارشهاى صريحى به امت كرده بود. از سوى ديگر كوفيان كه به ظاهر هوادار اهل بيت بوده و از ديرزمان با منطق استدلالى شيعه آشنايى داشتند بسرعت منظور امام سجاد عليه‌السلام را دريافتند و يك بار ديگر سخنان على بن ابى طالب عليه‌السلام در گوشهايشان طنين افكند و گويى با همين آيه، همه چيز را دريافتند، از اين رو به جاى اين كه بگذارند بيان امام سجاد عليه‌السلام و استدلال آن حضرت تمام شود، به اظهار پشيمانى و ندامت و ابراز همدردى پرداختند».

كوفيان يكصدا فرياد بر آوردند:

اى فرزند رسول خدا! تمامى ما گوش به فرمان شما و پاسدار حق شماييم بى اين كه از اين پس، روى بگردانيم و نافرمانى كنيم!

اكنون با كسى كه به جنگ شما برخيزد خواهيم جنگيد. و با كسى كه در صلح با شما باشد صلح و سازش خواهيم داشت.

ما حق خودمان را از ظالمان باز خواهيم گرفت! (235)

«سخنان ندامت آميز كوفيان، جدى مى نمود و شعارهايشان رنگى جذاب داشت ولى نه براى امام سجاد عليه‌السلام و نه براى آنان كه بارها شعارها و دعوتها و حمايتهاى كوفيان را تجربه كرده بودند! از اين رو امام سجاد عليه‌السلام بى اين كه تحت تاءثير شعارهاى مقطعى و بى اساس كوفيان قرار گيرد بدانها پاسخى مناسب داد».

امام سجاد عليه‌السلام در پاسخ كوفيان فرمود:

هرگز! «هرگز تحت شعارهاى شما قرار نخواهم گرفت و به شما اعتماد نخواهم كرد» اى خيانت پيشگان مكار!

ميان شما و آرمانهايى كه اظهار مى داريد فاصله ها و موانع، بسيار است. (236)

آيا مى خواهيد همان جفا و پيمان شكنى كه با پدران و من داشتيد، دوباره درباره من روا داريد!

نه به خدا سوگند! هنوز جراحتهاى گذشته اى كه از شما بر تن داريم، اليتام نيافته است. همين ديروز بود كه پدرم به شهادت رسيد در حالى كه خاندانش در كنار او بودند.

داغهاى برجاى مانده از فقدان رسول خدا، پدرم و فرزندانش و جدم اميرمؤمنان فراموش نشده است.

طعم تلخ مصيبتها هنوز در كامم هست و غمها در گسترده سينه ام موج مى زند.

«در خواست و سفارش من درباره يارى خواستن از شما نيست»

تنها مى خواهم كه شما - شما كوفيان! - نه عزم يارى ما كنيد و نه به دشمنى و ستيز با ما برخيزيد! (237)

امام سجاد عليه‌السلام در پايان اين سخنان كه آتش ندامت و حسرت را درجان كوفيان برافروخت و مهربى اعتبارى و بى وفايى را براى هميشه بر پيشانى آنان زد، اندوه عميق خويش را با اين شعرها اظهار كرد و بر التهاب قلبها افزود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا غرو اءن قتل الحسين و شيخه  |  | قد كان خيرا من حسين و اءكرما  |
| فلا تفرحوا يا اءهل كوفة بالذى  |  | اصيب حسين كان ذلك اءعظما  |
| قتيل بشط النهر نفسى فداؤ ه  |  | جزاء الذى اءراده نار جهنما  |

يعنى: اگر حسين عليه‌السلام كشته شد، چندان شگفت نيست.

چرا كه پدرش با همه آن ارزشها و كرامتهاى برتر نيز قبل از او به شهادت رسيد.

اى كوفيان! با آنچه نسبت به حسين روا داشتند، شادمان نباشيد.

واقعه اى عظيم صورت گرفت و آنچه گذشت رخدادى بزرگ بود!

جانم فداى او باد كه در كنار شط فرات، سر بر بستر شهادت نهاد.

آتش دوزخ جزاى كسانى است كه او را به شهادت رساندند.

## در مجلس عبيدالله بن زياد

با توجه به اين كه امام سجاد عليه‌السلام در جمع كاروانيان شهادت، متمايز از ديگران بود، با ورود آنان به مجلس عبيدالله - والى كوفه - نخستين چيزى كه نظر عبيدالله را جلب كرد وجود مرد جوانى در ميان آن كاروان بود.

عبيدالله كه گمان مى كرد در كاروان حسين عليه‌السلام مردى باقى نمانده و همه آنان به قتل رسيده اند از ماءموران خود درباره امام سجاد عليه‌السلام استفسار كرد و توضيح خواست.

كينه و ناپاكى او عميق عبيدالله به او اجازه نمى داد كه شاهد زنده بودن جوانى از نسل حسين عليه‌السلام باشد، چنين مى نمود كه تصميم گرفته است تا على بن الحسين عليه‌السلام را نيز به شهادت رساند.

امام سجاد عليه‌السلام كه نيت و عزم عبيدالله را دريافته بود، به عبيدالله فرمود:

اگر براستى عزم كشتن مرا داريد، شخص امينى را ماءمور كنيد تا از زنان و كودكان سرپرستى كند.

عبيدالله با شنيدن اين سخن، از تصميم خويش منصرف شد و گفت نه: تو خود همراه قافله خواهى بود.

ابن جرير طبرى، در نقلى ديگر، واقعه را با تفصيل بيشترى ياد كرده، مى نويسد:

با ورود قافله حسينى به مجلس تشريفاتى عبيدالله، عبيدالله به جانب على بن الحسين عليه‌السلام رو كرد و پرسيد: نامت چيست؟

امام سجاد عليه‌السلام فرمود: نامم على بن الحسين است.

عبيدالله گفت: مگر خداوند على بن الحسين را در كربلا نكشت؟

«عبيدالله با اين تعبير مانند همه جباران سعى كرد تا عمل وحشيانه خود را مستند به دين كند و دشمنان خود را دشمن خدا قلمداد نمايد و علاوه بر اين مى خواست تا با زهر زبان قلبهاى رنجيده يتيمان و زنان داغديده آن محفل را آزرده تر كند».

على بن الحسين، لختى سكوت كرد.

اما عبيدالله خشن تر و مستبدتر از آن است كه سكوت را از امام سجاد عليه‌السلام را بپذيرد، از اين رو گفت: چرا پاسخ نمى دهى!

على بن الحسين عليه‌السلام فرمود:

الله يتوفى الانفس حين موتها. (238)

يعنى: خداوند جانها را به هنگام مرگ دريافت مى كند.

«كنايه از اين كه خداوند كسى را به قتل نمى رساند، قتل مظلومان، كار ظالمان و كسانى چون تو است اى عبيدالله! بلى آن كس كه جانها را به هنگام مرگ دريافت مى كند خداست چه آن مرگ به صورت طبيعى صورت گرفته باشد و چه به وسيله ظلم ظالمان».

و ما كان لنفس ان تموت الا باذن الله. (239)

يعنى: «هيچ انسانى نمى ميرد مگر به اذن الهى».

«كنايه از اين كه نه تنها خداوند روح پاكمردان را دريافت مى كند، بلكه مرگ همه انسانها به اذن و اجازه خداست و اين اذن و اجازه بدان معنا نيست كه خداوند انسانها را مى كشد. »

عبيدالله با مشاهده آن حضور ذهن و دريافت آن جواب كوبنده، از جوانى كه زنجير اسارت بر تن و جراحتهاى انبوه در قلب دارد! خشمگين شد و دستور داد تا على بن الحسين را نير به شهادت برسانند. ولى زينب كبرا عليها‌السلام فرياد برآورد.

يابن زياد حسبك من دمائنا اساءلك بالله ان قتلته الا قتلتنى معه..

يعنى؛ اى ابن زياد! آن همه از خونهاى ما كه ريخته اى برايت كافى نيست! سوگند به خدا! اگر مى خواهى او را بكشى مرا هم بكش... »

به هر حال سوز و گداز سخنان زينب و شرايط محفل به گونه اى بود كه ابن زياد از كشتن امام سجاد عليه‌السلام چشم پوشيد. (240)

## از كوفه تا شهر شام

قافله خزان ديده خاندان حسين عليه‌السلام چند روزى در كوفه تحت نظر قرار داشتند (241) و بشدت كنترل مى شدند!

دستگاه خلافت يزيد كه همواره در جريان پيشرفت كار سپاه و شهادت حسين بن على عليه‌السلام و اسارت خاندانش قرار مى گرفت، از پيروزى سريع خويش بر نهضت حسينى، بشدت هيجان زده بود!

دستگاه خلافت، درصدد برآمد تا از اين پيروزى سياسى، در استحكام بخشيدن به پايه هاى استبداد و فرو نشاندن نغمه هاى مخالف، حداكثر استفاده را بكند. از اين رو تصميم گرفت تا قافله اسيران كربلا را با شكلى خاص و عبرت انگيز از كوفه به شام حركت دهند تا طى مراسمى ويژه آنان به مجلس يزيد وارد شود و همه نمايندگان سياسى ساير كشورها و نيز مدعيان داخلى، سلطه يزيد بر جامعه خويش را دريابند.

بر اين اساس پس از چند روزى، كاروان اسيران كربلا، همراه با سرهاى پاك شهدا به سوى شام به حركت درآمدند. و اين در حالى بود كه هنوز آثار بيمارى از على بن الحسين عليه‌السلام زدوده نشده بود! (242)

بلاذرى مى نويسد: همراه با قافله اسيران 72 سر از ياران حسين عليه‌السلام نيز از كربلا به كوفه حمل گرديد و كسانى كه نظارت و دخالت داشتند، عبارتند از: شمربن ذى الجوشن، قيس بن اشعث، عمروبن حجاج زبيدى و غرة بن قيس احمسى. (243)

بعيد نيست كه همه سرهاى مقدسى كه از كربلا به كوفه حمل شده بود، از كوفه نيز به سوى شام فرستاده شده باشد.

البته در تعداد سرهاى مقدسى كه به شام حمل شده اتفاق نظر وجود ندارد.

كسانى كه ماءموريت يافتند تا قافله حسينى را از كوفه تا شام ببرند، بنابر نقل ابن جرير طبرى عبادت بودند از: مخفربن ثعلبه و شمربن ذى الجوشن. (244)

مورخان ديگرى نيز از اين دو تن ياد كرده اند. (245)

ولى روشن است كه اين دو نفر عنوان سرپرستى داشته اند، و جز آن دو تعداد زيادى از سپاهيان، همراه قافله بوده اند به طورى كه برخى مورخان تعداد آنها را تا پانصد نفر دانسته اند. (246)

برخى ديگر از واقعه نگاران، علاوه بر دو نفر ياد شده نام ابا برده عوف ازدى، طارق بن ابى ظبيان، شبث بن ربعى، عمروبن حجاج زبيدى و... را نيز در شمار آنها ياد كرده اند. (247)

بنابر آنچه علامه مجلسى ياد كرده است، تنها چهل نفر از سپاه ابن زياد، مسئوليت حمل سرهاى شهدا را بر عهده داشته اند. (248)

## خط سير قافله اسيران

فاصله ميان كوفه تا شام حدود صد و هفتاد فرسخ بوده است ولى به طور قطعى روشن نيست كه خط سير قافله اسيران از كوفه تا شام چگونه بوده است.

برخى از مورخان و محققان براساس تحقيقات خويش بر اين عقيده اند كه مسير كاروان، از شمال بين النهرين مى گذشته است و اين معروفترين راهى بوده كه اعراب و دمشق را با يكديگر مرتبط مى ساخته است.

قسمتى از اين مسير، از كنار ساحل غربى فرات مى گذشته است.

در اين خط سير، اولين منزل پس از كوفه قادسيه بوده است و سپس اثيم - كه يكى از ميدان هاى جنگ روميان و ايرانيان در دوره ساسانيان به شمار آمده است - البته ميان قادسيه و اثيم منزلهاى ديگرى نيز وجود داشته است.

مجموع منزلهايى كه در اين مسير ياد كرده اند، عبارت است: قادسيه، هيت، ناووسه، آلوسه، حديثه، اثيم، رقه، حلاوه، سفاخ، عليث و دير الزّور كه پس ‍ از آن وارد دمشق مى شده اند. (249)

از جمله رخدادهايى كه در اين خط سير ياد كرده اند اين است كه وقتى قافله اهل بيت عليه‌السلام به سفاخ رسيد، باران شديد حركت شتران را مواجه با مشكل ساخت، ناگزير چند روزى توقف كردند و اين توقف زمينه اى شد تا شائق پسر سهل بن ساعدى - از صحابه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - موضوع شهادت فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اسارت اهل بيت او آگاه شود و احاديثى را درباره محبت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبت به حسين بن على عليه‌السلام براى مردم بازگو كند و اهل بيت در آن سرزمين مورد حمايت و محبت مردم قرار گيرند. (250)

درباره خط سير قافله بيت عليه‌السلام نظر ديگرى نيز وجود دارد كه آن را ابى مخنف در كتار مقتل خويش - كه معتبرترين مقاتل به شمار مى آيد - ياد كرده است.

او مى گويد:

كاروان اسيران از طريق بيابانهاى خشك به سوى شام برده شده اند زيرا اين مسير كوتاهترين راه ميان عراق و سوريه به شمار مى آمده است.

منزلهايى كه در اين مسير وجود داشته عبارت است از:

كوفه، شرق حصاصه، (251) تكريت، (252) دير اعور، (253) لبا، (254) كُحَيل، (255) حُجَينه، (256) موصل، (257) نصيبين، (258) عين الورد، (259) قنسرين، (260) معرة النعمان، (261) كفر طاب، (262) حماة، (263) حِمص، (264) بعلبك، (265) صومعه راهب، (266) شام. (267)

ابن جرير طبرى مى نويسد:

«على بن الحسين در طول مسير كوفه تا شام، باكسى سخن نگفته است. » (268)

اما، از برخى منابع ديگر استفاده مى شود كه هر جا زمينه اى پديد مى آمده، امام سجاد عليه‌السلام از فرصت استفاده كرده و به هدايت و روشنگرى مردم مى پرداخته است.

در يكى از منزلهاى ميان راه، امام اشعارى را براى مردم خواند كه در آنها برخى حقايق گنجانيده شده بود.

آن اشعار را چنين ثبت كرده اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساد العلوج فما ترضى بذا العرب  |  | وصار يقدم راءس الامة الذنب  |
| ياللرجال مما ياءتى الزمان به  |  | من العجيب الذى مامثله عجب  |
| ال الرسول على الاقتاب عارية  |  | و آل مروان يسرى تحتهم نجب» (269)  |

يعنى؛ مردمان پست و فرومايه، به سيادت وآقايى رسيدند و آنان كه در - علم و شرافت و ارزشهاى انسانى - در پايين ترين مرتبه قرار دارند، جاى رهبران راستين را گرفته و بر منصبهاى اجتماعى تكيه زده اند، و اين چيزى است كه غيرتمندان عرب بدان رضا نمى دهند.

واى بر مردان و مردمان، از شگفتيهايى كه روزگار برايشان پديد مى آورد!

خاندان پيامبر بر شتران برهنه سوار باشند! ولى خاندان مروان بر اسبهاى رهوار سوار گردند و راه پويند!

## گذارى غمبار از شهر بعلبك

چنان كه از برخى منابع تاريخى ياد شد، خط سير كروان اهل بيت عليه‌السلام از شهر بعلبك نيز مى گذشت.

شهرها هر چه به شام، منطقه حاكميت امويان نزديكتر مى شد، مردمانش از اهل بيت دورتر بودند و الفت آنان با اسلام اموى بيش از شناخت ايشان از اسلام محمدى و علوى بود.

سلطه امويان بر اين مناطق، اجازه نمى داد تا راويان صادق، فضايل اهل بيت و على بن ابى طالب عليه‌السلام را براى مردم بازگو كنند، بلكه به عكس راويانى اجازه حديث گفتن داشتند كه در راستاى اهداف و منافع دستگاه خلافت به جعل حديث بپردازند.

از اين رو دور از انتظار نمى نمود كه ساكنان بعلبك با مشاهده كاروان اهل بيت عليه‌السلام و اسيران ستمديده، به شادى و سرور بپردازند. بويژه كه حاكمان و مسؤ ولان آن منطقه، از قبل تبليغاتى عليه آن كاروان صورت داده بودند!

با اين زمينه ها مردم بعلبك تا شش مايلى از شهر بيرون آمده و به روش ‍ خاص خود به جشن و شادى پرداختند!

منظره اى بود كه چه بسا، كاروانيان شهادت و اسارت، تا آن روز تلختر از آن را نديده بودند.

شلاق خنده ها، تنهاى رنجور يتيمان و زنان داغديده را بشدت شكنجه مى داد.

سخنان شماتت آميز و آكنده از طعن آنان، قلبهاى مجروح را مجروحتر مى ساخت.

اين چنين بود كه ام كلثوم - دختر اميرالمؤمنين عليها‌السلام - بر آن مردم نفرين كرد و فرمود:

اباد الله كثرتكم و سلط عليكم من لا يرحمكم. (270)

«خداوند جمعتان را پراكنده و نابود سازد و كسى را بر شما مسلط نمايد كه بر شما رحم نياورد. »

و در اين شرايط قطره هاى اشك بر چهره على بن الحسين فرو مى غلتيد و شعله هاى قلبش را با اين اشعار به مردمان غفلت زده بعلبك مى نماياند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هو الزمان فلاتفنى عجايبه  |  | عن الكرام و ماتهدى مصائبه  |
| فليت شعرى الى كم ذا تحاربنا  |  | صروفه الى كم ذا نجاذبه  |
| يسرى بنافوق اقتاب بلاوطاء  |  | وسائق العيس يحمى عنه غاربه  |
| كانّنا من اسارى الروم بينهموا  |  | كانّنا كل ما قاله الرحمن كاذبه  |
| كفرتم برسول الله ويلكموا  |  | فكنتم مثل من ضلت مذاهبه (271)  |

يعنى؛ آرى روزگار است و شگفتيهاى پايان ناپذير و مصيبتهاى مداوم آن!

اى كاش مى دانستم كشمكشهاى گردون تاكى و تاكجا ما را به همراه مى برد و تا چه وقت روزگار از ما روى بر مى تابد!

ما را بر پشت شتران برهنه سير مى دهد در حالى كه سواران بر شترهاى نجيب، خويش را از گزند دشواريهاى راه در امان مى دارند.

گويى كه ما اسيران رومى هستيم كه اكنون در حلقه محاصره ايشان قرار گرفته ايم! «و با ما چنان روبرو مى شوند كه» گويى ما منكر تمامى آيات قرآنيم!

واى بر شما، اى مردمان غفلت زده، شما به پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كفر ورزيديد و زحمات او را ناسپاسى كرديد، و چونان گمراهان راه پيموديد!

## ورود به شام، دشوارترين لحظه ها

امام سجاد عليه‌السلام از پس مرارتهاى فراوان، سرانجام جام همراه با كاروان رنجديده اسيران به شهر شام، شهر دشنام، شهر دسيسه هاى سياسى و شهر عدوات با اهل بيت عليه‌السلام نزديك مى شود.

از شهرى كه مردان و زنان پنجاه ساله اش در طول عمرشان جزبدگويى از على بن ابى طالب نشنيده بودند و لعن و سب او را فريضه مى شمردند، چه انتظارى مى رفت.

كوفيان كه هوادار بودند و على بن ابى طالب در ميانش به ارزشهاى بى بديل شناخته شده بود، چه كردند! كه شاميان بكنند!

شام از روزى كه به وسيله مسلمانان به سرزمينهاى اسلامى پيوسته بود، همواره فرمانروايى به خود ديده بود چونان خالدبن وليد و معاوية بن ابى سفيان؛ نه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ديده بودند و نه با شخصيت صحابه راستين آشنايى داشتند. از اين رو الگوى اسلام و مسلمانى آنان، معاويه و امويان بودند!

مسعودى مورخ نام آشنا، در كتاب مروج الذهب نكته اى را ياد كرده است كه نشانگر ميزان آگاهى شاميان از واقعيتهاى جهان اسلام و معارف اسلامى است. او و مردم آن سامان با برخى واقعيتهاى قدرى آشنا شده بودند عبدالله بن على، گروهى از بزرگان شام را نزد سفاح - نخستين خليفه عباسى - فرستاد و گفت اينان از خردمندان اين سرزمينند و همه سوگند ياد مى كنند كه تاكنون جز بنى اميه خويشاوندى براى رسول خدا نمى شناخته اند تا ميراث بر او باشند! (272)

توجه به اين نكات و زمينه ها، روشن مى سازد كه آنچه مورخان و صاحبان مقاتل درباره ورود اهل بيت به شام نوشته اند، چندان دور از واقعيت و دور از انتظار نبوده است!

## نخستين طنين حق در گوش شاميان

ديلم بن عمر مى گويد: آن روز كه كاروان اسيران آل رسول وارد شام شدند، من در شام بودم و حركت آنان را در شهر با چشمان خويش ديدم.

اهل بيت را به طرف مسجد جامع شهر آوردند، لختى آنان را متوقف ساختند.

در اين ميان پيرمردى از شاميان در برابر على بن الحسين كه سالار آن قافله شناخته مى شد ايستاد و گفت:

خداى را سپاس كه شما را كشت و مردمان را از شر شما آسوده ساخت و پيشواى مؤمنان - يزيد بن معاويه - را بر شما پيروز گردانيد!

على بن الحسين عليه‌السلام لب فرو بسته داشت تا آنچه پيرمرد در دل دارد بگويد.

وقتى سخنان پيرمرد به پايان رسيد امام فرمود:

همه سخنانت را گوش دادم و تحمل كردم تا حرفهايت تمام شود. اكنون شايسته است تو نيز سخنان مرا بشنوى.

پيرمرد گفت: براى شنيدن آماده ام؟

على بن الحسين عليه‌السلام فرمود: آيا قرآن تلاوت كرده اى؟

پيرمرد: آرى.

على بن الحسين: آيا اين آيه را خوانده اى كه خداوند مى فرمايد: قل لا اسالكم عليه اجرا الا المودة فى القربى (273)

يعنى «اى پيامبر! به مردمان بگو من در برابر تلاشهايى كه براى هدايت شما به كار بسته ام پاداشى نمى خواهم جز اين كه خويشان و نزديكان مرا دوست بداريد»

پيرمرد: آرى اين آيه را خوانده ام (ولى اين آيه چه ارتباطى با شما دارد؟)

امام سجاد عليه‌السلام: مقصود اين آيه از خويشان پيامبر، مائيم.

سپس امام عليه‌السلام پرسيد: اى پيرمرد آيا اين آيه را خوانده اى كه خداوند مى فرمايد: «وآت ذالقربى حقه. » (274)

يعنى؛ «حق خويشاوندان و نزديكانت را به ايشان پرداخت كن».

مرد شامى: آيا شماييد «ذوى القربى» و خويشاوند پيامبر؟

امام سجاد عليه‌السلام: بلى ما هستيم. آيا سخن خدا را در قرآن خوانده اى كه فرموده است:

واعلمو انما غنمتم من شيى ء فان لله خمسه و للرسول ولذى القربى. (275)

يعنى؛ آنچه غنيمت به چنگ مى آوريد يك پنجم آن از خدا و رسول و نزديگان اوست.

مرد شامى: آرى خوانده ام.

امام عليه‌السلام: مقصود از ذوى القربى در اين آيه نيز ما هستيم. آيا تلاوت كرده اى اين آيه را:

انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطيهرا. (276)

يعنى: «همانا خداوند اراده كرده است كه پليدى و گناه از شما اهل بيت زدوده شود و شما را به گونه اى بى بديل پاك گرداند».

اى مرد شامى آيا در ميان مسلمانان كسى جز ما «اهل بيت رسول خدا» شناخته مى شود!

مرد شامى كه تا آن لحظه با منطق قرآنى اهل بيت مواجه نشده بود و آنچه از اسلام شنيده و شناخته بود، گزافه هاى دستگاه تبليغاتى و مسموم اموى بود، به خود آمد، شرمسار شد، دستهايش را به سوى آسمان بالا برد و با همان طنين كه تا لحظه اى قبل ندانسته و ناخواسته براى دستگاه اموى شعار مى داد، به توبه و استغفار پرداخت و گفت:

اللهم انى اتوب اليك، اللهم انى اتوب اليك، اللهم انى اتوب اليك، من عداوة آل محمد و ابراء اليك ممن قتل اهل بيت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و لقد قراءت القرآن منذ دهر فما شعرت بها قبل اليوم. (277)

مرد شامى سه مرتبه از درگاه خداوند طلب آمرزش كرد و گفت: خداوندا من از دشمنى خاندان پيامبر بيزارى مى جويم و به سوى تو رو مى آوريم. و انزجار خود را از كشندگان خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعلام مى كنم. من روزگاران دراز قرآن تلاوت كرده ام ولى تا امروز مفاهيم و معارف آنرا درك نكرده بودم.

آنچه ميان على بن الحسين عليه‌السلام و اين مرد شامى رد و بدل گرديد شايد نخستين ضربه اى بود كه بر پندار خفته شاميان وارد شد و باورهاى گذشته آنان را بشدت مخدوش ساخت و هلهله ها و شادمانيهاى آنان را به سردى و سكوتى پرمعنا فرو برد.

## شماتت كينه توزان

منظره حزن انگيز كودكان يتيم و زنان محجوب و گرفتار در بند اسارت و چهره هاى معنوى خاندان رسالت و سخنانى كه ميان ايشان و كاروانيان رد و بدل مى شد، چه بسا در قلب گول خوردگان شامى و مردمان بى غرض ‍ ايشان تاءثير مى كرد و شاديهايشان را به غم اظهار خشمشان را نسبت به اهل بيت به ملاطفت و همدردى مبدل مى كرد. اما در اين ميان كينه توزانى بودند كه نور حقيقت راهى به دلهايشان نداشت و اسارت و مظلوميت اهل بيت را فرصت مناسبى براى انتقامجويى و شماتت آنان مى پنداشتند.

«ابراهيم» فرزند طلحه از جمله اين شماتت كنندگان است.

وى كسى است كه پدرش طلحه از جمله برافروزندگان آتش جنگ جمل بود. (278)

طلحه در همان جنگ كه عليه على بن ابى طالب برپاشده بود كشته شد.

ابراهيم مرگ پدرش را از ناحيه خاندان على عليه‌السلام مى ديد و در دل كينه ديرينه داشت.

او نيز مانند شاميان به تماشاى كاروان اسيران اهل بيت عليه‌السلام آمده بود.

نگاهش به على بن الحسين عليه‌السلام افتاد گويى جراحت عقده هايش ‍ دوباره شكافته مجسم گرديد. از روى انتقامجويى گفت:

اى فرزند على، چه كسى پيروز است؟

منظور ابراهيم از اين سخن، يادآورى گذشته بود.

او مى خواست بگويد، اگر بنى هاشم در جنگ جمل پيروز شدند، اما در نهايت همه آن پيروزيها به شكست منتهى شده است. و شما كه فرزندان على عليه‌السلام هستيد امروز در بند اسارتيد و من كه فرزند طلحه هستم، اكنون آزادم و تماشاگر!

مجال، مجال استدلال و مباحثه نبود.

ابراهيم با مرد شامى فرق مى كرد. مرد شامى گول خورده بود و بى غرض، اما ابراهيم اهل بيت را خوب مى شناسد و سخنانش از روى انتقامجويى است. امام سجاد عليه‌السلام به او پاسخى كوتاه مى دهد و مى فرمايد:

اگر مى خواهى بدانى چه كسى پيروز است، هنگام نماز اذان و اقامه بگو. (279)

سخن كوتاه - اما قاطع - امام سجاد عليه‌السلام به ابراهيم، پيامى ژرف به همراه داشت. و به او يادآورى مى كرد كه اى ابراهيم جنگ ما در گذشته و حال براى عزت و قدرت دنيايى نبود كه اكنون ما شكست خورده باشيم و تو و يزيد پيروزمند باشيد. جنگ و قيام ما براى زنده ماندن پيام توحيد و نداى وحى و رسالت بود تا زمانى كه از ماءذنه ها نداى اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بلند باشد و مسلمانان براى نماز خويش در اذان و اقامه اين شعارهاى توحيدى و محمدى را تكرار كنند، ما پيروزيم.

## ورود به مجلس يزيد

هر چه زمان مى گذرد، شرايط جسمى و روحى اهل بيت عليه‌السلام دشوارتر مى شود.

سختيهاى راه، سختگيريهاى ماءموران، شماتتهاى مردم و گذشتن از ميان بازارهاى شلوغ شام، قرار گرفتن بانوان محجوب اهل بيت در معرض نگاه بيگانگان و اكنون ورود به مجلس جشن يزيد!

اين كه آيا در شام دو مجلس برگزار شده است، يكى در مسجد جامع دمشق و ديگرى در كاخ يزيد و يا اين كه تمامى رخدادهاى اسف انگيز شام و سخنان حضرت زينب و امام سجاد عليه‌السلام در يك مجلس اظهار شده، دلايل قطعى در دست نيست و تعيين اين موضوع تاءثير مهمى در اصل بررسى آن حوادث ندارد.

آنچه مورخان درباره ورود اهل بيت عليه‌السلام به مجلس يزيد نوشته اند، مفصل و جانكاه است. اما در اين نوشته، بيشترين نظر به سخنانى است كه امام سجاد عليه‌السلام داشته و مواضعى كه آن حضرت در برابر امويان اتخاذ نموده تا توانسته است از اسارت مظلومانه خويش و خاندانش، قيامى ديگر و قيامهايى ديگر بيافريند.

يزيد بى آن كه به بازتاب و فرجام كردارش بينديشد، مست قدرت و خودخواهى است و مى خواهد هر چه بيشتر شكوه و شوكت و اقتدار خويش را به همگان بنماياند.

مجلس را آراسته و تشريفات را برقرار كرده است، اما اين براى او كافى نيست. او مى خواهد با تحقير و كوچك نمايى هر چه بيشتر اهل بيت، خود را بزرگتر بنماياند.

از اين رو، سختگيريها و توهينها به اهل بيت فزونى مى يابد.

ماءموران دربار، موظف مى شوند، اسيران را به گونه اى وارد مجلس كنند كه نهايت ذلت و خوارى در اندام آنان ظاهر باشد!

اين است كه اسيران را با ريسمان به يكديگر مى بندند!

و على بن الحسين عليه‌السلام كه سالار ايشان به شمار مى آيد با زنجير بسته مى شود. (280)

اهل بيت عليه‌السلام وارد آن مجلس مى شوند، نخستين نگاه على بن الحسين عليه‌السلام به جرثومه هاى جهل و خودكامگى مى افتد.

فرزند از نسل معاويه و ابوسفيان كه تمامى جهل و شقاوت نياكانش را در خود جاى داده است.

او سنگدل تر از آن است كه نصيحت و اندرزگويى در قلبش راه يابد.

او درس نيرنگ و خيانت را بارها و بارها از پدرش آموخته است.

امام سجاد عليه‌السلام به او چه بگويد!

بگويد يا سكوت كند!

امام مى داند كه اگر يزيد خود راهى به نور و هدايت و رحمت و عطوفت ندارد اما بسيارى از آنان كه در مجلس نشسته اند و ناظر صحنه اند، گول خودرگان جاهلى هستند كه جه بسا نام اهل بيت پيامبر را بدرستى نشنيده اند و جز اهانت و مذمت درباره على عليه‌السلام و اولادش سراغ ندارند. و به اين كاروان به عنوان جمعى طغيانگر مى نگرند.

اگر يزيد جز به حكومت خويش نمى انديشيد، اما آنان ممكن است شعله اى از نور محبت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در قلبهايشان باشد.

پس بايد سخنى گفت كه هر چند خطاب به يزيد باشد، اما تاءثيرش را بايد در قلب مردم جست.

از اين رو على بن الحسين عليه‌السلام فرمود:

انشدك الله يا يزيد ما ظنك برسول الله لورا ناعلى هذه الحالة. (281)

يعنى؛ سوگند به خدا، اى يزيد، چه گمان دارى به رسول خدا اگر ما را بر اين حال مشاهده كند.

امام از كوتاهترين جمله ها، پيامدارترين مفاهيم را به شنودگان منتقل مى كند.

به او اجازه سخنرانى نخواهند داد.

هنوز بسيارى از شاميان او را بدرستى نمى شناسند، از كجا آغاز كند و چگونه. تنها نقطه مشترك ميان او و جمع، «پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم») است. آن جمع اگر هيچ چيز از معارف دين و تاريخ گذشته اسلام ندانند، اما نام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شنيده اند و هر چند به شكلى صورى به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علاقمند هستند.

شخص يزيد ارجى براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قايل نيست، چنان كه در شعارش بعدها به آن اشاره كرد. اما مردم ناآگاه شام، به عنوان خليفه رسول الله به يزيد نگاه مى كنند و براى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم احترام قايلند.

وقتى امام سجاد عليه‌السلام نام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به ميان مى آورد، همه از خود مى پرسند: مگر ميان اين كاروان اسيران با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نسبتى هست؟

اين پرسش به قدرى جدى است كه يزيد نمى تواند خود را بى تفاوت نشان دهد. ناگزير مى شود: زنجيرها را از على بن الحسين عليه‌السلام بردارد!

يزيد با اين كار، مى خواهد رحمت و عطوفت خود را به حاضران بنماياند. غافل از اين كه پذيرش اعتراض امام سجاد عليه‌السلام آغاز افشا شدن ماهيت زشت حكومت اوست و فرو افتادن غل و زنجيرها از اندام على بن الحسين عليه‌السلام به معناى فرو شكستن نخستين حصارهايى است كه او - يزيد - خود را در پشت آنها مخفى داشته است.

اهل بيت در مجلس يزيد جاى مى گيرند و ماءموران سر مقدس سيد الشهدا را پيش مى آورند و در مقابل يزيد مى گذارند.

يزيد شعر مى خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يفلقن هاما من رجال اعزة  |  | علينا و هم كانوا اعق واظلما  |

يعنى؛ شمشيرها، سرمردانى را مى شكافند كه نزد ما گرامى هستند ولى چه مى توان كرد كه آنان در دشمنى و ستم پيشدستى كرده اند!

على بن الحسين عليه‌السلام كه در ميان اسيران قرار داشت، فرمود:

اى يزيد! بهتر است به جاى شعرى كه خواندى، اين آيه از قرآن را بشنوى كه خداوند مى فرمايد:

ما اصابكم من مصبية فى الارض و لا فى انفسكم الا فى كتاب من قبل ان نبراءها ان ذلك على الله يسير. لكيلا تاءسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم والله لا يحب كل مختال فخور. (282)

يعنى؛ هيچ مصيبتى در زمين و يا در بدن متوجه شما نمى شود مگر اين كه قبل از آن، از سوى ما «خداوند» در كتابى پيش بينى شده و رقم خورده باشد، و اين بر خدا آسان است. تا بر آنچه از دست مى دهيد اندوهگين نباشيد و به آنچه به دست مى آوريد شادمانى نكنيد و خداوند هيچ متكبر خودستايى را دوست ندارد.

آنچه امام سجاد عليه‌السلام از اين آيه مى جويد اين است كه به يزيد يادآورى كند اگر ما عزيزانى را از دست دادده ايم، جاى شماتت و ملامت ندارد و اگر تو احساس مى كنى چيزى به دست آورده اى، مجال خوشى و سرمستى نخواهد داشت. و تو با اين فخر فروشى و بزرگ نمايى منفور درگاه خدا هستى.

يزيد كه منظور امام و پيام آيه را دريافته بود، بشدت خشمگين شد و گفت:

آيه ديگرى هم در قرآن هست كه آن آيه درباره شما مناسبتر است:

و ما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم و يعفوا عن كثير. (283)

يعنى؛ هر بلا و مصيبتى كه به شما مى رسد، نتيجه دستاوردهاى خود شماست.

يزيد با اين آيه مى خواهد بگويد كه اگر شما در برابر خلافت من سر تسليم و سازش فرود مى آوريد، با اين حوادث روبرو نمى شديد. پس اين شما هستيد كه قدم در اين راه گذاشته ايد. (284)

يزيد، خود و خاندانش را صاحبان اصلى حكومت بر مسلمين مى داند و هرگونه اعتراض و انكار را برنمى تابد.

اين چيزى است كه مورخان بصراحت از آن ياد كرده اند.

يزيد انتظار دارد كه اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در برابر زشتكاريها و اهانتهاى او سكوت كنند و او را ارج نهند. اما امام سجاد عليه‌السلام به او مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا تطعموا ان تهينونا و نكرمكم  |  | و ان نكف الاذى عنكم و تؤ ذونا  |
| فالله يعلم انا لا نحبكم  |  | و لا نلومكم ان لم تحبونا (285)  |

يعنى؛ شما انتظار داريد كه ما را مورد اهانت قرار دهيد ولى ما شما را اكرام كنيم! ما را مورد آزار و شكنجه قرار دهيد ولى ما دست از شما برداريم!

خدا مى داند كه ما هرگز شما را دوست نمى داريم و البته شما را ملامت نخواهيم كرد بر اين كه دوستدار ما نيستيد.

امام عليه‌السلام با اين بيان كه در حقيقت به يزيد مى گويد اين ما نيستيم كه گام نخست را در راه عداوت برداشته ايم. اين شما هستيد كه با اهانت به اسلام و ارزشهاى اسلامى و ستم به اهل بيت، گام در راه ستيز با دين و حاميان آن نهاده ايد و انتظار داريد كه آنان در مقابل شما سكوت كنند و شما را با ديده تعظيم و تكريم نگرند!

يزيد مى گويد:

«در اين جا حق با شماست ولى اصولا پدر و جد تو - پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - تلاش كردند تا قدرت را به كف آورند و امير باشند و با ما به نزاع و درگيرى پرداختند... »

على بن الحسين عليه‌السلام در پاسخ او فرمود:

«اى پسر معاويه و هند! قبل از اين كه تو به دنيا بيايى، پيامبرى و حكومت از آن جد و نياكان من بوده است. روز بدر، احد و احزاب پرچم پيروزمند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دست پدر من - على بن ابى طالب عليه‌السلام - بود در حالى كه پدر و جد تو پرچم كفر را در دست داشتند!»

سخن كه به اين جا انجاميد، چنان يزيد به بن بست رسيده بود كه چاره اى جز سكوت نداشت. البته اگر اين سخنان در محفلى خصوصى رد و بدل شده بود چه بسا يزيد، بيش از اينها ناشكيبايى مى كرد و امام على بن الحسين عليه‌السلام را خاموش مى كرد و مى كشت.

اما يزيد در آن محفل عمومى گام در ميدان مناظره و اثبات حقانيت خويش ‍ گذارده و اكنون مجلس در وضعيتى قرار گرفته است كه او ناچار به ادامه آن وضع است.

امام سجاد عليه‌السلام كه شرايط دگرگون شده مجلس را شاهد بود و نفوذ سخنانش را در حاضران احساس مى نمود، آهنگ سخن را از شيوه استدلالى به روش عاطفى تغيير داد.

نه براى متاءثر ساختن يزيد! بلكه براى بيدار ساختن وجدانها و عواطفى كه اكنون با سخنان و استدلالهاى او شعورشان رو به بيدارى نهاده است.

امام فرمود:

«اى يزيد! اگر درك مى كردى و مى دانستى كه چه كرده اى و با پدر و برادر و عموزاده ها و خاندان ما چه رفتارى داشته اى و اگر براستى قادر بودى عمق اين فاجعه را بشناسى به كوهها مى گريختى بر ريگها مى خفتى و آرام نمى گرفتى».

امام نگاهى هم به مردم دارد، به حاضران مجلس يزيد! و مى فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ماذا تقولون اذ قال النبى لكم  |  | ماذا فعتلتم و انتم آخر الامم  |
| بعترتى و باهل بعد مفتقدى  |  | منهم اسارى و منهم ضرجوا بدم (286)  |

يعنى؛ چه پاسخ خواهيد داشت آنگاه كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شما بگويد: شمايان كه سرآمد امتها هستيد، با عترت من و خاندان، بعد از رحلت من چه كرديد!

برخى را به اسارت كشانديد و گروهى را به خونشان آغشته ساختيد!

## خطبه على بن الحسين عليه‌السلام

حساسترين سخنان امام سجاد عليه‌السلام كه در طول اقامت در شام ايراد شده است و تحولى عظيم در محيط سياسى شام و بينش مردم نسبت به دستگاه اموى ايجاد كرد و معادلات يزيد را برهم زد و خط مشى او را نسبت به اهل بيت كاملا تغيير داد، خطبه اى است كه آن حضرت در جمع مردم و رجال سياسى و دينى شام ايراد كرد.

از كتابهاى تاريخى چنين استفاده مى شود كه اين خطبه در مسجد جامع دمشق ايراد شده و از حوادثى كه در كاخ يزيد رخ داده و سخنانى كه در محفل خصوصى تر وى ردو بدل شده جداست.

اين خطبه را بايد اوج موفقيت امام سجاد عليه‌السلام در رسالت تبليغ عاشورا و تداوم خط شهيدان كربلا دانست.

اگر اين خطبه ايراد نشده بود، چه بسا ماهيت نهضت حسينى براى ساليان دراز و يا براى هميشه بر اهل اسلام مخفى مى ماند و اهداف خداجويانه عاشورائيان به نسلها نمى رسيد.

در اين ميان جاى اين پرسش هست كه يزيد با آن همه استبداد و خونخواهى چگونه اجازه مى دهد كه زبان گويا و انديشه آگاهى چون على بن الحسين عليه‌السلام در برابر او بايستد و عليه او افشاگرى كند و برنامه هاى او را در هم ريزد!

در پاسخ بايد گفت كه بلى يزيد و همفكرانش از پيدايش چنين جريانى بشدت نگران بودند، اما اراده الهى به حمايت از مظلومان و نصرت حق، از يك سو، و شرايط ويژه اى كه بر مجلس ياد شده حاكم شده بود، امويان را ناگزير ساخت تا به امام سجاد عليه‌السلام اجازه سخن بدهند.

زمينه ها اين چنين شكل گرفت.

يزيد براى استفاده بيشتر از شهادت حسين بن على عليه‌السلام و اسارت خاندان وى در جهت تحكيم پايه هاى حكومتش تصميم گرفت تا از سخنوران دربارش در مذمت خاندان على و توجيه فجايعى كه صورت داده بود، بهره جويد.

يزيد از خطيب دربار خواست تا بر منبر رود و نقش خويش را در آن جمع حساس ايفا كند.

خطيب در بلندى جاى گرفت و زبان به هتّاكى و بى حرمتى به اهل بيت گشود. امام سجاد از گستاخى و زشتگويى خطيب برآشفت و فرمود:

«خداوند جايگاهت را آتش دوزخ قرار دهد»

وقتى سخنان خطيب دربار پايان يافت، امويان خود را فاتح مى ديدند و مسايل راحل شده مى پنداشتند.

اما على بن الحسين - تنها مرد جوان قافله اسيران - با اندامى كه آثار رنج و اسارت از آن پيدا بود از جاى برخاست و به يزيد گفت: خطيب شما آنچه خواست به ما نسبت داد و با مردم گفت، آيا اجازه مى دهى من هم با مردم سخن بگويم؟

يزيد رضايت نمى داد، اما اطرافيان و حاضران مجلس و يكى از فرزندان خليفه اصرار ورزيدند تا يزيد پيشنهاد على بن الحسين عليه‌السلام را پذيرد. زيرا در وضع و حال او نمى ديدند كه بتواند سخنى همپاى سخنور گزيده دربار بگويد!

يزيد ناگزير اجازه داد.

امام سجاد عليه‌السلام از پلكان منبر بالا رفت. در برابر چشمان مردم قرار گرفت و از بلندايى كه هماره صداى شيطان صفتان و متملقان دربارى بلند شده بود، نواى گرم توحيدى اوج گرفت. آنچه تا آن روز بر مردم شام پوشيده مانده بود، افشا شد.

امام زين العابدين عليه‌السلام نخست سپاس خداى گفت و خطبه را آغاز كرد.

سخنان آغازين خطبه آنچنان تحول آفرين بود كه اشك چشمان مردم را فرو ريخت و عواطف آنان را بشدت تحت تاءثير قرار داد.

در ادامه آن سخنان، امام فرمود:

اى مردم! شش نعمت به ما عطا گرديده و هفت فضيلت از سوى خدا به ما داده شده است.

ما از علم، حلم، بزرگوارى و بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبيت اجتماعى درميان مؤمنان، برخورداريم.

فضيلتها و شرافتهاى ما عبارتند از اين كه: پيامبر خاتم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از ما خاندان است و على بن ابى طالب - صادقترين يار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - جعفر طيار، حمزه - شير شجاع خدا و رسول - و حسن و حسين - دو سبط اين امت - نيز از خاندان ما هستند.

آنان كه مرا مى شناسند، از توضيح بى نيازند ولى آنان كه مرا نمى شناسند گوش فرا دهند تا خويش را به ايشان بشناسانم.

اى مردم! من فرزند مكه و منايم،

من فرزند زمزم و صفايم.

من فرزند آنم كه حامل ركن است.

من فرزند بهترين انسانى هستم كه بر كره خاك جامه وجود پوشيده است.

من فرزند برترين موحدى هستم كه برگرد كعبه طواف كرده و گام در مسير صفا و مروه نهاده و حج به جا آورده و خداى را لبيك گفته است. من فرزند آن پيامبرم كه بر مركب آسمانى - براق - سوار گشت و جبرئيل او را به بلند جايگاه هستى - سدرة المنتهى - رسانيد. به قرب خدا رسيد؛ آنجا كه فاصله قاب قوسين و يا كمتر بود!

من فرزند آنم كه فرشتگان آسمان با او نمازگزاردند و به او اقتدا كردند.

من فرزند دريافت كننده وحيم. فرزند محمد مصطفايم. (287)

من فرزند على مرتضايم. آن كسى كه بر صورت مستكبران نواخت تا ايمان آوردند - در برابر شعار «لااله الا الله» و پيام توحيد سر فرود آورند و دست از عناد بردارند. -

من فرزند آن كسى هستم كه پيشاپيش رسول خدا، با دو شمشير و دو نيزه مى جنگيد.

دو هجرت كرد، دو بار با پيامبر بيعت نمود، در بدر و حنين رزمنده بود و حتى يك لحظه - يك چشم برهم زدن - به خداوند كفر ورزيد.

من فرزند صالحترين مؤمنان، وارث پيامبران، نابودگر ملحدان، پيشواى مسلمان، نور جهانگران، زينت عبادت كنندگان، سرآمد گريه كنندگان - از خوف خدا اشتياق به لقاى حق - شكيباترين شكيبايان، برترين قيام كنندگان خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

من فرزند كسى هستم كه از سوى جبرئيل و ميكائيل مورد تأئید و يارى بود. - على عليه‌السلام - حمايتگر از حريم مسلمانان، كشنده مارقين و ناكثين و قاسطين «طاغيان صفين و نهروان و جمل»، ستيزنده با دشمنان لجوج.

- على عليه‌السلام پرافتخارترين مرد از ميان تمامى قريش، اولين كسى به خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پاسخ مثبت گفت و ايمان آورد. پيشتاز پيشتازان راه دين، شكننده متجاوزان، نابود كننده مشركان، تيرى از تيرهاى خدا بر منافقان، زبان گوياى حكمت نيايشگران، ياور دين خدا، ولى سرپرست امر الهى - حافظ و مجرى قوانين پروردگار...

آرى او جدم «على بن ابى طالب» است. (288)

سپس امام چنين ادامه داد:

من فرزند فاطمه زهرايم.

من فرزند سرور زنان عالمم.

امام همچنان به معرفى خويش ادامه داد، تا آن جا كه صداى مردم به گريه بلند شد، و يزيد از تاءثير سخنان امام عليه‌السلام در قلب مردم سخت بيمناك گرديد.

هراس يزيد از اين بود كه مردم در همان محفل عليه او بشورند! از اين رو براى قطع كردن سخنان امام سجاد عليه‌السلام به مؤ ذن دستور داد اذان بگويد.

«يزيد از اين عمل مى توانست چند هدف را دنبال كند: نخست بريدن كلام على بن الحيسن و سپس بازداشتن مردم از انديشه درباره سخنانى كه آن حضرت ايراد كرده بود و همچنين به دست آوردن فرصتى براى تصميم گيرى مناسب و علاوه بر همه اينها، يزيد كه بشدت خود را در نظر مردم، ضد دين و ضد ارزشهاى دينى مى ديد، با نداى اذان مى خواست در اين باور مردم ترديد ايجاد كند!» مؤ ذن از جاى برخاست و با صدايى كه به همه مى رسيد گفت:

الله اكبر، الله اكبر.

على بن الحيسن در ادامه سخنان پيشين خود و براى همنوايى با نداى اذان فرمود:

آرى هيچ چيز بزرگتر و ارجمندتر از خدا نيست.

مؤ ذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله.

امام فرمود: تمامى وجودم - پوست و خون و گوشتم - به يگانگى خدا شهادت مى دهند.

مؤ ذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

امام كه هنوز بر بالاى منبر قرار داشت در اين هنگام چهره اش را از مردم به سوى يزيد برگرداند و فرمود:

اى يزيد اين «محمد (صلى الله عليه و آله و سلم») كه هم اكنون نامش را مؤ ذن بر زبان آورد و به پيامبرى او گواهى داد، آيا جد توست يا جد من است!

اگر بگويى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جد توست دروغ گفته اى و كفر ورزيده اى!

و اگر باور دارى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جد من است پس ‍ چرا و به چه جرمى خاندان او را كشتى! (289)

امام سجاد عليه‌السلام تا بدين جا رسالت خويش را به شايستگى ايفا كرد و آن مجلس با وضعى آشفته و نگران كننده براى يزيد پايان يافت.

## بازتاب خطبه امام سجاد عليه‌السلام

سخنان و موضعگيرهاى امام سجاد عليه‌السلام و همچنين زينب كبرا عليها‌السلام در قبال برنامه هاى يزيد، زندگى يزيد را آشفته ساخت تا آنجا كه برخى منابع نوشته اند:

يزيد با مشاهده تاءثير عميق خطبه على بن الحسين در مردم به كسانى كه از وى خواسته بودند تا به على بن الحسين اجازه سخنرانى بدهد و بر اين خواسته خود اصرار ورزيده بودند، رو كرد و با لحنى بشدت اعتراض آميز گفت: شما مقصودتان رسوايى ما و نابودى سلطنت ما بود!

ولى آنان در پاسخ گفتند: به خدا سوگند باور نمى كرديم، جوانى كه مانند وى رنج و آسيب ديده، عزيزترين عزيزانش را از دست داده، با حالت اسارت بر مركبهاى برهنه روزها راه پيموده و... بتواند در مجلسى كه انبوه درباريان و بزرگان شهر و مردم مختلف حضور دارند، اين گونه محكم و مستدل سخن بگويد.

يزيد گفت: اما من مى دانستم كه فرزندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از چه نيرو و قدرتى برخوردارند.

مردى شامى كه چه بسا مؤ ذن دربار نيز بود سخنان يزيد را مى شنيد و از آنجا كه ماهيت خاندان اموى و اهداف پليد آنان را هنوز نشناخته بود و براستى گمان كرده بود معاويه و يزيد «اميرالمؤمنين» هستند با شگفتى پرسيد:

اگر براستى تو مى دانستى كه اينان فرزندان و خاندان پيامبر هستند و از قدرت معنوى و نفوذ كلام برخوردارند پس به چه علت آنان را مورد قتل و غارت قرار دادى!

بديهى است كه اين اعتراضها با عكس العمل شديد يزيد مواجه مى شد و پاسخى جز مرگ و نابويد گوينده نداشت. (290)

از برخى منابع ديگر استفاده مى شود كه مردى از عالمان يهود نيز در محفل يزيد حضور داشت، او نيز پس از شنيدن سخنان امام سجاد عليه‌السلام از يزيد پرسيد: براستى اين جمان كيست؟ يزيد گفت: فرزند حسين عليه‌السلام است. يهودى گفت: كدام حسين عليه‌السلام... آن قدر سئوال كرد تا دانست اين خاندان از نسل پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند و آن بزرگوارى كه مظلومانه در صحراى كربلا به شهادت رسيده فرزند دختر پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. از اين رو با توبيخ و سرزنش به يزيد گفت: آيا او فرزند دختر پيامبرتان بود كه با اين فاصله كم پس از رحلت پيامبرتان او را كشتيد، براستى رفتارى ناشايست درباره خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خويش روا داشته ايد... شما ديروز از پيامبرتان جدا شده ايد و امروز فرزندش را مى كشيد؟... (291)

به هر حال آنچه در ضمن اين روزهاى اندك واقع شد، يزيد را ناگزير ساخت تا از موضع قدرتمندانه و پندار پيروزى خويش دست بردارد. و از آنچه نسبت به خاندان رسالت انجام داده معذرت خواهى كند و گناه آن را به ديگران مستند سازد.

يزيد ناگزير شد تا در جمع مردم شام - آن شاميانى كه در نتيجه تبليغات شوم امويان و يا پست باطنى، درصدد به اسيرى گرفتن و برده ساختن اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند!- (292) خطبه اى بخواند و در آن بگويد:

اى اهل شام! شما گمان نكنيد كه حسين بن على عليه‌السلام را من كشته ام، يا دستور كشتنش را داده ام؛ نه به خدا سوگند من هرگز چنين نمى خواستم، مسؤ ول كشته شدن خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پسر مرجانه - عبيدالله بن زياد - فرماندار كوفه است. (293)

اين تحولات ژرف سبب شد تا يزيد كه مى خواست از بازماندگان صحنه كربلا، اسيرانى به چنگ آورد و اصيلترين خاندان و شريفترين مردمان را به ذلت و خوارى بنشاند، از تصميم خود منصرف شود و ايشان را اكرام نمايد و براى پذيرش درخواستهاى امام سجاد عليه‌السلام اعلام آمادگى كند. آن جريمه اى كه در آغاز ورود اهل بيت به شام، رو به جانب امام سجاد عليه‌السلام كرده مى گويد:

يا على، الحمدلله الذى قتل اباك (294)

يعنى؛ اى على، خدا را سپاس كه پدرت را كشت!

اكنون در موضعى قرار گرفته است كه به امام سجاد عليه‌السلام مى گويد:

خدا پسرمرجانه را لعنت كند اگر من خود با حسين بن على عليه‌السلام مواجه مى شدم پيشنهادهاى او را مى پذيرفتم و راهى را در پيش مى گرفتم كه به كشته شدن وى نينجامد حاضر بودم او كشته نشوم هر چند بعضى فرزندانم را از دست بدهم! ليك آنچه قضاى الهى بود صورت گرفت، اكنون اگر پيشنهاد و يا درخواستى داريد به من بنويسيد تا آن را عملى كنم. (295)

با توجه به آلام سنگينى كه بر كاروانيان شهادت و اسارت وارد شده بود و فريادهايى كه درسينه نگاه داشته بودند و حق اظهار آن را نداشتند، بديهى مى نمايد كه نخستين درخواست آنان، سوگوارى براى شهيدانشان باشد و پس از آن، بازگشت به سرزمين شهادت؛ آن جا كه پاره هاى تنشان را مظلومانه ترك گفتند و اجازه نداشتند برايشان نوحه كنند و يا بازگشت به مدينه، شهر پيامبر، شهر خاطره هاى زنده شهيدانشان!

در اين كه اهل بيت عليه‌السلام چه مدت در شام توقف داشته اند، نقلهاى مختلفى رسيده است ولى از مجموع آنها ميتوان نتيجه گرفت كه توقف آنان در شام كمتر از ده روز و بيشتر از يك ماه نبوده است.

## خطبه امام سجاد عليه‌السلام، در آستانه ورود به مدينه

كاروان اهل بيت به مدينه نزديك مى شود.

در اين جا نيز امام سجاد عليه‌السلام رسالتى ويژه دارد. آن حضرت مى بايست حداكثر آگاهى را نسبت به آنچه واقع شده به مردم بدهد. از اين روى امام سجاد عليه‌السلام نخست وارد مدينه نمى شود. در خارج مدينه خيمه هايى برپا مى كند و بشيربن جذلم را ماءمور مى سازد تا مردم مدينه را از آمدن قافله خزان زده خاندان رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مطلع سازد.

بشير مى گويد: پس از اين كه خيمه ها برپا شد و زنان و كودكان مستقر شدند، على بن الحسين عليه‌السلام به جانب من رو كرده و فرمود: اى بشير، خداوند پدرت را رحمت كند. او مى توانست شعر بگويد، آيا تو نيز از شعر بهره اى دارى؟

عرض كردم: آرى اى فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من هم شاعرم.

امام فرمود: وارد مدينه شو و خبر شهادت حسين بن على عليه‌السلام را به مردم مدينه برسان.

بشير مى گويد: پس از فرمان امام، سوار بر اسب شدم و كوچه هاى مدينه را پشت سر گذاردم تا به مسجدالنبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسيدم، - آنجا كه جمع مؤمنان هماره جمع است و مركز اخبار مهم دينى است - با صدايى آميخته به گريه و اندوه فرياد برآوردم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا اهل يثرب لامقام لكم بها  |  | قتل الحسين فادمعى مدرار  |
| الجسم منه بكربلاء مضرج  |  | والراءس منه على القناة يدار  |

يعنى؛ اى ساكنان مدينه، جا ندارد كه ديگر در مدينه بمانيد.

حسين بن على عليه‌السلام كشته شد، پس هماره بر اين مصيبت بگرييد.

بدن او در كربلا آغشته در خون.

و سر مطهر او بر فراز نيزه، در چرخش ميان شهرها!

بشير مى گويد پس از اين اشعار به مردم اعلام كردم كه على بن الحسين عليه‌السلام و خاندان او اكنون در كنار شهر مدينه توقف كرده اند و من فرستاده اويم تا اين پيام را به شما برسانم و مكان توقف او را به شما بنمايانم.

مردم مدينه با شنيدن اين پيام، نگران و سراسيمه از شهر خارج شدند.

زنان از شدت مصيبت، با موهاى پريشان و نوحه كنان از كوچه هاى مدينه مى گذشتند تا به توقفگاه اهل بيت برسند.

هيچ گاه شهر مدينه تا آن اندازه مصيبت زده ديده نشده بود. انبوه مردم مدينه، اطراف خيمه ها حلقه زدند.

امام سجاد عليه‌السلام از خيمه بيرون آمد در حالى كه با دستمالى كه در دست داشت، اشكهاى چشمش را مدام ازگونه هايش پاك مى كرد.

براى امام جايگاهى فراهم آوردند تا بر روى آن بايستد و با مردم سخن بگويد.

امام در جايگاه قرار گرفت در حالى كه نمى توانست از گريه خوددارى كند.

منظره به گونه اى بود كه تمامى حاضرانِ در آن جمع متاءثر شده و گريستند.

پس از لختى، امام از مردم خواست تا ساكت شوند.

صداى گريه و سوگوارى مردم قدرى كاهش يافت. آنگاه امام خطبه اى را چنين آغاز كرد:

حمد مخصوص پروردگار جهانيان، آن كه مالك و فرمانرواى روز جزاست و پديد آورنده تمامى خلق...

خداى را مى ستاييم بر رخدادهاى عظيم و فجايع روزگار و مصيبتهاى بزرگ و شكننده زمان.

«امام با اين بيان هم شدت رنجها و مصيبتهاى وارد بر اهل بيت را به مردم يادآور شده و هم مقام صبر و رضا و استقامت دينى خود در برابر رخدادهاى زمان و مشكلاتى كه در مسير ايمان و خداجويى به آنان رسيده ابراز كرده است.»

امام چنين ادامه داد:

اى مردم! خداوند - كه ستايش مخصوص اوست - به وسيله مصيبتهاى بزرگ و شكستى كه بر پيكر اسلام وارد گرديد، ما را آزمود.

ابا عبدالله و عترت او به شهادت رسيدند، زنان و كودكان خاندان او به اسارت گرفته شدند و سر مقدس او را بر فراز نيزه ها شهر به شهر عبور دادند!

اين مصيبتى است كه همتاى آن درد و مصيبتى نخواهد بود!

اى مردم! از اين پس كدامتان، شادى به قلبهاتان راه خواهد يافت!

كدام قلب است كه در اين ماتم محزون نباشد.

كدام چشم است كه از گريه دريغ كند و اشك نريزد!

درندگان سخت دل بر اين فاجعه و بر اين كشتار گريستند.

امواج درياها، اركان آسمانها، كرانه هاى زمين و... فرشتگان مقرب خدا و تمامى اهل آسمانها بر اين رخداد اشك ماتم ريختند.

هان اى مردم، كدام قلب است كه براى شهادت حسين عليه‌السلام نشكند!

كدام گوش است كه وارد شدن اين شكست و خلا عظيم را بر پيكر اسلام بشنود و از شدت غم ناتوان از شنود، نشود..

اى مردم، ما - از سوى مدعيان مسلمانى، كوفيان و شاميان - مورد بى مهرى و ستم قرار گرفتيم، آواره و سرگردان شديم!

بى پناه و دور مانده از شهرها!

با ما چنان رفتار شد كه گويى مردمان كافر و محارب با دين پيامبريم. در حالى كه نه جرمى داشتيم و نه ناروايى را مرتكب شده بوديم..

به خدا سوگند، - با ما چنان رفتار شد كه - اگر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود سفارش كرده بود كه با ما بجنگند و ما را بكشند - آن گونه كه سفارش كرده است به ما نيكى كنند - اين مردم گمان نمى رفت كه بيش از اين بر ما ستم كنند.

انالله و انااليه راجعون.

چه بزرگ و دردناك و فرياد برانگيز است اين رخداد غمبار!

ما آنچه ديده ايم براى خدا و در راه دين خدا مى دانيم و خداوند قادر شكست ناپذير است و انتقام ما را از دشمنان خواهد گرفت. (296)

## امام سجاد عليه‌السلام، پس از واقعه كربلا

هر چند، پس از مسايلى كه در شام رخ داد، يزيد متوجه شد كه آنچه به اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روا داشته به مصلحت حكومت وى نبوده است. و هر چند به ظاهر يزيد از آنچه كرده اظهار ندامت كرد، اما جاى ترديد ندارد كه نرمش يزيد با اسيران اهل بيت، ناشى از عاطفه انسانى و يا انگيزه دينى نبود، بلكه او صلاح حكومت خود را در ادامه خشونت نسبت به خاندان حسين عليه‌السلام نديد.

وقايعى كه از اين پس به دست يزيد رخ داد خود گواه بر اين ادعاست كه تنها مهم او، حفظ قدرت و پايگاه حكومت بود و براى اين كار از انجام هر عملى بيم نداشت.

توجه به اين نكات، خود مى نماياند كه امام سجاد عليه‌السلام حتى پس ‍ از ورود به مدينه در چه شرايطى از نظر سياسى - اجتماعى قرار داشته است و چه شيوه اى را مى توانسته است در پيش گيرد.

علاوه بر اين، قبلا نيز يادآور شديم كه رفتار كوفيان با اهل بيت، چهره اى غيرقابل اعتماد، پيمان شكن و سست عنصر از مردم آن عصر ترسيم كرده بود كه امام هرگز پس از آن تاريخ، شرايط را براى حركتهاى علنى و نهضتهاى مسلاحانه مساعد نمى ديد. نه امام سجاد عليه‌السلام بلكه هيچ يك از ائمه پس از آن تاريخ، به طور علنى و آشكار گام در ميدان رهبرى عناصر انقلابجو ننهادند. بلكه هر امام به اقتضاى شرايط و نيازهاى زمان شيوه اى ديگر در ايفاى وظيفه امامت و رهبرى امت در پيش ‍ گرفتند.

سخنان نقل شده از امام سجاد عليه‌السلام در آستانه ورود به مدينه، خود گواه بر اين است كه امام عليه‌السلام با اين كه غمهاى وصف ناپذير خود را با مردم در ميان مى گذارد و شهادت مظلومانه حسين عليه‌السلام و اسارت پر مشقت خويش و همراهانش را مطرح مى كند، اما بصراحت نامى از دستگاه حكومت و جنايات يزيد به ميان نمى آورد. بلكه سخن از بى وفايى و ستمكارى مردمان زمان و مدعيان مسلمانى، به ميان مى آورد.

هر چند مردم بروشنى درمى يافتند كه حكومت يزيد عامل اصلى رخداد فاجعه كربلاست و بر اموايان لعن و نفرين مى فرستاند، اما در سخنان امام بصراحت يادى از اين مطلب نشده است.

شيوه اى كه امام سجاد عليه‌السلام پس از اين در پيش گرفت، در ادامه همين سياست بود.

تحليل زندگى سياسى - اجتماعى امام زين العابدين عليه‌السلام مى بايست بر پايه دو اصل ياد شده «يعنى استبداد حاكمان و نبودن اعتماد لازم به انقلابى نمايان و انگيزه ها و وفادارى آنان» صورت گيرد.

امام در آستانه ورود به مدينه، با احساس و عاطفه سخن گفت.

مقام، مقام احتجاج و انگيزش انقلابى و دعوت به نهضت مسلحانه نبود. چرا كه هم اكنون از شهر كوفيان - طرفدار نهضت و مدعيان وفادارى به ائمه عليه‌السلام - مى آمد! و مدينه در مقايسه با كوفه، برگ برنده و ممتازى نداشت تا امام بخواهد از نيروى آنها عليه حاكميت امويان بهره گيرى كند!

پس از آن نيز امام، ياد شهيدان كربلا را با احساس، زنده نگاه داشت.

احساسى كه ريشه در اعماق جان و روحش داشت.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: زين العابدين عليه‌السلام چهل سال بر شهادت مظلومانه پدر گريست در حالى كه روزها را روزه بود و شبها را به عبادت زنده مى داشت. هنگامى كه خدمتكاران براى افطار، غذا مى آورند و در برابر آن حضرت مى نهادند، مى فرمود: «فرزند رسول خدا در حال گرسنگى به شهادت رسيد، فرزند رسول خدا با لبهاى تشنه به شهادت رسيد. »

امام آن قدر اين جملات را تكرار مى كرد تا آب و غذايش با اشك چشمانش ‍ مى آميخت. (297)

امام على بن الحسين عليه‌السلام بدان اندازه مى گريست كه اطرافيان بر سلامت چشمان وى بيمناك شدند. از اين رو به حضرتش گفتند كه گريه زياد به بينايى چشم شما زيان مى رساند.

امام در پاسخ مى فرمود: چطور ممكن است از گريه خوددارى كنم؟ با اين كه پدرم را از نوشيدن آب مانع شدند؛ آبى كه تمام موجودات حتى درندگان و حيوانات وحشى حق داشتند از آن استفاده كنند... (298)

در روايتى ديگر چنين آمده است:

به امام سجاد عليه‌السلام عرض شد: آيا وقت آن نرسيده است كه پس از گذشت ساليان متوالى از واقعه كربلا دست از غم و اندوه برداريد!

امام در پاسخ فرمود: به خدا سوگند! شكايتها و گريه هاى يعقوب به درگاه خدا براى موضعى بود كه در مقايسه با آنچه من براى آن مى گريم كوچك است.

يعقوب تاءسفش بر از دست دادن يوسف بود، اويك فرزند را از دست داده بود. در حالى كه من خود شاهد بودم كه پدرم و گروهى از خاندانم در نزديكى من چونان پرندگان سرهاشان بريده شد... (299)

## موضع امام سجاد در برابر حكومتها

امام سجاد عليه‌السلام در طول زندگى خويش بيش از هر كس، ستم و ظلم حكومتهاى استبدادى را چشيده بود.

شخصيتى چون او، حتى بر اساس ملاكها و معيارهاى بشرى، نمى توانست خوشبين به حكومتهاى فاسد اموى و مروانى باشد و بغض و عداوت عميق آنان را در دل نداشته باشد.

كسى چون على بن الحسين عليه‌السلام كه اگر نبود حكمت الهى و اگر نبود معذوريت او از جهاد در روز عاشورا، بى شك او هم مانند برادرش ‍ على اكبر و عمويش اباالفضل العباس عليه‌السلام و اصحاب پدر بزرگوارش گام در ميدان جهاد مى گذاشت و از شهادت استقبال مى كرد.

بى شك چنين كسى، نمى توانست از قيام عليه ظلم و فساد دستگاه حكومتى امويان هراس داشته باشد و يا از شهادت و شكنجه شدن بيم به دل راه دهد و سكوت اختيار نمايد.

كسى كه در برابر جرثومه جنايت - عبيدالله - به ياوه گوييهاى او پاسخ مى دهد و از خشم او نمى هراسد.

كسى كه در محفل يزيد، آن گونه از ارزشهاى دينى حمايت مى كند كه محيط شام را دگرگون مى سازد.

كسى كه زنجيرها را بر تنش تحمل كرده، لب به زارى در برابر دشمن نمى گشايد.

و كسى كه در برابر تهديدهاى جدى عبيدالله ميگويد:

ابالقتل تهددنى يابن مرجانة اماعلمت ان القتل لناعادة و كرامتنا الشهادة. (300)

يعنى؛ اى فرزند مرجانه! مرا به كشته شدن تهديد مى كنى! آيا نمى دانى كه كشته شدن در راه دين عادت ما و شهادت در راه خدا كرامت ما خاندان است.

چنين كسى را نمى توان متهم به سكوت و عدول از شيوه جهاد كرد. بلكه مى بايست دليل خط مشى آن حضرت را در جاى ديگرى جست. و آن عبارت است از رعايت شرايط و مقتضيات زمان و توجه به امكانات و آمادگى مردم و نيازهاى آنان.

از اين رو قبل از پرداختن به خط مشى امام سجاد عليه‌السلام در برابر خلفا، اشاره اى كوتاه به بينش دينى - سياسى آن امام در مواجهه با ستمها و كجرويها خواهيم داشت.

## اهتمام به امر به معروف و نهى از منكر

امام سجاد عليه‌السلام مى فرمايد:

كسى كه امر به معروف به نهى از منكر را ترك كند و كنار نهد، چونان كسى است كه كتاب خدا - قرآن - را پشت سر افكنده و بدان اعتقادى ندارد. البته يك صورت استثناست و آن در جايى است كه انسان كه انسان در تقيه اى ويژه به سر برد و از پنهان داشتن عقايد و برنامه هاى خود ناگزير باشد.

به آن حضرت گفته شد: منظور از تقيه ويژه، كدام تقيه است؟

امام فرمود: اين است انسان از سوى جبارى ستيزه جو و سركش تهديد شود. (301)

## نهى از تبعيت ظالمان

از امام عليه‌السلام نقل شده است كه فرمود:

واى بر ملتى كه فرمان الهى را گردن ننهند و امر به معروف و نهى از منكر نكنند. كسى كه شعار توحيد را بر زبان آورد و «لا اله الا الله» بگويد، ادعا و اقرار او به ملكوت آسمان راه نمى يابد مگر زمانى كه سخن و اقرار خود را با عمل شايسته كامل كند. و كسى كه در خدمت و اطاعت ظالم در آيد، در حقيقت دين ندارد... (302)

## افشاگرى عليه دستگاه امويان

از منابع تاريخى استفاده مى شود كه پس از واقعه كربلا و چه بسا پس از حضور در شام و مجلس يزيد، شخصى به نام منهال در ميان راه با امام سجاد عليه‌السلام روبرو شد واز امام احوال پرسيد. امام كه زمينه را مناسب مى ديد، از وضع دستگاه حكومت و نظام فرعونى امويان بصراحت شكوه كرد و فرمود:

«به خدا سوگند، ما خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در شرايط كنونى، همانند بنى اسرائيل كه در نظام فرعونيان به رنج و مصيبت مبتلا بودند، مبتلا هستيم. مردانمان را مى كشند و زنانمان را باقى مى گذارند.

اى منهال: در عصر حاضر كه اسلام قدرت جهانى يافته است، عربها بر ساير ملتها فخر مى فروشند و مى گويند پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردى است از عرب. طايفه قريش بر ساير طوايف عرب، فخر مى فروشد و مى گويند محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از قبيله ماست.

و اما ما كه فرزندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستيم در شرايطى قرار گرفته ايم كه مورد غصب و ستم و قهر همين اعراب قرار گرفته ايم، ما را كشتند و آواره كردند، انالله و انا اليه راجعون. (303)

امام سجاد عليه‌السلام آنجا كه زمينه را مهيا مى ديد، از ابراز نفرت نسبت به امويان باكى نداشت.

نافع بن جبير مردى است كه از روى جهل و يا غرض ورزى درباره معاويه به مديحه سرايى پرداخت و گفت:

معاويه كسى بود كه از روى حلم و بردبارى سكوت مى كرد و براساس دانش ‍ سخن مى گفت.

امام سجاد عليه‌السلام فرمود: نافع دروغ مى گويد، معاويه كسى بود كه قدرت و پادشاهى او را ساكت مى كرد و به او آرامش درونى مى بخشيد و سرمستى و شادمانى او را به سخن گفتن وامى داشت. (304)

## ترغيب به جهاد و شهادت

امام على بن الحسين، زين العابدين عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در زمينه بزرگداشت امر جهاد و ارزش شهادت و خون شهيدان، روايت كرده و مى فرمايد:

هيچ گامى نزد خداوند محبوبتر از دو گام نيست: قدمى كه پيش نهاده شود و صفى از صفهاى جهاد در راه خدا را پركند و قدمى كه در راه صله رحم برداشته شود و به ديدار خويشاوندى پيش رود كه قطع ديدار كرده است...

و هيچ قطره اى نزد خداوند، محبوبتر از دو قطره نيست: قطره خونى كه در راه خدا ريخته شود و قطره اشكى كه در ظلمت شب از بيم خدا فرو افتد. (305)

امام سجاد عليه‌السلام در عصرى كه حمايت از اهل بيت و حريم ولايت و امامت معنايى جز مخالفت با حاكميت جباران و نظام فرعونى امويان مروانيان نداشت به شيعيان خود توصيه مى كرد كه دست از تلاش و جهاد برندارند. البته در موارد ديگر شيوه جهاد تلاش بايسته اى را كه در آن شرايط مسير بود به ايشان يادآورى مى كرد.

امام در تشويق پيروان خويش به تلاش و جهاد در راه حق و دفاع از ارزشها مى فرمود:

«شيعه راستين ما كسى است كه در راه اهداف و برنامه هاى ما جهاد و تلاش ‍ كند و با كسانى كه بر ما ستم مى كنند درگير شود و جلو ظلم آنان را بگيرد تا اين كه خداوند حق ما را از ستم پيشگان بازگيرد. (306)

## رهنمود به مبارزه پنهانى با جباران

چنان كه از مطالب و روايات گذشته، دانسته شد، امام سجاد عليه‌السلام در استمرار خط امامت، اصول عقيدتى و سياسيش همان اصول علوى و حسينى بود كه از قرآن و سنت پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را دريافت كرده بودند.

امام سجاد عليه‌السلام چون نياكان طاهر و معصوم خود بى كمترين لرزش ‍ در مسير حق، هماره مدافع امر به معروف و نهى از منكر و مبارزه با ظلم و انحراف بود و پيروان خود را به تلاش و جهاد در راه ارزشهاى الهى فرا مى خواند، اما به حكم امامت و پيشوايى، راه مبارزه را نيز به آنان مى نماياند و ويژگيهاى زمان را به ايشان يادآور شده، مى فرمود:

«حتى امام بر مردم اين است كه مردم در نهادن و آشكار از او پيروى كنند و فرمان و رهنمود او را ارج نهند و بزرگ شمارند، ولى حق سلطان اين است كه در ظاهر حكمش را مخالفت نكنند... » (307)

اين رهنمود امام عليه‌السلام در حقيقت ترسيم يك استراتژى است و نه يك سياست اصولى. زيرا مخاطب امام، شيعيانى هستند كه تضاد دستگاه حكومت اموى با برنامه هاى امامان معصوم عليه‌السلام را مى دانند و هرگز به خود اجازه سكوت در برابر خلفا را نمى دهند چه رسد به همراهى و همگامى با آنان! ولى از آنجا كه امام زين العابدين، شرايط را براى رويارويى علنى با خلفا مناسب نمى داند و توان شيعيان واقعى را براى ايجاد تحول در دستگاه خلافت كافى نمى بيند به آنان - در چنين مقطعى - فرمان تقيه مى دهد.

علاوه بر اين، در روايت ياد شده، امر امام و خواست و رهنمود او مقدم بر هر امر حكومتى شناخته شده است و معناى آن اين است كه اگر امام فرمان جهاد عليه مستكبران و غاصبان خلافت صادر كرد بايد در نهان و آشكار فرمانش را به اجرا گذاشت. ولى اكنون حكم امام، حركت پنهانى است و نه مبارزه علنى.

به هر حال امام سجاد عليه‌السلام با بيان «اطاعت ظاهرى از سلطان» در مقام نفى كلى جهاد نيست، چه اين كه جدش على بن ابى طالب با معاويه جنگيد و پدرش حسين بن على عليه‌السلام از دستگاه اموى پيروى نكرد و در مقابل آنان ايستاد و خود حضرت اگر تقدير الهى نبود شرايط جهاد را در روز عاشورا دارا بود بى شك به مبارزه با حكومتيان و امويان مى پرداخت. بنابراين، همه اين دلايل خود گواهى است بر اين كه، امام سجاد عليه‌السلام پس از رخداد عاشورا و آزمون مدعيان اسلامخواهى و آزادى طلبى، تكليف خود و پيروانش را حركت غير علنى مى دانست و تاريخ بعدها به اثبات رسانيد كه دستگاه خلافت هماره از اين حركت غير علنى بيم داشت و جز در دوره امامت باقرالعلوم عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام ائمه، على رغم نداشتن مبارزه علنى با خلفا، همواره از سوى دستگاه خلافت تحت آزار و شكنجه و محدوديتهاى شديدى بودند. و فرصتى كه براى امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام براى ترويج انديشه فقهى و عقايد اصولى اماميه پديد آمد، در گرو خط مشى آگاهانه اى است كه امام سجاد در پيش روى شيعه نهاد و زمينه را براى حركت گسترده فرهنگى و عقيدتى هموار ساخت.

## تشويق به شكيبايى و رازدارى

امام سجاد عليه‌السلام در راستاى خط مشى ويژه اى كه پيروانش را بدان فرا مى خواند، رعايت دو اصل را از ايشان انتظار داشت.

دو اصلى كه زيربنايى ترين اصول مبارزه پنهانى با جباران، به شمار مى آيد و هر جهاد و نهضتى بدان نيازمند است.

آن اصول عبارتند از شكيبايى و صبر در برابر مشكلات مسير و همچنين رازدارى و پرهيز از افشاى اسرار.

سوگمندانه بسيارى از دارندگان تمايلات شيعى، در رعايت اين دو اصل ضعف و سستى داشتند و همين امر مايه گلايه و شكوه امام از شيعيان خود بود و مى فرمود:

«به خدا سوگند! دوست داشتم گوشت بازوهايم را فدا كنم تا دو خصلت در ميان شيعه از ميان برود: خصلت ناشكيبايى و كم حوصلگى و همچنين كمى حفظ اسرار. » (308)

اين بيان، آميخته با لحنى شديد و نگران كننده است و حكايت از ناشكيبايى برخى شيعيان و افشاى برخى اسرار از سوى آنان دارد.

آنچه در اين روايت بيان نشده و قابل تاءمل مى باشد اين است كه موضوع ناشكيبايى و رازندارى شيعه چه چيزى بوده است؟ آيا ناشكيبايى شيعه از مصيبتهاى معمولى كه همه مردم به نوعى با آن دست به گريبان مى باشند، بوده و يا مشكلات ويژه اى داشته اند كه مربوط به تفكر و عقيده خاص آنان و محدود به تشكيلات شيعى مى شده است؟

پاسخ اين سئوال از متن روايت پيداست. زيرا امام مى فرمايد: «خصلتين فى الشيعة لنا» يعنى نسبت به خصوص شيعه اين مشكل را مطرح ساخته است و اين قرينه اى است كه در خصوص شيعه مشكلات اجتماعى - سياسى ويژه اى از سوى خلفا به وجود مى آمده است تا شيعيان را از ائمه و خط امامت جدا كنند. مانند آنچه امروز در جهان به عنوان «محاصره اقتصادى و يا سياسى» مطرح است و قدرتمدان عليه ملتهاى ضعيفتر به كار مى گيرند.

تاريخ نيز گواه اين مطلب است كه خلفا - چه امويان و چه عباسيان - در ضعيف نگاه داشتن شيعه از نظر سياسى و اقتصادى تلاشى مستمر داشته اند. و موارد اندكى وجود دارد كه از سوى حكومت به تشكيلات شيعى كه امام در راءس آن قرار دارد، كمك اقتصادى شده باشد بلكه آنچه معمول مردم از آن برخوردار بوده اند، از شيعه دريغ مى شده است.

از اين رو، شيعه بودن مستلزم چشيدن محروميتهاى زيادى بوده و شيعه ماندن، نياز به صبر و مقاومت داشته است.

از سوى ديگر، در كوران اين مشكلات، بديهى است كه عناصرى از ميان شيعه بشدت خواهان نهضت عليه دستگاه خلافت باشند تا محدوديتها و ستمها را بشكنند. اين گروه از مبارزه پنهانى احساس خستگى مى كنند و تمايل به مبارزه اى علنى دارند و براى عملى ساختن انديشه و باور خود ناشكيبايند. و امام از اين ناشكيباييها نيز گله دارد. زيرا حركتها و سخنان اين گروه مى تواند اسرار نهانى تشكيلات شيعى را برملا سازد و اساس و بنيان را در معرض آسيب قرار دهد.

اكنون براى اين كه شاهدى بر ادعاى فوق آورده باشيم به نمونه اى از تندروى هاى برخى مدعيان تشيع، در قبال امام سجاد عليه‌السلام اشاره مى كنيم.

## جهاد يا حج؟

شخصى به نام عباد بصرى - كه ظاهرا از هواداران شيعه بود و با مبارزه هاى گذشته امامان با غاصبان خلافت آشنايى داشت - در راه مكه على بن الحسين عليه‌السلام راملاقات كرد و به آن حضرت با لحنى اعتراض آميز و انتقادى گفت:

شما جهاد و دشواريهاى آن را كنار گذاشته ايد و به حج كه عملى است آميخته با استراحت و آسايش، رو آورده ايد! درحالى كه خداوند مى گويد.

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون و يقتلون... و بشر المؤمنين.

يعنى: همانا خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خريدار است و در قبال آن بهشت را براى ايشان قرار داده است. مبارزه مى كنند در راه خدا، مى كشند و كشته مى شوند... بشارت ده به مؤمنان.

امام سجاد عليه‌السلام در پاسخ اين راهگذار عجول، سخنى كوتاه اما قاطع بيان داشت و فرمود: بلى! اگر ما چنين مؤمنان راستينى را - كه در راه خدا بكشند و كشته شوند و داراى اخلاص و صداقت و پايمردى باشند - ببينيم، شك نيست كه جهاد برتر از حج است. (309)

امام با اين پاسخ كوتاه به او فهماندند كه اين ادعاها كافى نيست و طريق جهاد تنها نيازمند ستيزه جو و سرهاى ناسازگار با حكومت نيست. جهاد نيازمند رزمنده اى است كه هم اهل نبرد باشد و هم به هنگام احساس خطر ميدان را ترك نكند و تا پاى جان مقاوم و پايدار بماند. ولى چنين نيروهاى اكنون ديده نمى شوند!

وجود چنين عناصرى در ميان جامعه شيعه و تشكيلات شيعى و هواداران اهل بيت عليه‌السلام گاه باعث افشاى اسرار و پيدايش مشكلات سياسى - اجتماعى براى امامان و يا ساير شيعيان مى شد. و برنامه هاى ائمه را با مشكل مواجه مى كرد.

علت بسيارى از اين تندرويها، عدم شناخت برخى هواداران اهل بيت عليه‌السلام از جايگاه وظايف امام بود. گروهى از آنان تصور مى كردند كه اصلى ترين ويژگى امام اين است كه با شمشير قيام كند - قائم بالسيف باشد - و حتى گروهى از آنان، حقانيت و امامت امام را به همين ويژگى مى سنجيدند و مورد شناسايى قرار مى دادند. در حالى كه ملاكهاى امامت فراتر از اين مى باشد و قبل از قيام مسلحانه، آگاهى ژرف امام به شريعت و برخوردارى او از معنويت، عصمت، عبادت و اخلاق و فضايل مطرح است. و مبارزه با دشمنان دين و جباران يكى از وظايف امام به شمار مى آيد كه ايفاى آن منوط به زمينه هاى مناسب است. و آن جا كه شرايط مساعد نباشد هيچ امامى اقدام به مبارزه مسلحانه نكرده است. چونان كه على بن ابى طالب عليه‌السلام بيست و پنج سال سكوت اختيار كرد و حسن بن على عليه‌السلام پس از اقدام به جهاد و ناپايدارى و خيانات فرماندهان و نيروهاى سپاهش ناگزير به صلح شد و حسين بن على عليه‌السلام حدود ده سال در حكومت معاويه، دست به شمشير نبرد.

## زندگى امام سجاد؛ در ادامه خلافت يزيد

امام سجاد عليه‌السلام از آغاز دوره امامت خويش تا زمان رحلت، با اين خلفا هم عصر بود: يزيدبن معاويه، معاوية بن يزيد، مروان بن حكم، عبدالملك مروان، وليدبن عبدالملك.

دوران خلافت و جباريت يزيد، پس از رخداد عاشورا نپاييد. او على رغم همه تلاشى كه در حفظ ميراث خلافت داشت و جنايات هولناكى را بدان منظور انجام داده بود، در ربيع الاول سال 64 هجرى قمرى در سن سى و هشت «يا سى و نه سالگى» مرگش فرا رسيد و در مكانى به نام «حوارين» (310) كه در شرق دمشق واقع شده بود به زندگى نكبت بار خويش خاتمه داد.

يزيد بيش از سه سال و اندى بر مسند حكومت ننشست و در اين مدت كوتاه هولناكترين فجايع را انجام داد كه رخداد كربلا و عاشورا اولين و اسفبارترين آنها بود و فاجعه حره دومين و گسترده ترين آنها و ويرانى خانه كعبه و شكستن حرمت حريم امن الهى لكه سياهى بود كه كارنامه تيره يزيد و امويان را بيش از پيش سياه كرد.

يزيد به عنوان دومين خليفه اموى، درستى پيش بينى على بن ابى طالب عليه‌السلام درباره ظلم و فساد امويان را آشكارتر ساخت. چه اين كه على عليه‌السلام سالها قبل فرموده بود:

الا و ان اخوف الفتن عندى فتنة بنى اميه فانها فتنة عمياء مظلمة... (311)

يعنى: هان! دهشتبارترين فتنه و آشوب درنظر من، فتنه بنى اميه است؛ فتنه اى كور و بس تاريك...

## واقعه اسفبار «حره»

پس از رخداد عاشورا و بازگشت كاروان اهل بيت به مدينه و اطلاع يافتن مسلمانان از آنچه در كربلا و كوفه و شام و اتفاق افتاده بود، چنان انتظار مى رفت، دستگاه خلافت على رغم پندار واهيش، در نگاه مسلمانان بشدت سست و بى اعتبار جلوه كرد.

مدينه چون شام نبود.

مدينه شهر انصار، شهر استقبال از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روزگار سختى و پايگاه نخستين حكومت اسلامى به رهبرى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

پس از مكه كه سرزمين وحى و رسالت و زادگاه توحيد به شمار مى آيد مدينه از قداست و ارجى ويژه در نگاه مسلمانان برخوردار بود.

هر چند پس از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردم مدينه نتوانستند موقعيت پيشين آن را حفظ كنند و در نتيجه برخى كشمكشهاى سياسى و قبيله اى وحدت و شكوه آنان خدشه دار شده بود اما هنوز با گذشت بيش از شصت سال از هجرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، مدينه مركز علم و فقاهت و عاصمه اسلام و پايگاه اصلى اصحاب پيامبر و قاريان قرآن و حافظان حديث به شمار مى آمد.

بازتاب واقعه كربلا و عملكرد دستگاه يزيد در چنين محيطى نمى توانست مثبت باشد و يا مواجه با سكوت شود!

مردم مدينه و بازماندگان انصار و مهاجر، شاهد انحرافى بزرگ در خلافت اسلامى بودند و سكوت در برابر آن و را به خود اجازه نمى دادند.

حركتها و موضعگيريهاى آشكار و نهان مردم مدينه در سالهاى پس از 61 هجرى چيزى نبود كه از چشم حاكمان شام مخفى بماند.

عزل و نصب سه حاكم در طول دو سال، خود بهترين گواه اين ناآراميها در مدينه و اطلاع دستگاه اموى از جو متشنج سياسى آن است.

در سال 61 هجرى وليدبن عتبه «متولد 64 هجرى» حاكم مدينه بود.

پس از او عمروبن سعيد «متولد 70» به فرماندارى مدينه منصوب گرديد.

چندى نگذشت كه يزيد پسر عموى خويش، عثمان بن محمدبن ابى سفيان را به عنوان والى مدينه انتصاب كرد.

عثمان بن محمدبن ابى سفيان جوانى نو رس، ناآشنا به كار اداره شهر و كار نيازموده بود. (312)

عثمان براى فرو نشاندن جو ناآرام مدينه تدبيرى انديشيد و به گمان فريفتن عناصر پر شور شهر، گروهى از آنان را براى ديدار يزيد راهى دمشق كرد، تا خليفه حشمت و جاه او را از نزديك ببيند و از عطاها و بخششهاى او برخوردار شوند و دست از ناآرامى بردارند.

بدين ترتيب گروهى از فرزندان مهاجر و انصار به دمشق وارد شدند و به ديدار خليفه - يزيد - بار يافتند و در مدت اقامت خويش از بخششهاى او نيز برخوردار شدند؛ از آن جمله به منذربن زبير صدهزار درهم تعلق گرفت.

اما على رغم اين بذل و بخششها، هيئت اعزامى از مدينه كه علاوه بر دست و دلبازيهاى يزيد، سبكسريها و كارهاى زشت او را نيز ديده بودند، پس از بازگشت به مدينه در مسجد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرياد كشيدند: اى مردم! ما از دربار خليفه اى مى آييم كه شراب مى نوشد، طنبور مى نوازد، سگ بازى مى كند و شب را با كنيزان پست و آوازه خوان به صبح مى رساند. ما از شما مى خواهيم تا او را از خلافت بركنار كنيد. (313)

در پى اين گزارشها، مردم مدينه با عبيدالله بن حنظله «غسيل الملائكه» بيعت كردند و بنى اميه كه شمارشان در مدينه به هزارتن مى رسيد در خانه مروان بن حكم به محاصره در آمدند و سرانجام از شهر رانده شدند.

خبر شورش اهل مدينه به شام رسيد. يزيد كه پس از آن عطايا و بخششها انتظار چنين عكس العملى را نداشت، بشدت خشمگين شد.

نخست تصميم گرفت عبيدالله بن زياد را براى سركوبى مردم مدينه به همراه سپاهش اعزام كند، ولى عبيدالله كه هنوز دستانش را به خون شهيدان كربلا آغشته مى ديد، پيشنهاد يزيد را نپذيرفت.

ناگزير يزيد از عمروبن سعيد، حاكم پيشين مدينه خواست تا او اين ماءموريت را انجام دهد ولى او هم از پذيرش درخواست يزيد امتناع كرد.

يزيد در ميان فرماندهان سپاهش به جستجوى فردى پرداخت كه از سنگدلى و قساوت كافى براى قتل عام مسلمانان پيشتاز مدينه برخوردار باشد. و براى اين كار مسلم بن عقبة بن رباح مرى را برگزيد.

مسلم بن عقبه، كسى بود كه در گذشته، از فرماندهان سپه معاويه به شمار مى آمد (314) و در جنگ صفين با على عليه‌السلام جنگيده و در همين جنگ يك چشمش را از دست داده بود. (315)

اين پلنگ پير زخمديده، از نظر يزيد، عنصرى مناسب براى خاموش ‍ ساختن شورش مدينه بود.

مسلم بن عقبه در حالى كه بيش از نود سال از عمرش مى گذشت و از بيمارى نيز رنج مى برد با لشكرى انبوه و مجهز به سوى مدينه اعزام شد.

سپاه مسلم بن عقبه، كه برخى تعدادشان را دوازده هزار نفر دانسته اند، (316) نخست شهر مدينه را محاصره كردند و سپس مسلم براى مردم مدينه پيام فرستاد كه سه روز مهلت خواهند داشت تا تسليم فرمان يزيد شوند و در امان بمانند. اما مردم مدينه تسليم نشدند و به جنگ و ستيز با سپاه يزيد برخاستند.

در نخستين روياروييها، مردم مدينه غلبه يافتند و سپاه يزيد رو به شكست نهاد ولى سرانجام، معادله هاى نخستين برهم خورد و لشكريان يزيد برترى يافتند و شهر را به تصرف در آوردند.

فرمانده سپاه - مسلم بن عقبه - پس از تصرف شهر به سربازان تحت امر خود اجازه داد به ميل خود هر كارى كه بخواهند در مدت سه روز با مرد مدينه و اموال و امكانات ايشان انجام دهند!

كشتار زيادى صورت گرفت و فجايع بى شمارى به دست سربازان يزيد عملى گرديد. جان و مال و ناموس مردم مدينه در چنگال هاى لشكريان شام قرار گرفت. (317)

اين كشتار وسيع سبب گرديد كه از آن پس مسلم بن عقبه را مسرف بن عقبه لقب دادند!

واقعه حره در روز چهارشنبه بيست و هشتم ذى الحجه سال 63 هجرى در قسمت شرقى شهر مدينه، در سنگستانى به نام «حره واقم» (318) رخ داد و از آن رو كه نفوذ شاميان از اين منطقه به داخل مدينه صورت گرفت، آن را واقعه حره ناميدند.

كشته شدگان واقعه حره را برخى از منابع تاريخى سه هزار و سيصد نفر دانسته اند كه هفتصد نفر آنان از قريش بوده و دو هزار و ششصد نفر از مهاجر و انصار بوده اند. (319)

و برخى ديگر گفته اند: در اين جنگ سه هزار و پانصد نفر از موالى و هزار و چهارصد - يا ششصد - نفر از انصار و هزار و سيصد نفر از قريش كشته شده اند. (320) مفيد (رحمة الله عليه) تعداد كشته شدگان اين واقعه را ده هزار نفر ثبت كرده است. (321)

جز قتل و كشتار، آمار دهشتبارى از ساير جنايات سپاه شام در منابع تاريخى ثبت شده است. چنان كه نوشته اند سيصد پستان زن بريده شد و هشتصد دختر مورد تجاوز قرار گرفتند كه بعدها فرزندان آنان را حره مى ناميدند. (322)

پس از همه جنايت، آنها كه از مردم مدينه باقى مانده بودند ميان دو امر مخير شدند: يا بايد اقرار مى كردند كه بنده و زرخريد يزيد هستند و يا بايد كشته مى شدند. گروهى به بندگى يزيد اقرار كردند و جان به در بردند و عده اى هم از اين اقرار امتناع ورزيدند و كشته شدند.

## امام سجاد در واقعه حره

در جريان واقعه حره، تنها كسانى كه بدون قيد و شرط از گزند سپاه مسرف در امان ماندند و اقرار به بردگى نكردند، على بن الحسين عليه‌السلام و على بن عبدالله بن عباس بودند. (323)

آنچه سبب شد تا امام سجاد عليه‌السلام از اين فتنه ايمن بماند نخست، برخوردهاى منطقى و سخنان روشنگرى است كه آن حضرت در برابر مردم شام و نيز با شخص يزيد در گذشته داشته است.

عكس العمل آن حضرت هم در ذهن شاميان هنوز باقى بود و هم يزيد را متقاعد ساخته بود كه بيش از آنچه به اهل بيت ستم روا داشته، مجال ظلم به ايشان نيست و با شدت بخشيدن به آن ستمها، حكومت طرفى نخواهد بست.

دومين نكته اى كه در اين رابطه قابل تاءمل و بررسى است، خط مشى آن حضرت پس از رخداد عاشورا است.

جاسوسان و گزارشگران اموى كه در مدينه تعدادشان كم نبود پس از بازگشت امام از شام به مدينه، بى شك تمام روابط و مسايل زندگى آن حضرت را به دقت زير نظر داشتند تا اگر تحريكى از سوى وى عليه خلافت يزيد صورت پذيرد مانع شوند. ولى امام با آگاهى از شرايط و عدم امكان پيشبرد حركتهاى نظامى و شورشهاى محدود شهرى، خود را از چنين جريانهايى به دور نگاه مى داشت و پيروان خويش را نيز به تبعيت از خود فر مى خواند. (324)

اين گونه بود كه آن حضرت از پيامدهاى شورش اهل مدينه آسيب نديد و توانست اهل بيت را كه در جريان كربلا بشدت مورد آزار قرار گرفته بودند از لهيب واقعه حره مصون دارد.

مورخان نوشته اند: مسرف بن عقبه در آغاز ورود به مدينه، دستور داد كسى متعرض على بن الحسين و خاندان او نشود. (325)

طبرسى مى نويسد: هنگامى كه يزيد، مسرف بن عقبه را به سوى مدينه فرستاد، به او گفت: على بن الحسين عليه‌السلام در كار شورشيان دخالتى نداشته و با او بدرفتارى نكنيد. (326)

گذشته از تحليلها و محاسبه هايى كه در علت مصونيت امام سجاد عليه‌السلام از واقعه حره ياد كرديم، عوامل برترى نيز وجود دارد كه از زاويه اى ديگر قبل درك است.

در محاسبات بشرى، معمولا عوامل و روابط مادى و ظاهرى مورد توجه قرار مى گيرد ولى در مورد امام سجاد علاوه بر اين عوامل و روابط ظاهرى بايد توجه به مشيت الهى نيز داشت.

بر اساس عقيده شيعه، امام حجت خدا بر روى زمين است خداوند وجود حجتش را از بلاها حفظ مى كند، چنان كه ابراهيم عليه‌السلام را از آتش ‍ نمروديان به سلامت خارج ساخت و موسى را در دامان فرعون پروريد و رشد داد. البته مشيت الهى و تحقق اراده او در حفظ وجود امام سجاد عليه‌السلام منافانى با مهيا بودن شرايط و مقتضيات مادى و ظاهرى ندارد. چنان كه در جريان كربلا، با عارض شدن بيمارى بر امام تكليف جهاد از آن حضرت ساقط شد و دشمن از كشتن وى صرف نظر كرد.

در كنار اين همه، دعاها و نيايشهاى امام سجاد عليه‌السلام و التجاى او به درگاه خدا، براى محفوظ داشتن وى از شر يزيد و يزيديان نيز بى تاءثير نبوده است. چنان كه در برخى منابع تاريخى آمده است:

«هنگام يورش سپاه شام به مدينه، امام سجاد عليه‌السلام به قبر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزديك شده و به درگاه خداوند ملتجى شد و دعايى بدين مضمون قرائت كرد:

رب كم من نعمة انعمت بها على قل لك عندها شكرى، وكم من بلية ابتليتنى بها قل لك عندها صبرى، فيامن قل عند نعمته شكرى فلم يحرمنى، و يا من قل عند بلائه صبرى فلم يخذلنى، يا ذالمعروف الذى لا ينقطع ابدا، و يا ذالنعماء التى لاتحصى عددا صل على محمد و آل محمد و ادفع عنى شره، فانى ادرءبك فى نخره، و استعيذ بك من شره. (327)

يعنى؛ پروردگارا! چه بسيار نعمتهايى كه بر من ارزانى داشتى ولى شكر من در قبال آنها اندك و ناچيز بود و چه بلاها كه مرا بدان آزمودى و مبتلا كردى و من شكيبايى نورزيدم، اى خداوندى كه بر اثر ناسپاسيها، نعمتهايت را از من دريغ نداشتى و ممررا محروم نساختى.

و اى خداوندى كه بر اثر ناشكيباييها مرا خوار و مطرود ننمودى.

اى نيكى كننده اى كه لطف و رحمتت هماره جارى است.

اى نعمت آفرينى كه نعمتهايت شمارپذير نيست.

درود فرست بر محمد و خاندان او و از من شر او (سپاه دشمن و مسلم بن عقبه) را دور نگاه دار و دفع نما. خداوندا من به كمك تو خويش را از خشم و خشونت و كشتار او ايمن مى سازم و از شر او به تو پناه مى برم.

در نقلى ديگر چنين آمده است:

وقتى على بن الحسين عليه‌السلام را نزد مسلم بن عقبه بردند، با اين كه مسلم تا قبل از آن لحظه نسبت به اثل بيت بدزبانى مى كرد، با مشاهده آن حضرت مرعوب شد و جلالت حضرتش در او تاءثير كرد، از جا بلند شد و امام را تكريم كرد و گفت آنچه مى خواهيد، درخواست كنيد! و امام از آن فرصت به نفع مردم مدينه استفاده ها كرد و كسانى را كه در معرض كشتار بودند شفاعت نمود و نجات داد. سپس از نزد مسلم بيرون آمد. برخى از ناظران به امام سجاد عليه‌السلام عرض كردند، در مدتى كه شما نزد مسلم بوديد، لبهايتان مشغول ذكرى بود. با خود چه مى گفتيد؟ امام فرمود: اين دعا را مى خواندم:

اللهم رب السموات السبع و ما اءظللن، والارضين السبع و ما اقللن، رب العرش العظيم، رب محمد و آله الطاهرين، اءعوذ بك من شره، و اءدراء بك فى نحره، اءساءلك اءن تؤ تينى خيره، و تكفينى شره. (328)

از سوى ديگر مجلسيان به مسرف بن عقبه گفتند: تا قبل از اين مجلس ‍ نسبت به اهل بيت رسول الله ناسزا مى گفتى، چگونه شد كه اين جوان را تا بدين پايه احترام كردى! مسرف گفت: آنچه انجام دادم خارج از اختيار من بود، سينه ام از بيم لبريز بود.

اين امر، دور از تعاليم و باورهاى دينى نيست بلكه آيات و رواييات معصومين عليه‌السلام دخداد چنين موارد و راهيابى چنين بيمهايى را در قلب مستكبران گواهى مى دهد.

خداوند در چهار سوره قرآن، (329) سخن از مقهور گشتن كافران و مستكبرران به وسيله بيمى كه خداوند در قلب ايشان افكنده، به ميان آورده است.

در يكى از آن آيات مى فرمايد:

فاءتاهم الله من حيث لم يحتسبوا و قذف فى قلوبهم الرعت. (330)

يعنى؛ انتقام الهى از جايى به سراغشان آمد كه ايشان گمان نمى كردند و خداوند رعب و وحشت در قلبهاى آنان افكند.

اين معنا در احاديث متعددى نيز آمده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد: من خاف الله عزوجل اخاف الله منه كل شى ء و من لم يخف الله عزوجل اخافه الله من كل شيى ء. (331)

يعنى: كسى كه خوف الهى داشته باشد و از مخالفت با خداوند بيمناك باشد، خداوند هم به او مهابت و سطوتى مى دهد كه همگان از او بيمناك باشند. و كسى كه از مخالفت با خدا بيم نداشته باشد خداوند و را از همه چيز ترسان و نگران خواهد ساخت.

نظير اين مضمون از امام صادق عليه‌السلام (332) و ساير ائمه عليه‌السلام نيز وارد شده است.

## تحليلهاى نادرست!

در برخى منابع تاريخى ماجراى رويارويى امام سجاد عليه‌السلام با مسرف بن عقبه و علت مصون ماندن آن حضرت از پيامدهاى واقعه حره بگونه اى ديگر ثبت شده است كه به تحليلهاى نادرست مى انجامد و نشانه هاى كذب و ساختگى بودن از آن پيداست.

طبرى در اين زمينه دو روايت دارد. روايت نخست همان است كه قبلا از او ياد كرديم ولى روايت ديگرش چنين مى نماياند كه امام سجاد عليه‌السلام هنگام ورود به مجلس مسرف بن عقبه، مروان و پسرش عبدالملك را همراه داشت و ميان آن دو قدم بر مى داشت، تا شايد مسرف به خاطر آن دو به وى آسيبى نرساند! طبرى مى نويسد:

وقتى على بن الحسين همراه با مروان و عبدالملك در برابر مسرف بر زمين نشستند، مروان آب طلبيد تا با نوشيدن آن خود را ميهمان مسرف معرفى كند و همراهان را از گزند او ايمن دارد.

مروان آب نوشيد و سپس ظرف آب را به على بن الحسين عليه‌السلام داد تا او هم بنوشد، اما هنوز آب را به لبها نزديك نكرده كه مسرف فرياد زد: از آب ما ننوش! على بن الحسين عليه‌السلام دست نگاه داشت.

مسرف گفت: شما مروان و پسرش را همراه آورده اى تا در امان بمانى ولى بدان كه اگر شفيع شما اين دو بودند كشته مى شدى، با اين همه شما در امان هستى چون يزيد از من خواسته است با شما بدرفتارى و خشونت نكنم، اكنون اگر مى خواهى آب بنوش! (333)

آنچه نشانه كذب اين نقل مى باشد اين است كه اولا مقام عزت و بزرگوارى امام مانع از شفيع گرفتن كسانى چون مروان و عبدالملك است و آنچه ما از خاندان رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سراغ داريم با اين بيان سازگار نيست. ثانيا اگر براستى يزيد سفارش على بن الحسين عليه‌السلام را به مسرف كرده بود، دليلى نداشت كه در آغاز، آن حضرت را از نوشيدن آب منع كند و به درشتى با وى سخن گويد و آن بزرگوار را برنجاند. بلى امكان دارد كه مروان به خاطر جبران لطفى كه حضرت در حق خانواده او روا داشته و در بحران مدينه به خانواده او پناه داده بود، به گمان خود خواسته باشد نزد مسرف از آن امام حمايت كرده و امان بگيرد، ولى مسرف به مروان فهمانده باشد كه امام نيازى به حمايت او ندارد بلكه اصولا يزيد تصميم به آزار آن حضرت نگرفته است و او موظف است آسيبى به على بن الحسين عليه‌السلام نرساند.

بنابراين حضرت سجاد عليه‌السلام از مروان و پسرش نخواسته تا به شفاعت برخيزند و آن حضرت دل به حمايت آن دو معطوف نداشته است، چه اين كه كسى چون على بن الحسين عليه‌السلام با آن همه شهامتهايى كه در گذشته از خود نشان داده است و با آن مقام معنوى و توكل به مقام ربوبى حق، تصور نمى رود كه از عناصر بى شخصيتى چون مروان پناه جويد.

مگر اين امام سجاد عليه‌السلام نبود كه در حمله شاميان به مدينه، صدها خانواده را در خانه امن خود پناه داده بود تا از آسيب شاميان در امان بمانند. در آن لحظه مروان و پسرش كجا بودند! هنوز مسرف وارد مدينه نشده و هنوز ملاقاتى ميان امام و مسرف صورت نگرفته است، تا آنان بخواهند از امام حمايت كنند. و در همين حال خانه امام سجاد عليه‌السلام پناهگاه صدها نفر از مردم مدينه قرار گرفته بود.

## دومين تحليل نادرست!

يعقوبى نيز در تاريخ خود به نكته اى اشاره كرده است كه دلايل كذب آن آشكار مى باشد. او مى نويسد:

وقتى على بن الحسين عليه‌السلام در مجلس مسرف وارد شد گفت: يزيد از ما چگونه بيعت مى خواهد و با چه تعبيرى؟

مسرف: او مى خواهد شخص شما به عنوان برادر و پسر عمو با او بيعت كنيد.

على بن الحسين عليه‌السلام: اگر مى خواهى بيعت كنم كه برده او هستم، بيعت خواهم كرد!

مسرف: نه، چنين چيزى از شما نمى خواهم.

و چون مردم ديدند كه على بن الحسين عليه‌السلام چنين گفت، با خود گفتند كه اگر فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حاضر است به عنوان برده بيعت كند چرا ما بيعت نكنيم. (334)

اين نقل به دلايل مختلف مخدوش است و آثار ساختگى بودن از آن پيداست. زيرا شخصيت حر و آزاده اى چون على بن الحسين عليه‌السلام كه از نسل آزادگان است پدر و اجدادش در هيچ شرايطى لب به ذلت نگشودند، هرگز تصور نمى رود كه حاكميت يزيد را مشروع بداند تا چه رسد هر ذلتى را براى بيعت با او بپذيرد!

او كه در مقابل عبيدالله - ابن مرجانه - ونيز يزيد در كوفه و شام پايدارى كرده از مرگ نهراسيده، چه دليلى دارد كه اكنون از مرگ هراس داشته باشد و عليه باورهاى اصيل خود گام بردارد.

مگر او فرزند آن كسى نيست كه تا آخرين لحظه عمر خويش فرمود «هيهات منا الذلة».

مگر او خود همان كسى نيست كه در برابر جرثومه استبداد فرياد برآورد ابالقتل تهددنى اما علمت ان القتل لنا عادة و كرمتنا لشهادة. (335)

چنين شخصيتى چگونه حاضر است لب به ذلت بگشايد. آن هم ذلتى كه مردمان معمولى مدينه از پذيرش آن عار داشتند و پرهيز مى كردند.

چگونه ممكن است كه مسرف بيعت برادرى را پيشنهاد نكرده باشد ولى امام خود اظهار كند كه من حاضرم به بندگى و بردگى اقرار نمايم!

اين از شاءن يك عنصر معمولى و بى هويت عرب به دور است تا چه رسد به زاده خاندان شهادت!

اگر به جمله پايانى اين نقل توجه شود و نيز اين واقعيت مورد توجه قرار گيرد كه تمام مردم مدينه جز على بن الحسين عليه‌السلام و على بن عبدالله بن عباس ناگزير شدند به بردگى خود اقرار كنند و در ميان ايشان بزگران و سرشناسانى حضور داشتند كه تا پايان عمر از اين اقرار ننگ آور شرمنده بودند و مورد تحقير و تمسخر امويان و ديگران قرار مى گرفتند، دليل ساختن و پرداختن چنين رواياتى آشكار خواهد شد، (336) زيرا اقرار كنندگان به اين بردگى، هميشه سعى داشتند از بار ذلت خود بكاهند. از اين رو به امام سجاد عليه‌السلام اتهام مى زدند كه آن حضرت براى اقرار به بردگى آماده بوده است. پس اگر چنين اقرارى از ايشان خواسته نشد، و حضرتش اقرار نكرده است. پس اگر ديگران اقرار به بردگى كرده اند عيبى بر آنان نيست! اين راز ساختگى بودن نقل يعقوبى است!

## امام سجاد، پناهگاه اهل مدينه

در جريان واقعه حره و هجوم شاميان به مدينه، بسيارى از خانواده ها همسر و فرزندان خود را به خانه امام سجاد عليه‌السلام فرستادند و از آن حضرت پناه خواستند و در پناه آن حضرت تا پايان اشغال مدينه به دست سپاه مسرف، در امنيت و سلامت به سر بردند و از تعرض شاميان در امان ماندند.

برخى منابع چنين نوشته اند:

زمانى كه سپاه يزيد قصد مدينه كرد تا جان و مال و ناموس اهل مدينه را مورد تعرض قرار دهد، على بن الحسين عليه‌السلام چهارصد تن را در ميان خانه و خاندانش پناه داد و زمان بازگشت سپاه و خروج آنان از مدينه اين چهارصد نفر را مورد پذيرايى قرار داد. (337)

ايمنى و آسايش اين گروه در پناه امام سجاد عليه‌السلام بدان حد بود كه برخى از ايشان گفتند: ما چنين آسايش و زندگى آرامى را كه در خانه على بن الحسين عليه‌السلام ديديم حتى در خانه پدرمان شاهد نبوده ايم. (338)

از برخى منابع ديگر استفاده مى شود كه امام سجاد عليه‌السلام قبل از هجوم شاميان، شرايط دشوار آينده را پيش بينى كرده و خاندان خود را از مدينه خارج ساخته و به منطقه اى به نام «يَنبُع» (339) فرستاد تا از فجايع شاميان ايمن باشند. (340)

اما اين كه چهار صد نفر از اهل مدينه كه در پناه آن حضرت بوده اند، در مدينه و در منزل امام پناه گرفته بودند يا همراه با خانواده امام به ينبع منتقل شده بودند، نشانه هاى كافى در دست نيست، هر چند احتمال نخست نزديكتر به واقع مى نمايد.

از جمله خانواده هايى كه به پناه امام سجاد عليه‌السلام آمده بودند، خانواده مروان مى باشند و اين نكته نشان مى دهد كه تنها علويان و يا بستگان نزديك آنان از لطف و بزرگوارى امام بهره مند نبودند بلكه همه كسانى كه به آنحضرت التجا مى جستند، از كرامت او بهره مند مى شدند، حتى عناصر بدخواه و بد سابقه اى چون مروان!

البته بايد يادآور شد كه پناه خواهى مروان براى خانواده اش از امام سجاد عليه‌السلام، مربوط به زمان يورش شاميان نبوده است، زيرا مروان خود از بنى ميه مى باشد و مورد حمايت سپاه شام. بنابراين پناهندگى خانواده وى مربوط به ماجراى اخراج بنى اميه از مدينه است. كه در جريان آن حدود هزار نفر از بنى اميه، از مدينه رانده شدند و در چنين شرايطى مروان در صدد پناه دادن به خانواده اش برآمده است. او نخست به عبيدالله بن عمر روآورد و از او خواست تا در آن بحران و آشوب كه عليه بنى اميه صورت گرفته بود به همسرش - عاشيه دختر عثمان بن عفان - پناه دهد و او را مخفى دارد تا اهل مدينه متعرض او نشوند ولى عبدالله بن عمر نپذيرفت.

ناگزير، مروان روى نياز به خانه لطف و كرم و رحمت آورد و از على بن الحسين عليه‌السلام پناه خواست و تقاضا كرد كه همسرش در ميان خانواده امام جاى گيرد.

امام سجاد عليه‌السلام درخواست او را پذيرفت. (341)

علت اين كه امام سجاد عليه‌السلام به همسر مروان پناه داد و درخواست مروان را رد نكرد براى آنان كه چشم بيناى حقيقت دارند و با مقام معنويت و كرامت ائمه آشنايند، بسى روشن و بى نياز از توضيح است.

اگر على بن ابى طالب عليه‌السلام در بستر شهادت و در آخرين لحظات عمرش به فرزندانش سفارش مى كند كه درباره قاتل او كوتاهى نكنند و در نوشيدن آب و خوردن غذا بر او تنگ نگيرند، هر چند دشمنى كينه توز باشد. او پناه خواسته است و امام درياى رحمت است و تقاضا و استمدادى را بى پاسخ نمى گذارد.

با اين همه، برخى ناآشنايان با مكتب اهل بيت عليه‌السلام و يا غرض ‍ ورزانى كه هماره درصدد خاموش ساختن نور اهل بيت عليه‌السلام بوده اند تلاش كرده اند كه اين لطف و بزرگوارى امام را به حساب دوستى قديمى امام با مروان بگذارند! (342) غافل از اين كه عناد و دشمنى مروان با علويان و اهل بيت عليه‌السلام به اندازه روشن است كه نياز به اثبات ندارد.

مروان همان كسى كه در جنگ جمل به نبرد با على بن ابى طالب عليه‌السلام پرداخته است!

در جنگ صفين همراه معاويه و به نفع او عليه اميرالمؤمنين جنگيده است!

مروان همان كسى است كه به وليد پيشنهاد كرده است كه حسين عليه‌السلام با يزيد بيعت نمى كند در همين مجلس او را بكش!

آيا مروان با داشتن چنين ديرينه و پرونده اى اصولا مى تواند در شمار دوستان امام سجاد عليه‌السلام به شمار آيد! هرگز.

بنابراين، مكارم اخلاقى و سرشت رحمت آفرين امام عليه‌السلام است كه بديهاى او را با نيكى و لطف پاسخ داده و از پس آن همه جفاها كه مروان به خاندان على عليه‌السلام داشته، باز هم از عفو و بزرگوارى ايشان محروم نمى ماند. اين امام سجاد عليه‌السلام است كه مى فرمايد: اگر كشنده پدرم، شمشيرى را كه با آن پدرم حسين عليه‌السلام را به شهادت رسانده نزد من به امانت گذارد، در امانت كوتاهى نكرده به او باز مى گردانم. (343)

## يزيد و هجوم به مكه

همزمان با شورش مدينه، در مكه نيز آشوبهايى صورت گرفته و نغمه هاى مخالفت با حكومت امويان آغاز شده بود.

سپاه شام از آغاز حركت، دو هدف را در پيش روى خود مى ديدند، نخست فرو نشاندن شورش مدينه و سپس خاموش ساختن نغمه هاى مخالف آشوبهاى مكه.

عبدالله بن زبير كه از بيعت با يزيد امتناع ورزيده و براى ايمن ماندن از توطئه هاى دستگاه خلافت، به حرم امن پناه برده و در مكه ساكن شده بود، در طول اقامتش در مكه هوادارانى گرد آورده، سر ناسازگارى با يزيد را برداشته بود.

از اين رو، سپاه شام پس از قتل عام مدينه و خاموش ساختن صداى مخالفت آنان، عازم مكه شدند.

مسرف بن عقبه، بر اثر بيمارى و كهولت سن در ميان راه جان سپرد. از آخرين سخنانى كه مسرف بر زبان آورده و نشانه پليدى روح اوست اين عبارت است كه گفت: «پس از شهادت به توحيد و رسالت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هيچ يك از اعمالم را به اندازه كشتار مردم مدينه در نظرم ارجمند نيست و در قيامت مزد هيچ عملى را به اندازه آن مهم و ارزنده نمى شناسم!» (344)

اين نشانگر فرهنگ منحط و انديشه خام و نارساى كسانى است كه در لواى حكومت معاويه رشد يافته و نام مسلمان بر خود نهاده بودند!

به هر حال پس از مسرف، رهبرى سپاه يزيد را حصين بن نمير به عهده گرفت، چه اين كه او از شام براى چنين روزى و چنين منظورى از سوى يزيد انتخاب شده بود.

سپاهيان شام مكه را محاصره كردند و با منجنيق بر مكيان و برخانه هاى مكه سنگ فرو ريختند و در اين نبرد خانه كعبه آتش گرفت و از سوى ديگر خبر مرگ يزيد ميان سپاه شام و همچنين اهل مكه انتشار يافت.

با مرگ خليفه، بديهى است كه جنگ نمى توانست تداوم يابد.

حصين بن نمير فرمانده سپاه شام، پايان جنگ را اعلام داشت و به عبد الله بن زبير پيشنهاد كرد كه اگر به شام عزيمت كند حاضر است به عنوان خليفه با او بيعت نمايد. ولى عبدالله بن زبير كه در اين پيشنهاد، برنامه هاى توطئه آميز حصين را نهان مى ديد، پيشنهاد او را نپذيرفت و حصين همراه با سپاه به شام بازگشت.

## فتنه عبدالله بن زبير

مرگ يزيد در ربيع الاول سال 64 هجرى هر چند به رويارويى سپاه شام و مردم مكه پايان داد ولى ادعاى ابن زبير براى خلافت همچنان استمرار يافت.

عبدالله بن زبير كه پس از مرگ معاويه از پذيرش حكومت يزيد و بيعت با او سرباز زده بود براى ايمن ماندن از انتقام يزيد، مكه را پايگاه و پناهگاه خويش قرار داده بود و در اين منطقه براى بيعت گرفتن از مردم و دستيابى خود به خلافت تلاش مى كرد.

روى آورى ابن زبير به مكه دو دليل مى توانست داشته باشد. نخست اين كه مكه سرزمين امن به شمار مى آمد و ديگر اين كه عبدالله ريشه در نسل مكيان داشت. چه اين كه زبير - پدر عبدالله - فرزند صفيه، عمه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

عبدالله بن زبير به دليل اين كه پدرش - زبير - از صحابه معروف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مادرش اسماء دختر ابوبكر - نخستين خليفه - بود، مكه را كه سرزمين پدرى او به شمار مى آمد براى عرض اندام و جلب هوادار مناسب مى ديد.

تا قبل از مرگ يزيد، تلاشهاى عبدالله براى بيعت گرفتن از مردم چندان ثمر نبخشيد زيرا وحشتى كه يزيد در كربلا و مدينه به وجود آورده بود، مردم را از پيامدهاى مخالفت با يزيد و حكومت امويان باز مى داشت، . اما پس از مرگ يزيد دامنه نفوذ عبدالله گسترش يافت و او توانست در برخى مناطق نمايندگانى بگمارد و از مردم بيعت بگيرد.

در مصر عبدالرحمان حجدم فهرى، عامل ابن زبير بود و توانست مردم را به فرمان او در آورد.

در فلسطين، نائل بن قيس جزامى.

در دمشق، ضحاك بن قيص فهرى.

در حمص، نعمان بن بشير انصارى.

در بصره، حارث بن عبدالله بن ابى ربيعه.

در خراسان، عبدالله بن خازم سلمى.

در كوفه، عبدالله بن مطيع، عامل او بودند و تنها در اين ميان اردن - تحت فرمان حسان بن بجدل طلبى - به عبدالله بن زبير تمايل نيافت. (345)

عبدالله بن زبير على رغم همه تلاشهايش براى دستيابى به حكومت، هرگز در طول دوران مبارزه اش از مكه بيرون نيامد و گويا بيرون از مكه هرگز احساس امنيت نداشت.

عبدالله در طول دوران مبارزه قدرتش، دوبار مورد هجوم شديد قرار گرفت. نخست به وسيله سپاه يزيد به فرماندهى حصين بن نمير كه با مرگ يزيد، سپاه شام دست از مبارزه كشيدند و عبدالله و هوادارانش جان سالم به در بردند. و سپس به وسيله سپاه عظيمى كه حجاج بن يوسف ثقفى به مكه اعزام داشت تا به مقابله عبدالله و يارانش برخيزند و ادعاها و تلاشهاى آنان را براى هميشه خاموش كنند.

دومين جنگ با عبدالله، آخرين جنگ او نيز بود. زيرا در اين يورش، سپاه حجاج بن يوسف شكست سختى بر هواداران ابن زبير وارد كردند و عبدالله بن زبير را دستگير كرده، در مكه به دار آويختند. و اين گونه فتنه عبدالله بن زبير كه از سال 64 اوج گرفته بود پس از 9 سال، (346) در 73 هجرى به پايان خط رسيد. (347)

## موضع امام سجاد عليه‌السلام در برابر ابن زبير

براى شناخت موضع امام سجاد عليه‌السلام در برابر ابن زبير و تلاشها و داعيه هاى وى نخست بايد مرورى اجمالى به شخصيت سياسى وى و عواملى كه مى تواند در فكر و اهداف او تاءثير بگذارند داشت.

شخصيت فكرى و سياسى عبدالله بى ارتباط با شخصيت پدرش زبير نبود.

زبير از يك سو پسر عمه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از سوى ديگر صحابى نام آشناى پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شمار مى آمد و پس از قتل عثمان با على بن ابى طالب عليه‌السلام بيعت كرد ولى ديرى نگذشت كه بيعت خود را شكست و با ناكثين روانه بصره شد و در جنگ جمل عليه على عليه‌السلام جنگيد و خارج از ميدان جنگ اما در رابطه با همان درگيريها كشته شد.

درگيرى و ستيز نهايى زبير با على بن ابيطالب عليه‌السلام و مرگ او در اين گير و دارها مى توانست شعله هاى كينه و عداوت را در قلب فرزند زبير عليه خاندان على عليه‌السلام روشن كند و يا اگر كينه اى از پيش وجود داشته، آن را شعله ورتر سازد!

مطالعه تاريخ جنگ جمل مى نماياند كه اصلى ترين محرك اصحاب جمل، قدرت طلبى و انگيزه هاى قومى بوده است. بويژه در مورد شركت زبير در اين جنگ مورخان يادآور شده اند كه او نخست از شركت در اين جنگ نادم شده، بازگشت ولى فرزندش عبدالله او را به جنگيدن تحريك كرد. (348)

اين پيش زمينه ها مى تواند جدايى راه و انديشه عبدالله بن زبير از راه ائمه عليه‌السلام و على بن الحسين عليه‌السلام را بنماياند. ولى نشانه هاى ديگرى نيز در دست است كه آن را تقويت مى كند.

در سالهاى بعد، هنگامى كه يزيد به خلافت چنگ زد، عبدالله بن زبير نقطه اشتراكى با حسين بن على عليه‌السلام پيدا كرد زيرا آن دو هيچ كدام حاضر به بيعت با يزيد نبودند.

زمانى كه حسين بن على عليه‌السلام از مدينه به سوى مكه رهسپار گرديد ابن زبير نيز در مكه حضور داشت.

بديهى است كه پس از استقرار حسين بن على عليه‌السلام در مكه، به دليل نقطه اشتراكى كه ياد شد، ابن زبير به ديدار آن حضرت مى آمد تا از تصميمهاى حسين بن على عليه‌السلام آگاه شود.

حساسيت ابن زبير نسبت به برنامه هاى حسين عليه‌السلام بى دليل نبود، زيرا ابن زبير در سرانديشه رهبرى و خلافت و جلب هوادارى و حمايت مكيان را داشت و حضور حسين عليه‌السلام شخصيت او را بشدت تحت الشعاع قرار مى داد و با وجود آن حضرت كسى به بيعت با ابن زبير تمايل نمى يافت. اين است كه او در ملاقاتهايش، هم سعى داشت امام را به خروج از مكه تشويق كند و هم تلاش مى كرد انگيزه اصلى خود را نهان دارد. از اين رو گاه پيشنهاد مى كرد كه امام در مكه بماند زيرا مكه امن تر است. (349) و زمانى هم مى گفت اگر من يارانى مثل ياران و هواداران شما در كوفه داشتم حتما به سوى كوفه حركت مى كردم و از تصميم خود برنمى گشتم. (350)

حسين بن على عليه‌السلام در همين سفر، مخالفت خود را با روش ابن زبير به طور ضمن بيان داشت. زيرا ابن زبير به گمان خود كعبه را سنگر مبارزه قرار داده تا هر گاه خطرى متوجه او شد به كعبه پناه برد ولى امام به او يادآور شد كه اين امر موجب هتك حرمت كعبه مى شود زيرا يزيد و بنى اميه كسانى نيستند كه به كعبه حرمت نهند حسين بن على عليه‌السلام به ابن زبير فرمود.

اى پسر زبير! من راضى نيستم يك قطره از خون من در خانه خدا ريخته شود و اگر يك يا دو وجب هم از حرم الهى دورتر باشم و خونم ريخته شود بهتر است از اين كه حرمت كعبه پايمال گردد. (351)

در بيانى ديگر چنين آمده است.

پسر زبير به حسين بن على عليه‌السلام گفت: اگر مى خواهى در مكه بمانى، بمان و كار قيام عليه خلافت يزيد را رهبرى كن زيرا ما تو را پشتيبان هستيم و با تو بيعت مى كنيم!

امام حسين عليه‌السلام فرمود: پدرم به من خبر داده است كه سالارى در مكه جاى خواهد گرفت و حرمت مسجدالحرام را خواهد شكست، من نمى خواهم در مكه بمانم و آن سالار باشم. (352)

سرگذشت زمان نشان داد كه پيش بينى امام عليه‌السلام تحقق يافت و عبدالله سبب شد تا دو مرتبه حرمت مكه درهم ريخته شود يك بار به وسيله حصين بن نمير و مرتبه ديگر به وسيله حجاج بن يوسف.

گذشته از اين نشانه ها و شواهد، گويا ناسازگارى و عداوت ابن زبير با اهل بيت و بنى هاشم صريحتر از اينها بوده است چنان كه نوشته اند.

در روزگار قدرت، ابن زبير چهل روز در خطبه هايش درود بر پيامبر نفرستاد و مى گفت: من از آن جهت بر پيامبر درود نمى فرستم كه برخى - بنى هاشم - گرفتار غرور نشوند و احساس فخر و بزرگى ننمايند. (353)

برخورد ابن زبير با بنى هاشم در ايامى كه قدرى اقتدار يافته بود، بسيار خشن و غير دوستانه ياد شده است. چنان كه در مقطعى از كشمكشها، هاشميان مكه را در دره اى مجتمع ساخت و آنان را با فراهم آوردن هيزم مورد تهديد قرار داد به گونه اى كه اگر شعله اى در آن هيزمها مى افتاد هيچ هاشمى سالم نمى ماند. (354)

با توجه به اين نكات موضع امام سجاد عليه‌السلام در قبال حركتهاى ابن زبير، روشن مى نمايد.

آن حضرت برنامه هاى ابن زبير را حركتى ثمربخش و قيامى رهايى آفرين نمى دانست بلكه فتنه اى بحران خيز به شمار مى آورد، چنان كه از روايات ابوحمزه ثمالى استفاده مى شود.

ابوحمزه ثمالى مى گويد، امام سجاد عليه‌السلام ديوارى را به من نشان داد و فرمود من روزى به اين ديوار تكيه زده بودم و در نگرانى به سر مى بردم، ناگهان مردى سفيد پوش را در برابرم ديدم كه مرا مى نگرد.

آن مرد به من گفت اى على بن الحسين چرا تو را اندوهگين مى يابم؟ اگر براى دنيا غمگين هستى، خدا روزى نيك و بدكار را مى رساند و اگر براى آخرت، نگرانى آخرت وعده اى است صادق كه فرمانرواى آن خداوندى است قاهر.

به او گفتم ترس و نگرانى من از فتنه ابن زبير است.

مرد خنديد و گفت اى على بن الحسين آيا تا كنون ديده اى كسى بر خدا توكل كند خدا كارش را سامان ندهد! آيا تاكنون ديده اى كسى از خداى چيزى را طلب كند و خدا پاسخش ندهد ناگهان آن مرد از برابر ديدگانم پنهان شد و ديگر او را نمى ديدم. او خضر عليه‌السلام بود. (355)

## دوران معاوية بن يزيد

يزيد پس از سه سال حكومت با كارنامه اى بس تاريك جان سپرد. بنى اميه كه منافع خود را در خطر مى ديدند تلاش كردند تا معاويه فرزند يزيد بر تخت خلافت تكيه زند و حافظ و نگاهبان منافع ايشان باشد.

معاويه، فرزند يزيد مادرش ام خالد - دختر هاشم بن عتبة بن ربيعه - در آن روز كه به خلافت گماشته شد 22 سال از سنش مى گذشت. اما او بر خلاف پدر و جدش چندان ميل حكومت و فرمانروايى نداشت در كارهاى سياسى دخالت و نظارت نمى كرد و در جمع مردم و مراسم ايشان حضور نمى يافت. (356)

او از آغاز خلافت گرفتار بيمارى بود ولى نمى توان پذيرفت كه اين بيمارى مانع دخالت او در امر حكومت بوده است، چه اين كه شواهد تاريخى نشان مى دهد كه وى در بيزارى از خلافت، فلسفه اى معقول و منطقى روشن داشته است

پس از اين كه شاميان در پى تلاش امويان به خلافت معاوية بن يزيد راى دادند معاويه از پذيرش حكومت امتناع و درصدد بود خود را از خلافت خلع كند. از اين رو در جمع مردم حضور يافت و بر منبر رفت مدتى طولانى ساكت نشست توجه همگان جلب شد سپس سخنش را با ستايش خداوند و درود و سلام بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آغاز كرد و گفت:

اى مردم من تمايلى به فرمانروايى بر شما ندارم و مى دانم كه شما نيز در اعماق قلبتان از ما روى گردان هستيد هم شما ما را آزموده ايد و هم ما شما را مى شناسيم.

بدانيد كه جدم معاويه براى حفظ قدرت و حكومت خويش با على عليه‌السلام جنگيد با اين كه مى دانست على عليه‌السلام از همگان شايسته تر است. هم از جهت خويشاوندى با پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و هم از نظر سبقت در اسلام و شجاعت و علم.

جدم معاويه بناحق با على عليه‌السلام جنگيد و شما مردم شام جاهلانه از او پيروى كرديد و ياريش داريد تا زمام حكومت را در دست گرفت و به هدف رسيد اما اكنون معاويه در خانه قبر تنها به سر مى برد و نتايج كردارش ‍ را مى بيند.

خلافت به پدرم يزيد رسيد، او نيز با استبداد و خودخواهى بر شما حكم راند در حالى كه شايستگى خلافت بر امت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نداشت. او بر خدا و خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گستاخى كرد و حرمت فرزندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شكست. و او نيز اكنون از دنيا رفته است و به كيفر كردارش ‍ مى رسد...

معاويه، لختى سكوت كرد، عقده گلويش را گرفته بود و بر بدفرجامى نياكانش مى گريست.

سپس گفت: من سومين نفر از بنى اميه ام كه اكنون بر مركب خلافت سوار شده ام و خوب مى دانم كه ناراضيان و دشمنان ما بيش از هواداران مايند.

حقيقت اين است كه من نمى توانم بارگناه فرمانروايى بر شما را بر دوش ‍ كشم، شما خود به سرنوشت خويش بينديشيد و هر كس را صلاح خويش ‍ مى دانيد انتخاب كنيد، اينك من خود را از خلافت خلع كردم و بيعت را از شما برداشتيد. » (357)

بديهى است كه بنى اميه از اين رخداد بسيار ناراحت و نگران شدند. تا آن جا كه مادر معاويه - كه تا آن لحظه خود را مادر خليفه به شمار مى آورد و شكوه و جلال خويش را از دست رفته مى ديد - با پرخاش به او گفت: اى كاش فرزندى چون تو نزاييده بودم!

معاويه در پاسخ مادر گفت: به خدا سوگند من هم دوست داشتم كه چنين مى بود. (358) اى كاش من... عهده دار اين كار نشده بوم. مگر بايد بنى اميه حلاوت آن را ببرند و من وبال آن را تحمل كنم كه حق را از اهل آن بازداشته ام، هرگز! من از خلافت بيزارم. (359)

معاويه از آن پس چندان عمر نكرد و از روى كه به خلافت رسيد تا روزى كه جان سپرد بيش از چهل روز يا دو ماه نگذشت، هر چند برخى مرگ او را پس از سه ماه دانسته اند. (360)

مورخان علت مرگ او را مختلف نوشته اند. برخى عامل مرگ او را بيمارى طاعون (361) و بعضى نوشيدن شربت مسموم و برخى هم خفگى دانسته اند. (362)

اما اين كه چه عاملى باعث تحول روحى معاويه بن يزيد شده تا او عليه روش پدر و جدش حركت كند و برنامه هاى خائنانه بنى اميه را برملا سازد، نكته اى است كه برخى منابع به آن اشاره كرده اند و نوشته اند:

بنى اميه علت تحول روحى معاويه را سخنان و تعاليم استاد وى عمرالمقصوص دانستند و استاد را مورد مؤ اخذه قرار دادند و گفتند تو هستى كه دوستى خاندان على را در قلب او پديد آورده اى و اين سخنان را به او آموخته اى تا دست از حكومت و روش پيشينيانش بردارد.

عمر المقصوص گفت: معاوية بن يزيد خود براساس گرايشى فطرى و طبيعى به دوستى على عليه‌السلام و خاندان على عليه‌السلام گرايش ‍ يافته است و من اين سخنان را به او نياموخته ام. اما بنى اميه عذرش را نپذيرفتند و او را دستگير و زنده به گور ساختند. (363)

## دوران مروان بن حكم

با كناره گيرى معاوية ين يزيد از خلافت و مرگ زودرس وى، مى رفت تا مركب خلافت از دام فرزندان اميه آزاد شود، ولى امويان كه در دوره معاوية بن ابى سفيان و فرزندش يزيد، پستهاى كليدى حكومت را در اختيار داشتند و در پرتو حاكميت آن دو به سرورى و ثروت دست يافته بودند، هرگز حاضر نمى شدند كه خلافت به اين آسانى از چنگ آنان بيرون رود. از اين رو، مروان بن حكم بن ابى العاص، كه در گذشته نيز دستى در سياستگزاريهاى عثمان و معاويه داشت و از سوى ديگر عنصرى اموى به شمار مى آمد و در نياكان با فرزندان ابوسفيان اشتراك نسبى داشت، گام پيش نهاد تا مركب خلافت را در اختيار گيرد.

مروان از منطقه «جابيه» (364) كه در شمال «حوارن» (365) واقع شده، تلاش خود را آغاز كرد و مردم آن سامان را به تبعت خود فراخواند. در سال 64 هجرى مردم اردن با وى بيعت كردند. سپس متوجه مصر شد ولى با توجه به اينكه عبدالله بن زبير از قبل در آنجا نمايندگانى گماشته و نفوذى پيدا كرده بود، مروان در مصر موفقيتى به دست نياورد و در همان سال پسرش عبدالملك را به جانشينى و ولايتعهدى خود برگزيد و خود به دمشق روى آورد و در سال 65 هجرى در سن 63 سالگى بر اثر بيمارى طاعون جان سپرد.

چنان كه مورخان ثبت كرده اند، مجموع دوران حكومت وى حدود دو ماه بود، است (366) اما على رغم اندك بودن دوران حكومت مروان، تلاشهاى او در اين مقطع در تداوم سلطه امويان بر جامعه اسلامى بسيار موثر بود.

مروان باهمين تلاشها، بنيان حكومت مروانيان را پى نهاد. و فرزندش ‍ عبدالملك كار او را تكميل و بناى حاكميت مروانيان را براى مدتها تثبيت نمود.

ممكن است به نظر آيد كه مروان در اين مدت كوتاه عملا فرصت نداشته است كه در برابر مخالفان بويژه امام سجاد عليه‌السلام و هاشميان موضعى حاد و عكس العملى قابل توجه اتخاذ كند، ولى آنچه از منابع تاريخى به دست مى آيد جز اين است.

مسعودى در اين باره نوشته است:

در دوازدهمين سال امامت على بن الحسين عليه‌السلام مردم با لعين پسر لعين و با عنصرى كه در گذشته از سوى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طرد و تبعيد شده بود - يعنى؛ مروان بن حكم - بيعت كردند... در عصر او مؤمنان در خفا به سر مى بردند و زندگى بر مردم بسختى مى گذشت، شيعيان در هر نقطه بشدت تهديد مى شدند. خونشان ريخته و اموالشان غارت مى شد و در اين روزگار على بن ابى طالب به گونه آشكار در منبرهاى وابسته به دربار مورد توهين و ناسزا قرار مى گرفت... (367)

## انحطاط دينى و سياسى مردم

آنچه در اين عصر بيش از همه قابل تاءمل مى باشد. انحطاط دينى و سياسى بيش از پيش مردم است. چه اين كه پذيرش حكومت فردى چون مروان به خلافت، نشان مى دهد، كه تا چه حد مردم نسبت به گذشته تاريك شخصيتهاى سياسى بى تفاوت بوده و دشمنان و كينه توزان دين را به عنوان اميرالمؤمنان بر جامعه مسلط مى كرده اند.

مروان - چنان كه هم اكنون از قول مسعودى يادآور شديم - كسى است كه در روزگار حيات پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خاطر بى حرمتى به شخص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و تقليد تمسخرآميز از حركات آن حضرت، به طائف تبعيد شد. و پدرش هم در ارتكاب جرم و هم در تبعيد، الگو و همگام او بود!

مروان از نظر پيشينه دينى و سياسى، ميوه اى تلخ از درختى پليد و شيطانى بود. مروان و پدرش همچنان در تبعيد بودند تا زمان خلافت عثمان.

كارى كه خلفاى پيشين از انجامش باز داشتند، عثمان براحتى انجام داد و حكم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نقض كرد و فرمان تبعيد را لغو نمود. اى كاش به همين مقدار بسنده مى كرد و مروان را در دستگاه خلافت اسلامى، مورد اعتماد و اطمينان و طرف مشورت خود قرار نمى داد. ولى عثمان چنين كرد!

مروان از آن پس در جنگ جمل و واقعه صفين با على عليه‌السلام جنگيد.

او پس از استيلاى امويان بر بلاد اسلامى، از سوى امويان به عنوان حاكم مدينه انتخاب شد و مدتها بر شهر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و عاصمه اسلامى فرمان راند.

مروان كسى است كه در جريان احضار حسين بن على به دربار حاكم مدينه - وليدبن عتبه - حضور داشت و به وليد پيشنهاد كرد كه حسين بن على عليه‌السلام را مهلت نده؛ يا بيعت بگير و يا او را بكش!

اين پيشينه تاريك، خود مى نماياند كه حاكميت عنصرى چون مروان تا چه حد مى توانست اسلام و خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تحت فشار و مورد ظلم و بى مهرى قرار دهد.

## دوران عبدالملك مروان

عبدالملك مروان در سال 26 هجرى متولد شد و در سال 65 هجرى به جاى پدر منصوب گرديد اما آن روز كه او حكومت را به دست گرفت، عبدالله بن زبير نفوذ زيادى در شهرهاى مختلف پيدا كرده بود و او در برابر نفوذ ابن زبير، چندان پيشرفتى نداشت. تا اين كه حجاج بن يوسف ثقفى در سال 73 هجرى هواداران ابن زبير را سركوب كرد و از آن سال اقتدار عبدالملك فزونى يافت و دايره فرمانرواييش گسترش پيدا كرد و همچنان تا سال 86 هجرى بر كرسى خلافت مستبدانه تكيه زد.

در طول خلافت عبدالملك تنشهاى نيرومندى چون فتنه ابن زبير، قيام توابين و قيام مختار صورت گرفت اما به هر حال او بر آشوبهاى مسلط شد و آنها را خاموش ساخت.

درباره عبدالملك نوشته اند، او تا قبل از دستيابى به خلافت خود را اهل قرآن و زهد و عبادت مى نماياند ولى پس از رسيدن به خلافت ماهيت ناصالح خود را آشكار ساخت. (368)

سيوطى مى نويسد: روزى ابوالدرداء - صحابى - كه با عبدالملك معاشرت داشت به او گفت: شنيده ام تو پس از آن همه زهد و عبادت، اينك شراب مى نوشى!

عبدالملك گفت: بلى به خدا سوگند شراب مى نوشم! (369)

درباره عبدالملك نيز نوشته اند:

آن روز كه به خلافت رسيد، قرآنى در دست داشت و آن را كنارى نهاد و گفت: «هذا آخر العهد بك» يعنى؛ لحظه جدايى فرا رسيد و اين آخرين ديدار من و تو است! (370)

عبدالملك در نخستين خطبه اى كه در سال 65 هجرى براى مردم ايراد كرد چنين گفت:

«من همچون عثمان، خليفه اى زبون و تحقير شده نيستم! و چونان معاويه آسانگير و همانند يزيد سست خرد نخواهم بود.

خلفاى گذشته با مال و ثروت قلبهاى مردم را به خود جذب مى كردند و هوادارانى براى خود مى جستند ولى من تنها با شمشير دردهاى اين امت را مداوا خواهم كرد تا همگى در برابر من سر تعظيم فرود آورند...

سوگند به خدا هر كسى از اين پس مرا به تقوا دعوت كند، گردن او را خواهم زد!» (371)

عبدالملك در طول خلافتش ظلمها و جنايتهاى زيادى مرتكب شد و به نقل سيوطى اگر عبدالملك گناهى جز مسلط ساختن حجاج بن يوسف بر جان و مال و ناموس مسلمانان نداشت همين يك گناه براى رسوايى او كفايت مى كرد. (372)

دوران خلافت عبدالملك از دورانهاى بسيار دشوار براى خاندان على عليه‌السلام به شمار مى آيد. و از آن جا كه على بن الحسين عليه‌السلام بزرگ و امام آن خاندان و رهبر جريان تفكر شيعى و ضد اموى و ضد مروانى به شمار مى آمد بيش از ديگران مورد عداوت خليفه و درباريان بود. اما آنان از گذشته عبرت گرفته بودند كه مقابله با خاندان على عليه‌السلام و رفتار خشونت بار با ايشان نه تنها مشكلى را براى آنان حل نمى كند، بلكه و فنا و نابودى آنان سرعت مى بخشد.

حجاج بن يوسف كه از سوى عبدالملك، حاكم مدينه بود به عبدالملك نوشت: اگر براستى مى خواهى حكومتت باقى بماند و خلافت را از دست ندهى، على بن الحسين عليه‌السلام را بكش و از ميان برادر!

عبدالملك در پاسخ او نوشت: مرا از مبتلا شدن به خون بنى هاشم دور نگاهدار و خون آنان را مريز! زيرا من پند گرفته ام كه چگونه خاندان ابوسفيان در نتيجه آغشتن دستان خود به خون بنى هاشم، مضمحل شدند و حكومتاشان بردبار رفت... (373)

خوددارى عبدالملك از كشتن امام سجاد عليه‌السلام، هرگز به معناى آن نيست كه او از ناحيه آن حضرت، بيمناك نبوده و وجود امام در جامعه تاءثيرى سياسى ندانسته است. بلكه از پيشنهاد حجاج و پاسخ عبدالملك بروشنى استفاده مى شود كه امام سجاد عليه‌السلام با اين كه ظاهرا بيش ‍ از هر چيز به دعاهاى صحيفه و روى آورى به عبادت و سجود اشتهار يافته، اما حضور آن گرامى در ميان مسلمانان، حضورى بيدارگر و موثر بوده است و اين گونه حضور را ما از احساس خطر حاكمان آن عصر نتيجه مى گيريم.

اين اقرار شخص عبدالملك است كه نه تنها امام سجاد عليه‌السلام - رهبر تفكر شيعى - بلكه درباره همه قريش گفته است: اى جمعيت قريش ما مى دانيم كه شما هرگز ما را دوست نخواهيد داشت زيرا روز «حره» را هميشه به ياد داريد و ماهم هرگز شما را دوست نخواهيم داشت، زيرا مرگ عثمان را از ياد نمى بريم. (374)

## برخوردهاى امام سجاد عليه‌السلام با عبدالملك

1 - امام باقر عليه‌السلام يكى از برخوردهاى امام سجاد عليه‌السلام با عبدالملك مروان را بازگو كرده مى فرمايد:

در مسجد الحرام، عبدالملك مروان در حال طواف بود و على بن الحسين عليه‌السلام نيز پيشاپيش او طواف مى كرد و اعتنايى به عبدالملك كه پشت سر آن حضرت قرار گرفته بود نداشت.

عبدالملك هر چند نام على بن الحسين عليه‌السلام و وصف و موقعيت آن حضرت را شنيده بود ولى امام را به چهره نمى شناخت. از اين رو گفت: اين كيست كه جلوتر از ما حركت مى كند و اعتنايى به ما نمى كند!

حاضران گفتند: اين شخص على بن الحسين عليه‌السلام است.

عبدالملك پس از پايان طواف در مكانش نشست و فرمان داد تا امام سجاد عليه‌السلام را نزد او آورند.

وقتى امام سجاد در مجلس عبدالملك حضور يافت، عبدالملك گفت:

من كه قاتل پدر شما نيستم! چرا نزد ما نمى آيى و با دستگاه ما ارتباط برقرار نمى كنى!

امام سجاد عليه‌السلام در پاسخ او فرمود: كسى كه پدر مرا كشت، با كار خود زندگى دنيوى پدرم را خراب كرد ولى پدرم آخرت قاتل خويش را نابود و سياه ساخت. اگر تو هم دوست دارى به همان سرنوشت مبتلا شوى، مى توانى!

عبدالملك گفت: هرگز منظورم اين نبود! ولى دعوت مى كنم كه نزد ما بياييد و از امكانات و رفاه دنيوى ما بهرهمند شويد.

در ادامه اين روايات چنين آمده است:

امام سجاد عليه‌السلام پس از شنيدن سخنان نخوت آميز عبدالملك، عباى خويش را بر زمين پهن كرد و بر زمين به حالت دعا نشست و به خدا عرضه داشت: بار الها، حرمت و ارجمندى دوستانت را به اين شخص - عبدالملك - بنمايان!

ناگهان عبا انباشته از جواهرات شد، جواهراتى كه مى درخشيد و چشم را خيره مى كرد.

آن گاه رو به عبدالملك كرده، فرمود: كسى كه چنين جايگاهى نزد خداوند داشته باشد، آيا به دنياى تو نيازى دارد!

سپس امام به خداوند عرضه داشت: بار الها! اين جواهرات را از من بازگير زيرا بدان نياز ندارم. (375)

2 - گذشته از اين نوع برخوردها و گذشته از نقلهايى كه مى نمايد عبدالملك از ريختن خون بنى هاشم خاطره خوشى نداشته و خود را از آن دور مى داشته است، اما تجربه تاريخ نشان داده است كه چشم قدرت، كورتر از مشاهده عبرتها و پندهاى روزگار است. و مستكبران خواه ناخواه به ستيز و درگيرى با صالحان كشيده مى شوند.

همان تاريخنگارانى كه اجتناب عبدالملك از ريختن خون بنى هاشم را ياد كرده اند اين بخش از تاريخ را نيز مورد اشاره قرار داده اند كه سرانجام عبدالملك در برابر وسوسه قدرت و استكبار خويش تاب نياورد و بر امام سجاد عليه‌السلام سختگيرهايى را اعمال كرد.

ابن شهاب زهرى مى گويد: روزى كه عبدالملك مروان دستور داده بود تا على بن الحسين عليه‌السلام را با غل و زنجير از مدينه به سوى شام بفرستند من شاهد و ناظر بودم.

عده اى از ماءموران، اطراف حضرت را گرفته و او را در محاصره خود داشتند. از ماءموران اجازه خواستم تا نزد آن گرامى رفته و با او خداحافظى كنم. آنها به من اجازه دادند و نزديك آن حضرت شدم، او در محملى نشسته و زنجيرها به دست و پايش بسته بود، از مشاهده آن منظره گريستم و گفتم: دوست داشتم كه من جاى شما اين رنج را متحمل مى شدم و شما سالم بوديد و... (376)

از اين گونه نقلها، شدت عمل عبدالملك در قبال امام سجاد عليه‌السلام استفاده مى شود و چه بسا نرمشهاى عبدالملك در قبال بنى هاشم، مربوط به آغاز دوران خلافت او بوده و با گذشت زمان، روحيه استبداد و استكبار در وى شدت يافته و از ناحيه امام سجاد عليه‌السلام بر حكومت خويش ‍ احساس خطر مى كرده و نسبت به آن حضرت سختگيريهاى را اعمال داشته است.

البته در ادامه حديث فوق، ابن شهاب زهرى، حركت اعجازآميزى را از امام نقل كرده مى گويد:

امام سجاد عليه‌السلام به من فرمود: اى زهرى! آيا گمان مى كنى اين بند و زنجيرها مرا ناچار و مغلوب كرده اند. بدان كه اگر بخواهم آزاد شوم مى توانم از اين زنجيرها رها شوم، آن گاه دست و پاى خود را حركتى داد و از زنجيرها بيرون آورد و به من فرمود: تا دو منزل من همراه با ماءموران خواهم بود نه بيشتر.

ابن شهاب مى گويد: چها رشب از اين موضوع گذشت كه ماءموران با نگرانى وارد مدينه شدند و به جستجوى امام سجاد عليه‌السلام پرداختند. از برخى آنان پرسيدم مگر چه شده است؟

آنان پاسخ دادند: ما در مكانى ميان راه قدرى استراحت كرديم، على بن الحسين عليه‌السلام بسته در زنجيرها بر زمين بود و ما در اطرافش ‍ نگهبانى مى داديم اما چون فجر طالع شد و هوا روشن گرديد زنجيرها بر زمين بود و على بن الحسين نبود...

لازم به يادآورى است كه ابن شهاب زهرى خود از عالمان دربارى بوده است و حتى در همين نقل خود گفته است كه من پس از اين واقعه به حضور عبدالملك رفتم و جريان در حضور او دنبال شد. (377) ولى بعيد نيست كه ابن شهاب در نقل اين داستان صادق باشد زيرا چه بسا امام درصدد اين بوده است كه با نشان دادن ولايت تكوينى خود به وى بفهماند كه مردان خدا هرگز مقهور توطئه ظالمان نيستند و اگر رنج را مى پذيرند نه از سر ناچارى بلكه براى انجام وظيفه و تكامل معنوى است. و اما عالمانى كه چون او وابسته به قدرتهاى استكبارى شده اند و لازم نيست براى جهادگران و عاملان به تكليف الهى، به ظاهر دل بسوزانند!

3 - يكى ديگر از برخوردهاى امام سجاد عليه‌السلام با عبدالملك در موردى بوده كه عبدالملك تلاش داشت تا با استناد قدرت و پايگاه خويش، شمشير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را كه به وديعت نزد امامان قرار گرفته و در آن زمان نزد امام سجاد عليه‌السلام بود، تصاحب كند.

وجود شمشير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد ائمه عليه‌السلام خود شرافتى معنوى بود و از دلايل ظاهرى وصايت و ولايت آنان به شمار مى آمد. بديهى است كه برخى از حسدورزان به امام سجاد عليه‌السلام، كه چه بسا خود از خويشاوندان آن حضرت به شمار مى آمدند، از آنجا كه چشم ديدن سرورى آن حضرت را درميان بنى هاشم و علويان نداشتند، به عبدالملك گزارشهايى در مورد شمشير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دادند.

بديهى است كه سلاطين از جهات مختلفى براى در اختيار داشتن چنين اشيايى اشتياق داشته اند، از جمله اين كه مى توانسته اند با تصاحب شمشير رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، خود را وارث بحق حكومت و امارت قلمداد كنند!

از اين رو عبدالملك نامه اى به امام سجاد عليه‌السلام نوشت و شمشير پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از آن حضرت درخواست كرد ولى امام سجاد عليه‌السلام به او پاسخ منفى داد. عبدالملك براى بار دوم نامه نوشت و تهديد كرد كه اگر به او پاسخ مثبت داده نشود، نام حضرت را از دفتر دريافت كنندگان حقوق بيت المال حذف خواهد كرد.

امام سجاد عليه‌السلام در پاسخ دومين نامه عبدالملك نوشت:

«اى عبدالملك! بدان كه خداوند براى بندگانش تضمين كرده است كه ايشان را از تنگناها برهاند و از مسيرى كه گمان ندارند، روزى آنان را برساند ولى بدان كه خداوند در قرآن فرمود است: ان الله لا يحب كل خوان كفور يعنى؛ خداوند خائنان سركش را دوست ندارد. اينك بينديش ‍ كداميك از ما مشمول اين آيه هستيم. » (378)

4 - چنان كه قبلا نيز يادآور شديم، خط مشى سياستمداران و قدرتمندان در برابر ائمه عليه‌السلام به اقتضاى شرايطى سياسى - اجتماعى متغير بوده است و عبدالملك نيز در طول زندگيش برخوردهاى متفاوتى با امام سجاد عليه‌السلام داشته است. گاه به عظمت و جايگاه رفيع معنوى آن حضرت اقرار كرده و زمانى در صدد عيبجويى و يا آزار و شكنجه امام بر مى آمده است. و با توجه به اين كه دوران اقتدار عبدالملك نسبت به بسيارى از خلفا طولانى تر بود. و اگر آغاز دوره اقتدار كاملش را سال 73 هجرى بدانيم كه شورشها را درهم كوبيده تا سال 86 هجرى كه مرگ او فرا رسيده است خود مدتى طولانى به شمار مى آيد.

طولانى بودن دوره حكومت عبدالملك، خود دليلى است كه مى تواند موضعگيريهاى متفاوت او را در برابر امام سجاد عليه‌السلام توجيه كند زيرا هر چه بر عمر مستكبران مى گذرد حرص آن براى حفظ قدرت و شدت عمل آنان نسبت به مخالفان فزونى مى يابد.

در خوى مستكبران و غاصبان خلافت، هميشه كينه و عناد با خاندان نبوت و وارثان بحق پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جاى داشته است و اگر جايى لب به ستايش ايشان گشوده اند تقديرى الهى است تا ثابت شود الفضل ما شهدت به الاعداء يعنى؛ فضل و كرامت و بزرگوارى ائمه تا بدان پايه بوده است كه حتى دشمنان ايشان نيز به آن اقرار كرده اند.

منظور از تدارك اين مقدمه، نقل رخدادى است كه مورخان در ستايش ‍ عبدالملك از امام سجاد عليه‌السلام ثبت كرده اند و نوشته اند:

تا قبل از حكومت عبدالملك، صدقات و حقوقى كه مخصوص رسول خدا و على بن ابى طالب عليه‌السلام بود، به عمربن على - فرزند اميرالمؤمنين عليه‌السلام - پرداخت مى شد ولى زمانى كه عبدالملك خلافت را در دست گرفت، آن حقوق را به على بن الحسين عليه‌السلام پرداخت كرد.

عمربن على، از اين تغيير ناراحت شد و از محروميت خود به عبدالملك شكايت كرد و انتظار داشت كه چون گذشته اموال به او داده شود و نه به على بن الحسين عليه‌السلام! ولى عبدالملك در پاسخ وى گفت: من به تو چيزى را مى گويم كه ابن ابى الحقيق سروده است.

سپس عبدالملك اشعارى را خواند كه مضمونش حقانيت امام سجاد عليه‌السلام و استحقاق شخص وى براى دريافت آن حقوق بود. (379)

5 - عبدالملك به هر حال اگر زمينه اى براى عيبجويى مشاهده مى كرد، از آن نمى گذشت و با طرح انتقاد سعى در كوچك ساختن امام سجاد عليه‌السلام و بزرگ نمايى خود داشت.

عبدالملك شنيد كه امام سجاد عليه‌السلام كنيز آزاد شده اى را به همسرى خود برگزيده است. او كه هماره درصدد يافتن نقيصه اى در زندگى امام عليه‌السلام بود تا به وسيله آن امام را سرزنش كند، نامه اى ملامت آميز به امام سجاد عليه‌السلام نوشت و در آن ياد كرد كه كسى چون شما هرگز شايسته نيست با كنيزى ازدواج كند.

عبدالملك در اين نامه با اين كه به بزرگوارى امام عليه‌السلام و جايگاه رفيع اجتماعى او اقرار كرده است ولى هدف اصليش اين بوده است كه فهم برتر و شناخت عميق تر خود را نسبت به مسايل اجتماعى ثابت كند و بر امام عليه‌السلام خرده بگيرد كه به لوازم كرامت و شرافت اجتماعى پايبند نيست!

امام سجاد عليه‌السلام در پاسخ انتقاد ناشيانه عبدالمك مى نويسد:

«نامه انتقادآميز تو به من رسيد كه در آن سعى داشتى مرا به خاطر ازدواج با كنيزى ملامت كنى و يادآور شده بودى كه در ميان قريش زنان شايسته اى وجود دارند كه سزاوار بود با آنان ازدواج كنم. ولى بايد بدانى كه هيچ انسانى با شخصيت تر از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوده و نيست و آن حضرت برخى از همسرانش قبلا كنيز بوده اند. من كنيزى داشتم كه براى رضاى الهى او را آزاد كردم و سپس بر اساس سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را به ازدواج خود درآوردم و كسى كه دامانش از آلودگيها پاك باشند ازدواج با او هيچ عيبى به شمار نمى آيد خداوند به وسيله ايمان و اسلام هر پستى را برطرف كرده است و هر عيب و نقص را از ميان برده است و جايى براى ملامت باقى نگذشته است و انديشه اى كه تو بر اساس آن مرا ملامت كرده اى، مربوط به دوران جاهليت است».

عبدالملك با خواندن پاسخ امام به كوتاه انديشى خود اقرار كرد و گفت: شخصيت والايى چون على بن الحسين عليه‌السلام، آن چنان ممتاز است كه آنچه مردم معمولى براى خود عار مى پندارند، در مورد او مايه شرافت و عظمت است (380).

(يعنى ديگران از ازدواج با كنيز آزاد شده اجتناب مى كنند تا مبادا از شخصيتشان كاسته شود! ولى امام سجاد عليه‌السلام كه به ارزشهاى الهى مى انديشد و باورهاى نژادى و طبقاتى و جاهلى را ارج نمى نهد، به وسيله ازدواج با كنيزى آزاد شده، ارزشهاى دينى و اسلامى را تحكيم مى بخشد و به باورهاى خرافى و جاهلى با بى اعتنايى مى نگرد).

## دوران وليد بن عبدالملك

پس از مرگ عبدالملك در نيمه شوال سال 86 هجرى فرزندش وليد بر كرسى خلافت تكيه زد (381) و از مردم خواست تا با او بيعت كنند و سر مخالفت برندارند.

سيوطى مى نويسد: وليد عنصرى جبار و ظالم بود. (382)

عمربن عبدالعزيز با اين كه خود از امويان بود و از سوى وليد والى مدينه شد درباره دوران خلافت وليد گفته است:

آن روزى كه وليد فرمانرواى شام، حجاج والى عراق، عثمان بن حبارة حاكم حجاز و قرة بن شريك امير مصر بود به خدا سوگند زمين از جور و ستم لبريز گشته بود! (383)

وليد، در نخستين خطبه اى كه ايراد كرد گفت:

اى مردم! بر شما باد كه از من اطاعت كنيد و همراه همگان باشيد زيرا هر كس در برابر من عرض اندام كند گردنش را خواهم زد و كسى كه ساكت بماند به مرگ خويش بميرد! (384)

از منابع تاريخى استفاده مى شود كه در دوران وليد بن عبدالملك والى مدينه - هشام بن اسماعيل - نسبت به بنى هاشم بويژه امام سجاد عليه‌السلام بسيار ظالمانه و خشن رفتار كرده است.

هشام از روزگار خلافت عبدالملك والى مدينه بود و پس از خلافت وليد تا ربيع الاول سال 87 هجرى حاكميتش ادامه داشت. (385)

رفتار نارواى هشام بن اسماعيل - والى مدينه - از اين نكته استفاده مى شود كه وقتى وليد او را عزل كرد و عمر بن عبدالعزيز را والى مدينه قرار داد، از مردم خواست تا براى دادخواهى بيايند و هر شكايتى كه از هشام بن اسماعيل دارند ابراز كنند.

در اين ميان هشام بيش از همه نگران على بن الحسين عليه‌السلام بود و مى گفت: «از كسى بيم ندارم مگر از على بن الحسين» زيرا ستمى كه بر آن حضرت روا داشته بود حتى در نظر خودش گران مى نمود!

اما على بن الحسين عليه‌السلام در آن شرايط كه هشام را براى مؤ اخذه بر در خانه مروان نگاه داشته بودند از آن جا عبور كرد و قبلا به همراهان خود سفارش كرده بود معترض هشام نشوند. امام بى اين كه شكايتى از هشام ابراز كند از كنار او گذشت.

در اين لحظه هشام از بزرگوارى و گذشت امام سجاد عليه‌السلام به شگفت آمد و گفت: الله اعلم حيث يجعل رسالته يعنى؛ خدا بهتر دانسته است كه رسالت خويش را در كدام خاندان قرار دهد. (386)

## عمربن عبدالعزيز و آينده او از نظر امام سجاد عليه‌السلام

اكنون كه به اين بخش از تاريخ زندگى امام سجاد عليه‌السلام رسيده ايم، بررسى نظر امام سجاد عليه‌السلام درباره عمر بن عبدالعزيز مى تواند زوايايى ديگر از شخصيت معنوى و نيز بينش سياسى امام عليه‌السلام را آشكار سازد.

چنان كه گفته شد در سال 87 هجرى يعنى؛ پس از گذشت حدود پنج ماه از خلافت وليد، عمر بن عبدالعزيز والى مدينه شد.

مورخان شخصيت عمربن عبدالعزيز را متمايز از ساير خلفاى اموى دانسته اند و براستى شيوه و عملكرد او نسبت به مردم و خاندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهتر از ديگران بود ولى با اين حال امام سجاد عليه‌السلام و همچنين ياران و شيعيان ايشان بر اساس ملاكهاى اصولى مكتب ولايت و امامت، نظر مساعدى نسبت به عمربن عبدالعزيز نداشته اند.

او هر چند تلاش مى كرد تا خود را حاكمى عدل پيشه معرفى كند و بعدها روزگارى كه به خلافت رسيد، فدك را به آل على عليه‌السلام برگرداند ولى به گواهى تاريخ، عنصرى مترف و اشرافى بود و مى توانست در زمره حاكمان اموى با ايشان كنار آيد و گوشه اى از حكومت ايشان را به نفع آنان بچرخاند.

در همين روزگار كه او گوشه اى از كرسى خلافت وليد را بر دوش مى كشيد، حجاج بن يوسف - عنصر خونخوار عصر مروانيان - گوشه اى ديگر از اين كرسى را در چنين حكومتى عهده دار فرمانروايى باشد به هر حال مصون از ظلم و ستم به مردم نمى ماند.

يعقوبى مى نويسد: در سال 88 هجرى وليد به عمربن عبدالعزيز دستور داد تا براى توسعه فضاى مسجدالنبى اقدام كند، خانه هاى اطراف و همچنين حجره هاى همسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خراب كند و به فضاى مسجد بيفزايد.

عمربن عبدالعزيز بر اساس فرمان او دستور داد تا حجره هاى همسران پيامبر را خراب كنند. در اين ميان خبيب فرزند عبدالله بن زبير نزد عمر آمد و به عنوان اعتراض به تخريب خانه هاى همسران پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت: اى عمر تو را سوگند مى دهم از اين پس آيه اى از قرآن را بردار، آنجا كه خداوند مى فرمايد: ان الذين ينادونك من وراء الحجرات.

«ظاهرا منظور خبيب اين بود كه اگر حجره ها خراب شود، مصاديق اين آيه از ميان مى رود زيرا آيه درباره حجره هايى است كه در حال تخريب بود. خبيب مى خواست با اين سخن به عمر بفهماند كه حركت او خلاف قرآن است».

عمر از اين اعتراض ناراحت شد و دستور داد صد شلاق بر بدن خبيب بزنند و سپس آب سرد بر بدنش بريزند.

آن روز، روز سردى بود و خبيب در نتيجه كار عمر از دنيا رفت.

بعدها، زمانى كه عمر به خلافت رسيد و جامه زهد به تن كرد و همواره از آنچه نسبت به خبيب روا داشته بود اظهار پشيمانى مى كرد! (387)

شايد در همين روزگار بود كه عمر بن عبدالعزيز وارد مسجد شد. امام سجاد عليه‌السلام با جمعى از ياران در مسجد حضور داشتند. نگاهشان به عمر افتاد كه جامه هايى نفيس و اشرافى بر تن داشت.

امام به اطرافيان فرمود: آيا اين جوان خوشگذران و اشرافى را مى بينيد! او نخواهد مرد تا اين كه به خلافت دست يابد... اما خلافتش ديرى نمى پايد. پس از مرگ و آسمانيان نفرينش مى كنند و زمينيان برايش طلب رحمت مى نمايند! (388)

آنچه امام سجاد عليه‌السلام پيش بينى كرده بود، محقق شد و عمربن عبدالعزيز در سال 99 هجرى بر كرسى خلافت نشيند و در سال 101 بدرود حيات گفت. (389)

اين پيشگويى از يك سو بيانگر مقام معنوى امام و شمول علم او نسبت به آينده است و از سوى ديگر بينش امام نسبت به غاصبان خلافت را مى رساند. آنان كه با منطق اهل بيت آشنايند مى دانند كه نفرين آسمانيان و دعاى خير زمينيان، نظر به اين دارد كه عمربن عبدالعزيز هر چند با مردم نيكى كند اما چون از ريشه و اساس، حق حكومت بر مردم ندارد و حكومت را از ظالمان به ارث برده، مورد خشم الهى است.

## شيوه امام در افشاگرى عليه حاكمان ناصالح

از آنچه تاكنون درباره زندگى سياسى امام سجاد عليه‌السلام آورديم، چه بسا شيوه آن حضرت در افشاى چهره زشت امويان تبيين شده باشد، اما در پايان به عنوان نتيجه گيرى و ارائه اجمالى از آن تفصيل به روايتى اشاره مى كنيم. در اين روايت چنين آمده است:

امام على بن الحسين عليه‌السلام هميشه در نماز جمعه شركت مى كرد. با اين كه نماز جمعه به امامت ائمه جور برگزار مى شد، اما آن حضرت اعتنايى به نماز ايشان نمى كرد «آن را كافى و مسقط تكليف نمى شمرد» بلكه خود به تنهايى نماز ظهر را به جا مى آورد. (390)

گذشته از بررسى سند اين حديث، محتواى آن با خط مشى سياسى - اجتماعى امام سازگار مى نمايد. زيرا امام سجاد عليه‌السلام به طور كلى از شركت در مراسم نماز جمعه خوددارى مى كرد، دشمنان ايشان براحتى عمل آن حضرت را به عنوان ترك واجب و سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تبليغ مى كردند و از سوى ديگر عدم حضور در نماز جمعه به معناى دامن كشيدن از جامعه اسلامى و مشكلات و مسايل آن به شمار مى آيد. از اين رو امام با روشن بينى تمام در نماز جمعه اى كه به وسيله واليان جوربرگزار مى شد شركت مى كرد تا جلو تبليغات سوء را سد كند. در عين حال حضورى وى مهر تأئیدى بر حكومت جائران نبود بلكه با اعاده نماز خود و اعلام اين حقيقت كه نماز جمعه حاكمان جائر ارزشى ندارد و مسقط تكليف نيست، بيزارى خود از سياستهاى حاكم را عملا بيان مى داشت و ژرفاى بينش سياسى آن حضرت را به ياران و شيعيانش منتقل مى ساخت. و اين چيزى نبود كه از ديد ناظران و مرتبطان با آن گرامى، مخفى باشد.

# فصل چهارم: شخصيت علمى امام سجاد عليه‌السلام

## علم و دانش امام سجاد عليه‌السلام

تمام صفات و ويژگيهاى ارزشى انسان بر محور عقل و علم او سنجيده مى شود. و امام در بينش شيعه كسى است كه در عقل و علم و نيز اعمال ارزشى، سرآمد همه خلق است. و خداوند بر اساس اين شايستگى هاى واقعى، ايشان را به امامت و پيشوايى دينى و دنيايى برگزيده است.

خداوند در قرآن مى فرمايد:

قل هل يستوى الذين يعلمون والذين لايعلمون (391)

يعنى؛ اى پيامبر! بگو، آيا براستى اهل دانش و آگاهى با آنان كه دانش و علم ندارند، برابرند! «هرگز!»

و نيز مى فرمايد:

يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات. (392)

يعنى؛ خداوند از ميان شما انسانها، كسانى را كه داراى ايمان هستند و نيز آنان را كه علم و دانش عطا شده اى، برترى مى بخشد.

در اين آيات «ايمان و علم» دو ملاك فضيلت و شرافت انسان بر ديگران معرفى شده است. و بى ترديد ائمه كه در پيشگاه خداوند برگزيده و ممتازند، ملاك اين امتياز را از ناحيه علم برتر و ايمان مستحكم خويش ‍ دارند. با اين ويژگى كه علم ايشان برگرفته شده از علوم بشرى نيست، بلكه چونان دانش انبياء مستند به تعليم الهى است.

خداوند درباره يحيى مى فرمايد:

يا يحيى خذالكتاب بقوة و آتيناه الحكم صبيا. (393)

يعنى؛ «خداوند وحى فرستاد» اى يحيى كتاب و مطالب وحى را با قدرت و جديت دريافت كن. ما به او «يحيى» حكم نبوت را به هنگامى كه خردسال بود عطا كرديم.

علمى كه از سوى خداوند به كسى عطا شده باشد، خردسالى يا بزرگسالى آن شخص فرقى نمى كند بلكه در طفوليت مى تواند به همان اندازه عالم و كاردان باشد كه در بزرگى!

قرآن درباره سخن گفتن عيسى عليه‌السلام در كودكى، مى فرمايد:

قال انى عبدالله آتانى الكتاب و جعلنى نبيا. (394)

يعنى؛ من بنده خدايم و خداوند به من كتاب آسمانى «انجيل» عطا كرده و مرا پيامبر قرار داده است.

امام سجاد عليه‌السلام درباره الهى بودن علم ائمه و گستردگى دامنه آن مى فرمايد:

«محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براستى امين خداوند در زمين بود و چون به ملاقات حق شتافت، اهل بيت او، وارثان وى و امينان خدا در زمين شدند. علم منايا و بلايا، (395) نسب عرب، طهارت مولد آنان، نام شيعيان و نام پدران ايشان نزد ماست. ما برگزيدگان خدا و اوصياى پيامبريم و از هر فرد ديگر، به قرآن و دين سزاوارتريم. در مراتب عالى علم قرار داريم و علوم همه انبياء نزد ما به وديعت نهاده شده است. (396)

به هنگام رحلت امام سجاد عليه‌السلام، زمانى كه آن حضرت در بستر بيمارى قرار داشت گروهى از شيعيان براى عيادت آن حضرت به حضور وى مى رسيدند. در حضور آن جمع، امام سجاد عليه‌السلام رو به جانب فرزندش باقرالعلوم عليه‌السلام كرد و فرمود: اين صندوق را نزد خود حفظ كن، در اين صندوق طلا و نقره ذخيره نشده، بلكه در آن مجموعه اى از دانشهاست. (397)

آنچه در ادوار بعد از زبان امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام درباره معارف دين و فقه و تفسير عقايد و اخلاق و... صادر شدت تمامى آن علوم و مطالبى است كه در نزد امام سجاد عليه‌السلام وجود داشت و از آن حضرت به ساير امامان بعدى منتقل گرديد. ولى آن امام و پيشواى صالحان، كمتر فرصت يافت تا علوم خويش را در محافل علمى و بر كرسى استادى به شاگردانش ابلاغ كند. با اين حال «هيچ كتابى را در زمينه زهد و نيايش و موعظه نمى توان يافت، جز اين كه سخنان و نيايشهاى امام سجاد عليه‌السلام زينت بخش آن است» (398)

دانش و فضايل امام سجاد عليه‌السلام چيزى نبود كه فقط دوستان و شيعيان بدان معتقد باشند بلكه حتى منكران مقام ولايت و نيز معاندان خاندان رسالت در مواردى به ناگزير سر تعظيم در برابر كمالات ايشان فرود مى آورند. چنان كه عبدالملك مروان در پاسخ نامه امپراطور روم درماند و چاره را در آن ديد كه نظر امام سجاد عليه‌السلام را درباره آن جويا شود و پاسخ آن حضرت را به امپراطور روم بنويسد. (399)

## احكام و مسايل فقهى

زهرى مى گويد: به حضور على بن الحسين عليه‌السلام رسيدم، آن حضرت از من پرسيد: گفتگوى شما با اصحاب چه بود؟

گفتم: بحث ما درباره روزه هاى واجب بود. نظر من و اصحابم بر اين بود كه ما جز روزه ماه مبارك رمضان، روزه واجب ديگرى نداريم.

امام فرمود: چنين نيست كه پنداشته ايد. روزه چهل قسم دارد. ده قسم آن واجب ده قسم آن حرام و ده صورت آن محل تخيير و سه قسم ديگر آن روزه اذن و هفت صورت باقيمانده روزه تاءديب و... است.

سپس امام سجاد عليه‌السلام به شرح و تفصيل اين موارد پرداخت و در هر مورد به آيه اى از آيات قرآن استشهاد مى نمود. و در پايان به نظريات مختلف هر يك از فقهاى عامه در آن مسايل اشاره مى فرمود. (400)

امام سجاد عليه‌السلام تنها مرجع فقهى شيعيان نبود بلكه فقهاى عامه نيز در بسيارى از مسايل خود به ايشان مراجعه مى كرده اند. چنان كه زهرى براى دانستن حكم قتل غير عمد در صورتى كه مقتول برده باشد، به امام سجاد عليه‌السلام مراجعه كرده و حكم را از وى دريافت داشته است. (401)

## امام سجاد عليه‌السلام سرور فقيهان

در عصر امام سجاد عليه‌السلام فقهاى زيادى - بويژه در شهر مدينه - مى زيسته اند، از آن جمله اند: ابوحازم، محمد بن شهاب زهرى، سفيان عيينه، نافع بن جبير، سعيدبن مسيب، عروة بن زبير، ابوبكر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام، قاسم بن محمد بن ابى بكر، سالم بن عبدالله و...

شگفت اين است كه وفات اين فقها در فاصله اى بسيار كم نسبت به يكديگر واقع شد به طورى كه مورخان سال 95 را كه بيشترين فقها در آن سال بدرود حيات گفتند «سنة الفقهاء» ناميدند. (402)

در عصرى كه فقهاى متعدد در آن حضور داشتند، مقام فقهى و علمى امام سجاد عليه‌السلام به حدى بارز و آشكار بود كه ابن جوزى عنوان «سيد الفقهاء» را به آن حضرت مى دهد. و از بسيارى نقل مى كند: ما راءينا افقه من على بن الحسين عليه‌السلام (403)

يعنى؛ ما در ميان فقيهان، داناتر و فقيه تر از امام سجاد عليه‌السلام نيافتيم. (404)

درميان شاگردان امام سجاد عليه‌السلام چهره برخى از صحابه و ياران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نيز مشهود است. مانند: «جابربن عبدالله انصارى «متولد 78 هجرى»، واثله كنانى «متولد 83 هجرى»، سعيد بن مسيب بن حزن و سعيد بن جهان كنونى، مولى ام هانى».

بسيارى از تابعين (405) نيز افتخار شاگردى در مكتب آن حضرت را يافته اند، مانند «سعيد بن جبير، محمد بن جبير، ابوخالد كابلى، قاسم بن عوف، اسماعيل بن عبدالله بن جعفر، ابراهيم و حسن فرزندان محمد حنفيه، حبيب بن ابى ثابت، ابويحيى اسدى، ابوحازم اعرج و سلمة بن دينار مدنى».

آن دسته از شاگردان امام سجاد عليه‌السلام كه توفيق درك محضر برخى از امامان بعدى را نيز داشته اند، عبارتند از:

ابوحمزه ثمالى، فرات بن احنف، جابربن محمدبن ابى بكر، ايوب بن حسن، على بن بنو رافع، ابو محمد قرشى اسدى كوفى، ضحاك بن مزاحم خراسانى، طاوس بن كيسان، حميد بن موسى كوفى، ابان بن تغلب بن رباح، سديرين حكيم بن صهيب صيرفى، قيس بن رمانه، عبدالله البرقى و فرزدق بن غالب. (406)

شيخ طوسى در فهرست رجال خود، نام صد هفتاد نفر از اصحاب و شاگردان امام زين العابدين عليه‌السلام را به ترتيب حروف الفبا ياد كرده است (407) و ما در مطالب آينده بدانها اشاره خواهيم داشت.

## اسرار و دانشهاى مكتوم

ائمه معصومين عليه‌السلام علاوه بر علوم بشرى و معارف دينى، از اسرار و علومى برخوردار بودند كه از ديگران مخفى مى داشتند و جز به برخى از اصحاب مخلص و بسيار نزديك خويش آنها را اظهار نمى كردند و علت اين مخفى داشتن، عدم ظرفيت و لياقت مردم معمولى براى حمل و درك آن معارف بود. چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

«اى ابا محمد! به خدا سوگند، نزد ما سرى از سر الهى و علمى از علوم الهى است و ماءموريت داريم كه آن را تبليغ كنيم و به خلق برسانيم، ما وظيفه خويش را انجام داديم ولى موضعى مناسب و تحمل كننده اى لايق براى آن اسرار و معارف نيافتيم... » (408)

اشعارى به امام سجاد عليه‌السلام نسبت داده شده است كه همين معنا را مى رساند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انى لاكتم من علمى جواهره  |  | كى لايرى الحق ذوجهل فيقتتنا  |
| و قد تقدم فى هذا ابو حسن  |  | الى الحسين و وصى قبله حسنا  |
| فرب جوهر علم لو ابوح به  |  | لقيل لى انت ممن يعبد الوثنا  |
| و لاستمل رجال مسلمون دمى  |  | يرون اقبح ما ياءتونه حسنا (409)  |

يعنى؛ من گوهرهاى دانش خويش را پنهان مى دارم.

تا جاهلان، آن حقايق را دستمايه آزار و اتهام ما قرار ندهند.

در پيشينيان على بن ابى طالب عليه‌السلام سرسلسله اين گونه دانشهاست.

و سپس آن حضرت، دانشهاى خويش را به حسن بن على و حسين بن على منتقل گردانيد.

چه بسيار دانشهايى كه اگر آنها را فاش سازم.

مرا متهم به بت پرستى خواهند كرد.

و كسانى، ريختن خونم را جايز خواهند شمرد. و اين زشت ترين كارشان را نيك خواهند پنداشت.

## اصحاب و شاگردان امام سجاد عليه‌السلام

فلسفه وجودى امام سجاد عليه‌السلام در بينش شيعه در دو بعد اصولى نهفته است: 1 - تعليم، 2 - تربيت؛ زيرا امامت معصومان تداوم بخش ‍ رسالت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

امام همان خطى را دنبال مى كند و همان وظايفى را بر عهده دارد كه پيامبر خداوند صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از جانب خداوند و به وسيله جبرئيل وحى مى شده ولى بر ائمه عليه‌السلام وحى نمى شده است بلكه آنان علوم خويش را سينه به سينه به امامان بعدى منتقل مى ساخته اند. آن گونه كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علوم خويش را به سينه على عليه‌السلام منتقل كرد و فرمود: انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد المدينة فلياءتها من بابها». يعنى؛ من شهر علمم و على در آن شهر است. پس هر كس مى خواهد به اين شهر وارد و آگاهى دست يابد بر اوست كه از طريق على عليه‌السلام كسب آگاهى كند و سيرت و سنت مرا جويا شود.

بديهى است كه انتقال علم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على بن ابى طالب عليه‌السلام به گونه اى عادى و تدريجى نبوده است بلكه طبق مشيت خداوند برنامه اى فوق طبيعى را طى كرده، چنان كه از امام سجاد عليه‌السلام نقل شده است:

«رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كلمه اى به على عليه‌السلام آموخت كه از آن كلمه هزار كلمه گشوده شد و از هر كلمه آن هزار كلمه گشوده شد. » (410)

بنابراين، همان گونه كه تعليم و تزكيه دو وظيفه اصلى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوده و خداوند فرموده است:

يتلوا عليهم آياته ويزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة. (411)

يعنى؛ خداوند پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برانگيخت تا آيات الهى را بر مردم تلاوت كند، ايشان را تزكيه نمايد و رشد دهد و كتاب و حكمت را به آنان بياموزد.

ائمه معصومين عليه‌السلام نيز همواره در تلاش بودند تا اين دو وظيفه را در ميان امت اسلامى ايفا كنند ولى موانع سياسى - اجتماعى كه پس از رحلت رسول خدا پديد آمد و مشاجرات و رقابتهاى قبيله اى كه بر جامعه آن عصر چون ابرى تيره سايه افكند و تا جايگاه خلافت نيز پيش رفت، سبب شد تا براى هميشه آزادى بيان و عمل از اهل بيت سلب شود و آنان به گونه اى كه مى خواستند نتواند در تعليم و تربيت امت حضورى رسمى و گسترده داشته باشند.

آنچه مانع حضور آنان در صحنه هاى گسترده تعليم و تربيت امت بود، ناهمسازى تعاليم و رهنمودهاى عقيدتى - سياسى - عبادى آنان با ايده ها و عملكردها و پندارهاى حاكمان زمانشان بود.

حاكمان هرگز نمى توانستند تعاليم و رهنمودها هشدارهاى معصومين عليه‌السلام را تحمل كنند، از اين رو با ارعاب و تهديد، با قتل و غارت، با زندان و شكنجه ايشان و پيروانشان قلمرو فعاليت آنان را محدود و محدودتر مى ساختند و چه بسا گاه تلاشهاى علمى و معرفتى آنان به صورت تعاليم سرى در مى آمد و شيعيان در ابراز و انتقال آنها موظف به تقيه مى شدند.

امام سجاد عليه‌السلام در يكى از اين دورانها دشوار، امامت امت را بر عهده داشت اما انبوه مشكلات و دشواريها و نابسامانيهاى سياسى - اجتماعى كه در فتنه عبدالله بن زبير و سختگيريهاى وى بر بنى هاشم ونيز هجوم مسلم بن عتبه به مدينه و... رخ داد، هيچ يك سبب نشد تا امام به طور كلى از تربيت و تعليم شاگردان بازماند و روح تشنه امت را از معارف ناب الهى خويش محروم سازد!

امام در همان شرايط بحرانى شاگردانى را پروريد كه با توجه به شرايط آن حضرت، شمارشان اندك نيست.

## اصحاب امام سجاد عليه‌السلام

شيخ طوسى «متولد 460 هجرى» اصحاب امام سجاد عليه‌السلام را اين گونه ياد كرده است:

1 - ابراهيم بن عبدالله

2 - ابراهيم بن محمدبن حنيفه

3 - ابراهيم بن بشير الانصارى

4 - ابراهيم بن ابى حفصه

5 - اسماعيل بن عبدالرحمن

6 - اسماعيل بن امية

7 - اسحاق بن عبدالله بن الحرث

8 - اسحاق بن يسار المدنى

9 - ابان بن تغلب

10 - ابان بن ابى عياش فيروز

11 - ايوب بن عايذ الطائى

12 - اسحاق بن عبدالله

13 - افلح بن حميد

14 - اسماعيل بن رافع

15 - ايوب بن الحسن

16 - ابراهيم بن يزيد النخعى

17 - اسماعيل بن عبدالله بن جعفر

18 - اسماعيل ين عبدالخالق

19 - احمدبن حمويه

20 - بشر بن غالب اسدى

21 - بكربن اوس ابوالمنهال

22 - بكيربن عبدالله

23 - برد الاسكاف

24 - ثابت بن عبدالله بن زبير

25 - ثابت بن هرمز الفارسى

26 - ثابت بن ابى صفية «ابو حمزة الثمالى»

27 - ثابت بن اسلم البنانى

28 - ثويربن ابى فاختة

29 - ثويربن يزيد

30 - جابربن عبدالله انصارى

31 - جعفربن على بن الحسين الصادق عليه‌السلام (412)

32 - جعفر بن ابراهيم الجعفرى

33 - جعفر بن اياس

34 - جعيد همدانى

35 - جهم الهلالى الكوفى

36 - جابربن محمدبن ابى بكر

37 - حسن بن على بن ابى رافع

38 - حسن بن الرواح البصرى

39 - حسن بن محمدبن حنفيه

40 - حسين بن عبدالله بن ضمرة

41 - حسين بن على بن الحسين «فرزند امام سجاد (عليه السلام»)

42 - حكم بن عتيبه

43 - حبيب بن ابى ثابت

44 - حميدبن مسلم كوفى

45 - حرين كعب ازدى كوفى

46 - حطان بن خفاف

47 - حصين بن عمر و الهمدانى

48 - حكيم ين جبيربن مطعم

49 - حفص بن عمر انصارى

50 - حبيب بن حسان

51 - حميد بن نافع همدانى

52 - حارث بن فضيل مدنى

53 - حكيم بن حكيم بن عباد

54 - حذيم بن سفيان اسدى

55 - حسن بن عماره

56 - حكيم بن صهيب الصيرفى

57 - حارث بن جارود تيمى

58 - حسان عامرى

59 - حذيم بن شريك اسدى

60 - حبيب سحبستانى

61 - خشرم بن يسار مدنى

62 - داوود صرمى

63 - رزين

64 - ربيعة (استاد ابوحنيفه)

65 - رزين بن عبيد

66 - رشيد هجرى

67 - ربيعة بن ابى عبدالرحمان

68 - رباح بن عبيده همدانى

69 - ربيعه بن عثمان تيمى

70 - زيدبن على بن الحسين عليه‌السلام (فرزند امام سجاد عليه‌السلام)

71 - زيدبن الحسن بن على بن ابى طالب عليه‌السلام

72 - زيادبن سوقة الجريرى

73 - زيد العمى البصرى

74 - زيد بن اسلم عدوى

75 - سعيدبن مسيب

76 - سعيدبن جبير

77 - سعيدبن عثمان

78 - سديربن حكيم بن صهيب

79 - سرى بن عبدالله

80 - سليم ين قيس الهلالى الكوفى

81 - سالم بن ابى الجعد

82 - سالم (مولى عمروبن عبدالله)

83 - سلمة بن كهيل

84 - سعدبن سعيدبن قيس

85 - سلمة بن دينار

86 - سلمة بن ثبيط

87 - سماك بن حرب

88 - سليمان بن ابى مغيره

89 - سالم بن ابى حفصة

90 - سعيدبن مرزبان

91 - سعيدبن طريف حنظلى

92 - سعدبن ابى سعيد مقبرى

93 - سعيدبن حرث مدنى

94 - سعيدبن مرجانه مدنى

95 - سليمان (ابو عبدالله بن سليمان العبسى)

96 - سلام بن المستنير الجعفى

97 - سعيد (ابوخالد الصيقل)

98 - سعيدبن حكيم

99 - شيبة بن نعامة الضبى

100 - شر حبيل بن سعد

101 - صالح بن كيسان

102 - صالح بن ابى حسان

103 - صالح بن خوات

104 - صالح بن صالح بن خوات

105 - صفوان بن سليم زهرى

106 - صهيب ابوحكيم الصيرفى

107 - ضحاك بن مزاحم

108 - ضحاك بن عبدالله المشرقى

109 - طلحه بن نضر مدنى

110 - طارق بن عبدالرحمان

111 - طاووس بن كيسان

112 - طلحة بن عمور المدنى

113 - ظالم بن عمرو (ابوالاسود دئلى)

114 - عبدالله بن على الحسين (فرزند امام سجاد عليه‌السلام)

115 - عبدالله بن عقيل بن ابى طالب

116 - عبدالله بن سليمان العبسى

117 - عبدالله بن دينار

118 - عبدالله المستورد المدنى

119 - عبدالله بن ابى ملكية المخزومى المكى

120 - عبدالله بن عطا الهاشمى

121 - عبدالله بن هرمز المكى

122 - عبدالله بن ابى بكر بن عمرو

123 - عبدالله بن عبيدة الزهرى

124 - عبدالله بن ذكوان (ابوالزناد)

125 - عبدالله بن زبيد هاشمى

126 - عبدالله بن عبدالرحمان مدنى

127 - عبدالله بن جعفر

128 - عبدالله بن سعيد بن ابى هند

129 - عبدالله بن شرمة

130 - عبدالله بن محمد بن عمربن على عليه‌السلام

131 - عبدالله بن على بن ابى رافع

132 - عبيدالله بن المغيرة

133 - عبيدالله بن ابى الوشيم

134 - عبيد الله بن مسلم العمرى

135 - عبيد الله بن عبدالرحمان

136 - عبدالله بن ابى الجعد

137 - عامربن واثلة الكنانى (ابا الطفيل)

138 - عامربن السمط (ابا يحيى)

139 - على بن ثابت

140 - عيسى بن على

141 - عايذ الاحمسى

142 - عمران بن ميثم التمار

143 - عبدالله بن محمد الجعفى

144 - عبدالملك بن عطابن ابى الرباح

145 - عقبة بن بشير

146 - عبد الرحمان «القصير»

147 - عبدالمؤمن (بن قاسم بن قيس...)

148 - عمارة الانصارى

149 - عبدالله البرقى

150 - عبدالغفار بن القاسم.

151 - فرات بن احنف العبدى

152 - فليح بن بكير الشيبانى

153 - فرزدق شاعر «ابافراس»

154 - القاسم بن عوف الشيبانى

155 - القاسم بن محمد بن ابى بكر

156 - القاسم بن عبدالرحمان

157 - كيسان بن كليب

158 - كنكر «ابوخالد كابلى»

159 - محمدبن جبير بن مطعم

160 - محمد بن على بن الحسين عليه‌السلام «امام باقر (عليه السلام»)

161 - منهال بن عمرو اسدى

162 - مسلم بن على البطين

163 - محمد بن شهاب الزهرى

164 - محمد بن عمربن على عليه‌السلام

165 - مالك بن عطية

166 - محمد بن قيس الانصارى

167 - منذر الثورى

168 - ميمون القداح

169 - ميمون البان

170 - معروف بن خربوذ

171 - يحيى بن ام الطويل المطعمى

172 - ام البرا «گفته شده است و همان حبابه والبيه مى باشد» (413)

شيخ مفيد (رحمة الله عليه) (414) در كتاب اختصاص تنها نام پنج تن از اصحاب امام سجاد عليه‌السلام را به اين شرح ياد كرده است: ابو خالد الكابلى، يحيى بن ام الطويل، معطم (محمدبن جبيربن مطعم)، سعيدبن المسيب المخزومى، حكيم بن جبير. (415)

علت اين كه شيخ مفيد تنها به ذكر پنج تن از شاگردان امام سجاد عليه‌السلام اكتفا كرده است، چه بسا روايتى باشد كه فضل بن شادان نقل كرده است. او مى گويد:

در نخستين مراحل امامت امام على بن الحسين عليه‌السلام اولين اصحاب آن حضرت تنها پنج نفر بودند: سعيد بن جبير، سعيد بن المسيب، محمدبن جبيربن مطعم، يحيى بن ام طويل، ابو خالد الكابلى كه نام او «وردان» و لقبش كنكر بوده است. (416)

فرقى كه عبارت مفيد با عبارت روايت فضل بن شاذان مشهود مى باشد اين است كه در عبارت مفيد به جاى سعيد بن جبير نام حكيم بن جبير آمده است و البته هر دو از اصحاب امام سجاد عليه‌السلام بوده اند.

ابن شهرآشوب در كتاب مناقب ضمن اين كه نام گروهى از اصحاب امام سجاد عليه‌السلام را بر شمرده است مى گويد: آن دسته از كسانى كه از شاگردان امام سجاد عليه‌السلام بوده و قبلا محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درك كرده و از اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شمار مى آيند عبارتند از: جابربن عبدالله انصارى، عامربن واثلة كنانى، سعيدبن مسيب (ابن) حزن و سعيدبن جهان الكنانى. (417)

## ممتازترين اصحاب امام سجاد عليه‌السلام

از روايتى استفاده مى شود كه امام صادق عليه‌السلام سه نفر از اصحاب امام سجاد عليه‌السلام را مبرزترين و آشناترين چهره در ميان اصحاب آن حضرت دانسته است.

173 - ابو خالد الكابلى

174 - يحيى بن ام الطويل

175 - جبيربن مطعم (418)

از اين روايت چنين استشمام مى شود كه پس از شهادت حسين بن على عليه‌السلام امر امامت على بن الحسين بر بسيارى از شيعيان مخفى بوده، و بحران فكرى بر ايشان مستولى گشته است به گونه اى كه در مرحله نخست سه نفر پيشگام طريق معرفت امام بوده اند و بتدريج، ديگران به آنان پيوسته اند.

در روايتى ديگر از امام موسى بن جعفر عليه‌السلام چنين نقل شده است:

«هنگامى كه قيامت بر پا شود، منادى يكايك اصحاب ائمه را فرا مى خواند... تا آنجا كه ندا مى دهد: كجايند ياران و اصحاب على بن الحسين عليه‌السلام! پس در پاسخ او جبيربن معطم، يحيى بن ام الطويل، ابو خالد كابلى و سعيد بن مسيب مى ايستند. (419)

روايت فضل بن شاذان كه در چند سطر قبل آن را يادآور شديم نيز پيشگام ترين چهره ها را در ميان اصحاب امام، پنج نفر دانسته است.

## ويژگيهايى از زندگى اصحاب امام سجاد عليه‌السلام

### يحيى بن ام الطويل

يحيى بن ام الطويل از جمله شخصيتهايى است كه در تمام رواياتى كه نام اصحاب ممتاز امام سجاد عليه‌السلام را در بردارد از او ياد شده است و رواياتى كه درباره شخصيت عملى و سياسى او نقل گرديده به چهره معنوى و شيعى وى تبلورى ويژه بخشيده است.

از برخى منابع چنين استفاده مى شود كه وى فرزند دايه امام سجاد عليه‌السلام بوده است. (420) اين ارتباط نزديك مى تواند از عواملى به شمار آيد كه انديشه و روح يحيى را با محبت و ولايت و معرفت امام پروريده است.

يمان بن عبيدالله مى گويد:

يحيى بن ام طويل را در ميدان بزرگ كوفه مشاهده كردم كه ستبر ايستاده بود و فرياد مى زد: اى دوستان خدا! ما بيزاريم از آنچه شما بدان گوش مى دهيد و در كنار گوش شما نجوا مى كنند! هر كس به على عليه‌السلام دشنام دهد، لعنت خدا بر او باد.

ما از خاندان مروان بيزار و متنفريم...

يحيى با صدايى آهسته تر ادامه داد: هر كس دوستان خدا را دشنام مى دهد با او ننشينيد و هر كس در راه و روش ما ترديد دارد به او رو نيندازيد و از وى مدد نجوييد و بدانيد كه اگر يكى از برادران شما مورد بى توجهى شما قرار گيرد تا ناگزير شود اظهار نياز و فقر كند، به او خيانت كرده ايد... (421)

از متن روايت دانسته مى شود كه يحيى در شرايطى فرياد به حمايت از على عليه‌السلام بلند كرده است كه مروانيان بر پيكر اسلام و جامعه اسلامى مى تاخته و دشنام به خاندان رسالت را رواج مى داده اند.

اين چنين بوده است كه امام باقر عليه‌السلام درباره شخصيت شجاع و ممتاز وى فرموده است:

يحيى بن ام طويل شخصيتى هماره جوانمرد و بى باك بود. (422)

ارتباط نزديك او با على بن الحسين عليه‌السلام و حمايت علنى وى از على بن ابى طالب عليه‌السلام و توهين آشكارش به سياستمداران اموى و همگامان آنان، سبب شد تا در شهر واسط به دست حجاج بن يوسف به شهادت رسد. (423)

حجاج پس از دستگيرى يحيى و تسلط بر وى، نخست از او خواست تا على عليه‌السلام را لعن كند ولى او كه هرگز تن به چنين كارى نمى داد مورد خشم حجاج قرار گرفت و به دستور وى دستها و پاهايش، قطع و به شهادت رسيد.

در تاريخ شهادت وى، زمان دقيقى ياد نشده است ولى از قرينه هايى مى توان گفت كه شهادت يحيى بن ام طويل در ميان سالهاى 84 تا 95 بوده است، زيرا با توجه به اين كه شهادت وى در شهر واسط بوده و شهر واسط در سال 84 هجرى ساخته شده (424) و از سوى ديگر مرگ حجاج در سال 95 رخ داده است، (425) به دست مى آيد كه به هر حال يحيى بن ام طويل در سالهاى ميان 84 - 95 هجرى به دست حجاج شهيد گشته است.

### سعيد بن جبير

سعيد بن جبير نيز بنابر روايت فضل بن شاذان، يكى از پنج صحابى امام سجاد عليه‌السلام است كه پيشتاز وادى ولايت و معرفت بوده اند.

او در ميان علماى خويش، شخصيتى نكته سنج و صاحب نظر و منتقد بود. در حالات معنوى و عبادى او نوشته اند: قرآن را در دو ركعت نماز قرائت مى كرد.

سعيد بن جبير از جمله عالمان شيعى است كه به جرم پيروى از مكتب معرفتى اهل بيت و بيزارى از خلفاى جور به دست حجاج به شهادت رسيد. (426)

در روايتى از امام صادق عليه‌السلام شخصيت و سرگذشت سعيدبن جبير چنين ياد شده است:

سعيدبن جبير از پيروان ديرپاى على بن الحسين عليه‌السلام و مورد تمجيد آن حضرت بود. شهادت او به دست حجاج، سببى جز پايبندى او به ولايت و امامت على بن الحسين عليه‌السلام نداشت. او در طريق حق ره مى پيمودند. چنين نقل شده است كه وقتى حجاج با سعيد بن جبير روبرو شد، براى اهانت به شخصيت سعيد، نام او را با تعبيرى زشت ياد كرد و گفت: آيا تو همان «شقى بن كسير» «بدبخت فرزند انسان در هم شكسته» هستى؟

سعيد كه نام واقعيش در بردارنده معناى سعادت و نيكبختى و كامروايى بود به حجاج گفت: مادرم كه مرا زاده بهتر مرا مى شناخته كه نام نيكبخت «سعيد» را بر من نهاده است.

حجاج گفت: نظرت درباره ابوبكر و عمر چيست؟ آيا بهشتيند يا جهنمى؟

سعيد كه مى دانست حجاج با اين پرسش مى خواهد بهانه اى براى كشتن او پيدا كند، سعى كرد تا چنين بهانه اى به دست او ندهد، از اين رو پاسخ داد: اگر وارد بهشت شده و مردمانش را يكايك وارسى كرده بودم و اگر وارد جهنم گشته و ساكنانش را شناسايى كرده بودم، مى توانستم پاسخ تو را بدهم!

حجاج: پس بگو سخنت درباره خلفا چيست؟

سعيد: من وكيل ايشان و ماءمور بررسى كارهاى آنان نبوده ام!

حجاج: مى خواهم بدانم كدام يك از آنان در نظر تو محبوبترند؟

سعيد: آگاهى به اين مطلب در اختيار خداست، زيرا او به نهان و آشكار خلق آگاهى دارد!

حجاج: ظاهرا بنا ندارى مرا تصديق كنى و پاسخم را به درستى بدهى؟!

سعيد: نه آنچه من درصدد آنم، اين است كه فعلا در مقام ضديت با تو پاسخ ندهم؟! (427)

ابن جرير طبرى، علت كشته شدن سعيد بن جبير را چيز ديگرى مى داند و مى نويسد:

«وى همراه ياران عبدالرحمان بن اشعث برضد حجاج قيام كرده بود و به اين جرم كشته شد». (428)

اين نكته تاريخى منافاتى با بيان امام صادق عليه‌السلام ندارد زيرا به هر حال كسانى چون سعيد بن جبير، با عداوت عميقى كه نسبت به دستگاه اموى و فردى چون حجاج داشتند، انتظار مى رفت كه اگر پايگاهى براى مبارزه با آنان ببينند از آن پايگاه براى اضمحلال حجاج و خلافت امويان استفاده كنند.

مسعودى در ماجراى شهادت سعيد بن جبير مطالبى را ثبت كرده است كه به روايت امام صادق عليه‌السلام نزديكتر است. او مى نويسد:

«... حجاج به سعيدبن جبير گفت: درباره خلفا چه مى گويى؟

سعيد گفت: مرا به كار آنها نگماشته اند.

حجاج: مى خواهى تو را چگونه بكشم؟

سعيد: هر طور خودت مى خواهى بكش، زيرا هر شكلى را انتخاب كنى، من در آخرت همان گونه از تو انتقام خواهم گرفت.

حجاج دستور داد تا سعيد را بيرون برند و بكشند وقتى كه سعيد را بيرون ميبردند خنده اى كرد! حجاج از سعيد درباره خنده اش توضيح خواست.

سعيد گفت: به جراءت احمقانه تو و حلم و بردبارى خدا مى خندم.

سعيد را با چهره بر زمين افكندند تا سرش را جدا كنند. در اين فاصله سعيد به يگانگى خدا و حقانيت پيامبر و كفر حجاج شهادت داد و گفت: خدايا پس از من حجاج را بر هيچ كس مسلط مكن و به او فرصت مده تا پس از من كسى را بكشد.

حجاج پس از شهادت سعيدبن جبير بيش از پانزده روز زنده نبود و به بيمارى آكله «خوره» مبتلا گرديد و مرد.

پس از كشته شدن سعيد، حجاج تحت فشارهاى روانى قرار داشت و همواره مى گفت: سعيدبن جبير با من چكار دارد كه هر وقت مى خواهم بخوابم گلوى مرا مى گيرد! (429)

شهادت سعيد به دست حجاج در سال 94 هجرى رخ داد (430)

### رُشيد هجرى

رشيد هجرى از جمله شخصيتهاى كم نظير شيعه است كه محضر چهار امام را درك كرد.

او نخست از شيعيان مخلص على بن ابى طالب عليه‌السلام بود و پس از شهادت آن حضرت در زمره اصحاب حسن بن على و حسين بن على عليه‌السلام و سپس در شمار ياران و شيعيان امام سجاد عليه‌السلام قرار گرفت و در اين دوره بود كه به دست عبيدالله بن زياد، به جرم شيعه بودن و تبرى از خلفاى جور، مظلومانه شهيد شد.

رُشيد از جمله كسانى بود كه على بن ابى طالب عليه‌السلام خبر شهادت و چگونگى كشته شدنش را به وى خبر داده و از او آگاهانه در مسير تشيع و عشق به خاندان ولايت و امامت، دار خويش را بر دوش مى كشيد و در انتظار تحقق وعده امامش بود.

ابى حيان بجلى مى گويد من به «قنواء» دختر رشيد هجرى گفتم: آنچه از پدرت مى دانى و از او شنيده اى برايم بازگو!

دختر رُشيد گفت: از پدرم شنيدم كه مى گفت: اميرالمؤمنين، على عليه‌السلام به من فرمود: اى رُشيد! چگونه صبر و شكيبايى خواهى ورزيد آن زمانى كه عنصرى پس از بنى اميه تو را نزد خود احضار كند و دستها و پاها و زبانت را قطع كند!

به آن حضرت گفتم: اى امير مؤمنان آيا فرجام اين مشكلات به بهشت است (و در راه خدا و براى خدا و دين او مشكلات بر من وارد مى شود)؟

على عليه‌السلام فرمود: آرى اى رُشيد، تو در دنيا و آخرت با من خواهى بود.

آن گاه «قنواء» - دختر رُشيد - چنين ادامه داد:

به خدا سوگند! روزگارى سپرى نشد مگر اين كه عبيدالله بن زياد آن عنصر پست و پليد دستگاه اموى، ماءمورانى را براى دستگيرى پدرم فرستاد. وقتى پدرم را به قصر او وارد ساختند، ابن زياد از وى خواست از على عليه‌السلام دورى بجويد و اظهار بيزارى كند! اما پدرم از اين كار امتناع ورزيد.

ابن زياد گفت: پيشگويى سرورت على بن ابى طالب عليه‌السلام درباره كشته شدن تو چه بوده است؟

رُشيد: مولا و دوستم به من خبر داده است كه تو مرا به برائت از على عليه‌السلام اجبار مى كنى و من از مولا على عليه‌السلام تبرى نمى جويم آن گاه تو دستها، پاها و زبان مرا جدا مى كنى!

ابن زياد: به خدا سوگند كارى خواهم كرد كه سخن مولايت على عليه‌السلام تحقق نيابد و دروغ و باطل شود!

ابن زياد دستور داد تا دستها و پاهاى رُشيد را قطع كردند و به زبانش آسيبى نرساندند.

قنواء مى گويد: در حالى كه دستها و پاهاى پدرم جدا شده بود از او پرسيدم: آيا دردى احساس مى كنى؟ پدرم گفت: دخترم خير، مثل اين است كه در ازدحام مردم قرار گفته باشم.

پدرم را از قصر ابن زياد بيرون آوردند، مردم براى مشاهده وضع او دورش ‍ حلقه زدند.

پدرم رو به مردم كرد و گفت: كاغذ و قلمى بياوريد تا مسايل آينده را برايتان بازگويم!

سخنان رُشيد افشاگرى عليه ابن زياد و دستگاه اموى به شمار مى آمد، از اين رو ابن زياد دستور داد تا زبان پدرم را نيز قطع كردند و پدرم در همان شب جان سپرد. (431)

### ابوخالد كابلى

ابوخالد كابلى كه او را كنكر يا وردان نيز ياد كرده اند از كسانى است كه نخست در خدمت محمد بن حنفيه بود و روزگار درازى به عنوان امام به وى اعتقاد داشت تا اين كه روزى نزد محمد بن حنفيه آمد و او را به حرمت و منزلت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام سوگند داد تا حقيقت را در امر امامت بر او روشن سازد.

محمد بن حنفيه به ابو خالد گفت: سوگند بزرگى را در برابرم نهادى. بدان كه امام و پيشواى من و تو و همه مسلمانان على بن الحسين عليه‌السلام است.

از اين زمان به بعد ابو خالد به جانب على بن الحسين عليه‌السلام آمد، در نخستين ملاقات امام سجاد عليه‌السلام به او فرمود: مرحبا اى كنكر تو تاكنون نزد ما نمى آمدى، چه اتفاقى افتاده كه اينجا آمدى؟

ابو خالد با شنيدن اين سخن تواضع كرد و سجده شكر براى خداوند به جا آورد و گفت: خداى را سپاس كه نمردم و امامم را شناختم؟

امام سجاد عليه‌السلام فرمود: از كجا امامت را شناختى؟

ابوخالد گفت: از اين كه شما مرا به اسمى خوانديد كه مادرم بر من نهاده و كسى از آن خبر نداشته است! من در گذشته فاقد بصيرت و معرفت بودم و به اين پندار كه محمد بن حنفيه امام است! به او خدمت مى كردم ولى اكنون دانستم كه شما امام بحق هستيد و اطاعت شما بر من و هر مسلمانى ضرورى است. (432)

ابوخالد پس از اين تاريخ، روزگار درازى را در خدمت على بن الحسين عليه‌السلام باقى ماند و در زمره ياران ويژه آن حضرت در آمد تا آنجا كه در روايتى او از پيشگامان اصحاب شناخته شده است. (433)

گذشته از ابعاد معرفتى ابوخالد و مراتب پيوند او با امام سجاد عليه‌السلام، در زندگى اين شخصيت شيعى، نشانه هايى نيز از جو خفقانى كه خلفا براى دوستان اهل بيت و معتقدان به مكتب امامت پديد آورده بودند، مشهود است. زيرا در همان دوره اى كه يحيى بن ام الطويل به دست حجاج شهيد گشت، كسانى چون ابوخالد نيز در معرض تعقيب و تعديد حجاج قرار داشتند ولى ابوخالد به سوى مكه گريخت و خويش را مخفى داشت و از چنگال حجاج رهايى يافت. (434)

### سعيدبن مسيب

چنان كه قبلا نيز ياد گرديد، سعيدبن مسيب از شمار پنج حوارى امام سجاد عليه‌السلام مى باشد. از امتيازها و افتخارات او اين است كه به وسيله اميرالمؤمنين عليه‌السلام رشد يافته و تربيت شده بود. زيرا جدش - حزن - وصى خويش را على عليه‌السلام قرار داده بود. (435)

سعيد بن مسيب در ميان اصحاب امام سجاد عليه‌السلام از فقها به شمار مى آمد چنان كه در روايتى امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد: از پدرم على بن الحسين عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: سعيد بن مسيب از همه مردم به مسايل گذشته آگاهتر است و شرايط زمانش را بهتر درك مى كند. (436)

علت اين كه امام سجاد عليه‌السلام او را آگاه به زمان دانسته اند، شايد اين باشد كه وى علاوه بر فقه اماميه، بر فقه اهل سنت نيز آگاهى داشت و براى اهل سنت براساس باورهاى خودشان فتوا مى داد و اين نبود مگر به خاطر اين تقيه و همين تقيه و همين بود كه در نهايت شر حجاج را از او دور داشت و مانع كشته شدن او گرديد. (437)

وى در سال 15 هجرى تولد و در سال 95 وفات يافت.

ابن حجر عسقلانى در كتاب «تقريب التهذيب» درباره شخصيت او مى نويسد:

سعيد بن مسيب يكى از علما و فقهاى گرانقدر است و همگان اتفاق نظر دارند كه روايات مرسل او - يعنى؛ رواياتى كه بدون ذكر سلسله سند ياد كرده است - صحيح ترين روايات مرسل به حساب مى آيد. ابن مدينى درباره او گفته است: در ميان تابعين شخصى را از نظر گستردگى دانش چون او نمى شناسم. (438)

### جابربن عبدالله انصارى

جابربن عبدالله از صحابى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از پيشتازان راه ولايت و امامت على بن ابى طالب عليه‌السلام است. (439)

جابر افتخار دارد كه پس از على عليه‌السلام دوران امامت حسن بن على عليه‌السلام و حسين بن على عليه‌السلام و امام سجاد عليه‌السلام را درك كرده و سلامم و پيام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به امام باقر عليه‌السلام رسانده است.

توفيق او در ملاقات پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پنج امام، حكايت از كثرت سن او دارد و اعتقاد بر اين است كه او آخرين صحابى است كه چشم از جهان فرو بسته است. (440)

او در مسجد مدينه مى نشست و گاه مانند كسى كه در انتظار فرزند گمشده اش و در اشتياق ملاقات او نام فرزندش را بر زبان آورد، مى گفت: «يا باقرالعلم».

مردم كه سر سخن او را نمى دانستند و منظور او را درك نمى كردند و از سخنى كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود بود اطلاعى نداشتند، گمان مى كردند كه جابر در نتيجه كهولت سن، هذيان مى گويد. در حالى كه او در انتظار ملاقات فرزندى از نسل على بن الحسين عليه‌السلام بود كه وى را «باقر» لقب دهند.

اين وعده اى بود كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شخص ‍ جابر داده و به او فرموده بود: تو آن قدر عمر خواهى كرد تا «محمد بن على» را ملاقات كنى، چون او را ملاقات كردى سلام مرا به او برسان!

جابر سرانجام به ديدار محمد بن على عليه‌السلام، باقرالعلم نايل شد و سلام رسول خدا را به او ابلاغ كرد و از آن پس جابر خانه امام سجاد عليه‌السلام مى آمد تا از محضر امام سجاد عليه‌السلام و فرزندش محمدبن على بهره گيرد. (441)

پيامى كه جابر از رسول خدا براى امام باقر عليه‌السلام به همراه داشت، علاوه بر اين كه آگاهى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مسايل آينده زمان و امت و خاندان خود را مى رساند، مى توانست در آن دوره پر آشوب كه هرج و مرج فكرى بر انديشه مسلمانان سايه افكنده بود و از هر گوشه مدعيان و قدرت جويان سر برآورده بودند، خود ملاك و معيارى باشد تا حق جويان، خط ولايت و امامت را گم نكنند و در دام مدعيان دروغين گرفتار نشوند.

جابر با كهولت سن، از شهامت ويژه اى برخوردار بود، چه اين كه در آن شرايط كه امويان سعى در زدودن نام على عليه‌السلام از سينه مسلمانان داشتند و تبليغاتشان بر محور دشنام به آن تمركز يافته بود، جابر از كسانى بود كه در شهر مدينه - شهرى كه بيش از هزار اموى و جاسوس دستگاه خلافت در آن زندگى مى كرد - راه مى رفت و گاه بر عصايش تكيه مى زد و در برابر ديد همگان و نيز در مجالس عمومى مى گفت: على خير البشر فمن ابى فقد كفر يعنى؛ على برترين انسان است و كسى كه اين حقيقت را انكار كند به حقيقت كفر ورزيده و كفران نعمت كرده است و سپس مى گفت: اى جمعيت انصار، فرزندانتان را با دوستى على عليه‌السلام تربيت كنيد و فرزندى كه اين دوستى را نپذيرد بايد در پاكدامنى مادرش ترديد كرد. (442)

در جريان تسلط حجاج بر مدينه، جابربن عبدالله نيز از كسانى بود كه به حكم حجاج بايد كشته مى شد زيرا به شكلى آشكار از خاندان رسالت و على عليه‌السلام تبليغ مى كرد و آنان را مى ستود. اما كهولت سن جابر و صحابى بودن او در ميان مردم مدينه جايگاهى به وى بخشيده بود كه حجاج بر اساس محاسبات سياسى كشتن او را به نفع سلطه خود نديد و از او چشم پوشيد. (443) و چه بسا پيش بينى مى كرد كه او بزودى خواهد مرد و نيازى به كشتنش نيست!

توجه به شخصيت و سابقه جابربن عبدالله و كسانى چون او، از آن جهت اهميت دارد كه حضور ايشان در جمع اصحاب امامان عليه‌السلام خود حجتى بر منزلت ائمه عليه‌السلام بوده است و جويندگان حقيقت را به كوثر ولايت و امامان رهنمود شده آنچه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره ائمه شنيده بودند براى مردم باز مى گفتند.

بايد يادآور شد كه جابربن عبدالله تنها صحابى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوده كه در ميان اصحاب امام سجاد عليه‌السلام حضور داشته است، بلكه عامرين واثله كنانى نيز كسى است كه هم از اصحابه به شمار آمده و هم از اصحاب امام سجاد عليه‌السلام شمرده شده است.

### عامر بن واثله كنانى

عامر به سال رخداد جنگ احد تولد يافت و هشت سال از زندگى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شاهده بود. (444)

ابن اثير جزرى (555 - 630 هجرى) درباره وى مى نويسد:

«او از اصحاب و دوستداران على بن ابى طالب عليه‌السلام بود و در تمامى صحنه هاى همراه و همگام با آن حضرت حضور داشت، او شخصيتى ثقه و امين مى باشد. » (445)

ابن اثير مى افزايد كه عامرين واثله به فضل ابوبكر و عمر و ديگران اعتراف داشته ولى على بن ابى طالب عليه‌السلام را بر تمامى آنان مقدم مى داشته است.

اين سخن ابن اثير در صورتى كه واقعيت داشته باشد مى تواند ناشى از تقيه باشد زيرا بنابر نقل خود وى، عامر در پايان عمر ساكن مكه بوده است و مطالعه تاريخ در سالهاى حاكميت امويان و مروانيان مى رساند كه جو تهديد و ارعاب عليه شيعه، بر شهرهاى مدينه و كوفه حاكم بوده است تا چه رسد به محيط مكه!

البته برخى عامربن واثله را به كيسانى بودن متهم كرده اند و گفته اند او به امامت محمد بن حنفيه اعتقاد يافته و در قيام مختار شركت فعال داشته و پرچم را بر دوش گرفته است (446) و پس از آن نيز در قيام ابن اشعث كه در سالهاى (81-85 هجرى) رخ داده حضورى آشكار داشته و از آن قيام جان سالم به در برده است. (447)

ولى علامه مامقانى كيسانى بودن عامر را رد كرده و او را موثق شمرده است، چه اين كه در كتاب كافى عمربن واثله رواياتى از امام سجاد عليه‌السلام و امام باقر عليه‌السلام دارد و كسى كه از كيسانيه باشد اعتقاد به امامت ايشان ندارد تا از آنان نقل حديث كند.

علامه مامقانى احاديثى را كه حكايت از تمايل عامر به امامت و اعتقاد وى به رجعت محمد بن حنفيه دارد، ساختگى مى داند و مى گويد كسى چون عامر كه از شيعيان على عليه‌السلام بلكه از خواص و از اصحاب سر آن حضرت بوده قطعا از ابتلا به انحراف در ميسر ولايت مصونيت لازم را دارا بوده است. (448)

عامرين واثله نيز آخرين صحابى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شمرده شده، به گونه اى كه پس از مرگ وى كسى از اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باقى نبوده است.

درباره جابر نيز اين سخن گفته شده است و ما آن را يادآور شديم ولى تحقيق نشان مى دهد كه وفات جابر در سال 74 هجرى و يا در نهايت، سال 78 هجرى بوده است (449) در حالى كه وفات عامربن واثله را در سال 100 يا 110 هجرى دانسته اند. (450)

بنابراين ممكن است كسانى كه جابر را آخرين فرد از صحابه ياد كرده اند، نظر به خصوص صحابه اى داشته اند كه در مدينه باقى بوده اند. و اما عامر چنان كه از برخى منابع استفاده شد بخشى از روزگارش را در كوفه و بخش ‍ نهايى عمر را در مكه ساكن بوده است.

### ابو حمزه ثمالى

ابوحمزه ثمالى كه نامش را ثابت دينار ياد كرده اند از راويان و شيعيانى است كه افتخار دارد زمان چهار امام يعنى؛ على بن الحسين، محمد بن على، جعفر بن محمد و نيز بخشى از عصر امامت موسى بن جعفر عليهم‌السلام را درك كند و از محضر علم و معنويت آنان سود جويد.

حضرت رضا عليه‌السلام به وى لقب لقمان زمان را داده است (451) و در برخى روايات ابوحمزه به عنوان سلمان زمان ياد شده است. (452)

امام صادق عليه‌السلام به وى فرمود: است: اى ابوحمزه، من هرگاه تو را مى بينم احساس راحتى و آرامش مى كنم.

از ادامه كلام امام صادق عليه‌السلام با ابوحمزه، علت احساس آرامش آن حضرت با مشاهده كسانى چون ابوحمزه، چنين استفاده مى شود كه چون گروهى از شيعيان بر اساس توهمات و يا دسيسه هاى عناصر ناصالح گرفتار فرقه هاى باطلى مانند كيسانيه و زيديه شده بودند، از اين رو شيعيانى چون ابوحمزه كه خدمت امام سجاد عليه‌السلام و امام باقر عليه‌السلام را درك كرده معارف ايشان را دريافت داشته بود مى توانست هدايتگر ديگران به امامت حقه و ولايت ائمه معصومين عليه‌السلام باشد.

ابوبصير مى گويد: حضور امام صادق عليه‌السلام بار يافتم. امام احوال ابوحمزه را از من جويا شد. گفتم وقتى از او جدا شدم بيمار بود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: وقتى به ديارت بازگشتى، سلام مرا به او ابلاغ كن و به او بگو كه در ماه... و روز... چشم از جهان خواهد بست.

از اين كه امام عليه‌السلام سخن از مرگ ابوحمزه به ميان آورد، ظاهرا ابوبصير به فكر افتاد تا از رابطه شيعيان با ائمه خويش در جهان آخرت سئوال كند. از اين رو ابوبصير مى گويد از امام پرسيدم: آيا شيعيان شما با شما خواهند بود؟

امام صادق عليه‌السلام پاسخ داد: آرى به شرط اين كه از خدا بيم داشته باشند و رهنمودهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رعايت كنند و در نظر گيرند و از گناهان پرهيز نمايند. كسى كه چنين باشد با ما و در رتبه ما خواهد بود. (453)

فرزند ابوبصير كه روايت فوق را از پدر نقل كرده است مى گويد: ما در همان سال از مدينه به كوفه بازگشتيم و ديرى نپاييد كه ابوحمزه وفات يافت.

از مقايسه اين روايت با رواياتى كه مى گويد ابوحمزه اندكى از زمان امامت موسى بن جعفر عليه‌السلام را نيز درك كرده است استفاده مى شود كه وى بيش از يك سال از امامت امام كاظم را درك نكرده است و وفات او حدود سال 149 هجرى بوده چه اين كه رحلت امام صادق عليه‌السلام در سال 148 هجرى رخ داده است.

به هر حال همه علماى رجال شيعه، ابوحمزه را در نهايت وثاقت دانسته اند و برخى گفته اند كه وى در زمينه تفسير قرآن، كتابى ويژه داشته است و رساله حقوق امام سجاد عليه‌السلام نيز از طريق ابوحمزه به ديگر راويان منتقل شده است. (454)

### ابان بن تغلب

ابان بن تغلب در ميان شاگردان و اصحاب امام سجاد عليه‌السلام از جمله درخشان ترين چهره هاى علمى و فقهى به شمار مى آيد. و از نظر علماى رجال در اوج وثاقت و امانت قرار دارد.

از ويژگيهاى ابان بن تغلب اين است كه علاوه بر انديشمندان اماميه، بسيارى از علماى اهل سنت او را موثق و روايات او را مورد اطمينان و اعتماد دانسته اند با اين كه به شيعه بودن او و حتى پايبندى شديد وى به مبانى شيعى اقرار كرده اند.

علامه مامقانى مى نويسد: وثاقت و منزلت رفيع ابان بن تغلب، نزد هر دو گروه - اماميه و اهل سنت - مورد اتفاق نظر است تا آن جا كه نيازى به ترسيم چهره علمى و معنوى او احساس نمى شود.

گروهى از عالمان اهل سنت چونان احمد، يحيى، ابوحاتم، نسائى، ابن عدى، ابن عجلان، حاكم، عقيلى، ابن سعد، ابن حجر، ابن حيان، ابن ميمونه، ذهبى، ازدى و گروهى ديگر با وجود اعتراف به امامى بودن او، وى را امين و رواياتش را قابل اعتماد شمرده اند. (455)

شيخ طوسى (رحمة الله عليه) در الفهرست مى نويسد: ابان بن تغلب شخصيتى مورد اطمينان، جليل القدر و داراى جايگاهى بزرگ در ميان اصحاب ماست، او على بن الحسين، محمدبن على، و جعفربن محمد عليه‌السلام را ملاقات كرده و از ايشان بهره علمى برده است و از اين بزرگواران روايت مى كند.

ابان بن تغلب نزد ائمه سه گانه (امام سجاد، امام باقر، امام صادق عليه‌السلام) ارج و منزلتى ويژه داشته است. چنان كه امام باقر عليه‌السلام به او فرمود: اجلس فى مسجد المدينه و افت الناس فانى احب ان يرى فى شيعتى مثلك يعنى؛ در مسجد مدينه جلوس داشته باش و براى مردم فتوا بده و احكام الهى را بيان كن، زيرا من دوست دارم كه در ميان شيعيانم كسانى چون تو و چهره هاى فقيه و عالمى همانند تو شناخته شوند و در معرض ديد همگان قرار گيرند.

از امام صادق عليه‌السلام نيز روايت شده است كه به ابان بن تغلب فرمود: اى ابان با مردم مدينه مناظره كن زيرا من دوست دارم كه كسانى مانند تو روايت كننده حديث من باشند و از اصحاب و ياران من به شمار آيند. (456)

اين تعبيرها مى رساند كه مقام علمى و لياقت ابان براى انتقال دادن معارف دين و علوم اهل بيت عليه‌السلام به مردم از سوى امام عليه‌السلام مورد پذيرش قرار گرفته و امضا شده است.

ابان بن ثغلب در زمان حيات امام صادق عليه‌السلام چشم از جهان فروبست و خبر وفات او امام صادق عليه‌السلام را در غم و اندوه فروبرد به گونه اى كه پس از شنيدن خبر وفاتش فرمود: «مرگش ابان قلبم را به درد آورد». (457)

او شخصيتى بود كه از قاريان، فقيهان و لغت شناسان به شمار مى آمد و كتابى در مشكلات مفاهيم و معارف قرآن تصنيف كرده بود.

نجاشى (رحمة الله عليه) در كتاب رجال خويش مى نويسد: ابان بن تغلب در همه فنون دانش - در قرآن، فقه، حديث، ادب و لغت - بر ديگران برترى داشت. (458)

ابراهيم نخعى كه خود از علماى اهل سنت است مى گويد: ابان در هرگونه دانش - در قرآن، فقه، حديث، ادب و لغت و نحو - پيشتاز و پيشگام بود. ابن واقعيت مى رساند كه ابان در علم قرائت از قراء و صاحب صحاح و قاموس، و در علم فقه از بوحنيفه و شافعى و مالك بن انس و احمدبن حنبل پيشتازتر بوده و بر آنها سبقت داشته است.

دقت در اين واقعيت مى نماياند كه عالمان شيعى و انديشمندان اماميه و شاگردان ائمه اطهار عليه‌السلام علاوه بر فقاهت در ساير رشته هاى علمى نيز بر ديگران سبقت داشته و آرا و انظار ايشان بنيان رشد علوم را در مراحل بعد پى ريخته است. (459)

## امام سجاد عليه‌السلام و تحكيم و تجديد بناى معارف دين

آنچه از اصحاب امام سجاد عليه‌السلام كه در اين كتاب ياد كرديم و اجمالى از زندگى علمى و موقعيت اجتماعى آنان را آورديم، نمى تواند بدان معنا باشد كه امام عليه‌السلام جز آنان شاگردان سرشناس و مبرزى نداشته اند، بلكه بايد بصراحت اعلام كنيم كه آنچه ياد شده در برابر آنچه ياد نكرده ايم بسيار اندك است.

هدف از آوردن نمونه هاى ياد شده، صرفا ارائه ترسيمى اجمالى از موقعيت و بسيارى ديگر از اصحاب آن حضرت هم در ميدان علم و ادب و هم در صحنه هاى حيات سياسى جامعه نقشى حساس و سازنده داشته اند كه تحقيق و ترسيم همه آنها نياز به مجالى ديگر دارد.

نگاه اجمال به تاريخچه زندگى اصحاب امام سجاد عليه‌السلام در كنار همه درسها و نكته هاى آموزنده اى كه به همراه دارد، اين حقيقت را نيز مى نماياند كه امام سجاد عليه‌السلام در حيات علمى خويش دو نقش ‍ اساسى را ايفا كرده است:

الف) استمرار بخشيدن به حيات علمى نيروهايى كه محضر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام و حسن بن على عليه‌السلام و حسين على عليه‌السلام را درك كرده بودند و براى تحكيم مبانى فكرى و عقيدتى و عبادى خويش نيازمند مرجعى چون على بن الحسين عليه‌السلام بودند. همانند چهره هايى چون:

سليم بن قيس هلالى، (460) ابوالاسود دُئلى، (461) حبيب بن ابى ثابت، (462) جابربن عبدالله انصارى، (463) رشيد هجرى، (464) سالم بن ابى الجعد الشجعى، (465) صهيب ابو حكيم الصيرفى الكوفى، (466) عامربن واثله كنانى (467) و...

اينان كسانى بودند كه از مكتب علمى و تربيتى اميرالمؤمنين عليه‌السلام بهره مند شده و از تعاليم اهل بيت بهره برده بودند و پيشينه آشنايى با معارف ائمه را داشتند.

ب: تجديد بناى پايه هاى معرفت در ميان نسلهايى كه در دوره استبداد امويان و مروانيان گام در محيط دينى و فرهنگى جامعه مى گذاشتند.

امام سجاد عليه‌السلام مى بايست اين نيروهاى را به سوى دانش حقيقى و استوار خويش كه متكى به دانش پيامبر بود، جذب كند و نگاهبان انديشه هاى نو رسته اى باشد كه در آينده بايد از نيروهاى مطمئن و كار آمد مكتب علمى باقرالعلوم عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام به شمار آيند.

اين گونه است كه ما در ميان اصحاب امام سجاد عليه‌السلام با چهره هاى جوانى آشنا مى شويم كه نام آنان در ميان اصحاب امامان پيشين نيست ولى زمانى كه پى مى گيريم چهره ايشان در ميان اصحاب امام باقر و امام صادق عليه‌السلام همچنان پيداست و چه بسا از ميان همين گروه برخى از روشن ترين چهره هاى اصحاب امام صادق عليه‌السلام را بايد جستجو كرد، همانند:

ابان بن تغلب، اسماعيل بن عبدالرحمن، ابان بن ابى عياش، اسماعيل بن عبدالخالق، بردالاسكاف، ابو حمزه ثمالى، حسين بن على بن الحسين، حبيب سحبستانى، ربيعة بن ابى عبدالرحمان، سالم بن ابى حفص، سعدبن طريف حنظلى، عبدالله بن شبرمه، عبدالمؤمن، ابو محمد فرات، قاسم بن محمد، منهال بن عمرو، ميمون القداح و...

امام سجاد عليه‌السلام در حقيقت پس از شكست ظاهرى نهضت سياسى شيعه عليه خلفاى جور، نهضتى فرهنگى و علمى را آغاز كرد كه بعدها توسط امام باقر عليه‌السلام تداوم يافت و به وسيله امام صادق عليه‌السلام به اوج شكوفايى خود رسيد.

## فقيهان اصحاب امام سجاد عليه‌السلام

از جمله نشانه هاى عظميت حوزه علمى و درسى امام سجاد عليه‌السلام، موقعيت علمى و فقهى اصحاب آن حضرت مى باشد.

در شمار اصحاب و شاگردان امام سجاد عليه‌السلام با چهره هايى مواجه مى شويم كه محققان و رجال نويسان، از ايشان به عنوان فقيه ياد كرده اند. عنوان فقيه مى رساند كه آنان در مسايل معرفتى دين و احكام شريعت صاحب نظر بوده و از چهره هاى برجسته علمى خويش به شمار مى آمده اند و با اين حال خود را به كسب دانش از محضر امام سجاد عليه‌السلام نيازمند مى ديده اند و نزد او رفت و آمد داشته و استماع حديث كرده و يا سئوالهاى خود را براى دريافت پاسخ مطرح مى كرده اند.

در اين كتاب ما درصدد معرفى تمامى اصحاب امام سجاد عليه‌السلام كه از مرتبه فقاهت برخوردار بوده اند نيستيم و تنها به ذكر نمونه هايى بسنده خواهيم كرد، مانند:

«ابان بن تغليب، حبيب بن ابى ثابت «متولد 119 هجرى»، ربيعة بن ابى عبدالرحمان «متولد 136 هجرى»، سعيد بن مسيب «متولد 94 هجرى» طاووس بن كيسان «متولد 106 هجرى»، عبدالله بن ابى بكر بن عمروبن عمروبن حزم انصارى «متولد 120 هجرى » (468)، عبدالله بن شبرمه «متولد 140 هجرى»، قاسم بن محمد بن ابى بكر (469) «متولد 101 هجرى» و...

ابن حجر عسقلانى در كتاب «تقريب التهذيب» بيشتر اينان را كه ياد كرديم از جمله فقيهان دانسته است.

علاوه بر فقيهان، شخصيتهاى آشنا و مبرز ديگرى در ميان اصحاب امام سجاد عليه‌السلام حضور داشته اند كه از دانشيان و فاضلان و نيز مفسران به شمار مى آمده اند، و مانند ابوالاسود دئلى، حسين بن على بن الحسين عليه‌السلام «فرزند امام سجاد (عليه السلام»)، عبدالله بن ذكوان و... كه از عالمان و اهل فضل دانسته شده اند و اسماعيل بن عبدالرحمان «متوافاى 127 هجرى» ابوحمزه ثمالى «متولد 150 هجرى »، ضحاك بن مزاحم (470) «متولد 102 هجرى» كه از جمله مفسران و صاحبان تفسير معرفى شده اند. (471)

## هشدار امام سجاد عليه‌السلام به عالمان

در پايان اين بخش طرح اين موضوع ضرورى است كه وقتى سخن از شاگردان امام سجاد عليه‌السلام و يا ساير ائمه عليه‌السلام به ميان مى آيد بايد دانست كه اولا افراد مختلفى نزد ايشان براى كسب دانش و معارف دين مى آمده اند و اين گونه نبوده است كه تمامى شاگردان و اصحاب روايى آنان از خواص و افراد مورد اطمينان ائمه و شيعه باشند و ثانيا چه بسا كسانى در آغاز، از عناصر صالح و مورد اطمينان امام به حساب مى آمده اند و با انديشه اماميه همراه بوده اند ولى باگذشت زمان و تحولات مختلف سياسى و شبهات دينى به انحراف از خط ائمه عليه‌السلام كشيده مى شده اند و گاهى به عكس، كسانى در آغاز گرفتار سردرگمى و ناآگاهى بوده و سپس با شركت در مجلس علمى امام، مستبصر شده و راه به هدايت برده اند.

بنابراين نبايد تصور كرد تمامى كسانى كه نامشان در زمره راويان حديث و يا اصحاب امام عليه‌السلام ياد شده، از يك منش و روش و انديشه برخوردار بوده، و از نظر عقيده و عمل مورد پذيرش امام عليه‌السلام باشند.

در ميان راويان حديث امام عليه‌السلام بودند كسانى كه دين را در خدمت دنياى خويش در آورده و قرآن و سنت را دستمايه تقرب به حكام جور و وسيله تفاخر قرار داده بودند.

محمد بن مسلم بن شهاب زهرى، از كسانى است كه سر بر آستان خلفاى مروانى ساييده و از خط ولايت انحراف يافته بود. (472)

از اين رو امام سجاد عليه‌السلام به عنوان يگانه فقيه بحق زمان، محمد بن شهاب را كه از فقهاى آن روزگار به شمار مى آمد در نامه اى بشدت مورد سرزنش و هشدار قرار داد كه در حقيقت سخنان امام در آن نامه، هشدار و رهنمودى است به همه دانشمندان و فقيهان در طول تاريخ تا دانش خويش ‍ را قربانى هوسهاى قدرت طلبان و زورگويان نكنند و با تقرب به دستگاه ظالمان، ظلم ايشان را توجيه ننمايند!

اين نامه از يك سو موضوع سياسى امام سجاد عليه‌السلام را عليه حاكمان اموى بيان مى دارد و از سوى ديگر حضور جدى و سازنده آن حضرت در مسايل جارى جامعه را مى رساند و نشان مى دهد كه امام على رغم همه فشارها و تهديدهاى سياسى حكام از نظارت بر مسايل مهم جامعه و نظام دينى غفلت نداشته و بر اصلاح كجيها همتى وافر داشته است.

## نامه امام سجاد عليه‌السلام به محمد بن مسلم زهرى

خداوند ما و تو را از فتنه ها و لغزشگاهها دور بدارد و تو را از فرو افتادن در آتش دوزخ باز دارد و مورد ترحم قرار دهد!

تو اكنون در موقعيتى گرفتار آمده اى كه هر كس وضع تو را بداند بر تو دل مى سوزاند!

نعمتهاى خداوند بر دوش تو سنگينى مى كند: سلامتى بدن، پايدارى عمر، برخوردارى از دانش قرآنى و فقاهت دينى، شناخت سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم...

خداوند در هر نعمتى كه به تو عطا كرده و هر حجتى كه بر تو تمام كرده، تكليفى بر عهده تو نهاده و فرموده است:

لئن شكرتم لا زيدنكم و لئن كفرتم ان عذابى لشديد. (473)

يعنى؛ اگر در برابر نعمتهايى كه به شما ارزانى داشته ام، شكرگزار باشيد نعمتها را بر شما افزون خواهم ساخت و اگر كفران و ناسپاسى كنيد، همانا عذاب من شديد است. » (474)

## مسئوليت عالمان

امام سجاد عليه‌السلام: اى زُهرى! بنگر، فردا كه در پيشگاه خداوند قرار مى گيرى و از نعمتهايى كه بر تو ارزانى داشت است، پرسش مى كند و از حجتهايى كه بر تو تمام كرده، جويا مى شود، تو چه پاسخ خواهى داد؟!

گمان نكن كه خداوند از مثل تويى عذر و بهانه بپذيرد و به تقصير و كوتاهى تو رضا دهد. هرگز! هرگز چنين نيست! خداوند از عالمان؛ در قرآن پيمان گرفته است كه حقايق دين را به مردم باز گويند و آنها را پنهان ندارند». (475)

آگاه باش! كه كمترين مرحله كتمان حق سبكترين بارى كه بر دوش خواهى كشيد اين است كه ظالمان را در تنهايى و وحشت ظلمشان، انيس و همدم شوى و با نزديك شدن به ايشان و پاسخگويى به دعوتشان راه تجاوز و ستم به مردم را بر آنان آسان و هموار گردانى! (476)

## همدمى باظالمان، جرمى بزرگ

امام سجاد عليه‌السلام در ادامه هشدارهاى خود به محمد بن مسلم او را به خاطر نزديكى به ديار حكام جور ملاقات كرده، مى فرمايد:

«اى محمد بن مسلم زهرى!» من بر فرداى تو سخت بيمناكم كه مبادا با ستمكاران خيانت پيشه گام در صحنه قيامت گذارى و به خاطر دستمزدهايى كه از ظالمان دريافت داشته اى بازخواست شوى.

تو مالهايى را از حاكمان دريافت كرده اى كه استحقاق نداشته اى! و به كسى تقرب جسته اى و نزديك شده اى كه حق هيچ كس را پرداخت نمى كند و تو نمى توانى با نزديكى به او جلو باطلى را سد كنى!

تو با دشمن خدا دوست شده اى!

آيا جز اين است كه آنان «حاكمان ستمگر» مى خواهند تو را چون قطب آسياب، محور بيدادگريهاى خود قرار دهند «با نام و امضاى تو به حاكميتشان مشروعيت ببخشد و در لواى حمايتهاى تو، استخوان خلق را در آسياب استبدادشان درهم شكنند!»

آنها مى خواهند از جود چون تويى، پلى براى اهداف شومشان و نردبانى براى گمراهيها و كجرويهايشان بسازند. و به همان راهى برندت كه خويش ‍ مى روند. (477)

## عالمان دربارى، اصليلترين تكيه گاه ظالمان

امام سجاد عليه‌السلام سپس با سخنان بس بيدادگر به محمدبن مسلم و همه عالمان لغزشگاهى را نمايانده و فرموده است:

«اى زهرى!» حاكمان ستمگر مى خواهند با نزديك ساختن عالمى چون تو به دربار خويش و در پرتو حمايتهاى تو از دستگاه حكومت، عالمان وارسته را در نظر مردم زير سئوال ببرند و قلب مردم عوام را به سوى خويش ‍ جلب كنند!

خدمتى كه تو به آنها مى كنى حتى از عهده مخصوص ترين وزيران و قويترين ياورانشان بيرون است و از دست ايشان بر نمى آيد.

تو بر خرابكاريهاى آنان، سرپوش مى نهى و پاى همگان را به بارگاه ايشان مى گشايى!

با اين حساب، چه ناچيز و اندك است مزدى كه به تو مى پردازند در برابر چيزى كه از تو مى گيرند! چه بى ارزش است آنچه برايت آباد مى كنند، در قبال آنچه ويران كرده اند.

خود به حال خويش بينديش كه ديگران به حال تو نخواهند انديشيد.

به حساب خود رسيدگى كن، چونان انسانى مسؤ ول و مورد مؤ اخذه. (478)

## هشدار به عالمان دنياگرا!

امام سجاد عليه‌السلام در ادامه نامه به محمدبن مسلم نوشت:

«هان اى دانشمند پيوسته به دربار ظلم!» بنگر كه در برابر نعمتهاى خداوند چگونه شكر مى گزارى! خدايى كه در كودكى و بزرگسالى، به تو روزى داد.

من نگران آن هستم كه مصداق اين آيه از قرآن باشى:

فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياءخذون عرض هذا الادنى و يقولون سيغفرلنا (479)

يعنى؛ «نسلى جايگزين ايشان شدند كه كتاب آسمانى را به ارث بردند و متاع ناپايدار دنيا را برگزيدند «عمل به كتاب آسمانى را ترك كردند و در گناه و دنيازدگى فرو شدند» و با خود مى گفتند: ما را خواهند بخشيد!».

هان!، تو در سراى جاودان نيستى، در منزلى هستى كه نداى رحيلش بلند است. مگر بقا و دوام آدمى از پى مرگ همسالانش چقدر مى تواند باشد!

خوشا به حال كسى كه در دنيا هماره نگران فرجام و آخرت خويش ‍ باشد.

بدان به حال آن كس كه بميرد و گناهانش از پس او بماند.

هان، بهوش باش كه هشدارهاى بايسته به تو داده شد و حجت بر تو تمام گرديد.

فرصت زيادى ندارى، سر و كارت با خدايى است كه همه كارهايت را مى داند و هيچ نكته اى بر او مخفى نيست... (480)

## لزوم توجه به انگيزه هوادارن

از آنجا كه حمايت حاميان و تجمع و شعارهاى اطرافيان، سبب مى شود كه عالمان دلبسته به دنيا فريفته شوند و خويش را شايسته و سزاوار ستايش ‍ بپندارد و همين پندار برگمراهى و كجروى ايشان بيفزايد، امام سجاد عليه‌السلام به محمدبن مسلم زهرى - عالم دربارى - كه نفوذ اجتماعى پيدا كرده و جمعى به خيال دستيابى به قدرتى چون قدرت او به شاگردى وى درآمده اند هشدار مى دهد:

«اگر مى بينى مردم گردت را گرفته اند، گمان نكن كه براستى بر ساير عالمان شرافت و فضيلتى دارى و روى آورى مردم به تو ناشى از علم و دانش برتر توست» آنان كه گرد تو جمع شده اند بدان جهت است كه:

1 - چشم به دنياى تو دوخته اند «و مى خواند از امكانات تو بهره گيرند يا در پرتو موقعيت تو آنها هم به موقعيتى در دستگاه حكومت دست يابند».

2 - در محيط زندگى آنان، عالمانشان از دست رفته اند «و چون كسى را ندارند روى به تو آورده اند».

3 - چون جاهل و فاقد تشخيص مى باشند به جاهلى چون تو تمايل جسته اند.

4 - رياست طلبى و دنيا خواهى بر ايشان و تو سايه افكنده است.

به خويشتن خويش بازگرد و نقطه هاى كور و بى دانشيهاى خود را مرور كن تا بيابى مردم چگونه گول خورده اند و در پى تو روان گشته و دست از كار و زندگى كشيده و در پاى كرسى درس تو زانو زده اند!

آنان در انديشه كسب مرتبه علمى و رسيدن به موقعيت اجتماعى تو مى باشند! و از اين رو به دريايى ژرف و بلايى بى پايان فرو افتاده اند! (481)

## راه نجات و بازگشت

اينك «اگر جوياى نجات از وابستگى به دنيا و دربار هستى» از موقعيت و امكانات مادى نارواى خويش روى بگردان تا به شايستگان بپيوندى؛ شايستگانى كه با كهنه جامه زاهدانه خويش بدرود حيات گفتند در حالى كه پشتشان به شكمشان چسبيده بود. ميان آنان و خدا حجابى نبود، فريفته دنيا نشدند!

اگر چون تو عالمى با اين سن و سال گرفتار دنيا شوى، پس از جوانان بى دانش و كم تجربه چه انتظارى مى توان داشت!

اناالله و انا اليه راجعون!

به چه كسى بايد تكيه كرد و به كجا بايد پناه بد! ما غم و نگرانى خود را از كارهاى تو به درگاه خدا شكوه مى بريم و مشكلات و مصيبتهايى كه از ناحيه تو مى بينيم به حساب خداوند مى گذاريم.. (482)

چه نگران كننده است اگر اين آيه از قرآن شامل حال تو باشد كه خداوند مى فرمايد:

اءضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف يلعون غيا (483)

يعنى؛ نماز را ضايع ساختند و شهوتها و تمايلات نفسانى را پيروى كردند، پس بزودى «نتيجه و كيفر» گمراهيهاى خود را خواهند ديد.

... شكر خداوند را كه ما را از فرو افتادن در مشكلات و موقعيت تو، ايمن داشت. ولاسلام. (484)

# فصل پنجم: جلوه هايى از درسهاى امام سجاد عليه‌السلام

## جلوه هايى از درسهاى امام سجاد - عليه‌السلام

روشنترين دليل سيماى تابناك خورشيد، پرتو فروزانى است كه از آن جدا شده و روح و تن جويندگان را گرمى و توان مى بخشد. از اين رو درسها و معارفى كه از امام سجاد عليه‌السلام در متون اسلامى و منابعى دينى بر جاى مانده و به ثبت رسيده، خود بهترين گواه بر منزلت علمى و نيز جايگاه اخلاقى و فضايل معنوى آن حضرت است.

چه شايسته است كه پس از ملاحظه توصيفها و تمجيدهاى ديگران و مطالعه زندگى اصحاب و شاگردان آن حضرت، خود به كوثر حياتبخش ‍ معارف آن اسوه فضيلت و دانش، دست فرو بريم و جان و انديشه را از آن سيراب سازيم.

در اين رهگذر، نخست به «رساله حقوق» و سپس به «صحيفه سجاديه» نگاهى گذرا خواهيم داشت.

## رساله حقوق

در اوج حاكميت استبداد، در روزگارى كه حكام اموى با تمام توان درصدد زدودن نور شرافت و آزادى از سرزمين وحى بودند و در خاموش ساختن مناديان حق و از ميان بردن سيره حياتبخش پيامبر كرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از هيچ تلاشى فروگذار نمى كردند، دوباره از خاندان وحى نداى حق برخاست، در ميان رنجديدگان زمين دوباره قامتى درجاى ايستاد، هر چند آثار زنجيرهاى استبداد اموى هنوز بر اندامش حك بود، اما زبانش ‍ هرگز و هيچ گاه از حق و دفاع از حقوق انسانها باز نايستاد!

رساله حقوق امام سجاد عليه‌السلام در عصر حاكميت جهل و جور، پيامى است فراتر از زمان خويش، بلكه فراتر از همه اعصار تمدن بشرى!

امروز كه بشر، مدعى دستيابى به عالى ترين شكل تمدن و فرهنگ ارزشى است و دم از حقوق بشر و حتى حمايت از حيوانات و يا حفظ محيط زيست مى زند، علاوه بر پوشالى بودن بسيارى از شعارهايى كه مطرح مى كند در بعد قانون شناسى و قانونگذارى نيز ضعفهايى دارد كه اگر با رساله حقوق امام سجاد عليه‌السلام مقايسه شود و عنصر زمان و ظرفيت و نيازها نيز ملاحظه گردد، اوجهاى آن رساله و كاستيهاى دست نوشته هاى بشر متمدن اين عصر آشكار خواهد شد!

هر چند پذيرش اين نكته - در نگاه نخست - براى دلباختگان فرهنگهاى مادى و دور ماندگان از مكتب وحى و رسالت مشكل خواهد نمود، اما تاءمل و واقع بينى، آنان را به تواضع در برابر حق واخواهد داشت.

قبل از پرداختن به متن اين رساله، تحقيقى درباره اسناد و رجال آن، شايسته مى نمايد.

## رساله حقوق در منابع روايى

پيشين ترين منابع حديثى كه رساله حقوق امام سجاد عليه‌السلام را به طور كامل ثبت كرده اند عبارتند از:

1 - تحف العقول، تاءليف حسن بن على بن حسين بن شعبه حرانى، متوفاى 381 قمرى. در كتاب پنجاه حق از حقوق ثبت شده اما سند رساله ياد نشده است.

2 - خصال، تاءليف ابوجعفر محمدبن على بن حسين بابويه قمى، متوفاى 382 هجرى.

3 - من لايحضره الفقيه، تاءليف شيخ صدوق «ابو جعفر محمد بن على... » كه از كتب چهارگانه معتبر شيعه مى باشد.

شيخ صدوق (رحمة الله عليه) در دو اثر اخير «خصال و من لا يحضر الفقيه» علاوه بر حقوق پنجگانه، حقى را تحت عنوان «حق حج» ياد كرده و در مجموع پنجاه و يك حق را متذكر شده است. هر چند در مقدمه خصال، آنجا كه فهرست حقوق ذكر گرديده از «حج» يادى به ميان نيامده است.

در حديث «من لا يحضر» سلسله سند نقل نشده و حديث مرسل است.

ميان حديث «من لا يحضر» با روايت تحف العقول و نيز روايت خصال تفاوتهايى ديده مى شد، در حالى كه ساير نقلها از آغاز به تفصيل يكايك حقوق پرداخته اند.

ثانيا در سند خصال، نامى از اسماعيل بن فضل به ميان نيامده است.

ثالثا در «من لا يحضر» تصريح نشده است كه حقوق مذكور، رساله اى است از امام سجاد عليه‌السلام ولى در خصال به اين نكته تصريح شده است و عبارت چنين است:

الحقوق الخمسون التى كتب بها على بن الحسين سيدالعابدين عليه‌السلام الى بعض اصحابه...

## متن رساله حقوق

### حقوق الهى، پايه همه حقوق فردى و اجتماعى

امام سجاد عليه‌السلام در نامه به يكى از اصحاب خويش درباره حقوق چنين نوشت:

خدايت مورد رحم و محبت قرار دهد!

آگاه باش! كه خداوند بر تو حقوقى دارد. درباره هر حركت و سكون و هر جايگاهى كه در آن قدم نهى و براى هر عضوى از اعضاى تحت فرمان تو و هر ابراز و امكاناتى كه آنها را به استخدام در مى آورى.

برخى از اين حقوق، مهمتر و گرانتر از ساير حقوق به شمار مى آيند.

بزرگترين حقوق، حقوق مربوط به خداوند است «حق معرفت و عبادت خدا و اطاعت از او... » اين حقوق «كه ترسيم كننده رابطه خلق با خالق و وظيفه انسان در برابر خداست» زيربنا و پايه ساير حقوق فردى و اجتماعى به حساب حساب مى آيد. (485) (زيرا اگر حقوق الهى ناديده گرفته شود و انسان موجودى غير مسوول و بى هدف و فاقد تكليف به شمار آيد، در آن صورت پايبندى وى به ساير حقوق فردى و اجتماعى، لغو و بيهوده مى نمايد و هيچ قانون و تكليفى ضمانت اجرا ندارد).

### فراگيرى و گستردگى دامنه حقوق

خداوند در پى حقوق ويژه خود بر خلق، حقوقى را براى تمامى اعضاى بدن از فرق تا قدم قرار داده است. چشم، گوش، زبان، دست، پا، شكم و شرمگاه؛ اينها اعضاى هفتگانه اى هستند كه افعال آدمى به وسيله آنها صورت مى گيرد.

علاوه بر اعضا كه وسيله صدور افعال مى باشند، خود افعال نيز بر انسان حقوقى دارند.

خداوند براى نماز، روزه، انفاق و پرداخت حقوق مالى، هديه و ساير افعال، بر عهده تو حقوق و قوانينى نهاده است.

در مرحله سوم نوبت به حقوق اجتماعى مى رسد؛ حقوقى كه در رابطه انسان با جمع بر او واجب مى گردد. نخست حقوق پيشوايان تو و سپس ‍ حقوق رعايا و كسانى كه تحت سرپرستى تو قرار داند و پس از آن حقوق خويشاوندان، قرار دارد. (486)

### فهرست حقوق اجتماعى

هر يك از حقوق اجتماعى كه بر شمرديم، خود خاستگاه حقوق متعددى است.

حق پيشوايان در سه بخش بايد ملاحظه شود. 1 - حق سياستگذاران و سياستمداران و اداره كنندگان نظام اجتماعى. 2 - حق معلمان و سرپرستان علمى و فرهنگى. 3 - حق مولا بر بنده. البته هر مربى و اداره كننده اى خود امام و پيشوايى به شمار مى آيد و حقوقى دارد.

حقوق رعايا و نيروهاى تحت سرپرستى انسان نيز سه است. 1 - حق رعايا و افراد جامعه كه به قانون فرمانروا و حاكم گردن مى نهند. 2 - حق نيروهاى تحت تعليم و شاگردان، زيرا كسى كه چيزى را نمى داند و در مقام دانشجويى بر آمده، رعيت فرد عالم به حساب مى آيد. 3 - حق كسانى كه تو اختياردار آنانى مانند زنان و يا كسانى كه مملوك تواند.

و امام حق خويشاوندان بسيار است و هر چه خويشاوندى نزديكتر باشد، حقوق نيز بيشتر و جديتر خواهد بود. ضروريتر از همه حق مادر، سپس حق پدر و پس از آن حق فرزند و در مرحله بعد حق برادر و در مراتب بعد هر كدام كه نزديكتر و نزديكترند. (487)

از حقوق خويشاوندان كه بگذريم، حقوق اجتماعى در گستره اى ديگر مطرح است از آن جمله: حقوق مربوط به: مولا و سرپرستى كه تو را از قيد بردگى آزاد ساخته است، مولا و سرپرستى كه اكنون از الطاف او بهره ورى، كسى كه به تو احسان كرده، آن كه با نداى اذانش تو را به سوى نماز فرا خوانده، امام جماعت تو، همنشين، همسايه، رفيق، شريك، اموال، بدهكار، طلبكار، معاشر، كسى كه عليه تو ادعا دارد، كسى كه تو عليه او ادعا دارى، مشورت كننده با تو، كسى كه با او مشورت مى كنى، نصيحت خواه، نصيحت گو، آنان كه از تو بزرگترند، كسانى كه از تو كوچكترند، كسى كه دست نياز به سوى تو دراز كرده، آن كس كه به او اظهار نياز مى كنى، كسى كه با سخن يا رفتار به تو بدى روا داشته و كسى كه دانسته يا ندانسته درباره تو به خشونت رفتار كرده است.

سپس حقوق همه همكيشانت و نيز آنان كه كافرند ولى در ذمه اسلام در آمده اند و حاكميت سياسى اسلام را پذيرفته اند.

و سرانجام حقوقى كه بر اساس حالات مختلف و مناسبتهاى گوناگون، به روابط اجتماعى تعلق مى گيرد.

خوشا به حال كسى كه خدايش يارى دهد و در پايبندى به اين حقوق استوار و موفق باشد. (488)

امام سجاد عليه‌السلام هر چند در اين فهرست، به حقوق بسيار متنوع و گوناگونى اشاره كرده، اما در پايان اين حقيقت را آشكار ساخته است كه حقوق اجتماعى و فردى به آنچه گفته شد، منحصر نمى باشد، بلكه اصولا برخى از حقوق داراى جنبه متغيرى هستند كه در شرايط و زمان و مكان مختلف و مناسبات گوناگون تغيير مى كنند و يا مطرح مى شوند.

بى شك، گشودن اين زاويه، بر اتقان، اعتبار و واقع بينى اين رساله افزوده است و وسعت بينش و واقعگرايى نويسنده آن را آشكار مى سازد.

امام سجاد عليه‌السلام پس از بر شمردن فهرست حقوق الهى، فردى و اجتماعى انسان، به توضيح و تشريح هر يك از آنها پرداخته است.

1 - حقوق الهى بر انسان

حق برتر خداوند برانسان اين است كه او را عبادت كند كمترين شركى به او نورزد. اگر انسان، خداى خويش را خالصانه پرستش كند، خداوند نيز امور دنيا و آخرت او را كفايت خواهد كرد و آنچه محبوب و مطلوب آدمى است برايش حفظ و تدارك مى كند. (489)

2 - حق انسان بر خويش

حق نفسه آدمى بر او اين است كه آن را در اطاعت خداوند به كار گيرد. «سرمايه وجود را هدر ندهد و صرف بيهوده گيها و گمراهيها نكند. » و حق زبان، گوش، چشم و دست و... را ادا كند «آنها را در مسير باطل و پوچ به كار نيندازند» و در راستاى استفاده صحيح از اين امكانات، خداوند يارى بجويد. (490)

3 - حق زبان و قوانين گفتار

حق زبان اين است كه از گرفتار شدن به گفتار زشت مصون ماند و عادت بر خوبيها و سخنان نيك پيدا كند.

زبان بايد كنترل و محبوس شود، جز آنجا كه نيازى ارزشى باشد و در راستاى منافع دين و دنيا قرار گيرد. آن را از سخنان بيهوده و كم نتيجه و زيان آور، بايد دور داشت. آنچه مشخص مى كند كه كجا بايد سكوت كرد و كجا بايد سخن گفت و زبان را به كار گرفت، عقل است. جمال انسان عاقل در شيوه گفتار او متجلى است - نيرويى نيست مگر متكى به خداوند بزرگ -

جمله اخير امام سجاد عليه‌السلام يعنى؛ لا قوة الا بالله العلى العظيم ظاهرا حكايت از دشوارى امر و ناتوانى انسان در مسير حفظ كامل زبان و تنظيم گفتار دارد. و هشدارى است به اين كه براى موفقيت در اين راه بايد از حمايت الهى، بهره گرفت و با استمداد از درگاه او به پيروزى رسيد. (491)

4 - حق قواى شنوايى

حق قواى شنوايى اين است كه آن را از شنيدن سخنان آلوده و شنيدنيهاى مضر دور نگاه دارى. گوش كانالى است به سوى قلب - مركز ادراك، تصميم گيرى و تاءثير پذيرى - انسان، اين كانال را جز بر روى سخنان ارزشى و خيرآفرين مگشاى؛ سخنانى كه يا نتيجه مثبتى براى قلبت به ارمغان آورند و يا اخلاق كريمانه اى را به تو تعليم دهند.

ابزار شنوايى، كانال و در ورودى قلب آدمى است و از اين طريق انواع معانى و مفاهيم به قلب مى رسد، خير باشد يا شر! «و لا قوة الا بالله ». (492)

5 - حق قواى بينايى

حق چشم اين است آن را به حرام ندوزى و جز در مسير عبرت آموزى و بينش يابى و دانش اندوزى به كارش نگيرى. همانا چشم گذرگاه عبرتها و درس آموزيهاست. (493)

6 - حق پا، به كارگيرى آن در مسير عزت و دين

حق پا اين است كه آن را در مسير حرام به كارنگيرى و به راهى نكشانى كه صاحبش را به ذلت افكند. پا چونان استرى است راهوار كه مى بايست تو را در راه دين و پيروزى در ميدان ارزشها پيش برد و لا قوة الا بالله. (494)

7 - حق دست، باز داشتن آن از تجاوز و ناحق

حق دست اين است كه آن را به حرام دراز نكنى تا به كيفر الهى مبتلا نگردى و در دنيا از سوى مردم ملامت نشوى.

دست از واجبات برمدار و با دور داشتن آن از حرام، حرمتش را نگه دار.

كارآيى آن را محدود به واجبات مساز بلكه در ميدان ارزشهاى غير واجب - مستحبات - نيز به كارش گير!

استفاده خردمندانه و شرافتمندانه از اين عضو مهم بدن - دست - پاداشهاى اخروى را به دنبال خواهد داشت. (495)

8 - ممنوعيت زياده روى در خوراك

حق شكم اين است كه آن را ظرف كمترين غذاى حرام قرار ندهى و نيازش ‍ را از راه حلال و به اندازه بر آورده سازى، كار تقويت را به سستى و تن پرورى و ناجوانمردى و بيعارى نكشانى.

شكم بايد به هنگام تشنگى و گرسنگى تحت كنترل باشد. سيرى زياد، مايه كسالت، كندكارى و بازماندن از ارزشها و كرامتهاست.

زياده روى در نوشيدن آب، مايه كند فهمى و كودنى مى شود. (496)

9 - كنترل قواى شهوى با ياد مرگ

حق اندام جنسى اين است كه آن را از مبتلا شدن به حرام نگاه دارى. و اين مهم را از طريق كنترل نگاه عملى سازى، زيرا چشم بستن از مناظر شهوت انگيز، از مهمترين عوامل مصونيت انسان به شمار مى آيد.

ياد مرگ و تهديد نفس به كيفرهاى الهى و بيم دادن خويش از مخالفت خدا نيز از ديگر عوامل امنيت فكرى و عملى انسان از آفات شهوت است.

پاكدامن ماندن نياز به كمك از سوى خدا دارد لا حول و لا قوة الا بالله (497)

### حقوق در قلمرو كردار

10 - حق نماز و قوانين مربوط به آن

حق نماز اين است كه بدانى نماز حركت به درگاه الهى است. با نماز در پيشگاه خدا مى ايستى.

اگر اين حقيقت را به هنگام نماز متوجه باشى، شايسته است كه چونان بنده اى ذليل، چشم دوخته به لطف و رحمت حق، بيمناك از كجى اعمال خويش و كيفر پروردگار، اميدوار به غفران او و با تضرع و زارى در برابر خدا بايستى و نمازگزارى.

چونان كسى كه با آرامش و سرافكندگى و تواضع و كرنش به آستان بلندش ‍ سرمى سايد و در اعماق وجود با او مناجات دارد و آزادى خويش را از بند گناهانش مى طلبد. ولا قوة الا بالله (498)

11 - روزه، با دارنده از آتش و عصيان

حق روزه اين است كه بدانى حجابى است ايمنى بخش، پوشش است كه آدمى را از آفات زبان و گوش و چشم و اندام جنسى و شكم مصونيت مى دهد و از آتش ايمن مى دارد.

در حديث چنين آمده است: «روزه سپرى در برابر آتش است. »

اگر اعضاى خويش را در پس اين سپر و حجاب، از مبتلا شدن به عصيان نگاه دارى، اميد است كه وجودت از عذاب الهى در امان ماند و اگر با وجود اين حجاب، اعضاى خويش را از گناه بازندارى و با داشتن روزه، چشمت نگاه شهوت انگيز كند و قوايت به راه نادرست صرف شود، چه بسا اين حريم بشكافد و از آن شكاف بيرون افتاده، به آتش مبتلا شوى. (499)

12 - انفاق، ذخيره سازى امكانات نزد خداوند

حق انفاق و صدقه اين است كه بدانى نزد پروردگارت ذخيره مى شود. انفاق امانتى است كه نياز به گواه ندارد. اگر به اين حقيقت رسيده باشى، اين نكته را نيز درك خواهى كرد كه انفاق در نهان، مطمئنتر از انفاق در عيان است، سزاست كه انفاقها همواره سرى ميان تو و خدايت باشد. چه اين كه تظاهر به انفاق و نماياندن آن به خلق، مثل اين است كه ايشان را مطمئنتر از خدا به حساب آورده اى و ميل دارى آنان نيز گواه شاهد باشند!

پس از اين نكته كه ياد شد، بايد مراقب اين جهت باشى كه در انفاقها و بذل و بخششهايت بر كسى منت نگذارى، زيرا نفاق براى منافع خود توست و با منت نهادن و آزرده ساختن روح افراد، به همان ميزان انفاق و پس انداز تو معيوب مى شود.

منت نهادن بر ديگران به خاطر انفاقى كه كرده اى معنايش اين است كه آن انفاق را براى خود نيندوخته اى وگرنه چه دليلى دارد كه كسى براى ذخاير و اندوخته هاى خود بر ديگران منت نهد! (500)

13 - قربانى، ايثار خالصانه و بى تكلف

حق قربانى اين است كه با نيت خالص «و بدون خودنمايى» صورت گيرد. صرفا رضا و رحمت حق مورد نظر باشد و جلب توجه ديگران هدفت نباشد.

قربانى خالصانه، دور از ريا و خودنمايى است. و كارى كه براى خودنمايى نباشد خالى از تكلف و همراه با سهولت و آسانى است، زيرا خداوند براى بندگانش سهولت و آسانى قرار داده است.

زندگى ساده و متواضعانه بسيار راحت تر از زندگى پر تكلف و خان منشانه است. زيرا تواضع و ساده زيستى با روح و فطرت آدمى سازگارتر است. و لا قوة الا بالله (501)

### حقوق پيشوايان و مديران

14 - حق رهبران سياسى و مديران جامعه

حق رهبر سياسى اين است كه بدانى خداوند تو را وسيله آزمايش او قرار داده است.

تسلطى كه حاكم و رهبر سياسى بر تو دارد، مايه ابتلا و آزمايش ‍ اوست.

بايد خيرخواهانه، نصيحتش كنى و از در لجاجت و ستيز با او وارد نشوى و او و خود را به هلاكت نيفكنى.

آن گونه رفتار كند كه از ناحيه حكومت و قوانين حكومتى زيانى به تو نرسد و دينت در امان بماند.

به گونه اى رفتار نكن كه تو خود شريك كارهايى باشى كه حكومت عليه تو اعمال مى كند. (502)

(در تبيين اين بخش از رساله حقوق بايد توجه به شرايط سياسى امام سجاد عليه‌السلام و نيز موقعيت شيعه داشت، زيرا امام سجاد عليه‌السلام اين رهنمودها را به شيعيان خود داده است. و چون عصر آن حضرت از دورانهاى تاريك دينى و سياسى به شمار مى آيد، امام عليه‌السلام پيروان خويش را به نوعى تقيه فرا خوانده است، هر چند رهنمود آن حضرت داراى جنبه هاى عامى نيز هست زيرا اصولا اگر هميشه بنا به جنگ و معارضه با حكومتها و حاكمان و نظامهاى سياسى باشد، هرگز در جامعه ثبات سياسى شكل نخواهد گرفت و عدم ثبات سياسى بسيارى از امور اجتماعى را نيز متزلزل وناپايدار كرده و جامعه را مواجه با ركود اقتصادى و فرهنگى مى كند.

بنابراين، اصل برمدار و نصيحت ارشاد است، مگر آن جا كه حتى نصيحت و ارشاد نيز نه دنياى مردم امنيت و رفاه يابد و نه دين مردم باقى بماند. در چنين صورتى است كه تكليف فرق كرده و براى حفظ اسلام و صيانت جامعه اسلامى، جهاد عليه حاكم جائر ضرورت مى يابد.

15 - حق استادان و پيشوايان علمى

حق معلمان و سرپرستان علمى اين است كه آنان را بزرگ بدارى، مجلس و حضورش را محترم شمارى و با دقت سخنانش را بشنوى.

استاد را به بيان مطالبى يارى دهى كه به كار تو مى آيد و به آن نيازمندى.

فكر را فارغ و ذهن را مهيا سازى.

با چشمپوشى از لذتها كاستن از تمايلات درونى، قلب خويش را پاك و چشم خود را جلا دهى!

خويش را پيك استاد در رساندن آن معارف به ديگران بدانى و در ايفاى رسالت علمى خود مرتكب خيانت نشوى و لا حول ولا قوة الا بالله. (503)

16 - حق سرپرستان مالك

حق مولا و مالك، چون حق حاكم است با اين تفاوت كه اين مالك است و آن مالك نيست. از اين رو اطاعت مولا در هر امر كوچك و بزرگ واجب است مگر آن جا كه تو را از حق خدا بازدارد و ميان تو و خدا و حقوق خلق حايل شود كه در اين صورت اداى حق خدا و خلق بر تو لازم است. ولاقوة الا بالله. (504)

### حقوق رعيت و عناصر تحت سرپرستى

17 - حقوق مردم در نظام سياسى

حقوق مردم كه تحت مديريت و حكومت تو به سر مى برند اين است كه بدانى تو در پرتو برخى ويژگيها و توانمنديها بر آنان سرورى و فرمانروايى يافته اى، پس سزاوار است كه از موقعيت فرمانپذيرى آنان سوء استفاده نكرده، بر ايشان رحم آورى و آنان را مورد حمايت و شكيبايى قرار دهى.

قدرت خويش را با لطف و رحمت به بندگان خدا بياميزى و از اين طريق خداوند را سپاسگزارى. زيرا دوام نعمتها در پرتو شكر است. (و پايدارى حكومت و فرمانروايى در سايه راءفت و رحمت و دلسوزى براى خلق).. ولاقوة الابالله. (505)

18 - حقوق دانشجويان و متعلمان

حق آنان كه از تو علم مى آموزند، اين است كه بدانى خداوند آنچه از دانش ‍ و حكمت در اختيار تو قرار داده براى خدمتگزارى آنهاست. «يعنى؛ علم بايد در خدمت خلق خدا باشد. »

پس اگر در ايفاى اين نقش وفادار بودى و گنجينه دار امين و مهربانى به شمار آمدى و حق خدا را درباره بندگانش به نيكى به جاى آوردى، راه رشد و تكامل در پيش خواهى داشت و گرنه خائن به خدا و ظالم به خلق خواهى بود و در اين صورت سزاست كه خداوند دانش تو را برگيرد. (506)

19 - حقوق متقابل زن و مرد در نظام همسرى

حق زنى كه به وسيله ازدواج در دايره سرپرستى مرد قرار مى گيرد، اين است كه مرد به فلسفه همسرى و ارزش وجودى وى توجه داشته باشد و بداند كه خداوند، زن را مايه آرامش، آسايش انس و پاسدارى از زندگى و نظام خانواده قرار داده است. «و نبايد از او انتظارى مغادير با اين امور داشت. »

اصولا زن و مرد آن گاه كه به همسرى در مى آيند، هر كدامشان بايد نعمت وجود ديگرى را به درگاه خدا شكر گزارند و همسر خويش را موهبتى الهى بدانند كه خداوند به او عطا كرده است. آن گاه با چنين بينش و نگرشى، ضرورى است كه هر كدام از آنان نعمت خدا را به شايستگى ارج نهاده، براى هم انيس و همراهى مهربان و رحيم باشند.

در اين ميان هر چند وظايف مرد در ميدان مديريت نظام خانواده و تنظيم آن فزونتر است و جنبه مديريت وى - در امور مباح - تقويت شده است ولى اين تقدم و اولويت هرگز نبايد مورد سوء استفاده قرار گيرد و وسيله بى مهرى به حقوق زن باشد، زيرا زن به هر حال حق رحمت، انس، آرامش و كامجويى دارد و مرد موظف است كه اين حقوق را براى او تاءمين كند و نبايد نحوه مديريت و برنامه ريزى او مايه از ميان رفتن حقوق ياد شده زن گردد. (507)

20 - حقوق مملوكان برمالكان

حق مملوكان بر مالكان اين است كه مالك بداند انسان زيردست او، همانند او مخلوق وبنده خداست.

مملوك با وارد شدن در ملك مولاى خويش به منزله گوشت و خون مولا مى شود «يعنى همان گونه كه انسان از اعضاى وجود خود، هم كار مى كشد و هم نسبت به آنها راءفت و دلسوزى دارد، نسبت به مملوكان و خدمتكاران خويش نيز اين چنين است. »

مالك بايد بداند كه آفريدگار خدمتگزار و مملوك خويش نيست؛ تنها مالك اوست. «بنابراين مالك بر مملوك خدايى ندارد و در قلمرو قوانين الهى مى تواند از او كار بكشد و انتظار داشته باشد».

مالك و ارباب، نه گوش و چشم خدمتكارش را آفريده و نه واقعا روزى رسان اوست. آفريننده و روزى رسان، تنها خداست و اوست كه مملوك را تحت فرمان مالك به امانت سپرده است.

از اين رو مالك بايد رفتارى خدا پسندانه داشته باشد، هر چه خود مى خورد به مملوك خويش هم بدهد و هر چه مى پوشد به مملوك خويش هم بپوشاند، كار بيش از طاقت بر عهده اش ننهد و اگر نسبت به او نفرت و بيزارى پيدا كرد، او را بفروشد و مورد آزار و شكنجه قرار ندهد. ولا قوة الا بالله. (508)

### حقوق خويشاوندان

21 - حقوق مادران

حق مادر اين است كه بدانى او تو را به گونه اى نگهدارى كرده، رشد داده و پروريده است كه نظير و مانند ندارد. از شيره وجودش به تو خورانده است، و اين كارى است كه جز مادر، كسى در حق ديگرى انجام نداده و نمى دهد.

مادر با تمام وجودش از تو حمايت و مراقبت كرده و تمامى سختيهاى دوران باردارى را بر خويش هموار ساخته است تا تو گام بر زمين نهاده اى.

مادر، دلخوش بود كه تو را سير كند، هر چند خود گرسنه بماند؛ تو را بپوشاند، هر چند خود تن پوش نداشته باشد؛ تو را سيراب كند، هر چند خود تشنه بماند؛ بر سرت سايه افكند، هرچند خود طعم آفتاب را بچشد؛ خود سختى كشد و تو را به ناز پرورد؛ بيدار ماند و تو را به خواب نوش ‍ كند.

آرى مادر! تنش ظرف وجود تو، دامنش، آرامشگاه تو و جانش، سپر بلاى تو است.

سرد و گرم جهان را به خاطر تو به جان خريد و تو بايد در خور چنين فداكارى و محبتى، شكرگزار و حق شناس وى باشى! و البته اين حق شناسى را - با چنين وسعت و ژرفايى! - جز با توفيق و كمك خداوند نتوانى! (509)

 22- حقوق پدر

حق پدر اين است كه بدانى او اصل توست و تو شاخه وجود اويى. اگر او وجود نداشت تو نيز گام به عالم وجود نمى گذاشتى. پس هرگاه ارزشى در زندگى و وجود خود يافتى، بدان كه آن نعمت را از پدر دارى. پس بدين پايه و در خور شاءن او، قدردان و سپاسگزارش باش و لا قوة الا بالله (510)

23 - حق فرزندان و مسؤ وليت سرپرستى آنان

حق فرزند اين است كه توجه كنى او جزئى از وجود توست. فرزند با هر خير و شرى كه داشته باشد، منتسب به پدر است.

تو نسبت به ادب، خداشناسى، رفتار عبادى و دينى او مسؤ ول هستى و در قبال آن پاداش و يا كيفر خواهى داشت.

پس فرزندت را چنان پرورشى ده كه در دنيا مايه افتخار و زينت تو باشد و در آخرت، نزد خداوند معذور باشى. و لا حول و لا قوة الا بالله (511)

24 - حقوق برادران

حق برادر اين است كه او را دست كار آمد و كارگشاى خويش بدانى. و وى را پشتوانه اى امن و مايه عزت و اعتماد به شمار آورى. و بدانى كه او نيروى تو در برابر مشكلات و ناهنجاريهاست. پس او را در راستاى گناه و معصيت حق و وسيله ظلم به حقوق الهى قرار نده.

او را در اصلاح امور خويش رها مكن و در برابر دشمنان تنها مگذار، ميان او و شياطين مانع شو، از نصيحت كردن او دريغ ننما و در مسير خدا همواره به او توجه داشته باش، اگر فرمانبر خدا و بنده مطيع حق بود - مطيع فرمانش ‍ باش - ولى اگر اهل گناه معصيت بود، فرمان و خواست خدا را بر خواست او مقدم دار. (512)

25 - حق مولى و آزاد كننده عبد

بنده اى كه به وسيله مولايش آزاد شده بايد سپاسگزار لطف مولايش باشد؛ چه اين كه مولا را از ذلت بندگى رهانيده و به او عزت آزادى بحشيده است، ... بهره ورى از امور حلال دنيا را بر او ممكن ساخته و تمامى وقت و امكاناتش را در اختيار او نهاده تا به هر اندازه خواست به عبادت خداوند بپردازد...

مولايى كه بنده را آزاد مى سازد، نزديكرين كس به آن آزاد شده - پس از خويشاوندان رحمى او - است. اگر مولا نيازى به كمك و هميارى پيدا كرد، سزاوارترين كس به يارى دادن او، همان آزاد شده اوست. (513)

26 - حق بنده آزاد شده، برمولا خويش

مولايى كه بنده اش را آزاد مى كند، بايد بداند كه خداوند او را حامى و پناه آن بنده بى پناه قرار داده است، در حقيقت او - بنده آزاد شده - وسيله اى است ميان خدا و مولا «يعنى با لطف و رحمت نسبت به بنده اش مى تواند جلب رضاى خدا كند و رحمت الهى را نصيب خويش سازد» تا آنجا كه مى سزد همان برده ناتوان كه در جامعه بظاهر قدر و هويتى ندارد، مولاى خويش را از آتش دوزخ برهاند و حفظ كند. و اين پاداش اخروى مولا در قبال لطف و محبت به اوست. و اما پاداش دنيوى اين است كه اگر بنده آزاد شده وارثى نداشته باشد، مولايى كه به او نعمت آزادى بخشيده، ميراث بر او خواهد بود تا در برابر مالى باشد كه براى او صرف كرده است.

اگر مولا پس از آزاد سازى بنده خويش، حقوق بعدى او را ادا نكند چه بسا ميراث آن عبد، بر مولا گوارا «حلال» نباشد. و لا قوة الا بالله (514)

«در روزگار ما، هر چند مسئله بردگى به صورت گذشته مطرح نيست و اصولا تدابير رهايى بخش اسلامى، سبب گرديده است تا در ممالك اسلامى قبل از ساير جوامع مسئله بردگى و برده دارى از ميان برود، اما ثبت اين حقوق كه امام سجاد عليه‌السلام براى حقوق متقابل «مولا» و «بنده آزاد شده او» مطرح كرده، از آن جهت ثمر بخش است كه اين رهنمودها خود گواه تدابير عميق رهبران دينى در گشودن زنجيرهاى بردگى و پس از آن حمايت اجتماعى از ايشان است.

برده اى كه آزاد مى شود، عنصرى است بى پيوند با جامعه، غريب و بى پناه و نيازمند حمايت و مساعدت. از اين رو امام سجاد عليه‌السلام بر اساس ‍ مبانى دينى، مولا را موظف مى داند كه پس از آزاد ساختن بنده خويش، او را رها و بى پناه نگذارد بلكه براى آزاد زيستن او را يارى دهد.

اكنون دانسته مى شود كه چقدر فاصله است ميان ذهنيت برده دارى در جوامع غير اسلامى با آنچه در جوامع اسلامى بوده است! چقدر فرق است ميان جوامع غربى و اروپايى و جوامع صدر اسلام و رفتار آنان با بردگان. چه اين كه در جوامع غربى انسانهاى آزاد را به جرم پوست سياهشان به اسارت كشيده و به ممالك خود آورده و به عنوان برده مورد بدترين سوء استفاده ها قرار مى دادند و اكنون كه بظاهر آن گونه برده دارى را كنار گذشته اند به غارت منابع اقتصادى و ملى و فرهنگى ملتهاى جهان سوم پرداخته اند و در پوشش حمايت از حقوق بشر، آزاديخواهان جهان را به تروريست بودن محكوم مى كنند و در برابر چشم جهانيان، خود به هر سرزمين و ملتى كه بخواهند زور مى گويند، فرمان مى رانند، لشكركشى مى كنند و حكومتهاى مردمى را عزل و حكام وابسته به خويش را بر سر ملتهاى مسلمان مسلط مى دارند!

چه قدر تفاوت است ميان تزويرگرانى كه امروز در صحنه جهانى دم از دموكراسى و حقوق بشر مى زنند و هدفى جز حمايت از منافع سلطه گرانه خويش ندارند، با رهبران مسؤ ول و صادقى چون امام سجاد عليه‌السلام كه اگر در رساله حقوقش سخن از حمايت محرومان و بردگان به ميان آورده، خود در طول زندگيش صدها اسير را آزاد ساخته و نه تنها به بردگان - كه انسانند و بنده خدايند - بلكه به حيوانات نيز كمترين ظلم و آزارى وارد نساخته است.)

27 - حق احسان كنندگان به انسان

حق آن كس كه به تو نيكى و احسان كرده، اين است كه از او تشكر كنى و مراتب امتنان و قدرشناسى خود را به او بنمايى، لطفش را به زبان آرى، او را در محافل به نيكى يادكنى و در اعماق وجودت برايش خالصانه دعا كنى تا از اين طريق در نهان و عيان قدرشناسى كرده باشى. اگر توانستى بايد لطفش ‍ را جبران كنى وگرنه مترصد فرصتى مناسب باشى. (515)

28 - حق مؤ ذنان و مناديان نماز

مؤ ذن، خداى را به ياد تو مى آورد و به عبادت حق فرا مى خواند و بهترين بارى دهنده تو در راستاى عبادتى است كه خداوند بر تو واجب ساخته است.

سپاس از مؤ ذنان در حقيقت سپاس از احسانگران است.

آن گاه كه تو در خانه آرميده اى چه بسا او را متهم كنى «چرا كه در سحرگاه تو را از بستر گرم به محراب فرا مى خواند و اين ناسازگار با طبع آسايش ‍ طلب آدمى است و نفس را خوش نمى آيد» اما او در كار خويش از سوى خدا هرگز متهم نيست «شيوه اش مورد رضاى خداست».

منادى اذان، نعمتى است از خدا بر تو، پس با نعمت خدا بر خوردى نيك داشته باش و شاكر باش. (516)

29 - حق معنوى امام جماعت

آن كسى كه در نماز جماعت به امامت مى ايستد، سفيرى ميان تو و خداست. نماينده تو به درگاه پروردگار است، از جانب تو سخن مى گويد، برايت دعا مى كند و از جانب، تو واجبات و مستحبات نماز را به جا مى آورد، اگر نقصى در كار او باشد، مقصر اوست و نه تو در حالى در كاستيهاى عمل او شريك نيستى.

تو به امام جماعت احسان خاصى نكرده اى اما او خود و نمازش را سپر تو ساخته و اين لطف، شايان قدردانى است. «و لا قوة الا بالله» (517)

30 - حقوق همنشينان

حق همنشين اين است كه با او نرمش و ملايمت اخلاقى داشته باشى، در گفتگوى با او از مرز انصاف نگذرى، با بى مهرى نگاه از او برنگيرى و در خور فهم او با وى سخن بگويى.

اگر تو بر او وارد شده اى، حق حركت و اقدام به ترك مجلس با توست ولى اگر تو ابتدا خواستن از وى، حركت كنى و مجلس را ترك گويى. «ولا قوة بالله». (518)

چنان كه در اين رهنمود تاءمل شود، امام عليه‌السلام به ريزترين نكات اخلاقى و لطيفترين مسايل روابط اجتماعى اشاره كرده است. نكاتى كه اگر مورد توجه قرار گيرد، جامعه اسلامى در اوج اخلاق و آداب صحيح اجتماعى قرار مى گيرد و بى نياز از رهاوردهاى ناهنجار روانشناسان و دانشمندان علوم تربيتى غرب و شرق خواهد بود.

31 - حق همسايگان

حق همسايه اين است كه در غياب وى «آبرو و امكانات» او را نگاهبان باشى در حضورش، احترام وى را نگاه دارى. هماره ياريش دهى، درصدد عيبجويى او و كنجكاو لغزشهايش نباشى. اگر اتفاقا عيبى از او مشاهده كردى، آن عيب را در سينه ات نهان دارى، آن گونه كه سرنيزه ها نتوانند دژ سينه ات را فتح كنند و به آن سر دست يابند!

اگر همسايه ات با كسى راز مى گويد، سعى نكن تا از رازش مطلع شوى.

در سختيها، تنهايش مگذار، در نعمت بر او رشك مبر، از خطايش درگذر! به بدگويانش مجال و زمينه بدگويى مده، اگر دغلكارى از سر تزوير با او طرح دوستى ريخت و مشاور و نصيحت گوى او شد، ماهيت آن دغلكار را بر او آشكار ساز!

با همسايه ات خوش رفتار باش. و لا حول قوة الا بالله. (519)

32 - حق همراهان و همسفران

حق همراه و همسفر اين است كه تو در نيكى و محبت از او برتر و فزونتر باشى و اگر فزوتر نيستى دست كم با او برابر باشى آن گونه كه تو را اكرام و احترام مى كند تو نيز او را حرمت نهى و اكرام كنى.

اجازه نده در جوانمردى بر تو پيشى گيرد! و اگر پيشى گرفت، درصدد جبران باش!

در مسير دوستى كوتاهى نكن. خيرخواه و پاسدار عزت و آبرويش ‍ باش!

در راه اطاعت خدا ياريش كن و در ترك گناه معاونش باش!

براى او لطف و رحمت باش و نه مايه عذاب و رنج! و لا قوه الا بالله. (520)

33 - حق شريك

حق شريك اين است كه در نبودن او كارهايش را سامان دهى و در حضورش ‍ با وى به مساوات و برابرى رفتار كنى، تنها بر اساس راءى خويش و بدون مشورت با وى تصميم نگيرى، مستبدانه عمل ننمايى از داراييش نگهدارى كنى و در هر موضوع كوچك و بزرگى به او خيانت نورزى. اين حديث به ما رسيده است كه: دست حمايت خداوند بر سر دو شريك است تا آن زمان كه به هم خيانت نورزند. و لا قوه الا بالله. (521)

34 - حق داراييها و امكانات مادى

حق مال اين است كه آن را از حرام به كف نيازى، در حرام به كار نگيرى، از صرف آن در امور بايسته و ارزشى دريغ ننمايى و در مسايل غير ضرورى آن را به هدر ندهى.

داراييها و امكاناتى كه از آن خداست و موهبت او به توست در مسير خدا و وسيله اى براى تقرب به او قرار ده. آنها را براى كسانى به ارث نگذار كه چه بسا تو را ستايش هم نكنند و براى تو جانشين شايسته اى نباشند.

با ارث دادن اموال فراوان به وارثان ناشايست، در حقيقت تو آنها را در حيف و ميل امكاناتت يارى داده اى.

بر فرض كه وارثان تو شايسته باشند و مالت را در راه خدا صرف كنند، باز اين آنهايند كه منافع معنويش را مى برند و اين تو هستى كه بايد حسرت و پشيمانى و كيفر و مؤ اخذه به دست آوردن آن اموال را داشته باشى و تحمل كنى. «و لا قوه الا بالله». (522)

35 - حقوق طلبكاران

حق طلبكار اين است كه اگر مال و طلب او را در اختيار دارى و مى توانى طلبش را ادا كنى، او را سرگردان و معطل نگذارى، زيرا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «مسامحه كارى بدهكار نسبت به پرداخت حق طلبكار ظلم است.»

و اما اگر حق طلبكار را اكنون در اختيار ندارى، سعى كن كه با زبان خوش، رضايت او را به دست آورى و مهلت گيرى و با لطف بازش گردانى، نه اين كه هم مالش را به او ندهى و هم با او به درشتى و خشونت رفتار كنى! زيرا اين كار فرومايگى است. «و لا قوه الا بالله. » (523)

36 - حق معاشران

حق معاشر اين است كه از در نيرنگ و تقلب و دروغ با او وارد نشوى، اغفالش نكنى و چون دشمن بيرحم او را نكوبى. اگر به تو اعتماد كرد توانت را در مسير رعايت حال او به كارگيرى زيرا فريب دادن شخصى كه به تو اعتماد كرده چونان ربا و رباخوارى است. «و لا قوه الا بالله ». (524)

37 - حق مدعيان و شاكيان

حق مدعى اين است كه اگر ادعايش بحق است و دلايلش صحيح و منطقى است او را رد نكنى، بلكه خويش را در كنار او و همصداى او، عليه خويش ‍ به شمار آورى! بى آن كه نيازى به شاهد باشد، تو خود هم گواه باشى و هم داور.

اين حق خدا بر توست.!

و چنانچه ادعاى او باطل و نارواست، نرمش و تهديد را درهم آميزى و او را به دينش سوگند دهى و با ياد خدا، سرسختى او را درهم فرو ريزى. سخنان بيهوده و جنجال را به ميدان نياورى، زيرا اين گونه سخنان نه خشم طرف مقابل را مى كاهد و نه تو را به مقصود مى رساند بلكه ناظران تو را متهم واقعى مى پندارند. سخن ناهنجار شراره بديها را مى افروزد و سخن نيك آتش شر را خاموش مى كند. «و لا قوه الا بالله». (525)

38 - حق كسانى كه مورد ادعا و شكايتند

حق كسانى كه عليه آنان شكايت و ادعا دارى اين است كه حق خويش و ادعاى خود را عليه او بنرمى طرح كنى زيرا ادعا هماره براى شخص مقابل، ناراحت كننده است (و نرمش در گفتار قدرى از اين ناراحتى خواهد كاست).

با ملايمت و آرامى و بيان روشن و لطيف استدلال كن، به جاى دليل و برهان به جار و جنجال روى نياور! زيرا قيل و قال، حرف حسابت را هم پايمال مى كند. و مشكلاتى جبران ناپذير به وجود مى آورد «و لا قوه الا بالله ». (526)

39 - حق مشورت كنندگان و راءى خواهان

حق كسى كه با تو مشورت مى كند و نظر تو را درباره مسئله اى جويا مى شود اين است كه اگر نظر درست و بايسته اى دارى در نصيحت و راهنمايى او بكوشى و راهى را به او بنمايى كه اگر خودت جاى او بودى همان راه را برمى گزيدى.

در كار نصحيت، بايد به شيوه اى رفتار كنى كه وحشت را از او بزدايى و او را در اقدام به عمل يارى دهى!

و چنانچه در مسئله مورد پرستش، نظر قاطع و ديد روشنى ندارى و كسى را مى شناسى كه صاحب نظر و مورد اعتماد است، مشورت خواه را به آن شخص راهنمايى كنى تا از او نظر خواهى كند. تو با اين روش مى توانى به او خدمتى شايان داشته باشى. «ولا قوة الا بالله. » (527)

40 - حق مشاوران و رايزنان

حق كسى كه مورد مشورت تو قرار مى گيرد اين است كه وقتى نظر خويش را ابراز كرد و موافق ميل تو نظر نداد، او را متهم نكنى! نظرها مختلف است و تو در انتخاب و پذيرش نظر او مجبور نيستى. بنابراين اگر او را شايسته مشورت دانسته اى، متهمش نكن! بلكه در برابر اظهار نظر وى، از او تشكر و قدردانى كن.

و در صورتى كه نظر او با نظر تو موافق بود، از خدا سپاسگزارى كنى و از او - مشاور - تشكر نمايى و هماره در فكر تلافى لطف او باشى. «ولا قوة الا بالله». (528)

41 - حق نصيحت طلبان

كسى كه از تو نصحيت مى خواهد حقش اين است كه بينش و نظر درست خود را به او عرضه دارى و سخن در حد فهم و درك او گويى، زيرا هر انديشه اى، گنجايش و تحملى خاص دارد. روش به تو در نصيحت و راهنمايى ديگران بايد آميخته با رحمت و ملاطفت باشد! «و لا قوة ابالله». (529)

42 - حق خيرخواهان نصيحت گويان

كسى كه از سير خيرخواهى به نصحيت تو مى پردازد، حقش اين است كه در برابر او نرم باشى و سرسختى نشان ندهى، دلت را براى درك نصيحتش ‍ آماده كنى و خوب گوش فرا دهى. اگر سخنانش درست بود، خداى را سپاس گويى و راهنماييش را بپذيرى و قدردانى كنى، و اگر مطالبش را درست نيافتى، متهمش نكنى زيرا نهايت اين است كه او در تشخيص به خطا رفته است و با تو غرضى ندارد!

بلى! اگر «نصيحت گو» از آغاز براى تو شناخته شده و مورد اتهام باشد، در اين صورت مجالى براى پذيرش راءى او نيست. «و لا قوة الا بالله. (530)»

43 - حقوق بزرگسالان

حق كسانى كه از تو بزرگسالترند اين است كه آنان را حرمت نهى. و اگر كسى از ايشان در ميدان دين و معنويت، داراى سبقت و فضيلت است، بدين خاطر نيز او را ارجمند بدارى!

از در مخالفت و خصومت با او رويارو نشوى. در راه رفتن بر او سبقت نگيرى، كم خردش نپندارى، اگر رفتار ناهنجارى از او ديده شد، شكيبا باشى و به دليل پيشينه ديندارى و كهنسالى وى، احترام او را نگاه دارى، زيرا حق سن و سال چون حق اسلام و ديندارى است. «ولا قوة الا بالله». (531)

44 - حق خردسالان و كوچكتران

خردسالان را بايد مورد رحمت قرار دهى و در تربيت و تعليمشان بكوشى، از لغزشهايشان چشم پوشى و بر خطاهاى آنان پرده تغافل افكنى، با ايشان سازگار باشى و ياريشان دهى.

پوشش خطاهاى كودكانه خردسالان، زمينه اصلاح رفتار آنان است «و انگشت نهادن بر نقاط ضعف ايشان وجب تجرى و بى باكى و تحقير مى شود. »

بايد با كودك مدارا كرد و با او درنيفتاد. اين روش براى رشد و هدايت وى مناسبتر است. (532)

45 - حق نيازمندان و وامخوهان

حق آنان كه نزد تو اظهار نياز مى كنند و از تو طلب يارى دارند اين است كه در رفع گرفتارى و حاجتش تلاش كنى و براى گشايش دشواريهايش دعا نمايى.

اگر در صداقت و راستگوييش ترديد دارى و به او بدبين هستى، نخست در اين نكته بينديش كه بى اعتمادى تو به معلول چيست؟ آيا وساوس شيطانى سبب اين ترديد شده است تا تو را از خدمت به او و ثواب الهى محروم كند و نگذارد به پرودگار تقرب جويى! يا ترديد تو علتى معقول و منطقى دارد؟

به هر حال اگر تصميم ندارى نيازش را برآورده سازى، آبرويش را نريز و با زبان خويش او را رد كن. هر چند اگر بتوانى بر ترديدها وسوسه هاى درونى غلبه پيدا كنى و حاجتش را برآورى، نشان عزم راسخ توست. (533)

46 - حق نياز برآوران مسؤ ولان

حق كسى كه نياز خويش را نزد او اظهار مى دارى تا او نيازت را برآورد، اين است كه اگر خواسته ات را برآورد و چيزى به تو عطا كرد، با تشكر و سپاس ‍ از او بپذيرى و مراتب فضل او را قدردانى كنى و اگر عذرى آورد و گفت نمى تواند در خواست تو را برآورده سازد، عذر او را بپذيرى و به او بدگمان نشوى و عذر او را بهانه جويى نپندارى. «و بر فرض كه او بى جهت مالش را دريغ كرده باشد» مال خود اوست و كسى را بر مالش توبيخ نمى كنند، هر چند در اين صورت او ظالم به شمار آيد. همانا انسان بسيار ستمگر و سياهكار و ناسپاس است. (534)

47 - حق شاد كنندگان و مسرت آفرينان

كسى كه وسيله خشنودى تو را فراهم آورده و خداوند از طريق او تو را مسرور گردانيده است، حقش اين است كه اگر انگيزه اصلى او، شادمان ساختن تو بوده است، نخست خداى را شكرگويى و سپس از خود آن شخص قدردانى نمايى و در فكر جبران لطف او باشى.

و اگر منظور او مسرور ساختن تو نبوده است «كار را به انگيزه و هدف ديگرى انجام داده ولى در نهايت به نفع تو هم تمام شده است» باز هم خداى را سپاس گو و بدان كه اراده الهى در رسيدن اين شادى به تو نقش ‍ داشته است. و به هر حال آن شخص را نيز دوست بدار و خيرخواهش باش ‍ زيرا وسيله لطف الهى در حق تو قرار گرفته، هر چند نيت آن نداشته است. «ولا قوة الا بالله ». (535)

48 - حق بدى كنندگان و جفا كاران

كسى كه واسطه شر شده و به وسيله او امرى ناگوار به تو رسيده است، حقش اين است كه اگر به عمد بوده، از او بگذرى تا با عفو تو، ريشه بدى و بدخواهى كنده شود و هم نشان ادب و اخلاق والاى تو باشد. خداوند مى فرمايد: «آنان كه پس از ستم ديدن در صدد انتقام برآيند مورد تعرض ‍ قرار نمى گيرند و... البته آن كس كه از انتقام چشم بپوشد و صبر كند نشان اراده محكم اوست. » و نيز خداوند مى فرمايد: «اگر انتقام مى گيريد به قدر ستمى كه ديده ايد انتقام بگيريد و اگر صبر كنيد البته بهتر است. »

اما اگر عمدى در كار نبوده است و آن شخص ندانسته و ناخواسته به تو جفا كرده است، نبايد در فكر انتقام باشى و نبايد خطا را با عمد مكافات دهى بلكه با شيوه اى شايسته او را از كردارش بازگردان. «و لا قوة الا بالله». (536)

49 - حقوق همكيشان

حق آنان همكيش تواند اين است كه مايه رحمت آنان باشى، با بد رفتارانشان مدارا كنى و به صلاح دعوتشان نمايى و از نيك رفتارشان تشكر كنى... پس به همه همكيشان خويش دعا كن، همه را يارى ده، موقعيت ارزشى هر يك را رعايت كن، كهنسالان را به جاى پدر، كودكان را به جاى فرزند و ميانسالان را به جاى برادر خود به شمار آور، هر كس نزد تو آمد با وى لطف و مهربانى كن و حقوق برادرى را در حقش مراعات كن. «ولا قوة الا بالله». (537)

50 - حق اهل ذمه «كافرانى كه در پناه حكومت اسلامى اند»

حق ذميان و يهود و نصارى و مجوس كه در جامعه اسلامى و يا در پناه حكومت اسلامى زندگى مى كنند و حاكميت سياسى اسلام را پذيرفته اند، اين است كه آنچه خداوند از ايشان پذيرفته، تو هم بپذيرى، عهد و پيمان خدا را در حقشان رعايت كنى، تنها چيزى را از آنان طلب كنى كه در قرار داد و پيمان با ايشان قيد شده و خود پذيرفته اند، خدا پسندانه با آنها رفتار كنى و به احترام خدا و رسول آنها را نيازارى. زيرا از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است: «هر كس به كافرى كه در پناه اسلام قرار گرفته، ستم روا دارد، با من دشمنى ورزيده است و من دشمن اويم». پس تقواى الهى را درباره كافران ذمى رعايت كن «و لا حول قوة الا بالله». (538)

## استمداد از خداوند در ايفاى حقوق

در پايان رساله حقوق پس از ترسيم حقوق الهى و اجتماعى و فردى مؤمنان، چنين آمده است:

«اين حقوق پنجاه گانه بر سراسر زندگى انسان سايه افكنده است و آدمى به هر حال از مجموعه اين قوانين و حقوق نمى تواند به دور بماند. عمل بر طبق اين حقوق ضرورى است و بايد در ايفاى اين وظايف خطير از خداوند استعانت و يارى جست.

هيچ نيرو و توانى نيست مگر متكى به خداى يگانه.

سپاس همه جانبه، مخصوص خداوند، پرودگار جهانيان است. (539)

صحيفه سجاديه

در كنار روايات متعددى كه از امام سجاد عليه‌السلام در كتابهاى حديثى ياد شده است، آثار مستقلى نيز در زمينه معارف اسلامى به آن حضرت نسبت داده اند، مانند تدوين نسخه هاى متعددى از قرآن كريم، كه هم اكنون برخى از آنها در موزه ها نگهدارى مى شود. (540)

اما در ميان اين آثار، آنچه از همه مهمتر و متقن تر به شمار مى آيد، صحيفه كامله سجاديه است كه برخى آن را دومين كتاب تدوين يافته در جهان اسلام دانسته اند. (541)

اهل دانش اذعان دارند كه صحيفه سجاديه از نظر جايگاه ارزشى، پس از قرآن و نهج البلاغه قرار دارد و در شمار ارزنده ترين منابع معرفتى جاى گرفته است.

محتواى معرفتى، توحيدى، اخلاقى و حتى حكمتهاى سازنده و نصايح و رهنمودهاى اجتماعى نهفته در لابلاى مضامين اين كتاب، خود گوياترين گواه بر ارزش آن است. آنچه از صحيفه اكنون در اختيار ماست، مشتمل بر پنجاه و چهارباب است كه هر باب در بردارنده نيايشى ويژه مى باشد.

در برخى از احاديث، تعداد دعاهاى صحيفه هفتاد و پنج دعا دانسته شده است. (542) اين مجموعه به صورت كامل، اكنون در دسترس نيست و آنچه بيشتر آشناست، نسخه «بهاء الشرف» مى باشد كه تنها پنجاه و چهار نيايش را در بردارد.

## مستدركات صحيفه

از آنجا كه تمامى ادعيه و نيايشهاى امام سجاد عليه‌السلام در صحيفه كامله نيامده است. برخى از عالمان درصدد برآمدند تا آن ادعيه را به عنوان مستدركات صحيفه ثبت كنند از آن جمله:

محدث بزرگ، محمدبن حسن حر عاملى (رحمة الله عليه) «متولد 1104 هجرى» نويسنده كتاب ارجمند «وسايل الشيعه» صحيفه اى در تكميل صحيفه سجاديه تاءليف كرده و نام آن را «اخت الصحيفه» نهاده است.

برخى نقل كرده اند كه شيخ محمدبن على حرفوشى نيز كه چهل سال قبل از صاحب وسائل بدرود حيات گفته است، مستدركاتى بر صحيفه سجاديه داشته است. (543)

مرحوم شيخ آقا بزرگ تهرانى در كتاب «الذريعه» (544) و نيز مرحوم سيد محمد مشكوة در مقدمه صحيفه سجاديه، كسان ديگرى را با مستدركاتى ديگر ياد كرده اند كه براى اطلاع فزونتر مى توان به اين دو منبع مراجعه كرد.

## شرحهاى نگاشته شده بر صحيفه

از جمله دلايل اهميت جايگاه صحيفه در ميان انديشمدان اسلامى اين است كه بر آن شروح و حواشى متعددى نگاشته اند. كثرت اين شروح گواه اهتمام آنان به مضامين و محتواى صحيفه و ارزش گذارى آنان به سند آن مى باشد.

صاحب الذريعة متجاوز از شصت كتاب را ياد كرده كه در اين باره تاءليف شده است. (545)

برخى آن شرحها چنين است:

1 - شرح: از ابوجعفر محمدبن منصور بن احمدبن ادريس حلى «متوفاى 589 هجرى»؛

2 - شرح: از ابوالعباس احمدبن يوسف بن حسن بن رافع بن حسين سووان شيبانى موصلى «متوفاى 680 هجرى»؛

3 - شرح: از ابن فتاح «مفتاح» زيدى «متوفاى 877 هجرى»؛

4 - شرح: از تقى الدين ابراهيم بن على بن حسن بن محمدبن صالح بن اسماعيل كفعمى، صاحب مصباح «متوفاى 905 هجرى»؛

5 - شرح: از نورالدين ابى الحسن على بن عبدالعالى كركى (متوفاى 940 هجرى)؛

6 - شرح: از عزالدين حسين بن عبدالصمد حارثى عاملى والد شيخ بهائى «متوفاى 984 هجرى»؛

7 - شرح از سيد حسين بن حسن بن ابى جعفر محمد موسى كركى «متوفاى 1001 هجرى»؛

8 - شرح: از حاشيه شيخ بهايى معروف به «حديقة الهلاليه» «متوفاى 1030 هجرى»؛

9 - شرح: از ابوجعفر محمدبن جمال الدين ابى منصور حسن بن شهيد ثانى «متوفاى 1030»؛

10 - شرح: از از مير محمدباقر حسينى استرآبادى معروف به محقق داماد «متوفاى 1040 هجرى»؛

11 - شرح: از حاشيه فخرالدين محمد على طريحى، صاحب البحرين «متوفاى 1085 هجرى»؛

12 - شرح: از محمدبن شاه مرتضى معروف به مولى محسن فيض كاشانى «متوفاى 1091 هجرى»؛

13 - شرح: از «فرائد الطريفه» از علامه محمد باقر مجلسى «متوفاى 1111 هجرى»؛

14 - شرح: از نعمة الله بن عبدالله موسوى تسترى معروف به سيد نعمت الله جزايرى «متوفاى 1112 هجرى»؛

15 - شرح از رياض السالكين از علامه سيدعلى خان حسينى مدنى «متوفاى 1118 هجرى»؛

16 - شرح: از آقا حسين بن حق سليمانى جيلانى «متوفاى 1129 هجرى»؛

17 - شرح: از علامه ميرزا عبدالله افندى، صاحب كتاب «رياض ‍ العلماء» «متوفاى 1130 هجرى»؛

18 - شرح: از سيد محسن شامى «متوفاى 1251 هجرى»؛

19 - شرح: از سيد محمد عباس تسترى هندى «متوفاى 1306 هجرى»؛

20 - شرح: از علامه ميرزا محمد على چاردهى جيلانى مشهدى، «متوفاى 1334 هجرى»؛ (546)

## سند و رجال صحيفه كامله سجاديه

شهرت و حضور صحيفه كامله سجاديه در محافل علمى شيعه به پايه اى است كه برخى دعاهاى ثبت شده در صحيفه را متواتر دانسته و آن را بى نياز از بررسى سندى شمرده اند.

به طور مسلم نسخه هاى مختلف صحيفه، در تعداد دعاها و نيز تقديم و تاءخير آنها با يكديگر تفاوتهايى دارند، اما در مجموع، اين كتاب و انتساب آن به امام سجاد عليه‌السلام مجال تشكيك ندارد.

در مقدمه صحيفه آمده است:

«اهميت دادن اهل بيت و شيعيان به صحيفه موجب شد تا آن را با اسانيد بسيارى نقل كنند و اجازات فراوانى در نقل آن بدهند». (547)

علامه فقيد شيخ آقا بزرگ تهرانى مى نويسد:

«سند صحيفه سجاديه در هر طبقه و عصرى سرانجام به امام باقر عليه‌السلام و زيد شهيد منتهى مى شود كه آن دو بزرگوار آن را از على بن الحسين عليه‌السلام نقل كرده اند. »

سپس مى نويسد: «اين صحيفه از متواترات نزد اصحاب است. » (548)

محقق بزرگ سيد محمد باقر، مشهور به داماد، در شرح خويش بر صحيفه سجاديه مى نويسد:

«اساتيد شيوخ حديث در نقل صحيفه كامله سجاديه متواتر است و از طرق مختلف آن را نقل كرده اند. » (549)

محدث بزرگوار ميرزا حسين نورى (رحمة الله عليه) مى گويد:

اسانيد تمام نسخه هاى صحيفه - با تفاوتهايى كه در اصل نسخه ها وجود دارد - همگى به «متوكل بن عمير» يا «متوكل بن هارون» باز مى گردد و صحيفه را بزرگان طايفه روايت كرده و تلقى به قبول كرده اند و كسى در مقام انكار برنيامده است. (550)

البته صحيفه اى كه اكنون موجود است از نظر سند به «نجم الدين بهاء الشرف، ابوالحسن محمدبن حسن بن احمدبن على بن عمربن يحيى علوى حسينى» مى رسد كه از علماى قرن ششم بوده است.

«نجم الدين بهاء الشرف» اسناد صحيفه را تا «على بن عليه‌السلام يكايك ياد كرده است.

## حديث صحيفه

در مقدمه صحيفه سجاديه حديثى ثبت شده است كه از چگونگى دست يابى «متوكل بن هارون» به كتاب صحيفه سخن مى گويد. آن حديث چنين است:

«متوكل بن هارون» مى گويد پس از شهادت زيدبن على بن الحسين فرزندش يحيى را ملاقات كردم.

يحيى بن زيد عازم خراسان بود. (551)

او از خانواده و خويشاوندان خود و پسر عموهايش احوال پرسيد. بويژه از حال امام صادق عليه‌السلام سوال كرد.

به او گفتم آن حضرت در سلامتند و براى شهادت مظلومانه پدرت سوگوارند.

يحيى گفت: آرى عمويم محمد بن على عليه‌السلام - باقر العلوم - قبل از خروج پدرم عليه بنى اميه، به او يادآور شد كه خروج و قيام او منتهى به شهادت خواهد شد. ولى پدرم - زيدبن على - به هر حال از مدينه خارج شد و سرانجام آنچه امام باقر عليه‌السلام براى او پيش بينى كرده بود، رخ داد.

در اين هنگام يحيى رو به جانب من كرد و پرسيد:

آيا از پسر عمويم - جعفر بن محمد عليه‌السلام - درباره سرنوشت من چيزى شنيده اى؟

من در پاسخ گفتم: بلى مطالبى شنيده ام ولى دوست ندارم با بازگو كردن آنها خاطر تو را پريشان سازم؟

يحيى گفت: آيا مرا از مرگ مى ترسانى!

ناگزير، حقيقت را به او گفتم و يادآور شدم كه امام صادق عليه‌السلام سرنوشتى چونان سرنوشت زيدبن على عليه‌السلام برايش پيش بينى كرده است و او نيز به دار آويخته خواهد شد!

رنگ يحيى با شنيدن اين مطلب تغيير يافت و گفت: يمحوالله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب. (552)

يعنى؛ خداوند آنچه را اراده كند محو مى كند «سرنوشت را مى تواند تغيير دهد» و آنچه را بخواند تثبيت مى نمايد و نزد خداست «ام الكتاب ».

سپس يحيى ادامه داد و گفت:

اى توكل! اين تقدير الهى است كه براى ما علم و شمشير قرار داده ولى پسر عموهاى ما - امام باقر و امام صادق عليه‌السلام را تنها به وسيله علم تأئید كرده است!

متوكل مى گويد:

من به يحيى گفتم: براستى چرا گرايش مردم به امام صادق عليه‌السلام بيش از گرايش به تو و پدرت زيد است؟

يحيى گفت: زيرا آنها - امام باقر و امام صادق عليه‌السلام مردم را به زندگى مى خوانند و ما مردم را به مرگ و شهادت دعوت مى كنيم!

گفتم: آيا آنها داناترند يا شما؟آ

يحيى مدت سر به زير افكند «گويى به اهميت سئوال متوكل مى انديشيد، چون «علم برتر» مى توانست درستى روش اما صادق عليه‌السلام را اثبات كند، زيرا حركت و قيامى ارزشمندتر است كه متكى به علم و آگاهى بيشتر باشد. يحيى كه تا اين لحظه سعى داشت بر حقانيت روش خود و پدرش اصرار ورزد، با اين حال چشم از سخن حق نپوشيد و واقعيت را گفت».

يحيى پس از لختى اظهار داشت: ماخاندان، هر كداممان بهره اى از علم داريم با اين فرق كه آنچه ما مى دانيم امام باقر و امام صادق عليه‌السلام ميدانند ولى آنچه آنها مى دانند ما نمى دانيم. «يعنى دايره علم و دانش ائمه عليه‌السلام از ساير افراد گسترده است. »

يحيى در ادامه اين گفتگو پرسيد:

آيا از امام صادق عليه‌السلام مطالبى يادداشت كرده اى و فرا گرفته اى؟

بخشى از آموخته هايم را براى او بازگو كردم، از آن جمله دعايى بود كه امام صادق عليه‌السلام آن را بر من املا كرده بود. و گويا آن حضرت از پدر بزرگوارش امام باقر عليه‌السلام دريافت داشته بود و آن را از دعاهاى صحيفه كامله مى دانست.

يحيى نگاهى به دعا انداخت و آن را مطالعه كرد و گفت:

آيا اجازه مى دهى نسخه اى از اين دعا را بنويسم؟

گفتم: اى پسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيا از من اجازه مى گيريد در حالى كه از خود شما خاندان و متعلق به شماست!

يحيى گفت: اينك به تو صحيفه اى را خواهم داد كه پدرم زيد از پدرش ‍ على بن الحسين عليه‌السلام دريافت كرده است...

من با اين خبر پيشانى يحيى را بوسيدم و گفتم، محبت شما بر ما واجب است...

يحيى بسته اى را باز كرد، صحيفه اى را بيرون آورد، بر مهر آن بوسه زد و گريست! صفحه را گشود و به چشمان خويش كشيد. آن گاه گفت:

اگر نبود كه پسر عمويم - امام صادق عليه‌السلام از شهادت من خبر داده است، اين صحيفه را به تو نمى دادم، ولى اكنون به تو مى دهم تا در حفظ و نگهدارى آن بگوشى، بيم دارم كه اين صحيفه به دست بنى اميه بيفتد و آن را از اهلش دريغ دارند...

متوكل بن هارون مى گويد: صحيفه همراه من بود تا خدمت امام صادق عليه‌السلام رسيدم، صحيفه را به آن حضرت نشان دادم و ايشان بسيار مسرور شد و فرمود:

«سوگند به خداوند! اين خط عمويم زيد و دعاى جدم على بن الحسين عليه‌السلام است».

آن گاه امام صادق عليه‌السلام به پسرش اسماعيل رو كرد و فرمود: آن صحيفه اى را كه به تو سپرده ام بياور!

اسماعيل صحيفه اى را آورد، امام آن را بوسيد و به چشمانش كشيد و فرمود: اين صحيفه به خط پدرم - امام باقر عليه‌السلام و املاى جدم على بن الحسين زين العابدين عليه‌السلام است.

متوكل مى گويد: از امام صادق عليه‌السلام در خواست كردم كه دو صحيفه را با هم مقابله كنم.

امام اجازه فرمود و من دو صحيفه را مقابله كردم و هيچ تفاوتى ميان آن دو نديدم..

## گستره معارف در صحيفه سجاديه

چنان كه در گذشته ياد كرديم، صحيفه سجاديه هر چند سراسر دعا و نيايش ‍ است و تمام مطالب آن به عنوان راز و نياز انسان با پروردگار خويش ارائه شده است، ولى تاءمل و تحقيق در گستره مفاهيم و معارفى كه امام سجاد عليه‌السلام در نيايشهاى خود جاى داده است بروشنى مى نماياند كه دعاهاى صحيفه فراتر از مناجاتهاى فردى و راز و نيازهايى است كه يك انسان در خلوت تنهايى خود و در بحران مشكلات زندگى، با خداى خويش دارد.

مناجاتهاى صحيفه، در حقيقت نجواى علم و اخلاق و عقيده و سياست است با روح موحدان و مناجاتيانى كه در محراب عبادت و ميدان جهاد و صحنه مبارزه با شيطانهاى درونى و بيرونى حضور دارند.

امام سجاد عليه‌السلام از محراب نيايش، مكتبى سرشار از آموزش و پرورش پديد آورده و بايسته ترين خصلتها و ارزنده ترين انديشه ها را با لطافت و عطر مناجات درهم آميخته و شيفتگان جمال حق را تا جايگاه شناخت حقايق اوج داده است.

دعاهاى صحيفه با ذخاير معرفتيش، نمودى كامل و ارزنده از «هنر تبليغ و هدايتگرى» است.

## هنر تبليغ و هدايتگرى

تبليغ و رساندن پيام وحى به ژرفاى جان انسانها و هدايت آنان به سوى ارزشهاى الهى و جاودان، از آشكارترين وظايف هر امام و پيشواى الهى است.

امام سجاد عليه‌السلام همان مسئووليتى را دارا بود كه اميرالمؤمنين، على بن ابى طالب عليه‌السلام بر عهده داشت و حسن بن على عليه‌السلام و حسين بن على عليه‌السلام آن را بر عهده داشتند و ايفا كردند.

رسالتها و وظايف امامان عليه‌السلام در اصل و بنيان با هم برابر است ولى شرايط و مقتضيات زمان و نيازهاى مردم هر عصر متفاوت است.

تفاوت شرايط و مقتضيات نمى تواند اصول را جابجا كند و آنها را از ارزش و اعتبار ساقط نمايد، ولى مى بايد شيوه ها و روشها را تغيير دهد. به عنوان مثال على بن ابى طالب عليه‌السلام وظيفه داشت تا با ظلم و انحراف مبارزه كند و خلافت بحق خويش را به مردم بشناساند و رهبرى امت اسلامى را به سوى نظام عقيدتى، سياسى و اخلاقى اسلام ناب بر عهده گيرد و همين رسالتها را حسن بن على و حسين بن على عليه‌السلام نيز بر عهده داشتند. در حالى كه واقعيت اسناد و مدارك تاريخ مى نماياند كه هر يك از اين امامان روش ويژه اى را در ايفاى رسالت و مسووليت يگانه خود اتخاذ كردند. اين در حالى است كه عقيده و پيام و هدف آنها كمترين تمايزى با يكديگر نداشته است.

تفاوت و تمايزى كه در زندگى ائمه مشهود مى باشد، مربوط به روشها و برنامه هايى است كه مى بايست با توجه به شرايط و امكانات و مقتضيات عصر اتخاذ شود و نه مربوط به تفاوت مبانى و باورها.

اين نكته مهم در مدارك روايى و منابع دينى مورد تأئید تصريح قرار گرفته است و هم با مطالعه تاريخ و سيره و سخنان ائمه عليه‌السلام بروشنى استفاده مى شود. ما در اين فصل از كتاب، درصدد هستيم تا حقيقت ياد شده را در زندگى و شخصيت امام سجاد عليه‌السلام تحقيق كرده و بنمايانيم كه بر خلاف برخى پندارهاى سست و سطحى، امام سجاد عليه‌السلام تنها پيشواى اهل عبادت و محراب نبوده است بلكه در ميدان سياست داراى همان اصول علوى و حسينى بوده و در صحنه علم و اخلاق حضورى انكارناپذير داشته است ولى اين همه را به متقاضيان شرايط و امكانات عصر خويش در لابلاى دعاها و مناجاتها به پيروان و شيعيان خود رسانده است.

نسلها و زمانها نه هميشه از خطابه هاى آتشين و خطبه هاى اديبانه و حكيمانه استقبال مى كند و نه در هر شرايطى آمادگى روحى براى ستيز و نبرد را دارند بلكه از پس هر بحران و ابتلائى بزرگ و طولانى، ملتها درونگرا مى شوند و به التيام دردها مى انديشند. در چنين شرايطى فراخوانى مردم به صحنه هاى جدى نبرد، چه بسا با شكست مواجه شود ولى از سوى ديگر نمى توان آنها را به خود وانهاد تا براى تسكين آلام خويش به انزوا و افيون و راههاى ويرانگر كشيده شوند.

پيشواى هشيار و حكيم سعى مى كند حتى از چنين شرايطى به نفع هدايت و ارشاد مردم و زنده نگاهداشتن ارزشها در جان نسلها استفاده كند.

تاريخ نشان مى دهد كه شيعيان در عصر امامت امام سجاد عليه‌السلام با جراحتهاى سنگينى كه از روزگار غصب خلافت و جنگ صفين و نهروان و جمل و روزگار احساس مى كردند، مجالى براى نبردى دوباره با دستگاه اموى نداشتند.

فشارهاى روزافزون دستگاه خلافت و نافرجامى قيامهاى توابين، بذر ياءس و نااميدى را در روحها پراكنده ساخته بود.

در چنين شرايطى، امام سجاد عليه‌السلام نه اجازه داشت كه به طور رسمى و علنى مانند امام باقر و امام صادق عليه‌السلام به تعليم و آموزش ‍ پيروان خود بپردازد و نه امكان آن را داشت تا مانند على بن ابى طالب عليه‌السلام قوايى را عليه دستگاه اموى گرد آورد.

اين دو مشكل در ميدان فرهنگ و سياست و جامعه مى توانست براى مدتى طولانى انديشه و معارف شيعى را مورد غفلت قرار دهد تا آن را به بن بست رسيده، معرفى كند!

هنر رهبرى در هدايت و تبليغ جامعه، اقتضا مى كرد تا رهبرى على رغم همه دشواريها، ارتباطش را با امت حفظ كند پيامش را به آنان برساند و اصول را در ذهن ايشان زنده نگاه دارد.

صحيفه سجاديه و نيايشهاى سراسر رمز و راز آن با محتواى عقيدتى، اخلاقى و سياسى خود، نمودى روشن از اين گونه رهبرى و هنر هدايتگرى است.

اكنون به بيان گوشه اى از معارف نهفته در صحيفه سجاديه مى پردازيم تا ابعاد علمى، اخلاقى و سياسى و اجتماعى آن را به گونه اى ملموس ترسيم كنيم.

## باورهاى اصولى، در صحيفه سجاديه

صحيفه سجاديه در لابلاى مطالب فراوان خود، اصول عقايد و باورهاى بنيادين شيعه را كه برگرفته شده از اسلام ناب محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منبع زلال قرآنى است، مطرح ساخته است.

ما بدون اين كه درصدد كاوشى همه جانبه باشيم به بخشى از آن حقايق اشاره خواهيم داشت:

### توحيد و شناخت خداوند

با توجه به ارتباط جدايى ناپذير دعا نيايش با شناخت معبود، فرازهاى صحيفه سجاديه از غنى ترين منابع معرفت خداوند و صفات جمال و جلال او به شمار مى آيد.

فراوانى مطالب در اين زمينه به قدرى است كه حتى يادآورى فهرست گونه آنها در مجال اين نوشته نمى گنجد. از اين رو بدون اينكه ادعاى استقصا داشته باشيم به بخشى از آن معارف گسترده اشاره مى كنيم.

### خداوند، خود معرف خويش

و الحمدلله على ما عرّفنا من نفسه، و الهمنا من شكره، و فتح لنا من ابواب العلم بربوبيته و دلنا عليه من الاخلاص له فى توحيده. (553)

«سپاس ويژه خداوند، بدان خاطر كه «به وسيله وحى و برانگيختن رسولان» خويش را به ما معرفى كرد و شكرگزارى در برابر نعمتهايش را به ما الهام نمود و درهايى از علم به مقام پرودگاريش را بر روى ماگشود و ما را به اخلاص در توحيد راهمايى كرد. »

### خداوند، يگانه و بى همتا

اللهم انى اشهدك وكفى بك شهيدا، و اشهد سماءك و ارضك و من اسكنتهما من ملائكتك و سائر خلقك فى يومى هذا و ساعتى هذه و ليلتى هذه، انى اشهد انك انت الله الذى لا اله الا انت. (554)

«خداوندا! تو را گواه مى گيرم و گواهى تو خود كافى است. و آسمان و زمين و ساكنان آن دو - فرشتگان و ساير مخلوقات - را نيز در اين روز و ساعت و در اين شامگاه به گواهى مى طلبم كه من به يگانگى تو شهادت مى دهم و تو آن خدايى هستى كه جز تو معبودى نيست. »

### خداوند، بى ضد و بى شريك

اللهم... انى لااجعل لك ضدا و لا ادعوا معك ندا (555)

«خداوندا!... من براى تو ضد «وجود و نيرويى كه بتواند مستقل از تو و در قبال تو عرض اندام نمايد» قرار نمى دهم و هيچ چيز و هيچ كسى را در پرستش، شريك تو نمى خوانم».

ويژگى اين دعاها و نيايشها اين است كه «بايدها» را به صورت اخبار درآورده و با زبان خير و شيوه اقرار، انسان را به تفكر وامى دارد و نهاد او را به پايبندى و تعهد در قبال آنچه اقرار مى كند، فرا مى خواند و اين همان رسالاتى است كه از شيوه كار آمد نيايش بر مى آيد.

انت الذى لم يعنك على خلقك شريك و لم يوازرك فى امرك وزير ولم يكن لك مشاهد و لانظير. (556)

«خداوندا! تو آنى كه كار آفرينش و رسيدگى به خلق، شريكى ندارى كه تو را يارى دهد و در انجام و تدبير امور، وزيرى ندارى كه تو را كمك نمايد و براى تو ناظر و نظيرى نيست. »

انت الذى لاضد معك فيعاندك، و لاعدل لك فيكاثرك، و لاند لك فيعارضك. (557)

«خداوندا! تو آنى كه نيروى معارضى در كنارت نيست تا به عناد و ستيز با تو برخيزد و كسى همگون و همانندت نيست تا بر تو فزونى جويد و شريك ندارى تا به مقابله و معارضه تو اقدام كند».

### اهميت اعتقاد به توحيد

اللهم... و انى و ان لم اقدم ما قدموه من الصالحات فقد قدمت توحيدك و نفى الاضداد و الاشباه عنك. (558)

«خداوندا!... هر چند من مانند تلاشگران در ميدان طاعت و عبادت، اعمال نيك و صالحى را براى جهان آخرت پيش فرستاده ام «هر چند تهيدست و فرومايه ام اما يك اندوخته گرانبها دارم و آن اين است كه» اعتقاد به توحيد دارم و اين باور مقدس را توشه خويش ساخته ام و هرگونه ضد و شريك و شبيه را از تو نفى كرده ام».

امام سجاد عليه‌السلام با اين بيان به انسان تعلم مى دهد كه اعتقاد به توحيد از چنان اهميتى برخوردار است كه انسان مى تواند همه كاستيها و نارساييهاى خود را در پرتو اهميت و كمال آن جبران كند و انتظار داشته باشد كه خداوند به خاطر اين اندوخته، او را بپذيرد.

### صفات خداوند

از آنجا كه ذات يكتاى خداوند فراتر از آن است كه در محدوده ذهن آدميان بگنجد و برتر از آن است كه در قلمرو حس درآيد، شناخت صفات آن حقيقت نامحسوس، و بر شمردن آن صفات، راهى است هموار، براى نزديك شدن به حريم معرفت او و مناجات و راز و نياز با حضرت يگانه اش.

صحيفه سجاديه به دليل اين كه بنيانش بر نيايش وگفتگوى با خدا نهاده شده است، به گونه طبيعى ياد و نام و صفات خدا، بيش از هر ياد و سخن ديگرى در آن نمايان است. ولى امتياز آشكارى كه صحيفه سجاديه و ساير ادعيه ائمه عليهم‌السلام با دعاها و نيايشهاى ديگران دارد اين است كه - علاوه بر محتواى پيامدها - در بعد اسما و صفات الهى از غنا و فراگيرى ويژه اى برخوردار است.

مناجاتيان، معمولا با بينش و گرايش ويژه فكرى، علمى، سياسى و اجتماعى خود تنها خدا را با صفاتى مى خوانند كه خويش را بدانها محتاجتر مى بينند.

آنان كه اشتياق به بهشت و نعمتهاى اخروى در وجودشان شعله ورتر است به رحمت و فضل و وسعت و امتنان الهى بيشتر تمسك مى جويند و آنان كه از لهيب سوزان جحيم و رنجاى قبر و قيامت بيشتر بيمناكند، خدا را با اوصاف غفور و تواب و وهاب و... مى خوانند. ولى دعاهاى صحيفه و ساير ادعيه رسيده از معصومين عليه‌السلام همان گونه كه در محتواى علمى و معرفتى غنى و فراگير است در توجه به ابعاد صفات و جلوهاى حق نيز ممتاز مى باشد.

بديهى است كه امام عليه‌السلام با ياد كردن هر صفت از صفات الهى، هدف خاصى را دنبال كرده و پيام ويژه اى را به شاگردان و پيروانش ابلاغ نموده است ولى اين نوشته، گنجايش آن بررسى تفصيلى را ندارد. از اين رو به بيان اجمالى و فهرست گونه بخشى از آن صفات مى پردازيم.

بخشى از صفات الهى كه امام سجاد عليه‌السلام خداوند را بدانها ياد كرده، از اين قرار است:

«الاول، الاخر، الحميد، الجواد، الكريم، العزيز، القدير، العظيم، القديم، القريب، المجيب، السميع، العليم، الغفور، الرئوف، المنان، المعيد، التواب، الواحد، الاحد، الصمد، الوهاب، الشاكر، المحسن، المجل، المالك، العفو، المحب، الضامن، الخالق، المصور، المقدر، الواسع، الحافظ، الحليم، الشديد، المحمود، الناصر، الولى، الرزاق، الوارث، الفرد، الكبير، العلى، الرحمن، الرحيم، البصير، الخبير، الدائم، الناظر الحنان، المجيد، الكافى».

در كنار اين صفات، صفتهاى تركيبى بسيار گسترده اى در مضامين صحيفه، وجود دارد كه احصاى همه آنها به طور مى انجامد، از آن جمله:

«القائم بالقسط، العدل فى الحكم، ذوالفضل العظيم، ذوالعرش العظيم، مالك الملك، المنان بالجسيم، الغافر للعظيم، المتفضل بالاحسان، المتطول بالامتنان، الوهاب الكريم، ذوالجلال و الاكرام، اءرحم من كل رحيم، ذو رحمة واسعة، خير المنعمين، ذوالبهاء و المجد، خير الغافرين، فارج الهم، كاشف الغم، اءعدل العادلين، اكرم المسئولين، خير الرازقين، خير المجيرين و... ».

### عدل الهى

يكى از ويژگيها و امتيازات شيعه بر بعضى از گروهها و ديگر مذاهب اسلامى، اعتقاد عميق به عدل الهى است. امام سجاد عليه‌السلام اين عقيده را از زواياى مختلف و در كاربردهاى گوناگونش مورد توجه قرار داده است. از آن جمله:

انى اشهد انك انت الله الذى لا اله الا انت، قائم بالقسط، عدل فى الحكم، رؤ ف بالعباد. (559)

«خداوندا! من گواهى مى دهم كه جز تو خداوندگار و معبودى نيست، تويى به پا دارنده قسط و حكم كننده به عدل و داراى راءفت و رحمت بر بندگان. »

از آن جا كه بيان برخى مجازاتها براى گناهان، ممكن است اين سئوال را در ذهن شنونده پديد آورد كه آيا براستى ميان گناه و مجازات آن، رعايت عدل و انصاف شده است، امام سجاد عليه‌السلام بارها و بارها در دعاها به اين پرسش، پاسخ داده و فرمود است:

«... ان سنتك الافضال، و عادتك الاحسان، و سبيلك العفو، فكل البرية معترفة بانك غير ظالم لمن عاقبت، و شاهدة بانك متفضل على من عافيت، و كل مقر على نفسه بالتقصير عما استوجبت. (560)

«خداوندا! سنت و روش هميشگى تو، بذل و بخشش است و برنامه مداوم تو احسان و شيوه ات عفو و گذشت مى باشد، بر اين اساس همه آفريدگان، به راه نداشتن ظلم در عقوبتها و نظام كيفريت اعتراف دارند و گواهى مى دهند كه هر كس از بند درد و رنج و عقوبت رهد از لطف و عنايت تو بهره جسته است، و همگان به كوتاهى و تفصير خويش در پيشگاهت اقرار دارند. »

### لطف و رحمت الهى

روح دعا و نيايش، التجا به لطف و رحمت خداست. از اين رو در صحيفه سجاديه، ياد رحمت گسترده خدا، بيشترين درس و زمزمه اى است كه روح را مى نوازد و جان را اميد مى بخشد.

امام سجاد عليه‌السلام در فرازى از نيايش خود به خداوند عرضه مى دارد:

يا من لاتفنى خزائن رحمته، صل على محمد و آله و اجعل لنا نصيبا من رحمتك. (561)

«اى خداوندى كه گنجينه ها و خزانه رحمت خويش فنا نمى پذيرد، بر محمد و خاندان او درود فرست و از بيكران رحمت خويش مرا بهره مند ساز!».

در دعايى ديگر امام چنين بيان داشته است:

انت الذى تسعى رحمته امام غضبه. (562)

«خداوندا! تو آنى كه لطف و رحمتت در پيشاپيش غضبت حركت مى كند.

انت الذى اتسع الخلائق كلهم فى وسعه. (563)

«تو آنى كه تمامى آفريده ها، در گسترده لطف و قدرتش جاى دارند و قرار گرفته اند. »

### علم و قدرت الهى

يا الله الذى لايخفى عليه شى ء فى الارض و لا فى السماء، و كيف يخفى عليك يا الهى ما انت خلقته، و كيف لا تحصى ما انت صنعته؟ او كيف يغيب عنك ما انت تدبره... (564)

«خداوندا! اى آن كه چيزى در زمين و آسمان بر او مخفى نيست، خداوندا! چگونه ممكن است چيزى بر تو مخفى باشد با اين كه تو خود آن را آفريده اى! چگونه ممكن است تحت نظارت و كنترل و شمارش نداشته باشى موجودى را كه خود آن را ساخته اى! چگونه ممكن است از تو نهان باشد آنچه خود برايش برنامه ريزى كرده اى و تحت تدبير قرار داده اى».

در اين فرازها، امام سجاد عليه‌السلام علاوه بر مطرح ساختن گستره علم خدا، دلايل عقلى سيطره علم خدا بر زواياى مسايل خلق را به گونه اى غير مستقيم بيان داشته است.

امام سجاديه عليه‌السلام در بيان قدرت الهى مى فرمايد:

... قدرته التى لاتعجز عن شيى ء و ان عظم، و لا يفوتها شى ء و ان لطف. (565)

«... قدرتى كه با وجود آن، از هيج كارى - هر چند بزرگ و گران باشد - عاجز نيست و هيچ چيزى - هر چند ريز و ناپيدا باشد - از او مخفى نمانده و از دايره قدرت و احاطه اش فوت نخواهد شد. »

امام سجاد عليه‌السلام در عبارتى ديگر يادآور شده است كه اگر طبيعت و مظاهر آن، تحت فرمان بشر قرار دارد و ما مى توانيم به گونه اى دلخواه از عناصر زمين و طبيعت در جهت منافع خود بهره گيرى كنيم، اين خود به اراده و قدرت خداست و اين اوست كه نظام جهان را به گونه اى پى ريزى كرده كه در خدمت انسان و مقهور او باشد.

... كل خليقته منقادة لنا بقدرته... (566)

«تمامى آفريده هاى خدا، به قدرت او، رام و فرمانبرار مايند. »

### عزت و بى نيازى خداوند

اللهم يا ذالملك المتاءبد بالخلود، و السلطان الممتنع بغير جنود و لا عوان، العز الباقى على مر الدهور و خواكى الاعوام و مواضى الازمان و الايام. (567)

«بارالها! اى فرمانرواى جاودان كه فرمانرواييت ابدى است، اى دارنده سلطه بر هستى كه بدون لشكر و پشتيبان، نيرومند و توانايى، اى عزتمندى كه عزتت در طول روزگاران و گذشت ايام، همچنان باقى است. »

امام سجاد عليه‌السلام درباره بى نيازى و غناى خداوند از خلق، بيانى اين چنين دارد:

تمدحت بالغناء عن خلقك و انت اهل الغنى عنهم و نسبتهم الى الفقروهم اهل الفقر اليك. (568)

«خداوندا! تو خويش را به بى نيازى از آفريده هايت ستوده اى و براستى تو شايسته بى نيازى هستى، و از سوى ديگر آفريده هايت را به فقر و نياز نسبت داده اى و براستى آنها به تو نيازمند و وابسته اند. »

### ناتوانى انسان از وصيف كامل خداوند

هر چند نيايشهاى صحيفه، آميخته با ياد و وصف خداست ولى امام سجاد عليه‌السلام در موارد متعددى به اين حقيقت تصريح كرده است كه نيروى تخيل و فهم آدميان هرگز قادر نيست كه صفات الهى را آن گونه كه شايسته ذات اوست، توصيف تصوير نمايد.

امام سجاد عليه‌السلام در اين باره فرموده است:

انت الذى قصرت الاوهام عن ذاتيّتك، و عجزت الافهام عن كيفيّتك، و لم تدرك الابصار موضع اينيتك، انت الذى لاتحد فتكون محدودا، و لم تمثل فتكون موجودا... (569)

«خداوندا! تو آنى كه وهمها و انديشه ها از راهيابى به كنه ذذاتت درمانده اند و فهمها از شناخت كيفيت و چگونگى تو ناتوانند. ديدگان حسى بشر قادر به مشاهده جايگاهت نيستند (چه اين كه جسم نيستى و نياز به مكان ندارى).

خداوندا! تو آنى كه ذات نامحدودت در تعبيرها و مفاهيم محدود بشرى نمى گنجد و در قالب جسم در نمى آيى تا وجود حسى پيدا كنى و محسوس ‍ شوى.»

اما در ادامه اين نيايش، تعبيرى بسيار موجز و اديبانه دارد و مى فرمايد:

سبحانك، لا تحس و لا تحس و لا تمس. (570)

«خداوندا! تو از هر عيب و كاستى منزهى. نه در محدوده حس مى گنجى و نه در مظاهر نظام ماده و با ابزار مادى مى توان تو را جست و لمس ‍ كرد. »

به بيان امام سجاد عليه‌السلام خداوند نه تنها با حس و ابزار حسى قابللل دستيابى نيست، بلكه با ابزار عقلى و ادراكى نيز نمى توان به توصيف كامل و ترسيم همه جانبه جمال و كمال او پرداخت.

اللهم يا من لايصفه نعت الواصفين. (571)

«بار خدايا، اى آن كه توصيفها و تمجيدهاى توصيفگران، قادر نيست تا ويژگيهاى تو را آن گونه كه بايد و شايد، ترسيم كند. »

الذى قصرت عن رؤ يته ابصار الناظرين، و عجزت عن نعته اوهام الواصفين. (572)

«خداوندى كه چشم نظاره گران از ديدنش ناتوان است و نيروى خيال توصيفگران از بيان اوصاف بايسته او عاجز مى باشد. »

ضلت فيك الصفات و تفسخت دونك النعوت، و حارت فى كبريائك لطائف الاوهام. (573)

«واژه ها در توصيف تو نايابند و به هنگام ترسيم ارزشهايت، از ناتوانى به گمراهى مى روند و تار و پود الفاظ در زير بار ستايش تو از هم مى گسلد. و انديشه هاى نيرومند كه از پيچيده ترين و باريكترين گذرگاههاى معرفت مى گذرند در وادى كبريايى تو سرگردان مى مانند. »

### تداوم خط رسالت در طول تاريخ

فى كل دهر و زمان ارسلت فيه رسولا، و اقمت لاهله دليلا من لدن آدم الى محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من ائمة الهدى و قادة اهل التقى على جميعهم السلام. (574)

«خداوندا! در هر عصر و زمانى رسولى را فرستادى و براى هر نسل دليلى را بر پا داشتى، از روزگار آدم تا عصر پيامبر خاتم محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه درود تو بر او و خاندانش؛ خاندانى كه پيشوايان هدايت و پيشروان اهل تقوايند، بر تمامى آنها درود. »

### پيامبر اسلام، خاتم پيامبران

اللهم صل على محمد خاتم النبيين و سيد المرسلين. (575)

«خداوندا! بر محمد كه پايان بخش سلسله پيامبران و سرآمد نسل رسولان است، درود فرست!»

### اصحاب راستين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

اللهم و اصحاب محمد خاصة الذين احسنوا الصحابة، و الذين ابلوا البلاء الحسن فى نصره و كانفوه... (576)

«خداوندا! (پاداش نيك عطا كن به) اصحاب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بويژه آنان كه همراهى با پيامبر را هماره نيكو داشتند و آنان كه در يارى آن حضرت آزمونى شايسته دادند، كمك رساندند، به جمع يارانش شتافتند و با سرعت، دعوتش را لبيك گفته، دلايل رسالتش را پذيرا شدند. در اظهار دين اعتلاى اسلام، از زن و فرزند گسستند و در راه تثبيت رسالت پيامبر با پدران و فرزندان رودررو شدند و جنگيدند و در پرتو وجود آن حضرت به پيروزى رسيدند».

### قرآن، دليل حقانيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

اللهم و كما نصبت به محمدا علما للدلالة عليك... فصل على محمد و آله، و اجعل القرآن وسيلة لنا الى اءشرف منازل الكرامة. (577)

«خداوندا! همان گونه كه به وسيله قرآن و جلوه هاى اعجازى آن، محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را براى رهنمايى و هدايت خلق به سوى خودت، منصوب داشتى... بر او و خاندانش درود فرست و قرآن را وسيله راهيابى ما به شرافتمندترين مراتب كرامت قرار ده!»

### قرآن، فراتر از همه كتابهاى آسمانى

اللهم انك... جعلته مهمنا على كل كتاب انزلته، و فضلته على كل حديث قصصته. (578)

«خداوندا! اين تواى كه قرآن را در بردارنده همه حقايق اصولى كتابهاى آسمانى پيشين و گواه و امانتدار آنها قرار دادى و بر ساير سخنانى كه براى آدميان گفته ايد، برترى بخشيدى. »

### قرآن، روشنگر ظلمتها

و جعلته نورا نهتدى من ظلم الظلالة و الجهالة باتباعه.

«خداوندا! قرآن را نورى قرار دادى كه ما در پرتو پيروى از آن، از ظلم گمراهى و جهالت برهيم و ره به هدايت بريم. »

### قرآن شفابخش حقجويان

و جعلته... شفاء لمن انصت بفهم التصديق الى استماعه.

«خداوندا! قرآن را مايه شفا قرار دادى براى كسى كه براى پذيرش حق بدان گوش فرا دهد. »

### قرآن، ملاك تشخيص حق

و جعلته.. ميزان قسط لايحيف عن الحق لسانه. (579)

«خداوندا! قرآن را ترازوى قسط و ملاك سنجش عدل و درستى قرار دادى، ترازويى كه شاهينش از حق و درستى درنمى گذرد. »

### حقايق قرآن، نيازمند مفسرى الهى

اللهم انك انزلته على نبيك محمد - صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - مجملا، و الهمته علم عجائبه مكملا. (580)

«خداوندا! قرآن را بر پيامبرت - محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - به گونه مجمل فرو فرستادى و آگاهى به شگفتيهاى نهفته در قرآن را به صورت كامل، به پيامبرت الهام كردى. »

### امامان عليه‌السلام، وارثان علم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

و ورثتنا علمه مفسرا، و فضلتنا على من جهل علمه... (581)

«خداوندا! ما (خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) را وارثان علم قرآن همراه با تفسير آن قرار دادى و در پرتو اين دانش ما را بر كسانى كه از چنين دانشى محرومند، برترى بخشيدى. »

### امامان، گنيجه داران معارف قرآن

اللهم فكما جعلت قلوبنا له حملة، و عرفتنا برحمتك شرفه و فضله، فصل على محمد الخطيب به، و على آله الخُزان له. (582)

«بارالها! آن گونه كه قبلهاى ما را حامل علوم قرآن قرار دادى و فضل و شرافت قرآن را به لطف خويش به ما لطف خويش به ما شناساندى، بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه هماره زبانش به قرآن گويا بود، درود فرست، و همچنين بر خاندان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه گنجينه داران قرآن علوم قرآنند. »

### خاندان پيامبران صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، رهبران خلق به سوى خدا

اللهم... و انهجت باله سبل الرضا اليك. (583)

«خداوند! به وسيله خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راههاى رضا و خشنودى را كه به سوى تو منتهى مى شود، آشكار ساختى «و بندگانت با پيروى از خط آنان مى توانند رضا و خشنودى تو را به دست آورند».

### خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، برگزيدگان خدا

رب - صل على اءطائب اهل بيته الذين اخترتهم لامرك و جعلتهم خزنة علمك، و حفظة دينك، و خلفاءك فى ارضك. (584)

((پروردگارا! بر پاكيزه گان از خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (ائمه معصومين عليه‌السلام) درود فرست؛ آنان كه براى امر دين انتخابشان كرده اى و ايشان را خزانه داران علمت و حافظان دينت و جانشينان خويش در زمين قرار داده اى. »

### خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پاكيزگان از گناه

و طهرتهم من الرجس و الدنس تطهيرا بارادتك. (585)

«پروردگارا! تو خاندان پيامبرت را به اراده خويش از هر پليدى و ناپاكى، منزه ساختى. »

### فلسفه تداوم امامت

اللهم انك ايدت دينك فى كل اوان بامام اقمته علما لعبادك، و منارا فى بلادك. (586)

«خداوندا! تو اى كه براستى در هر فصلى از روزگاران، دين خويش را به وسيله امام و پيشوايى كه خود او را براى مردمان نصب كرده اى، يارى كرده و آن امام را در جغرافياى زمين مايه روشنى و روشنگرى قرار داده اى. »

از اين فراز دعاى امام سجاد عليه‌السلام فلسفه ضرورت تداوم امامت و رهبرى دينى استفاده مى شود، زيرا به فرموده آن امام هر روزگارى نيازمند پيشوا و امامتى الهى است. و آن رهبران بايد منتسب به خداوند و تأئید شده از سوى او باشند تا بتوانند با نور هدايت خويش خلق را به سوى ارزشهاى دينى دعوت كنند و به آنان تجمع بخشند.

### فلسفه لزوم اطاعت از امام عليه‌السلام

بعد ان وصلت حبله بحبلك و الذريعة الى رضوانك و افترضت طاعته، و حذرت معصيته... (587)

«خداوندا! (امامان معصومين عليه‌السلام را براى هدايت مردم گماردى) پس از اين كه ريسمان آنان را به ريسمان خويش پيوند زدى (و رابطه الهى ميان ايشان و خودت برقرار كردى تا آنان از حد انسانهاى معمولى فراتر آيند و شايستگى رهبرى و هدايتگرى را پيدا كنند) و اين چنين، امامان عليه‌السلام را وسيله راهيابى به خوشنودى خود و بهشتى قرار دادى و اطاعت از ايشان را واجب ساختى و خلق را از مخالفت با ايشان بر حذر داشتى. »

### عارفان به مقام ائمه معصومين عليه‌السلام

اللهم صل على اءوليائهم المعترفين بمقامهم، المتبعين منهجهم، المقتفين آثارهم، المستمسكين بعروتهم، المتمسكين بولايتهم... (588)

«خداوندا! بر دوستان خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود فرست؛ آنان كه به جايگاه و منزلت امامان عليه‌السلام اعتراف دارند، راه ايشان را پيروى مى كنند، آثار و نشانه هاى معصومين را پى مى گيرند، به ريسمان (محبت و معارف) آنان چنگ مى زنند، به ولايتشان تمسك مى جويند، به پيشوايى و امامتشان اقتدا مى كنند، در برابر فرمان ايشان تسليمند، در راه طاعتشان تلاشگرند، و در انتظار روز پيروزى و حاكميت آنان «ظهور صاحب الزمان (عليه السلام») به سر مى برند، چشم به سوى ايشان دوخته اند.

بر اينان درود فرست؛ درودهايى پايدار، پاكيزه و بالنده در هر بامداد و شبانگاه. »

در اين عبارتهاى نيايشى، امام سجاد عليه‌السلام مغز ولايت و مفهوم شيعه بودن و آرمان مقدس حاكميت معصومان را به نسلها با زبان نيايش ‍ تعليم داده و تلقين كرده است و ميان محبت و عمل و آرمان پيوندى ژرف پديد آورده است.

### ارجمندى شيعه، در نگاه امام عليه‌السلام

و سلم عليهم و على ارواحهم، و اجمع على التقوى امرهم، و اصلح لهم شوونهم، و تب عليهم، انك التواب الرحيم، و خير الغافرين، و اجعلنامعهم فى دارالسلام برحمتك يا ارحم الراحمين. (589)

«خداوند! بر دوستان اهل بيت عليه‌السلام و بر روح آنان سلام فرست، كارهايشان را بر محور تقوا و پرهيزكارى سامان بخش و شؤ ون مختلف زندگى آنان را اصلاح كن و بر آنان «لغزشهايشان ره» ببخشاى، زيرا تو بسيار توبه پذير و رحمت آفرينى و بهترين بخشاينده اى.

خداوندا! ما را در دارالسلام همراه با دوستان اهل بيت قرار ده! اى مهربانترين مهرابانان!»

### آرمانهاى متعالى، در مكتب انتظار

اللهم فاوزع لوليك شكر ما انعمت به عليه... و آته من لدنك سلطانا نصيرا، و افتح له فتحا يسيرا، و اعنه بركنك الاعز، واشدد ازره...

«خداوندا! به ولى خويش «آن امامى كه در هر زمان حضور دارد و زمان خالى از وجود او نيست» روح شكر در برابر نعمتهايت را الهام كن... و از جانب خويش به او نيرو و توانى چشمگير عنايت كن. درهاى مشكلات را به آسانى برايش بگشا و با اركان شكست ناپذير خويش او را يارى ده و توانش را فزونى بخش.. »

و اقم به كتابك و حدودك و شرائعك و سنن رسولك.

«خداوندا! به وسيله ولى خويش «امام عصر (عليه السلام») احكام و قوانين و معاوفت قرآنت را برپا دار و شريعتها و سنتهاى رسولت را پايدارى بخش. »

و احى به ما اماته الظالمون من معالم دينك.

«خداوندا! آن ارزشهاى دينى و نشانه هاى بارزى را كه ظالمان ميرانده اند، به وسيله ولى خويش «امام عصر (عليه السلام») زنده گردان!».

واجل به صداء الجور عن طريقتك.

«خداوندا! زنگار ستم را، آن زنگار نشسته بر سيماى تابناك شريعت الهى را به وسيله امام عصر عليه‌السلام از چهره شريعت بزداى!»

و ابن به الضراء من سبيلك.

«سختيها و دشواريهاى راه خويش را به وسيله او بر طرف گردان!»

و ازل به الناكبين عن صراطك

«عدول كنندگان از طريق ايمان و دين و شريعت را به وسيله امام عصر عليه‌السلام از ميان بردار!»

و امحق به بغاة قصدك عوجا. (590)

«آنان را كه بدخواه دينند و براى راه راست، كجى و ناهموارى آرزو مى كنند، به وسيله امام عصر عليه‌السلام نابودگردان!»

اگر توجه شود كه امام سجاد عليه‌السلام در چه شرايطى اين دعاها و درسهاى زمزمه گونه را به گوش پيروان خود مى رسانده است، بروشنى اين نتيجه آشكار خواهد شد كه امام سجاد عليه‌السلام با وجود اين كه به طور علنى به تجهيز قواى رزمى عليه حاكميتهاى جائر زمانش نپرداخته است ولى در تعاليم خود بنيان انديشه ظلم ستيزى و اعتقاد به حاكميت دين و ضرورت رهبرى پيشواى الهى و اهداف و برنامه هاى حكومت اسلامى را پى ريخته و از سوى ديگر ماهيت دين ستيز و فسادگر و ستم پيشه حاكمان زمان خويش را اعلام داشته است. و اينها چيزهايى نبود كه شيعيان و هوادارانش از نيايشهاى آن حضرت استشمام نكنند و درس ‍ نگيرند.

هواداران امام عليه‌السلام شرايط آن حضرت را درك مى كردند و راز و رمز سخنان او را بآسانى درمى يافتند.

امام سجاد عليه‌السلام با اين جملات، آرمان انتظار را در جهت دين خواهى و ديندارى و ظلم ستيزى و عدل گسترى، هدايت مى كرد به باورهاى شيعه جهتى بايسته مى بخشيد. چنان كه امروز ما نيازمند آنيم كه روح ولايت و انتظار را از فرو افتادن در وادى رخوت و تكليف گريزى و بى تفاوتى دور ساخته و به وادى واقعيتهاى زنده زندگى دينى و اجتماعى سوق دهيم.

### مناسبات امام و امت

در سخنان پيشوايان دين بويژه اميرالمؤمنين مناسبات امام و امت تحت عنوان حقوق متقابل امام و امت، يا وظايف امام در برابر امت و مسؤ ليت رعيت در قبال امام مطرح شده است.

دعاهاى صحيفه نيز از اين حقيقت با بيان مخصوص خود - كه همان شيوه ابراز حقايق در قالب نيايش است - ياد كرده و امام سجاد عليه‌السلام در اين باره چنين فرموده است:

... والن جانبه لاوليائك، وابسط يده على اعدائك، وهب لنا راءفته و رحمته و تعطفه و تحننه، و اجعلنا له سامعين مطيعين، و فى رضاه ساعين و الى نصرته و المدافعة عنه مكنفين و اليك رسولك صلواتك اللهم عليه و آله بذلك متقربين. (591)

«خداوندا! به امام عصر و پيشوايى كه براى امت در هر روزگار قرار داده اى، صبر و بردبارى و نرمخويى در برابر دوستانت عنايت كن، دستانش را عليه دشمنانت بگشاى، راءفت و رحمت و عطوفت و شفقتش را به ما روزى گردان و ما را نيز شنوا و فرمانبردار او قرار ده، تا در جلب رضاى او تلاش ‍ كنيم و در يارى وى و دفاع از او همت گماريم، و از اين رهگذر به رسول تو - پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - تقرب جوييم. »

در اين بخش از دعاى صحيفه به گونه ضمنى ارزشهاى رهبرى در مديريت نيروى انسانى و جامعه اسلامى يادآورى شده و نرمخويى و دشمنى ستيزى و راءفت به رعيت مورد تصريح قرار گرفته است.

از سوى ديگر وظايف رعيت در برابر امام عدل و مصلح خيرخواه نيز برشمرده شده است: 1 - لزوم حرف شنوى و اطاعت از او - در برنامه هاى اجتماعى و حكومتى همانند برنامه هاى دينى، 2 - لزوم جلب رضايت و خشنودى امام، 3 - لزوم يارى امام و دفاع از حريم وى، 4 - اطاعت و حمايت از امام، خود داراى پاداش و ارزش دينى و مايه تقرب به خداست.

نبايد از نظر دور داشت كه منظور امام سجاد عليه‌السلام از امام، پيشواى عدل الهى است و نه هر كسى كه به جبر و ستم و بدون داشتن صلاحيت علمى و ايمانى بر مردم سرورى كند و حكم راند! زيرا قبل و به اين دعا مشخصات امام عدل و رهبرى الهى را بيان داشته و مجال هر گونه شبهه را از بين برده است. چنان كه در برخى از دعاهاى ديگر با صراحت هر چه تمامتر از هر گونه ظلم و سيهكارى ستم پيشگان بيزارى جسته و فرموده است:

و لا تجعلنى للظالمين ظهيرا، و لالهم على محو كتابك يدا و نصيرا. (592)

«خداوندا! مرا يار و پشتيبان ستمكاران قرار مده و وسيله قدرت و پيروزى ظالمان در مسير از ميان بردن قرآن، مگردان!»

امام سجاد عليه‌السلام در اين عبارت، يارى ظالمان را زمينه از ميان رفتن قرآن معرفى كرده و روح ديندارى و قرآن پذيرى را مباين با مددرسانى به ظالمانى شناسانده است.

### پيامبران و امامان عليه‌السلام، حجت خدا بر خلق

«رب صل على اطائب اهل بيته الذين اخترتهم لامرك و جعلتهم... حفظة دينك و خلفاءك فى ارضك و حججك على عبادك. (593)

«پروردگارا! بر پاكيزگان از خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - معصومين عليه‌السلام - درود فرست؛ آن شخصيتهاى منزهى كه ايشان را براى امر رهبرى دينى و هدايت امت و تعليم شريعت برگزيدى و آنان را پاسداران دين و جانشينان خود در زمين و حجت بر بندگانت قرار دادى. »

### اتمام حجت خدا بر انسانها، زمينه مسئوليت آنان

بعثت رسولان و رهبرى امامان، اتمام حجت الهى بر بندگان است تا پس از اين اتمام حجت، انسانها كمترين بهانه اى در مسير انجام وظايف خود نداشته باشند و مسئوليتهاى انسانى و الهى خود را بروشنى بشناسند و بدانها وفادار باشند.

امام سجاد عليه‌السلام پس از ياد كرد نعمتهاى الهى و اعطاى معرفت به انسان از سوى خدا و پس از بيان اين كه انسانها در پرتو همين معرفتها و شناختها به مقام انسانى راه يافته و شايستگى امر و نهى و مسئوليت پذيرى را يافته اند، مى فرمايد:

لم يدع لاحد منا حجة و لا عذرا. (594)

«خداوند براى هيچ يك از ما انسانها حجت و دليلى را فروگذار نكرده و عذرى را باقى نگذاشته است. »

فقد ظاهرت الحجج، و ابليت الاعذار، و قد تقدمت بالوعيد، و تلطفت فى الترغيب، و ضربت و الامثال، و اطلت الامهال. (595)

«خداوندا! حجتها و دلايل خود را پياپى آشكار ساخته اى و با بيان دلايل آشكار و جدا ساختن درستيها از نادرستيها، هر گونه اى عذر را به سستى كشانده اى، چه اين كه داده اى و با شيوه اى آميخته با لطف و لطافت، آدميان را در مسير ارزشها تشويق نموده اى و براى تفهيم به بندگانت مثالها و نمونه ها آورده اى و از پس آن همه روشنگرى به آنان مهلت داده اى. »

### قيامت، روز پاسخگويى به مسؤ وليتها

و اذا انقضت ايام حياتنا، و تصرمت مدد اعمارنا، و استحضرتنا دعوتك التى لابد منا و من اجابتها، فصل على محمد و آله، و اجعل ختام ماتحصى علينا كتبة اعمالنا توبة مقبولة... و لاتكشف عنا سترا سترته على رؤ وس ‍ الاشهاد، يوم تبلو اءخبار عبادك. (596)

«آن گاه كه روزگار زندگيمان به پايان رسيد و عمرمان سپرى شد و دعوت تو «خداندا!» ما را فرا خواند، آن دعوتى كه به ناگزير بايد بدان پاسخ گفت، - پس عملمان ثبت مى كنند، توبه اى راستين قرار ده! و آن روز كه گزارش كار بندگانت را در ميزان محاسبه، مورد بررسى قرار مى دهى، پرده از اعمال ناشايست ما برندار و رسوايمان مساز. »

### بر پايى قيامت، لازمه عدل الهى

ثم ضرب له فى الحيوة اجلا موقوتا... حتى اذا بلغ اقصى اثره و استوعب حساب عمره، قبضه الى ماندبه اليه من موفرو ثوابه، او محذور عقابه، ليجزى الذين اساؤ ابما عملوا و يجزى الذين احسنوا بالحسنى، عدلامنه... (597)

«خداوند در زندگى دنيا، براى فرزند آدم مدت معينى را قرار داد... تا آن هنگام كه به پايان زندگيش رسيد و روزهاى عمرش سپرى شد، جانش را دريافت كند او را به پاداشهاى سرشار و يا كيفرهاى هول انگيز كه قبلا يادآورى كرده است، فرا خواند.

اين كيفر و پاداش براى اين است كه بدكاران جزاى عمل خوش را بچشند و نيكان پاداش نيكيهاى خود را دريافت دارند. و اينها همه ناشى از عدل الهى است. »

### نظام كيفر و پاداش الهى، بدون ظلم

فكل البرية معترفة بانك غير ظالم لمن عاقبت، و شاهدة بانك متفظل على من عافيت و كل مقر على نفسه بالتقصير عما استوحبت. (598)

«خداوندا! تمامى آفريده هايت اعتراف دارند كه تو در كيفر خطاكاران، كمترين ستم روا نمى دارى، و همگان شاهدند كه لطف و عنايت تو به بندگان از روى تفضل و بخشش است، و همگى در پيشگاهت اقرار مى كنند كه نتوانسته اند حقت را ادا كنند و آن گونه كه سزاوارى انجام نمايند. »

امام سجاد عليه‌السلام اين سخنان را بى مقدمه و بدون برهان نياورده است، بلكه قبل از اين فرازها، مطالبى دارد كه الطاف بى حساب الهى را در حق بندگان و سنت خدا بر عفو خطاكاران را يادآور شده، به گونه اى كه انسان مؤمن انديشمند خود به اعتراف در پيشگاه حق مى نشيند و ساحت خداوند را از ظلم و ستم منزه مى داند. »

### فلسفه عدل الهى در نظام جزابخشى

امام سجاد عليه‌السلام در بيانى ديگر از نيايشهاى صحيفه، نخست حاكميت بى چون و چراى خدا بر پهنه حيات و اراده بى معارض او را در مورد خلق يادآور شده، سپس به خداوند عرضه مى دارد:

و قد علمت انه ليس فى حكمك ظلم، و لا فى نعمتك عجلة، و انما يعجل من يخاف الفوت، و انما يحتاج الى الظلم الضعيف و قد تعاليت - يا الهى - عن ذلك علوا كبيرا. (599)

« (خداوندا! هر چند اراده تو، يگانه اراده نافذ در هستى است و هيچ قدرتى، ياراى معارضه و رويارويى با قدرت تو را ندارد، اما اين اراده و قدرت بدون معارض تو، هرگز به استبداد و جباريت نزديك نمى شود) من بيقين مى دانم كه در حكم و داورى و تقدير تو، ستم راه ندارد، چنان كه در مجازات بدكاران، شتاب نمى كنى، زيرا كسى بايد شتاب كند كه بيم از دست رفتن فرصت و قدرت خود را داشته باشد و كسى به ظلم كشيده مى شود و به ستم رو مى آورد كه ضعيف و ناتوان باشد «نتواند عدل را به كار گيرد و يا منافع خود را در رعايت عدل نبيند» در حالى كه تو - اى خداوند - از ضعف و ناتوانى و نگرانى و ستم مبرا هستى و جايگاهت فراتر از اين نسبتهاست. »

امام سجاد عليه‌السلام علاوه بر اين كه با زبان ويژه نيايش، فلسفه مبرا بودن خدا از ظلم و ستم را بيان داشته، به نكته اى فراتر نيز اشاره كرده است و آن اين كه مهلت خداوند به خط كاران و تعجيل نورزيدن خدا در انتقام از بدكاران خودگواه عدل الهى بلكه فضل الهى است. چه اين كه اگر خداوند خطاكاران را بسرعت مجازات مى كرد، مناقاتى با عدل او نداشت ولى لطف او سبب شده است تا به گناهكاران مهلتى دهد تا شايد به توبه روآورند و از عقاب برهند.

### مهلت الهى به مسؤ وليت گريزان

رزقك مبسوط لمن عصاك، و حلمك معترض لمن ناواك، عادتك الاحسان الى المسيئين، و سنتك الابقاء على المعتدين حتى لقد غرتهم اناتك عن الرجوع، و صدهم امهالك عن النزوع. (600)

« (خداوندا!) روزيها و نعمتهاى دنيوى تو حتى در اختيار معصيت كاران گسترده است و حلم و بردبارى تو حتى دشمنانت رانيز در بر گرفته است. روش تو احسان «به همگان حتى» خطاكاران است و سنت تو باقى گذاشتن نعمتها در دسترس كسانى است كه از لطف احكام و قوانين تو تجاوز كرده اند! «اما افسوس كه آنان به جاى قدردانى از لطف تو و اظهار ندامت از خطاهاى خويش به ناسپاسى روى آورده» تا آنجا كه گرفتار غرور شده و تمايلى به توبه نشان نمى دهند! و مهلتهايى كه به ايشان داده اى مايه عبرت و بازنگرى آنان در وضع خويش نمى شود!

### فلسفه مهلت خداوند به اهل عصيان

و انما تانيت بهم ليفيئوا الى امرك، و امهلتهم ثقة بدوام ملكك... (601)

«خداوندا، اگر به اهل عصيان مهلت داده اى و آنان را بسرعت مجازات نكرده اى به سبب اين است كه آنان به فرمان تو بازگردند و سر در خط اطاعت تو نهند. و البته مهلتى كه به ايشان مى دهى از آن جهت است كه مى دانى اقتدار و فرمانروايى تو هميشگى است (و فرصت مجازات گنهكاران را از دست نخواهى داد). »

### كارآيى شفاعت، در قيامت

از جمله مسائل عقيدتى كه در ضمن معارف گسترده صحيفه مورد توجه قرار گرفته، مسئله شفاعت و كارآيى آن در صحنه قيامت است.

اصل شفاعت به دو گونه قابل تصوير است:

1 - شفاعت به معناى برخوردار شدن انسان از حمايت غير خدا براى پيشگيرى از تحقق اراده خدا و دور ساختن عقاب الهى از خود! شفاعت به اين معنا، هم در قرآن مورد انكار قرار گرفته است و هم در روايات و بيان امام سجاد عليه‌السلام.

يومئذ لا تنفع الشفاعة الامن اذن له الرحمن (602)

يعنى: در آن روز «روز قيامت» هيچ شفاعت و وساطتى سود نمى بخشد مگر شفاعت كسى كه خداوند رحمان به او اجازه داده باشد تا ميان خلق و خدا واسطه شود.

امام سجاد عليه‌السلام نيز در اين باره چنين بيان داشته است:

و بيدك، يا الهى، جميع ذلك السبب، و اليك المفر و المهرب... اللهم انك ان صرفت عنى وجهك الكريم اومنعتنى فضلك الجسيم... لم اجد السبيل الى شى ء من املى غيرك... لاامر لى مع امرك، ماض فى حكمك... (603)

«خداوندا! تمامى عوامل و اسباب كار آمد و مؤ ثر به دست توست (و به اراده تو مى تواند تاثير كند». تنها پناهگاه و ايمنى بخش تويى!

خداوند! اگر تو لطف و كرامت خويش را از من دريغ كنى و فضل خود را از من بازدارى ديگر راهى به سوى آرزوهايم نخواهم يافت، جز راه تو...! با وجود فرمان و حكم تو، در جهت منافع من فرمانى نيست، حكم تو درباره من گذرا و نافذ است. »

2 - شفاعت به معناى برخوردار شدن انسان از حمايت اولياى الهى به اذن و اجازه خداوند نه در قبال خواست و اراده او.

شفاعت به اين معنا هم در قرآن مورد انكار قرار نگرفته در روايات و تعاليم معصومين امرى تحقق پذير معرفى شده است. امام سجاد عليه‌السلام نيز در موارد متعددى به مسئله شفاعت پيامبر عليه‌السلام و شفاعت ائمه عليه‌السلام و شفاعت اهل نجات و سعادت براى از پادرافتادگان وادى طاعت، اشاعه كرده است.

### شفاعت پيامبران براى امتها

اللهم اجعل نبينا صلواتك عليه و على آله يوم القيامة.. امكنهم (امكن النبيين) منك شفاعة. (604)

«خداوندا! پيامبر ما را - كه درود تو بر او و خاندانش باد - در روز قيامت، بيش از ساير پيامبران، حق شفاعت عنايت كن. »

امام سجاد عليه‌السلام با اين بيان، اصل وجود شفاعت را براى انبيا مسلم شمرده و از اين رو براى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه برترين انبياست، امكان شفاعت بيشترى را آرزو كرده است.

### شفاعت اهل بيت عليه‌السلام براى پيروان

اللهم... فانى لم آتك ثقة منى... لا شفاعة مخلوق رجوته الا بشفاعة محمد و اءهل بيته عليه و عليهم سلامك. (605)

«خداوندا! من من اميد شفاعت جستن از مخلوق، رو به درگاهت نياورده ام مگر به اميد شفاعت محمد و اهل بيت او - درود تو بر پيامبر و خاندانش ‍ -. »

### شفاعت صالحان، براى وابستگان خويش

اللهم و ان سبقت مغفرتك لهما فشفعهمافى، و ان سبقت مغفرتك لى فشفعنى فيهما حتى نجتمع براءفتك فى دار كرامتك. (606)

«خداوندا! اگر بخشايش و غفران تو - قبل از من - شامل پدر و مادرم شد، پس آنها را شفيع من قرار ده! و اگر من قبل از ايشان مورد غفران تو قرار گرفتم مرا درباره آنها شفيع گران، تا در پرتو لطف تو و در خانه كرمت - بهشت جاويدان - گرد هم و در كنار هم باشيم. »

از اين نيايش استفاده مى شود كه هرگاه فردى مورد غفران الهى قرار گيرد و به بهشت راه يابد، مى تواند به اذن الهى براى وابستگان خود شفاعت كند.

### شفاعت اعمال مؤمنان، براى آنان

اللهم صل على محمد و آله... صلاة تشفع لنا يوم القيامة... (607)

«خداوندا! بر محمد و خاندان او دورد فرست؛ درودى كه بتواند در روز قيامت شفيع ما گردد... »

درود بر پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان او، يكى از اعمال شايسته مؤمنان است و امام سجاد عليه‌السلام در اين عبارتها به اصحاب و پيروان خود آموخته است كه اين عمل نيك خود مى تواند شفيع انسان در روز قيامت قرار گيرد.

## سيماى انسان و فضايل انسانى در صحيفه سجاديه

### مراحل پيدايش و تكامل انسان

نيايشهاى صحيفه سجاديه، هر چند در نگاه نخست راز و نياز خلق با خالق را مى نماياند، اما اين مجموعه معرفتى همچنان كه پيامدار معارف اصولى و بيانگر عقايد ناب اسلامى است، از پرداختن به انسان و ارزشهاى انسانى دور نمانده، بلكه درنمودن فضايل اخلاقى، گنجينه اى است گرانبها و پرگوهر.

امام سجاد عليه‌السلام مراحل پيدايش و تكامل انسان را چنين بيان داشته است:

اللهم و انت حدرتنى ماء مهينا من صلب متضائق العظام... حتى اذا احتجت الى رزقك و لم استغن عن غياث فضلك، جعلت لى قوتا... ولو تكلنى يا رب فى تلك الحالات الى حولى، او تضطرنى الى قوتى لكن الحول عنى معتزلا... (608)

«خداوندا! من قطره اى ناچيز بودم كه تو مرا از تنگناى استخوانهاى صلب، به صورت مايه اى بى مقدار، در فضاى كوچك رحم مادر فرو افكندى؛ فضايى پوشيده شده در حجابها و پوششها متعدد. از آن پس دگرگونيهاى پياپى در من پديد آوردى تا آن جا كه شكلى كامل و انسانى به خود گرفتم و اندامى بايسته و مناسب يافتم. چنان كه اين مراحل را در قرآن خويش بيان داشته اى: نخست نطفه، سپس علقه «خون بسته»، پس از آن به صورت پاره گوشت و در مرحله بعد تبديل شدن به استخوان و نيز پوشيده شدن استخوانها به وسيله گوشت و پس آن گاه راه يافتن به مرحله جديد زندگى و برخوردار شدن از جان انسانى.

در اين هنگام تن من نيازمند تغذيه و روزى تو گشت و تو در آن فضاى نهان از آنچه مادرم مى نوشيد و تغذيه مى كرد، مرا بهره مند ساختى «و از آنچه او مى خورد، غذايى پديد آوردى كه متناسب با نيازهاى من باشد».

در آن ظلمتكده ناپيدا و در آن تنگناى بى آشنا، اگر مرا به خويش وانهاده بودى، كارى از من بر نمى آمد و چاره و توانى در اختيار نداشتم! اما فضل و لطف تو مرا تنها نگذاشت و از غذايى شايسته و متناسب مرا بهره مند ساختى. »

### نيروى انسانى متكى به خدا

اللهم و انك من الضعف خلقتنا، و على الوهن بنيتنا، و من ماء مهين ابتداءتنا فلا حول لنا الا بقوتك، و لا قوة لنا الا بعونك. (609)

«خداوندا! بناى نخستين وجود ما را، مايه اى ضعيف و ماده اى سست و ناتوان قرار دادى، و آبى بى مقدار را آغاز پيدايش ما ساختى «و اين شگفتى كار آفرينش تو است كه از كمترينان، موجودى با كرامت و نيرومند مى آفرينى». بنابراين، ما با چنين بنيادى نمى توانستيم از خويش توانى داشته باشيم و اين است كه نيرويى نداريم جز به قوت تو وقوتى نداريم مگر در پرتو يارى و حمايتهاى تو. »

### فلسفه آفرينش انسان

از جمله پرسشهاى مهم انسان درباره پيدايش خوش اين است كه هدف خداوند از آفرينش انسان چه بوده است؟

پاسخهايى كه به اين سئوال داده شده، هر كدام جهتى را بيان مى دارد و چه بسا هر كدام مسئله را از زاويه اى مطرح كرده باشند و نه از همه ابعاد و زواياى آن.

امام سجاد عليه‌السلام نيز به فلسفه آفرينش از اين جهت اشاره كرده است كه هدف خداوند از آفرينش انسان، نفعى نيست كه به خدا بازگردد، زيرا ذات بى نياز او، نمى تواند محتاج به مخلوقات باشد كه خود آفريده است.

استوهبك - يا الهى - نفسى التى لم تخلقها لتمتنع بها من سوء، اءولتطرق بها الى نفع، و لكن انشاتها اثباتا لقدرتك على مثلها، و احتجاجا به على شكلها. (610)

«بار خدايا! از تو تمنا مى كنم كه نفسم را به من ارزانى دارى؛ آن نفسى كه نيافريديش تا زيانى را از تو دور گرداند، يا سودى را به تو برساند! بلكه آن را پديد آوردى تا گواهى باشد بر قدرت آفرينشگرى تو و نمودى باشد از آفرينش چيزهايى كه توان آفريدن آن ها را دارا هستى. »

### انسان، هماره در معرض آزمون الهى

امام سجاد عليه‌السلام پس از بر شمردن نعمتهاى گوناگون خداوند در آفرينش شب و روز آسايشها و منافعى كه در آنها براى آدميان قرار داده است مى فرمايد:

بكل ذلك يصلح شاءنهم و يبلوا اءخبارهم، و ينظر كيف هم فى اوقات طاعته، و منازل فروضه، و مواقع احكامه، ليجزى الذين اساوا بماعملوا، و يجزى الذين احسنوا الحسنى. (611)

«خداوند به وسيله همه اينها (امكانات و مزاياى زندگى دنيا، رفاهى، لذتها و تلاشها) از يك سو به زندگى انسانها سامان بخشيده و نيازهايشان را بر آورده ساخته و از سوى ديگر ايشان را مورد آزمون قرار داده است تا عملكرد آنان را به هنگام طاعت و عبادت محك زند و موضعگيرى آنها را در قبال احكام شريعت آشكار سازد و در نتيجه اين آزمون، بدكاران را كيفر دهد و نيك روشان را پاداشى نيك عطا كند. »

### قابليتهاى دوگانه انسان

چهره اى كه امام سجاد عليه‌السلام از انسان مى نماياند، گاه چهره اى الهى و ملكوتى است كه در شمار اولياى الهى قرار دارد و گاه چهره اى شيطانى است كه در جبهه دشمنان خدا جاى دارد. و اين چهره دوگانه، حكايت از قابليتها و گرايشهاى دوگانه انسان دارد.

امام سجاد عليه‌السلام در نمودن چهره متعالى و قابليت متكامل انسان مى فرمايد:

الحمدالله... حمدا نسعد بها فى السعداء من اوليائه. (612)

«حمد خداى را، حمدى كه به وسيله آن در زمره نيكبختان و دوستان خدا قرار گيريم. »

اللهم صل على محمد و آله، و اجعلنا... من خاصتك الخاصين لديك. (613)

«خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست و ما را از خاصترين خاصان درگاهت قرار ده. »

انسان در اين فرازها، موجودى است قابل تعالى تا حد قرار گرفتن در مجموعه خاصان خدا. ولى همين انسان مى تواند با انتخاب نادرست خود، در شمار دشمنان خدا قرار گيرد.

و اشغله «اى شيطان» عنا ببعض اعدائك. (614)

«خداوندا! شيطان را از ما بازدار و به سوى دشمنانت روانه كن و وى را با دشمنانت مشغول و سرگرم ساز!»

و البس قلبى الوحشة من شرار خلقك. (615)

«خداوندا! قلبم را با بندگان شرورت بيگانه ساز و مرا از ايشان گريزان گردان (تا مبادا به آنان نزديك شده، در شمار آنان قرار گيرم!».

### انسان، بى حمايت خدا، متمايل به باطل

امام سجاد عليه‌السلام نخست يادآور مى شود كه آدمى در صحنه زندگى هميشه با دوراهيهايى مواجه مى شود كه يك راه در بردارنده خشنودى خداوند و ديگرى موجب ناخشنودى اوست.

امام به ما تعليم داده است كه در چنين مواردى از خدا بخواهيد كه شما را در انتخاب راه صحيح يارى دهد، زيرا اگر در چنين ميدانهايى، خداوند شما را تنها گذارد، نفس اماره و خواهشهاى نفسانى، شما را به سوى باطل خواهند كشيد.

امام سجاد عليه‌السلام به ما آموخته است كه به پروردگار خويش عرض ‍ كنيم:

و لا تخل فى ذلك بين نفوسنا و اختيارها، فانها مختارة للباطل الا ما وفقت، امارة بالسودء الا ما رحمت. (616)

«خداوندا! ما را با خواهشهاى درونى مان تنها مگذار و رها مكن! زيرا نفس ‍ ما راه باطل را بر مى گزيند، مگر آن نفسى كه «به وسيله تو در راه مبارزه با گرايشهاى منفى نفس» موفق شده باشد! نفس ما با سرعت به سوى بديها پيش مى تازد، مگر آن نفسى كه در پرتو رحمت و عنايت تو به صلاح گراييده باشد.»

### سرشت انسان، متمايل به صلاح

از آنچه در سطرهاى پيشين ياد شد، ممكن است كه اين گمان پديد آيد كه فطرت و سرشت انسان متمايل به بدى و پستى است! ولى از فرازهاى ديگر صحيفه سجاديه استفاده مى شود كه نهاد آدمى، سرشته شده بر صلاح و متمايل به ارزشهاست و تمايل به باطل امرى است عارضى كه در نتيجه وساوس شيطانى و عوامل بيرونى بر نفس تحميل مى شود و منحرف مى گردد.

امام سجاد عليه‌السلام در اين باره چنين مى فرمايد:

لو لا انه (اى شيطان) صورلهم الباطل فى مثال الحق ما ضل عن طريقك ضال. (617)

«اگر شيطان (عوامل بيرونى انحراف و عناصر مرموز تزويرگر) نبود و باطل را در قالب حق جلوه نمى داد، هيچ انسانى از راه خدا و راه شريعت و راه حق گمراه نمى شد»

### معرفت، عاليترين موهبت الهى به انسان

در ميان نعمتهايى كه خداوند به فرزندان آدم، عطا كرده است، امام سجاد عليه‌السلام از نعمت «معرفت» و «حقشناسى» به عنوان مهمترين نعمت ياد كرده است؛ معرفتى كه خداوند در وجود انسان به صورت سرشت قرار داده تا در برابر منعم و صاحب نعمت خويش شاكر و سپاسگزار باشد و معرفتى كه به وسيله فرستادن انبياء و تعاليم وحى از بيرون به انسان عطا كرده تا صاحب نعمت خود - خداى جهان - را بشناسد و حق بندگى را در برابر وى انجام دهد.

امام سجاد عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد:

و الحمدلله الذى لوحبس عن عباده معرفة حمده على ما ابلاهم من مننه المتتابعة... لتصرفوا فى مننه فلم يحمدوه، و توسعوا فى رزقه فلم يشكروه. (618)

«سپاس خداى را كه اگر «شناخت» را از انسان دريغ مى داشت (و فطرت حقشناسى را در نهاد آدميان قرار نمى داد و پيامبران را براى تذكر و هدايت و تعليم آنان نمى فرستادند) آنها على رغم بهره ورى از گستره نعمتها و روزيهاى خداوند، به شكر سپاس او روى نمى آوردند!»

### حقشناسى، ملاك انسانيت

امام سجاد عليه‌السلام عنصر معرفت را در نهاد آدميان، تا بدان اصيل و مهم شمرده است كه آن را مرز جدايى انسانها از حيوانات معرفى كرده است.

معرفتى كه امام سجاد عليه‌السلام آن را ملاك واقعى انسانى شمرده، شناختهاى تجربى و علوم طبيعى نيست، چه اين شناختها در برخى حيوانات نيز گاه به گونه اى دقيقتر و به صورت غريزى وجود دارد.

معرفتى كه امام عليه‌السلام آن را ملاك ارزش انسانى دانسته، معرفت خالق و پروردگار و نعمت آفرين است؛ كه به سپاسگزارى انسان در برابر مبداء فيض منتهى گردد.

ولو كانوا كذلك لخرجوا من حدود الانسانية الى حد البهيمية فاكانوا كما وصف فى محكم كتابه: ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا. (619)

«اگر آدميان اين چنين مى بودند (از نعمتهاى خدا بهره مى برند و حق بندگى به جا نمى آورند) از مرز انسانيت خارج شده و قدم در قلمرو زندگى چارپايان مى نهادند و مصداق اين آيه از قرآن مى شدند كه خداوند فرموده است: آنان نيستند مگر مانند چارپايان، بلكه موجوداتى گمراه تر از چارپايان!»

### صفات ارزشى انسان

صحيفه سجاديه و معارف آن، گنجينه عظيمى از اخلاق و فضايل انسانى است، علاوه بر دعاى «مكارم الاخلاق» در ساير دعاهاى آن نيز ارزشهاى اخلاقى در پوشش دعا و نيايش مطرح گشته است.

برخى از صفاتى كه در دعاى «مكارم الاخلاق» به آنها اشاره شده است، چنين است: ايمان، ارزش خواهى، عزت بدون تكبر، عبادت بدون عجب، سخاوت به دوران از منت، بزرگى بدون فخرفروشى و همراه با تواضع، صفات نيك اجتماعى، ظلم ستيزى، بسط عدالت، صفات متقين، همگامى با جامعه ايماى، دوستى دوستان خدا دشمنى دشمنان خدا، اقتصاد و ميانه روى، آبرو خواهى، حسن عمل در هر حال و...

اين در حالى است كه كمتر مى توان ديگر دعاهاى صحيفه را از ياد و نام صفات ارزنده اخلاقى، تهى يافت.

به عنوان نمونه به مواردى اشاره خواهيم داشت:

### خودسازى و صلاح جويى

انديشه خودسازى و روحيه صلاح جويى، نخستين شرط حركت انسان به سوى كرامتهاى اخلاقى و خصايل انسانى است و امام سجاد عليه‌السلام اين انديشه و روحيه را در دعاهاى خويش به مؤمنان منتقل ساخته است، از آن جمله:

اللهم صل على محمد و آله، و حلنى بحيلة الصالحين، و البسنى زينة المتقين، فى بسط العدل، و كظم الغيظ، و اطفاء النائرة، و ضم اهل الفرقة و اصلاح ذات البين، و افشاء العارفة، و ستر العائبة... (620)

«خداوندا! بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندانش درود فرست و مرا به زيور صالحان بياراى و با زينت تقواپيشگان مزين ساز! زيور و زينتى كه در جهت گسترش عدل، فرو خوردن خشم، خاموش ساختن آتش ‍ دشمنى و بدخواهى، ايجاد پيوند و محبت ميان تفرقه گرايان، اصلاح ميان مردم، آشكار ساختن و تجسم بخشيدن به ارزشها، پيشگيرى از ظهور عيبها و علنى شدن زشتيها و.. مى باشد.»

و اجعلنى من اهل السداد و من ادلة الرشاد، و من صالحى العباد.

«خداوندا! مرا از درستكاران و راهنمايان راه رشد و كمال و از بندگان صالح قرار ده. »

و ادم بالقرآن صلاح ظاهرنا... و جنبنابه الضرائب المذمومة و همدانى الاخلاق.. (621)

«خداوندا! به وسيله قرآن (و درسها و پيامهاى سازنده آن) ظاهر ما را به صلاح و پاكى و درستى هماره آراسته بدار و به وسيله قرآن (و پيامهاى هدايتگر و هشدار دهنده آن) ما را از اخلاق نكوهيده و پست دور گردان».

### نيت و انديشه نيك

... و انته بنيتى الى احسن النيات... اللهم وفر بلطفك نيتى... (622)

«خداوندا! نيت و انديشه هاى درونى مرا به نيك ترين نيتها و آرمانها منتهى گردان. خداوندا! انديشه ها و اهداف درونى مرا به لطف خويش پر بار گردان».

و اعنى على صالح النية (623)

«پروردگارا! مرا در راه دستيابى به نيت صالح و نهاد نيك، يارى ده».

### عزت و شرافت

و صن وجهى باليسار، و لا تبتذل جاهى بالاقتار. (624)

«بارالها! عزت و آبرويم را با توانگرى حفظ نما و ارج و منزلت اجتماعى مرا با تنگدستى فرو مريز. »

امام سجاد عليه‌السلام كه در اين دعا، از خداوند مى خواهد تا با بى نيازى از امكانات ديگران و تنگدست نبودن در اداره زندگى، آبرو و عزتش در جامعه محفوظ بماند، از سوى ديگر در دعايى ديگر يادآور شده است كه نبايد ملاك شرافت و عزت را درباره ديگران، ثروت و توانگرى دانست و نبايد تنگدستان را به سبب تنگدستى و فقرشان خوار شمرد.

... و اعصمنى من ان اظن بذى عدم خساسة، اواظن بصاحب ثروة فضلا، فان الشريف من شرفته طاعتك، و العزيز و من اعزته عبادتك، فصل على محمد و آله... و ايدنا بعز لايفقد... (625)

«خداوندا! مرا نگاه دار تا اين كه انسانهاى فقير و تهيدست را به سبب فقرشان پست و بى ارزش نشمارم و نيز ثروتمندان را به خاطر ثروتشان با فضيلت و ارجمند به حساب نياورم، زيرا شريف واقعى كسى است كه در پرتو طاعت تو به شرافت رسيده باشد و عزيز واقعى اوست كه در نتيجه عبادت و بندگى تو به عزت دست يافته باشد، پس بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندانش درود فرست و به من عزتى عطا كن جاودان و هميشگى... »

### تواضع در اوج عزت

و اعزنى و لا تبتلنى بالكبر.. ولا ترفعنى فى الناس درجة الا حططتنى عندنفسى مثلها، و لاتحدث لى عزا ظاهرا الا احدثت لى ذلة باطنة عند نفسى بقدرها... (626)

«بارالها! به من عزت و بزرگى عطا كن ولى مرا به كبر و خودبينى مبتلا مساز... در ميان جامعه، به من برتر و رفعتى مده مگر اين كه به همان مقدار مرا نزد خودم پايين بياورى! عزت و شوكت ظاهرى به من عنايت نكن مگر اين كه در درون من، به همان اندازه مرا خوار و كوچك بنمايى!»

### محبت و مودت اجتماعى

و انزع الغل من صدرى للمؤمنين... (627)

«پروردگارا! كينه و بدخواهى نسبت به مؤمنان را از سينه ام ريشه كن ساز. »

و اجعل لنا فى صدور المؤمنين ودا، و لا تجعل الحيوة علينا نكدا. (628)

«خداوندا! در سينه مومنان، محبت و مودت ما را قرار ده و زندگى ما را تلخ و آشفته مگردان. »

امام سجاد عليه‌السلام در اوج تمجيد از مودت اجتماعى و ترغيب مؤمنان به دوستى و گذشت، مرزهاى دوستى را نيز مشخص ساخته و بيان داشته است:

ووفقنا... لان.. نراجع من هاجرنا، و ان ننصف من ظلمنا، و ان نسالم من عادانا، حاشى من عودى فيك و لك، فانه العدو الذى لا نواليه، و الحزب الذى لانصافيه. (629)

«معبودا! ما را توفيق ده تا با آنان كه از ما بريده اند، دوباره پيوند مودت برقرار كنيم و با آنان كه به ما ستمى روا داشته اند از راه انصاف وارد شويم و با ستيزه جويانى كه عزم دشمنى ما دارند از در مسالمت و صلح در آييم، جز دشمنانى هستند كه به خاطر تو و در راه تو مورد ستيز قرار گرفته اند، زيرا اينان، دشمننانى هستند كه هرگز مورد محبت و دوستى ما قرار نمى گيرند و حزبى هستند كه كدورتهايمان با ايشان پايان نمى پذيرد. »

### رعايت حقوق اجتماعى و التزام به آنها

اللهم اعوذبك... ان نروم ما ليس لنا بحق... و نعوذبك ان ننطوى على غش ‍ احد. (630)

«خداوندا! به تو پناه مى برم... از اين كه به آنچه حق ما نيست روآورديم و آنچه را حق ما نيست بطلبيم... و پناه مى بريم به تو از اين كه به انگيزه خيانت و بى مروتى با كسى غش زنيم و تزوير نماييم. »

### حمايت و دستگيرى از محرومان

ووفقنا فى يومنا هذا و ليلتنا هذه، و فى جميع ايامنا... لمعاونة الضعيف و ادراك اللهيف. (631)

«پروردگارا! ما را در لحظه لحظه زندگيمان، توفيق عطا كن تا يار ضعيفان و فريادرس ستمديدگان باشيم. »

### پرهيز از آزار ديگران

و امنعنى عن اذى كل مؤمن مؤمنة و مسلم و مسلمة. (632)

«بارالها! مرا از آزار هر زن و مرد مومن و هر زن و مرد مسلمانى بازدار. »

### پرهيز از آفات زبان و گفتار

اللهم اجعل.. ما اجرى (الشيطان) على لسانى من لفظة فحش او هجر او شتم عرض او شهادة باطل او اغتياب مؤمن غائب او سب حاضر و ما اشبه ذلك، نطقا بالحمدلك... (633)

«خداوندا! آنچه شيطان بر زبانم جارى مى سازم، كه عبارت است از ناسزاگويى و دشنام، سخنان بيهوده، بدزبانيهايى كه آبروى ديگران را مى ريزد، گواهى به باطل، غيبت مؤمن در پسشت سر وى و بدزبانى در پيش ‍ روى او و... خداوندا! تو اين زشتيها و آفات گفتار را از من دور ساز و زبانم را در مسير حمد و ستايش خود گويا كن. »

### پرهيز از نفاق و دورويى

اللهم! واعصمنابه (بالقرآن) من... دواعى النفاق... (634)

«خداوندا! ما را به وسيله قرآن از انگيزه هاى منافقانه و گرايش به نفاق، مصون بدار. »

امام سجاد عليه‌السلام در عبارتى ديگر نفاق را چنين معنا و ترسيم كرده است: كم من باغ بغانى بمكائده، و نصب لى شرك مصائده... انتظارا لانتهاز الفرصة لفريسته، و هو يظهرلى بشاشة الملق، و ينظرنى على شدة الحنق. (635)

«چه بسيار كسانى كه با مكر و خدعه به من ستم كردند و دامهاى شكارشان را در پيش پايم گستردند و در انتظار فرصت مناسب نشستند. در حالى كه به ظاهر با من خوشرويى مى كردند، در اعماق دل مرا به خشم مى نگريستند... »

### جهاد اكبر و پرهيز از شهوات

اللهم انى اعوذبك من... متابعة الهوى، و مخالفة الهدى... (636)

«خداوندا! به تو پناه مى برم از پيروى هواى نفس و مخالفت با راه هدايت. »

و اعذنى و ذريتى من الشيطان الرجيم.. ان هممنا بفاحشة شجعنا عليها، و ان هممنا بعمل صالح ثبطناعنه، يتعرض لنا بالشهوات، و ينصب لنا بالشبهات. (637)

«پروردگارا! من و نسلم را از تزويرها و دسيسه هاى شيطان، پناه بده، چه اين كه هرگاه ما به كار زشتى رو آورديم، شيطان ما را تشجيع و دليرى مى دهد تا بى باكانه آن را مرتكب شويم و هر گاه رو به كارهاى نيك آورديم ما را از آن باز مى دارد، شيطان در حقانيت دين و بشارتها و تهديدهاى انبيا به شك مى اندازد. »

امام سجاد عليه‌السلام در ادامه اين سخنان، يكى از عوامل مقابله با شيطان و دسيسه هاى شيطانى را نيايش و التجا به درگاه خدا مى داند و بيان مى دارد:

اللهم فاقهر سلطانه عنا بسلطانك حتى تحبسه عنا بكثرة الدعاء لك فنصبح من كيده فى المعصومين بك. (638)

«خداوندا! سلطه شيطان را با نيروى خودت از ما بازدار و توان شيطان را مقهور ساز تا آنجا كه به وسيله دعا و نيايش ما به درگاه تو، شيطان قادر به تسلط بر ما نگردد و در نتيجه از دامهاى شيطان برهيم و در زمره ايمنى يافتگان از گناه و معصيت قرار گيريم. »

## مواضع سياسى - اجتماعى امام سجاد عليه‌السلام در صحيفيه سجاديه

دعاهاى صحيفه كه از جهتى راز و نياز با خداست، در بعدى ديگر راز و رمزى ميان امام و شيعيان اوست.

محتواى نيايشهاى صحيفه، علاوه بر عقايد اصولى و مسائل اخلاقى، به شكلى ظريف ترسيم گر بينش سياسى امام و موقعيت و شرايطى است كه حضرتش در آن بسر مى برده است.

عمده ترين موضوع مورد ادعاى شيعه، از آغاز، مسئله امامت و فضيلت اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و صلاحيت آنان براى خلافت بوده است و همين موضوع مهمترين مسئله مورد انكار قدرتها و حكومتهايى بود كه پس از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تكيه بر مسند حكومت زدند و جز مدتى اندك - دوران خلافت على عليه‌السلام - ائمه را از حق مسلمشان كه رهبرى امت در بعد حيات دينى و سياسى و اجتماعى بود، منع كردند!

امام سجاد عليه‌السلام همانند پدرش حسين بن على عليه‌السلام و جدش على بن ابى طالب عليه‌السلام از مقام امامت و جايگاه ائمه در نظام رهبرى امت دفاع كرد، اما نه با خطبه هاى آتشينى چون شقشقيه و نه با نهضت خونينى چون نهضت عاشورا، بلكه با نيايشهايى كه چون نسيم سحرى جان شب زنده داران عصر تاريك اموى را به بيدارى و مقاومت فرا مى خواند و اسرار تشيع را با آنان زمزمه مى كرد!

## درودهاى مكرر بر خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

### تاءكيدى بر حقانيت بينش عقيدتى و سياسى شيعه

پيامى كه در همه و يا بيشتر دعاهاى صحيفه، حضور دارد و از چشم و ذهن هيچ خواننده اى مخفى نمى ماند، صلوات و درود بر پيامبر و خاندان اوست.

تكرار اين درودها قبل از مطرح ساختن هر آرزو و استدعا از درگاه خدا، تحليلها و تفسيرهاى متعددى را مى تواند به دنبال داشته باشد.

ما بدون اين كه ساير تحليلها را انكار كنيم بر اين باوريم كه تكرار صلواتها و اصرار امام بر مطرح ساختن نام خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، آن هم قبل از هر درخواست و حاجت خواهى از درگاه خدا، در بردارنده پيامى اعتقادى - سياسى است.

درستى اين اعتقاد آن گاه آشكارتر خواهد گشت كه عصر تحريك حاكميت امويان و اقدامهاى ضد علوى آنان در جهت محو تشيع مورد توجه قرار گيرد.

در عصرى كه راويان وابسته به دربار و مغرض، كرامتهايى دروغين براى حاكمان ناصالح مى تراشند و در خاموش ساختن نام و ياد خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام تلاشى پيگير دارند، مطرح ساختن نام ائمه به عنوان اذكار مقدسى كه در استجابت دعاها نقش ‍ دارد و موجب جلب رحمت و غفران و فضل الهى مى شود، حركتى صرفا عبادى نيست بلكه عبادتى است سراسر سياست و مناجاتى است سراسر پيام و قيام.

افسوس كه بسيارى از اهل مناجات، سر نهفته اين درودها را آن گونه كه بايد نيافتند و دعا و صلوات را مايه انزوا و سكوت قرار دادند، غافل از اين كه درود بر خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در عصرى كه امام مى زيست، كوبنده ترين شعار عليه حاكميت غاصبان خلافت بود؛ شعارى كه موضع سياسى و بينش اعتقادى را در خود نهفته داشت.

### تصريح امام به جايگاه سياسى ائمه عليه‌السلام

رب صل على اطائب اهل بيته الذين اخترتهم لامرك و جعلتهم... حفظة دينك و خلفاءك فى ارضك و حججك على عبادك (639)

«پروردگارا! برپاكيزگان از خاندان پيامبر درود فرست؛ آنان را كه براى امر دين و هدايت مؤمنان برگزيدى و ايشان را حافظ دين و جانشينان خويش در زمين و حجت بر بندگانت قرار دادى. »

امام سجاد عليه‌السلام در اين عبارت به چند نكته اساسى تصريح كرده است:

1 - الهى بودن منصب و مقام ائمه معصومين عليه‌السلام.

2 - ويژگى ائمه و معصومين در ميان خاندان پيامبر و اين كه همه همسران و خويشاوندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از مرتبه طهارت و عصمت برخوردار نبوده اند.

3 - معصومين عليه‌السلام از خاندان پيامبران صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پس از آن حضرت پاسدار دين و ارزشهاى معنوى هستند.

4 - معصومين عليه‌السلام علاوه بر رهبرى معنوى، در نظام اجتماعى نيز برخوردار از مقام خلافت الهى هستند و تا زمانى كه آنان در ميان امت هستند، رهبرى دين و دنياى مردم، حق ديگران نيست.

### افشاگرى امام عليه غاصبان خلافت

اللهم ان هذا المقام (اءى الخلافة) لخلفائك و اءصفيائك و مواضع امنائك فى الدرجة الرفيعة التى اختصصتهم بها قد ابتزوها... حتى عاد صفوتكم و خلفائك مغلوبين، مقهورين، مبتزين، يرون حكمك مبدلا، و كتابك منبوذا، و فرائضك محرقة عن جهات اشراعك و سنن نبيك متروكة. (640)

«خداوندا! اين مقام (مقام خلافت و رهبرى و سياسى امت) از آن جانشينان و برگزيدگان توست و در خور شخصيتهاى امينى است كه در جايگاه عالى ويژه خود قرار دارند، ولى اين مقام امامت، مغلوب و مقهور شدند. حكم تو تغيير داده شد و كتاب تو پشت سر قرار گرفت و واجبات تو از شيوه اصليش منحرف شد و روشهاى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ترك گرديد!»

### ترويج امام عليه‌السلام از آرمان حاكميت ائمه عليه‌السلام

اللهم.. و عجل الفرج و الروح و النصرة و التمكين و التأئیدلهم. (641)

«بارالها! در فرا رسيدن فرج و گشايش دشواريها و نيز پيروزى و سر فرود آوردن مردم براى ائمه عليه‌السلام و قرار گرفتن امكانات در اختيار ايشان، تعجيل نما!»

امام سجاد عليه‌السلام در روزگار استبداد اموى و حرمان شيعه، به شيعيان خود با اين پيامها مى آموزد كه روح انتظار و اميد و آرمانخواهى را در خود زنده نگاه دارند و از درگاه خداوند اميد فرا رسيدن حاكميت حق و حكومت الهى را داشته باشند.

### تاءكيد امام عليه‌السلام بر پاسدارى از حريم دين و مقابله با باطل

اللهم صل على محمد و آله، و وفقنا... للامر بالمعروف، و النهى عن المنكر و حياطة الاسلام، و انتقاص الباطل و اذلاله و نصرة الحق و ان عز. (642)

«معبودا! بر محمد و خاندان او درود فرست و به ما توفيق عطا كن براى امر به معروف و نهى از منكر و پاسدارى از اسلام و نكوهش و تضعيف باطل و ذليل ساختن آن و يارى در شرايطى كه حق مورد هجوم است. »

### حمايت از مظلوم و مقابله با ظالم

امام سجاد عليه‌السلام به گواهى تاريخ نه لحظه اى در كنار ظالمان و حاكمان مستبد قرار گرفت نه از ايشان حمايت كرد نه حتى از حمايت مظلومان دريغ نمود ولى براى بيدار ساختن خفتگانى كه با مشاهده بى عدالتيها و جباريتها چشم بر هم مى نهادند و خود را به غفلت مى زند، با زبان دعا، به نكوهش ياوران ظلم و عناصر بى تفاوت در برابر بى عدالتيها پرداخته، چنين بيان مى داشت:

اللهم انى اعتذر اليك من مظلوم ظلم بحضرتى فلم انصره، .. و من حق ذى حق لزمنى لمؤمن فلم اوفره. (643)

«خداوندا! من از اين مظلومى برابر چشمان من مورد ستم قرار گرفته باشد و او را يارى نكرده باشم، از درگاه تو پوزش مى طلبم... و از هر حقى كه از ناحيه مومنى بر عهده من بوده است و من آن را به جا نياورده ام، عذر مى جويم. »

امام عليه‌السلام در نيايشى ديگر به خداوند چنين عرضه مى دارد:

و ذبنى عن التماس ما عند الفاسقين، و لا تجعلنى للظالمين ظهيرا، و لا لهم على محو كتابك يدا و لانصيرا. (644)

«خداوندا! مرا از روى آوردن به فاسقان و اظهار نياز نزد آنان، دور گردان و مرا ياور و پشتيبان ظالمان قرار مده و وسيله عملى ساختن اهداف خائنانه ستمكاران در محو قرآن، مگردان. »

### اهتمام امام به حفظ كيان سرزمينهاى اسلامى

امام سجاد عليه‌السلام هر چند خلافت را در دست ناصحان مى بيند و حق رهبرى دينى و اجتماعى ائمه را مورد هجوم حكام مى داند اما از آنجا كه در بينش امام، مسئله اسلام و گسترش انديشه توحيدى و باورهاى اسلامى در راس اهداف سياسى مكتب امامت قرار دارد و اصولا مسئله ولايت در جهت تاءمين صحيح همين اهداف مطرح شده است، امام عليه‌السلام موضوع «حاكمان جبار و ناصالح» را از «اصل پاسدارى از كيان اسلام و سرزمينهاى اسلامى» جدا ساخته و به دليل تضادى كه با دستگاه سياسى حاكم دارد، خود را از ساير واقعيتهاى اجتماعى كنار نمى كشد و در برابر تحولات جارى جهان اسلام بى تفاوت نمى ماند، بلكه با صراحت هر چه تمامتر موضع خود را بيان مى دارد و در قبال عواملى كه مرزهاى سرزمين هاى اسلامى را تهديد مى كند، موضع مى گيرد و مسلمانان را براى پاسداراى از مرزها تهييج مى نمايد.

دعاهاى امام براى مرزداران، در حقيقت اعلاميه اى است براى بسيج مسلمانان به سوى مرزهاى براى مقابل با دشمنان خارجى اسلام و پايدارى از دستاوردهاى سياسى - نظامى مسلمانان.

اين بسيج در شرايطى صورت مى گيرد كه امام، كمترين اعتماد و دلبستگى به دستگاه سياسى و دولتمردان عصرش ندارد، بلكه در ستيز كامل با آنان است.

تشويق مسلمانان از سوى امام براى روى آورى به جهاد و پاسدارى از مرزها، هر چند در ظاهر به تحكيم پايه هاى سياسى حكومت دولتمردان عصر كمك مى كند، اما امام با بينش سياسى ژرف خود و دلبستگى عميقى كه به اسلام دارد، دريافته است كه در آن شرايط، حفظ كيان اسلام در اولويت نخست قرار دارد و با تداوم كيان جامعه اسلامى است كه مى توان به تعيين نوع حكومت و اصلاح حاكمان پرداخت.

سخنان امام در اين زمينه سراسر روح و رهنمود و تهييج است.

حماسه اى كه در قامت نيايش، محراب را با قيام كفرستيزان و سجده و ركوع مناجاتيان پيوند داده است.

امام در بخشى از اين نيايش بيان داشته است:

اللهم صل على محمد و آله، و حصن ثغور المسلمين بعزتك، و ايد حماتها بقوتك، و اسبغ عطاياهم من جدتك، اللهم صل على محمد و آله، و كثر عدتهم، و اشحذاسلحتهم و احرس حوزتهم، وامنع حومتهم، و اكف جمعهم و دبر اءمرهم... (645)

«خداوندا! بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندانش درود فرست و به نيروى شكست ناپذيرت مرزهاى سرزمين مسلمان را استوار و نفوذناپذير گردان، با توانگريت، حاميان قلمرو سرزمينهاى اسلامى را توانايى بخش و عطايا و حمايتهاى مادى آنان را فراوان گردان!

معبودا! بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندانش درود فرست و شمار مدافعان سرزمين اسلامى را فزونى بخش، سلاحهايشان را برنده تر و كارسازتر كن و از قلرو پايگاهشان حفاظت نما و به دژها و سنگرهايشان استحكام و پايدارى ده! دلهايشان را الفت عطا كن و كارهايشان را تدبير نما و سامان بخش... »

### ترغيب و تشويق به جهاد

اللهم و ايما غاز غزاهم من اهل ملتك، او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتك ليكون دينك الاعلى و حزبك الاقوى و حظك الاوفى فلقه اليسر، و هيى له الامر... (646)

«خداوندا! هر رزمنده مسلمانى كه به ستيز با مشركان و مهاجمان به قلمرو اسلام، همت گمارد و يا هر جهادگرى كه در راستاى پيروى از دين به جهاد برخيزد تا اين كه دين تو برترى يابد و حزب تو تقويت شود و دستاوردها و منافع اسلام و امت اسلامى كاملتر شود، خداوندا! مشكلات را از پيش ‍ پايش بردار و راهش را هموار ساز و كارهايش را سامان بخش و پيروزى را برايش تضمين كرده، يارانى شايسته براى او تدارك كن... »

### بزرگداشت روحيه جهاد و نبرد با دشمنان اسلام

اللهم و ايما مسلم اهمه امر الاسلام، و احزنه تحرب اهل الشرك عليهم فنوى غزوى، اوهم بجهاد فقعد به ضعف، او ابطات به فاقة، اواخره عنه حادث... اوجب له ثواب المجاهدين، و اجعله فى نظام الشهداء و الصالحين. (647)

«معبود! هر مسلمانى كه نگران و دلمشغول كار اسلام و سرنوشت مسلمان است و از اين كه قواى شرك عليه مسلمانان بسيج شده اند، محزون و دل غمين مى باشد و تصميم به نبرد گرفته و يا عزم جهاد داده است، اما برايش ‍ مشكلى، كمبودى و يا حادثه اى ناخواسته رخ داده و نتوانسته است به نبرد مهاجمان و بدخوهان برود، خداوندا! ثواب جهادگران را به او عطا كن و وى را در صف شهيدان و صالحان قرار ده. »

### ارزش شهادت و مقام شهيدان

الحمدالله... حمدا نسعد به فى السعداء من اءوليائه، و نصيربه فى نظم الشهداء بسيوف اعدائه. (648)

«حمد و ستايش به درگاه خداى يگانه... حمدى كه در پرتو آن به مرتبه دوستان سعادتمند خدا نايل شويم و در صف شهيدانى كه با شمشير دشمنان خدا به شهادت رسيده اند، قرار گيريم. »

امام سجاد عليه‌السلام در دعا براى جنگاوران مسلمان و جهادگران راه خدا به درگاه حق عرضه مى دارد:

فاذا صاف عدوك و عدوه فقلّلهم فى عينه... فان ختمت له بالسعادة، و قضيت له بالشهادة فبعد ان يجتاح عدوك بالقتل، و بعد ان يجهدبهم الاسر، و بعد ان تاءمن اطراف المسلمين، و بعد ان يولى عدوك مدبرين. (649)

«خداوندا، آن گاه كه رزمنده مسلمان به انگيزه دفاع از قلمرو و اسلام به مصاف با دشمنانت - كه دشمنان او نيز هستند - مى رود، شمار نيروهاى دشمن را در نظر او كم گردان (تا بيم از دشمن پيدا نكند)... پس اگر فرجام سعادتمندى را براى رزمنده مسلمان در نظر گرفته اى و شهادت را برايش ‍ رقم زده اى، دستيابى وى به اين سعادت و شهادت پس از آن باشد كه دشمن تو را كشته و گروه بازمانده شان را اسير كرده و به نواحى سرزمين اسلامى بخشيده و دشمنان اسلام گريخته باشند. »

### اهداف والالى جهاد

امام سجاد عليه‌السلام در نگاه جامع و همه جانبه خود به مسئله جهاد و نبرد با مهاجمان به قلمرو انديشه ها و سرزمينهاى اسلامى، از ترسيم اهداف و انگيزه هاى ارزشى جهاد فارغ نمانده است، بلكه با بيان ويژه نيايش به اين مهم نيز پرداخته است.

اللهم و قو بذلك محال اهل السلام، و حصن به ديارهم، و ثمر به اموالهم، و فرغهم عن محاربتهم لعبادتك، و عن منابذتهم للخلوة بك حتى لا يعبد فى بقاع الارض غيرك، و لاتعفر لاحد منهم جبهة دونك. (650)

«بارالها! به وسيله توانمندى جنگاوران مسلمان و ضعف و اضمحلال مهاجمان كافر، پايگاهها و سرزمينهاى اسلامى را قوت بخش، دژهاى ديارشان را مستحكم گردان، اموالشان را بالنده و پرثمر ساز و خاطرشان را از جنگ با دشمنان آسوده نما و براى عبادت و خلوت و راز و نياز با خودت به ايشان فراغت و آرامش عنايت كن تا آنجا كه در جاى جاى زمين جز تو مورد پرستش قرار نگيرد و كسى جز به درگاه خداوندگارى تو پپشانى برخاك نسايد.»

## سخنى در پايان

ما در اين بخش تلاش كرديم تا گوشه اى از معارف و مطالب گسترده صحيفه را بنمايانيم ولى براستى در انتخاب نمونه هايى از ميان صدها درس و پيام ارزنده كه در صحيفه مطرح شده است، همواره احساس حسرت داشتيم و آنچه آورديم نه به معناى گزينش برترينها، بلكه تنها به منظور نماياندن جلوه اى است از تابش هماره صحيفه، جلوه اى كه صاحبان بصيرت را كافى است تا با تاءملى فزونتر و بازنگرى در مضامين عالى صحيفه، كرانهاى ديگرى از معارف الهى و اخلاق و منش اسلامى را بازيابند و بازشناسند.

## پی نوشت ها:

1- منابعى كه اين نقل را پذيرفته اند، عبارتند از: دلائل الامامه 80؛ اصول كافى 2/368؛ ارشاد 2/139؛ اعلام الورى 151؛ مناقب 2/310؛ كشف الغمة 2/260؛ فصول المهمه 201؛ تذكرة الخواص 291؛ وفيات الاعيان 2/260؛ نورالابصار 139.

2- اعلام الورى 251: تذكرة الخواص 29: اعيان الشيعه 1/629.

3- سال 36 مقارن با جنگ جمل مى باشد. مصباح المتجهد 733؛ مصباح كفعمى 29.

4- فيض كاشانى (رحمة الله عليه) تاريخ وفات مادر امام سجاد را سال 35 هجرى قمرى دانسته است، اگر اين نقل پذيرفته شود، لازمه آن اين است كه امام سجاد يا در همين سال و يا در سالهاى قبل متولد شده باشد.

5- كشف الغمه 2/260؛ فصول المهمة 201؛ اسعاف الراغبين 216؛ نورالابصار 139؛ اعيان الشيعة 1/629.

6- مصباح المتهجد 733؛ مناقب 3/310؛ مصباح كفعمى 511؛ بحارالانوار 46/14.

7- ارشاد 2/138: مناقب 3/310؛ اعلام الورى 251؛ كشف الغمه 2/201؛ فصول المهمة 187؛ اسعاف الراغبين 216؛ نورالابصار 139؛ اعيان الشيعه 1/629.

8- دلائل الامامه 80.

9- برخى از نويسندگان معاصر براساس همين شبهه اعتقاد يافته اند كه سال ولادت امام سجاد در 36 هجرى قمرى بوده است زيرا چنين سالى خاندان على عليه‌السلام در مدينه حضور داشته اند. ولى اين نظريه، مخالف راءى مشهور مى باشد. رك: زندگانى على بن الحسين عليه‌السلام، سيد جعفر شهيدى 17.

10- دلائل الامامه 80؛ اعلام الورى 251؛ تاج المواليد؛ كشف الغمه 2/297.

11- طبقات ابن سعد 5/157؛ النجوم الزاهره 1/229؛ بحار الانوار 45/329.

12- دلائل الامامه 80؛ مواليد الائمه 4؛ نور الابصار 139؛ اعيان الشيعه 1/679.

13- طبقات ابن سعد 5/157؛ تاريخ الائمه (مجموعه نفيسه) 28.

14- حبيب السير 2/62.

15- سير اعلام النبلاء 4/386.

16- ارشاد 139؛ اعلام الورى 251؛ تذكره الخواص 298؛ نور الابصار 139.

17- مناقب 4/175؛ تذكره الخواص 291؛ فصول المهمه 201.

18- علل الشرائع 232؛ مناقب 4/175؛ حبيب السير 2/62.

19- كشف الغمه 2/72؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد 10/79؛ ارشاد 138.

20- كشف الغمه 2/73.

21- كشف الغمه 2/73.

22- مناقب 4/175؛ كشف الغمه 2/73.

23- مناقب 4/175.

24- حليه الاولياء 3/133؛ مناقب 4/175.

25- كشف الغمه 2/74؛ فصول المهمه 201.

26- تذكره الخواص 291؛ فصول المهمه 201؛ نورالابصار 139؛

27- القاب الرسول و عترته 207.

28- ارشاد 2/136؛ اعلام الورى 251.

29- معارف ابن قتيبه 214؛ تاريخ يعقوبى 2/246 و 264؛ تاريخ طبرى 4/347؛ كشف الغمه 2/260؛ و فيات الاعيان 2/429؛ سير اعلام النبلاء 4/321 و 387؛ اعيان الشيعه 1/629.

30- احتفظ بها و احسن اليها فستلدلك خير اهل الارض. اصول كافى 2/369؛ اثبات الوصية 145؛ اعيان الشيعه 1/629.

31- تاريخ قم 196؛ اعلام الورى 1/251؛ كشف الغمه 2/302؛ اعيان الشيعه 1/629.

32- بصائرالدرجات 335؛ دلائل الامامة 82؛ ارشاد 230.

33- اعلام الورى 250؛ تذكرة الخواص 291؛ النجوم الزاهره 1/229.

34- معارف ابن قتيبه 214؛ انساب الاشراف 3/102؛ عيون اخبار الرضا 4/8.

35- طبقات ابن سعد 5/156؛ تاريخ يعقوبى 2/303؛ صفة الصفوه 2/52؛ وفيات الاعيان 2/429.

36- اصول كافى 2/368؛ سير اعلام النبلاء 4/386؛ حياة الحيوان 1/196.

37- مناقب ابن شهر آشوب 3/311؛ كشف الغمه 2/302.

38- مناقب ابن شهر آشوب 3/311؛ كشف الغمه 2/302.

39- مناقب ابن شهر آشوب 3/311

40- مجمل التواريخ و القصص 456.

41- بصائر الدرجات 335؛ اثبات الوصية 145.

42- تاريخ يعقوبى 2/303.

43- تاريخ الائمه (مجموعه نفيسه) 24.

44- تذكرة الخواص 921.

45- مناقب 3/311.

46- مناقب 3/311.

47- عيون اخبار الرضا 2/128؛ بحارالانورا 46/11؛ اعيان الشيعه 1/629.

48- طبقات ابن سعد 5/211 ش معارف ابن قتيبه 214؛ و فيات الاعيان 2/431.

49- اثبات الوصية 140؛؛ رجال ابن داوود 371 - 372؛ اعيان الشيعه 1/629.

50- قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ان الله من عباده خيرتان، فخيرته من العرب قريش و من العجم فارس. كامل مبرد 300؛ اصول كافى كتاب الحجة، مترجم، 2/369؛ وفيات الاعيان 2/429؛ اثبات الهداة 5/214.

51- اصول كافى 2/365.

52- شاعر از رسم اجتماعى آن روز كه بر بازوى كودكان بازوبند مى بسته اند تا از چشم زخم در امان باشند، بهره جسته است تا نبوغ و نمونگى شخصيت مورد ستايش خود را بيان كند.

53- در اين كه شهربانو، دختر يزدگرد، آخرين پادشاه ساسانى در چه تاريخى از ايران به مدينه انتقال يافته است و به همسرى حسين بن على عليه‌السلام در آمده است. مورخان و محدثان راءى متحدى ندارند و در مجموع سه نظريه را ابراز كرده اند:

الف - از برخى منابع استفاده مى شود كه اسارت شهربانو و اعزام وى به مدينه در زمان خلافت عمر صورت گرفته است رك: اصول كافى 2/369؛ احقاق الحق 12/54.

ب - گروهى معتقدند كه انتقال شهربانو به مدينه در دوران خلافت عثمان رخ داده است رك: تاريخ طبرى 3/248؛ عيون اخبار الرضا 2/128؛ المختصر فى اخبار البشر 1/561؛ بحارالانوار 46/10.

ج - و بعضى بر اين عقيده اند كه موضوع ياد شده در عصر خلافت اميرالمؤمنين على عليه‌السلام تحقق يافته است. رك: كامل مبرد 300؛ تاريخ طبرى 4/46؛ ارشاد، 2/138؛ اعلام الورى 251؛ كشف الغمه 2/275؛ وفيات الاعيان 2/430.

در اين ميان نشانه هايى وجود دارد كه نظريه نخست را به شدت تضعيف مى كند، از آن جمله اين كه:

1 - يزدگرد پس از سقوط مدائن كشته نشده است بلكه پس از آن زمان سالها به حكومت ادامه داده است و ابتدا به «حلوان» و سپس ‍ به جانب قم، كاشان، اصفهان، كرمان و مرو عقب نشينى كرده و در طول اين مسير خانواده و بستگانش را به همراه داشته است.

با توجه به اين كه فتح ناحيه جنوبى و شرقى ايران در عهد خليفه دوم صورت نگرفته است، اسارت فرزندان وى نيز در روزگار خلافت عمر نبوده در اواخر خلافت عثمان يا اوايل خلافت على عليه‌السلام اتفاق افتاده است.

2 - خليفه دوم در سال 23 هجرى قمرى چشم از جهان بسته است در حالى كه ولادت امام سجاد عليه‌السلام به عنوان نخستين و آخرين فرزند شهربانو در سال 38 - 36 بوده است و بعيد مى نمايد كه در طول اين فاصله 15 ساله، شهربانو به همسرى حسين بن على عليه‌السلام در آمده باشد و فرزندى نياورده باشد.

اين قرينه ها مى نماياند كه نظريه صحيح را بايد در احتمال دوم و يا سوم جستجو كرد.

54- اعلام الورى 259؛ مناقب 3/338؛ كشف الغمه 2/322.

55- برخى تاريخنگاران جز امام باقر عليه‌السلام فرزندان ديگرى چون محمد، حسن، حسين، اكبر و عبدالله را فرزندان ام عبدالله شمرده اند. رك: طبقات ابن سعد 5/156؛ انساب الاشراف 3/147؛ تاريخ يعقوبى 2/305،

56- ارشاد 5/154؛ فصول المهمه 206؛ تذكرة الائمه 124؛ نورالابصار 142.

57- اعلام الورى 297؛ كشف الغمه 2/286؛ اعيان الشيعه 1/630.

58- طبقات ابن سعد 5/156.

59- تاريخ آل محمد 127؛ تاريخ گزيده 203.

60- ارشاد 2/154.

61- اعلام الوردى 297؛ كشف اغمه 2/284؛ فصول المهمة 209؛ نور البصار 142

62- عمدة الطالب 138.

63- معارف ابن قتيبه 215 - 216.

64- ارشاد 2/159؛ تهذيب 9/352؛ احقاق الحق 12/178.

65- تنقيح المقال 1/668؛ بحارالانوار 47/19.

66- اعلام زركلى 3/98 - 99.

67- معارف ابن قتيه 215؛ كشف الغمه 4/275؛ كامل ابن اثير 4/238؛ مطالب السئوول 79؛ تذكرة الخواص 341؛ سير اعلام النبلا 4/400؛ فصول المهمه 208؛ تذكرة الائمه 124؛ بحارالانوار 64/8 - 13؛ اسعاف الراغبين 220.

68- تاريخ يعقوبى 2/303؛ دلائل الامامة 80؛ تاريخ الائمة 9؛ مروج الذهب 3/160؛ اصول كافى 2/372؛ ارشاد 2/139؛ اعلام الورى 251؛ كفاية الطالب 306؛ وفيات الاعيان 2/431؛ مصباح كفعمى 509.

69- تاريخ طبرى 5/362

70- احقاق الحق 12/10.

71- سير اعلام النبلا 4/400؛ امام حسين و ايران 548.

72- تاريخ يعقوبى 2/303.

73- تاريخ يعقوبى 2/303.

74- اعلام الورى 251 مطالب السوول 79؛ فصول المهمه 208؛ نورالابصار 142.

75- كشف الغمه 2 / 297؛ اعيان الشيعه 1 / 629.

76- سير اعلام النبلا 4/400.

77- دلائل الامامه 80؛ فصول المهمة 208؛ احقاق الحق 12/10؛ ينابيع المودة 360؛ نورالابصار 142.

78- انوار البهيه 113.

79- شعرانى در كتاب طبقات احتمال داده است كه مرقد امام سجاد عليه‌السلام در روستايى نزديك مصر قديم باشد ولى اين احتمال بى مورد است و چه بسا آنچه سبب پيدايش اين توهم شده، مزارى باشد كه منسوب به زيدبن على بن الحسين است و بر اساس برخى نقلها سر زيد شهيد در آنجا مدفون است، رك: اسعاف الراغبين 221.

80- فصول المهمه 208.

81- ارشاد 2/139؛ اعلام الورى 252؛ كشف الغمه 2/276.

82- دلائل الامامه 80؛ كافى 2/372؛ اثبات الوصيه 148؛ بحار 46/154.

83- تاج المواليد (مجموعه نفسيه) 37.

84- المختار مناقب الاخيار 30؛ مطالب السؤ ول 81؛ الصواعق المرحقه 199؛ ينابيع الموده 332.

85- نفثة المصدور 63.

86- عيون اخبارالرضا 1/41؛ اعلام الورى 261؛ مناقب 1/284؛ اثبات الهداة 2/480.

87- كشف الغمه 2/278.

88- اثبات الهداة 5/216.

89- اصول كافى، كتاب الحجة، الاشرة و النص على بن الحسين عليه‌السلام.

90- اصول كافى، كتاب الحجة، الاشارة و النص على على بن الحسين عليه‌السلام.

91- (( (زيديه» خويش را پيرو زيدبن الحسين عليه‌السلام مى دانند و امامت باقرالعلوم و امام صادق و ائمه پس از ايشان را نمى پذيرد. بلكه معتقدند پس از امام سجاد عليه‌السلام زيربن على كه با شمشير عليه حكومت قيام كرده به شهادت رسيده است، امام است. البته از منابع تاريخى گواهى در دست نيست كه خود زيد مدعى امامت و منكر مقام ولايى امام باقر و امام صادق باشد. و اصولا جريان فكرى و اعتقادى و سياسى زيديه پس از شهادت او شكل گرفته است.

92- «باطنيه» يا «اسماعيليه» جريانى است كه پس از وفات اسماعيل بن جعفر شكل گرفته است. اسماعيل در زمان حيات پدرش امام صادق - جهان را بدرود گفت و تا قبل از وفاتش هرگز فرقه اى بدين نام وجود نداشت و اين مى تواند گواهى باشد بر نقش عناصر مغرض و فرصت طلبى در تشكيل اين فرقه پس از مرگ وى.

93- فرقه واقفيه معتقدند كه امر امامت تا زمان امام كاظم تداوم يافته و پس از آن متوقف شده است و على بن موسى الرضا عليه‌السلام واجد مقام امامت نبوده نبوده است. بسيارى از پيروان اين فرقه در آغاز دست از انحراف خود برداشتند و به جمع ياران و شيعيان امام رضا عليه‌السلام پيوستند.

94- و فيات الاعيان 4/173.

95- همان مدرك.

96- الملل والنحل 1-2/131-137.

97- وفيات الاعيان 4/170.

98- تنقيح المقال 3/112.

99- وفيات الاعيان 4/171.

100- انساب الاشراف 3/295.

101- دلائل الامامه 87؛ كافى 2/155؛ اثبات الوصية 143؛ اعلام الورى 253؛ احتجاج 2/316. الغمة 2/309؛ اثبات الهداة 5/233.

102- تنقيح المقال 3/111.

103- همان مدرك.

104- تنقيح المقال 3/112.

105- حنفيه لقب مادر محمد بن اميرالمومنين مى باشد. نام آن بانو خوله بنت جعفر بن قيس بوده است. تنقيح المقال 3/111.

106- همان مدرك.

107- انساب الاشراف 3/276 - 296.

108- در قرآن كريم آمده است: «و قالت النصارى المسيح ابن الله» توبه / 30.

يعنى: نصارا گفتند مسيح فرزند خداست.

«لقد كفر الذين قالوا ان الله هوم المسيح بن مريم» مائده / 17.

يعنى: كافر شدند آنان كه گفتند خدا همان مسيح فرزند مريم است.

«لن يستنكف المسيح ان يكون عبدالله» نساء / 172.

يعنى، مسيح هرگز ابا و پرهيز نداشت از اين كه بنده خدا باشد.

109- «و قالت اليهود عزير ابن الله» توبه / 30.

يعنى يهود گفتند: «عزير» فرزند خداست.

110- مروج الذهب، مترجم 2/78.

111- مروج الذهب 3/96 - 100؛ مختصر الدول 331؛ سير اعلام النبلاء 4/191؛ اعلام زركلى 8/70 - 71؛ دائره المعارف اسلاميه 1/68.

112- اختيار معرفة الرجال 125.

113- تنقيح المقال 3/203؛ بحار 45/351.

114- اختيار معرفة الرجال 128؛ مناقب 4/144؛ اثبات الهداة 5/229؛ اعيان الشيعه 1/636.

115- تنقيح المقال 3/204.

116- تنقيح المقال 3/204.

117- حرمله كسى است كه در مقاتل به عنوان يكى از عناصر فعال سپاه يزيد در روز عاشورا معرفى شده و نقش عمده وى تيراندازى بوده است كه با همين شيوه برخى از خاندان حسين عليه‌السلام را به شهادت رسانيده است.

118- مناقب 4/133؛ بحار 5/332؛ اعيان الشعيه 1/636.

119- تنقيح المقال 3/204.

120- اختيار معرفة الرذجال 125.

121- بحار 45/339.

122- تنقيح المقال 3/205.

123- طبقات ابن سعد 5/158؛ تذكرة الخواص 294؛ تنقيح المقال 3/205.

124- رك: بحار 45/386 سخنان «جعفربن نا مصنف هذا الثار».

125- رجال مامقانى 3/204.

126- توبه /102

127- بحار الانوار 45/339.

128- در نامه اى كه مختار براى متقاعد ساختن ابراهيم بن اشتر به او داده و چنين اظهار داشته كه نامه از سوى محمد حنفيه نوشته شده محمد حنفيه بانام محمد مهدى ياد گرديده است! بحار 45/366.

129- فتح /2.

130- بحارالنوار 46/60.

131- اعلام الورى 255.

132- دلائل الامامة 84.

133- ارشاد 2/163: اعلام الورى 254؛ كشف الغمه 2/280؛ فصول المهمة 201.

134- حلية الاولياء 133.

135- سير اعلام النبلاء 4/393 - 394.

136- اعلام الورى 256.

137- احقاق الحق 12/26.

138- دعائم الاسلام 1/208؛ اعلام الورى 255؛ سير اعلام النبلاء 4/392؛ فصول المهمة 202؛ نوالابصار 139.

139- مطالب السؤ ول 79؛ تاريخ ابن عساكر 4/392؛ روض الرياحين 55؛ احقاق الحق 12/23.

140- طبقات ابن سعد 5/160؛ حلية الاولياء 133؛ مختار مناقب الاخيار 27؛ مشارق الانوار 119؛ تذكرة الحفاظ 1/75؛ فصول المهمه 201؛ الصواعق المحرقه 119؛ الكواكب الدرية 1/139؛ ينابيع المودةُ 5/160؛ اسعاف الراغبين 239؛ نورالابصار شبلنجى 140.

141- حلية الولياء 133؛ مشارق النوار 119؛ تذكرة الخواص 293؛ سير اعلام انبلاء 4/392؛ اسعاف الراغبين 216.

142- عيون المعجزات 73؛ كشف الغمه 2/302؛ اخبار الدول و آثار الاول 109.

143- القاب الرسول و عترته «مجموعه نفيسه» 52؛ ارشاد 2/146؛ اعلام الورى 256؛ كشف الغمه 2/280.

144- كفاية الطالب 301؛ سير اعلام النبلاء 4/392؛ تهذيب التهذيب 7/305؛ تاريخ الاسلام 4/37.

145- طبقات ابن سعد 5/164؛ اعلام الورى 256؛ كشف الغمه 2/266.

146- كشف الغمه 2/266.

147- اءغانى 14/75؛ حلية الاولياء 3/135؛ بحارالانوار 46/88.

148- خصال صدوق 517؛ حلية الاولياء 3/135؛ كشف الغمة 2/266؛ اعيان الشعيه 1/633.

149- طبقات ابن سعد 5/160.

150- حلية الاولياء 3/140، كشف الغمه 2/303.

151- علل الشرائع 231، مناقب 4/153.

152- «حره» در مسير مكه، در ناحيه بطن العتيق قرار دارد (معجم البلدان 2/247).

153- طبقات ابن سعد 5/164؛ اعيان الشيعه 1/633.

154- علل الشرائع 231، مناقب 4 / 153.

155- تدكرة الخواص 184.

156- تدكرة الخواص 184.

157- نور الابصار 128؛ اسعاف الراغبين (حاشيه نور الابصار) 208.

158- ارشاد 2/146؛ تذكره الخواص 295.

159- مناقب 4/158؛ كشف الغمه 2/262؛ مشارق الانوار 119؛ تذكرة الخواص 295.

160- كشف الغمه 2/279

161- دعائم الاسلام 2/301

162- آل عمران /134.

163- ارشاد 2/142؛ اعلام الورى 259؛ كشف الغمه 2/274.

164- نور /22.

165- اعيان الشعيه 1/633.

166- اعيان الشعيه 1/633.

167- وفيات الاعيان 3/267؛ فصول المهمة 77؛ الائمة الاثنى عشر 75.

168- حلية الولياء 3/141؛ مناقب ابن شهر آشوب 4/159؛ كشف الغمه 2/380؛ تذكرة الخواص 182؛ تذكرة الحفاظ 1/75؛ تهذيب التهذيب 7/305.

169- ارشاد 2/145؛ كشف الغمه 2/280؛ سير اعلام النبلاء 4/390؛ تاريخ ابن عساكر 12/19.

170- طبقات ابن سعد 5/158؛ كشف الغمه 2/258 /

171- مناقب 4/167؛ اعيان الشيعه 1/631.

172- مناقب 4/167؛ اعيان الشيعه 1/631.

173- مطالب السؤ ول 77.

174- البيان و التيين 1/370؛ الشعر و الشعرا9؛ المحاسن و المساوى 212؛ العقد الفريد 1/27؛ الاغانى 21/376؛ المعجم الكبير 143؛ ارشاد 2/150؛ حلية الاولياء 3/139؛ امالى سيد مرتضى 67؛ زهرالاداب 1/59؛ محاضرات الادباء 1/299؛ فايق زمخشرى 8/219؛ مناقب ابن شهر آشوب 4/169؛ كشف الغمه 2/92؛ مطالب السؤ ول 79؛ تذكرة الخواص 338؛ و فيات العيان 5/145؛ ديوان حماسه گزيده 213.

175- رجال طوسى 100.

176- اختيار معرفة الرجال «رجال كشى» 129.

177- اين، اوست كه بطحا «سرزمين وحى و نبوت» با آثار برجاى مانده از گامهايش آشناست. و خانه خدا نيز او را مى شناسد، چونان كه حل و حرم.

178- فرزند برترين بندگان خداست.

پرهيزكار، منزه، پاكيزه و نشانه «راهنما و ملاك هدايت» است.

179- اين، فرزند فاطمه عليها‌السلام است، اگر راستى جاهلى! و او را نمى شناسى!

در پرتو وجود جد اوست كه دفتر انبياى الهى مهر ختام خورده است.

180- اين كه به ادعاى ناشناسى مى پرسى؛ او كيست؛ زيانى به او و عظمتش نمى زند.

كسى را كه تو ناشناس مى گيرى، عرب كه هيچ عجم هم مى شناسندش.

181- دستان او باران گسترده اى است پر ثمر

همواره بخششها از آن دريافت مى شود بى اين كه پايان پذيرد و بخشكد!

182- نرم خويى است كه كسى از او هراسان و بيمناك نشده است.

دو خصلت او را زينت بخشيده: نيك خلقى و نيك رفتارى

183- بر دوش كشنده نيازها و رنجهاى مردمِ گرفتارى و حرمان ديده.

خوش سيمايى كه آرى گفتن «به نياز و خواهش مردم» برايش خوش و شيرين است.

184- هرگز «نه» نگفته جز در تشهد نمازش.

اگر تشهد نماز نبود همه «نه»هاى او «آرى» بود.

185- تمامى بندگان خدا را مورد احسان خويش قرار داده است، تا تيرگى فقر و نادارى را از آنان بزدايد.

186- قريش چون او را بنگرند، گويند: همه ارزشها و كرامتها در مكارم و فضايل او خلاصه شده و كمال پذيرفته است.

187- او چشم خويش از روى حيا مى بندند و ديده خلق از جلالت او فرو مى افتند.

هرگز سخنى نگويد مگر اينكه در حال تبسم باشد.

188- عصاى خيزرانش، عطر مى پراكند. بيننده را به شگفت آرد، زيبايى و تناسبى كه در چهره دارد.

189- چون براى سودن حجرالسود «ركن حطيم» آيد با عرفانى كه حجر به او دارد خواهد كه دست او را وانگذارد.

190- از ديرزمان، خدا او را شريف و بزرگ آفريده و قلم تقدير اين شرف و بزرگى را بر لوح نگاشته است.

191- كيست كه بر گردنش، الطافى از او و خاندانش نباشد.

192- كسى كه خداى را شكر مى گزارد، در حقيقت سپاسگزار پدران اوست، چرا كه دين مردم از اين خاندان سررشته يافته است.

193- جايگاه دينى او آن چنان به اوج پيوسته كه دستها بدان نرسد و پاى انديشه بدان راه نيابد.

194- او كسى است كه همه پيامبران به فضيلت و برترين جدش - محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - گردن نهادند و امتش برترين امتها به شمار آمدند.

195- نهال وجودش رسته از بوستان نبوت است، پاك نژاد و پاكيزه خو و نيك سيرت است.

196- نور پيشانيش پرده ظلمت را مى درد، چنان كه آفتاب سينه تاريكى را.

197- او از خاندانى است كه محبت آن خاندان «دين» است و دشمنى آنان گمراهى و نزديك شدن به ايشان مايه نجات و ايمنى است.

198- بعد از ياد خدا، پيشاپيش هر سخنى و نام و ياد ايشان است و نيز در پايان هر گفتارى.

199- اگر اهل تقوا را برشمارند، اين خاندان سرور آنانند و اگر از بهترين انسانها سراغ گيرند، همه گويند: ايشانند.

200- هيچ بخشنده اى برابرى با آنان نتواند، و هيچ كس را ميسر نشود كه خود را در بزرگى به آنان رساند.

201- در خشكسالى باران ريزنده اند و در ميدان كارزار شيران.

202- در تنگدستى با فراخ ‌دستى مى بخشند، براى آنان يكسان است، كه بى نياز باشند يا مستمند.

203- دوستى آنان بازدارنده شر و نقمت است و موجب زيادت احسان و نعمت.

204- تنقيح المقال 2/4.

205- اختيار معرفة الرجال (رجال كشى) 129.

206- شذرات الذهب 7/360؛ الاعلام زركلى 4/67.

207- مثنوى هفت اورنگ جامى، اورنگ اول سلسلة الذهب 141.

208- ارشاد 2/150.

209- امالى سيد مرتضى 1/67-68.

210- الاغانى 14/75 «طبع الساسى مصر».

211- مناقب 4/169-172.

212- روضة الواعظين 200 - 201.

213- كشف الغمه 2/92 - 93.

214- و فيات الاعيان 5/145-146.

215- شرح شواهد 732-734.

216- اعيان الشعيه 1/269.

217- بحارالانوار 46/125 - 127.

218- كشف الغمه 2/43

219- شرح شواهد مغنى 734؛ ديوان ابو تمام حبيب بن اوس طائى 2/284.

220- اعيان الشيعه 1/269.

221- زهرالاداب 1/62-69.

222- رك: حياة الحيوان 3/133.

223- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد 4/104؛ بحار 46/143.

224- طبقات ابن سعد 5/166.

225- تذكرة الخواص 291.

226- دلائل الامامه 80؛ كشف الغمة 4/258؛ فصول المهمه 209؛ احقاق الحق 12/9؛ نورالابصار شبلنجى 139؛ اعيان الشيعه 1/365.

227- رياض القدس بحدائق الشيعه 2/227.

228- مقتل الحسين مقرم 355؛ بحارالانوار 45/114 و 196.

229- بحارالانوار 45/132.

230- ترجمه مقتل ابى مخنف 150؛ انساب الاشراف 3/206؛ تاريخ طبرى 4/352؛ ارشاد 2/123؛ بحارالانوار 45/114 و 168؛ ينابيع المودة 350؛ نورالابصار مازندرانى 13؛ مقتل الحسين مقرم 314.

231- رك: امام حسين و ايران 480.

232- زندگانى چهارده معصوم 711 - 712.

233- قال حذيم بن شريك الاسدى: خرج زين العابدين عليه‌السلام الى الناس و اءومى اليهم ان اسكتوا فسكتوا، و هو قائم فحمدالله و اثنى عليه، و صلى على نبيه، ثم قال: ايها الناس، من عرفنى فقد عرفنى! و من لم يعرفنى فاءنا على بن الحسين المذبوح بشط الفرات من غير ذحل و لا ترات، اءنا ابن من انتهك حريمه، و سلب نعيمه و انتهب ماله، و سبى عياله، اءنا ابن من قتل صبرا، فكفى بذلك فخرا.

ايها الناس، ناشدتكم بالله هل تعلمون اءنكم كتبتم الى اءبى و خدعتموه، و اعطيتموه من اءنفسكم العهد و الميثاق و البيعة؟ ثم قاتلتموه خذلتموه فتبا لكم ما قدمتم لانفسكم و سوء لراءيكم، باءية عين تنظرون الى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم.

234- يقول لكم قتلتم عترتى، و انتهكتم حرمتى، فلستم من امتى.

قال: فارتفعت اصوات الناس بالبكاء، و يدعو بعضهم بعضا: هلكتم و ما تعلمون.

فقال على بن الحسين: رحم الله امرءا قبل نصيحتى، و حفظ وصيتى فى الله و فى رسوله، و فى اءهل بيته، فان لنا فى رسول الله اسوة حسنة.

235- فقالوا باءجمعهم: نحن كلنا يا ابن رسول الله سامعون مطيعون حافظون لذمامك، غير زاهدين فيك و لا راغبين عنك، فمرنا باءمرك رحمك الله فانا حرب لحربك، وسلم لسلمك، لناءخذن ترثك و ترثنا، ممن ظلمك و ظلمنا.

236- امام سجاد عليه‌السلام در اينجا به آيه اى اشاره دارد كه از جهات مختلف به موضوع مورد سخن آن حضرت ارتباط دارد. پيوند عميق اين آيه با موضوع ياد شده ژرفاى علم امام و احاطه آن حضرت بر مفاهيم پيام وحى را مى رساند. در اين آيات خداوند به پيامبر مى فرمايد: اى پيامبر به امت خويش بگو شما را موعظه مى كنم به قيام در راه خدا.. اى پيامبر به اينان بگو: آنچه من از شما مى طلبم در جهت منافع خود شماست... در ادامه اين آيه خداوند به مجرمان و متخلفان از جهاد و يارى پيامبر هشدار داده و مى فرمايد: كافران هنگام مشاهده عذاب الهى نگران و مضطرب شده و مى گويند ما به حق ايمان آورديم ولى آنها كجا و ايمان كجا! آنها در زندگى دنيا و در آنجا كه فرصت و زمينه داشتند كافر شدند و امروز كه ميان ايشان و آرمانهايشان فاصله افتاده، دم از ايمان مى زنند! «و حيل بينهم و بين ما يشتهون» رك: سوره سباء آيه 46 تا 54.

237- فقال على بن الحسين عليه‌السلام: هيهات! ايها الغدرة المكرة، حيل بينكم و بين شهوات اءنفسكم، اتريدون ان تاءتوا الى كما اءتيتم الى آبائى من قبل. كلا و رب الراقصات الى منى، فاءن الجرح لما يندمل، قتل اءبى بالامس و اءهل بيته معه، فلم ينسنى ثكل رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، و ثكل اءبى و بنى اءبى و جدى شق لهازمى و مرارته بين حناجرى و حلقى، و غصصه تجرى فى فراش صدرى. و مساءلتى اءن لا تكونوا لنا و لا علينا.

ثم قال عليه‌السلام: لا غرو ان قتل الحسين و شيخه... احتجاج طبرسى 2/306

238- زمد /42

239- آل عمران 145

240- طبقات ابن سعد 5/157؛ انساب الاشراف 3/206؛ تاريخ طبرى 4/350.

241- بحارالانوار 45/154.

242- انساب الاشراف، 3/206.

243- انساب الاشراف 3/212.

244- تاريخ طبرى 4/352 - 454.

245- ترجمه مقتل ابى مخنف 142؛ انساب الاشراف 3/214؛ اللهوف 84.

246- مقتل مخنف 162.

247- بحار 45/124؛ مقتل الحسين مقرم 355؛ اعيان الشيعه 1/615.

248- بحار 45/184

249- امام حسين و ايران 485-492.

250- امام حسين و ايران 485-492.

251- حصاصه، به فتح و تشديد دوم از روستاهاى عراق و در نزديكى قصر ابى هبيره قرار دراد.

«مراصد الاطلااع، 1/404».

252- تكريت، شهرى است معروف بين بغداد و موصل و در فاصله سى فرسخى بغداد و غرب دجله قرار دارد. «معجم البلدان 2/38».

253- دير اعور، در پشت كوفه است و آن را شخص معروف به نام «اعور» بنا كرده است. «مراصد الاطلاع 2/552».

254- اين موضع در نزديكى عقر قرار دارد و از اراضى موصل به شمار مى آيد. «مراصد الاطلاع 3/1196»

255- «كحيل» مصغر كحل است كه قبلا شهر بزرگى بوده و الان به صورت قريه اى در آمده و در نزديكى موصل است و در غرب دجله قرار دارد. «مراصد الاطلاع 3/1150».

256- حجينه يكى از روستاهاى بزرگ موصل است كه در ناحيه دجله واقع شده است. «مراصد الاطلاع 1/363»

257- موصل يكى از شهرهاى معروف عراق است كه به علت اتصال آن به دجله و فرات و يا به جزيره و عراق، آن را موصل ناميده اند و تا بغداد 74 فرسخ فاصله دارد «معجم البلدان 5/223»

258- نصيبين يكى از شهرهاى آباد عراق است كه بر سر راه موصل به شام قرار دارد و دير بزرگى در آن واقع است و علاوه بر آن مسيحيان در اطراف آن چندين دير و صومعه دارند. «معجم البلدان 5/288؛ المسالك و الممالك 73».

259- عين الورد: مشهور به حزيره است و سرمنشاء آب بسيارى از قنوات است. «مراصد الاطلاع 2/979»

260- اين شهر يكى از شهرهايى است كه تا شهر حلب يك مرحله فاصله دارد. «معجم البلدان 4/403»

261- اين شهر منسوب به نعمان بن بشير صحابى است كه گويا در قبله آن قبرى است معروف به يوشع بن نون و اين شهر بين حماة و حلب واقع است. «مراصد الاطلاع 1/1288»

262- كفر طاب: شهرى است بين معره و حلب. (( (معجم البلدان 4/470)))

263- حماة: يكى از شهرهاى بزرگ سوريه كه آن را حمص بن مكنف علقمى بنا كرده است و بين دمشق و حلب مى باشد. «معجم البلدان 2/302».

264- حمص يكى از شهرهاى برزگ سوريه آن را حمص بن مكنف علقى بناكرده است و بين دمشق و حلب مى باشد. «معجم البلدان 2/302».

265- بعلبك از شهرهاى معروف كه سه روز با سوريه فاصله دارد.

266- صومعه راهب: آخرين منزلى بوده كه به شام منتهى مى شده و بعيد نيست همان دير الزور باشد.

267- مقتل ابى مخنف 180 - 192؛ منتهى الامال 1/303 - 304.

268- تاريخ طبرى 7/375

269- ترجمه مقتل ابى مخنف 121.

270- ينابيع الموده 352.

271- ينابيع الموده 352.

272- مروج الذهب 2/73

273- شورى /22.

274- اسراء / 26.

275- انفال /41.

276- احزابل /33.

277- احتجاج 2/305 - 307؛ مقتل خوارزمى 61 - 62.

278- تاريخ يعقوبى 2/182؛ المختصر فى الخبار البشر 1/173.

279- امالى طوسى 2/290

280- سير اعلام النبلا 3/216.

281- بحار النورا 45/131.

282- حديد 23-22

283- شورى /30

284- تاريخ طبرى 7/376؛ العقد الفريد 5/124

285- بحار 45/175.

286- كامل ابن اثير 4/84.

287- قال: فلم يزالوا به حتى اءذن له فصعد المنبر فحمدالله و اثنى ثم خطب اءبكى منها العيون، واءوجل منها القلوب، ثم قال: ايها الناس ‍ اعطينا ستا و فضلنا بسبع: اعطينا العلم، والحلم، والسماحة، والفصاحة، والشجاعة، و المحبة فى قلوب المومنين، و فضلنا باءن منا النبى المختار محمدا، و منا الصديق، و منا الطيار، و منا اءسدالله و اءسد رسوله، و منا سبطا هذه الامة، من عرفنى و من لم يعرفنى اءنباءته بحسبى و نسبى.

ايها الناس اءنا ابن مكة و منى، اءنا ابن زمزم و الصفا، اءنا ابن من حمل الركن باطراف الردا، اءنا ابن خير من ائتزر و ارتدى، اءنا ابن خير من انتعل و احتفى، انا ابن خير من طاف و سعى، اءنا ابن خير من حج و لبى، اءنا ابن من اسرى به من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى، اءنا ابن من بلغ به جبرئيل الى سدرة المنتهى، انا ابن من دنا فتدلى فكان قاب قوسين اءو اءدنى، اءنا ابن من صلى بملائكة السماء، انا ابن من اءوحى اليه الجليل ما اءوحى، اءنا ابن محمد المصطفى.

288- اءنا ابن على المرتضى، اءنا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا: لا اله الا الله.

اءنا ابن من ضرب بين يدى رسول الله بسيفين، و طعن برمحين، و هاجر الهجرتين، و بايع البيعتين، و قاتل ببدر و حنين، و لم يكفر بالله طرفة عين، اءنا ابن صالح المؤمنين، و وارث النبيين، و قامع الملحدين، و يعسوب المسلمين، و نورالمجاهدين و زين العابدين، و تاج البكائين، و اءصبر الصابرين، و افضل القائمين من آل ياسين رسول رب العالمين، اءنا ابن المويد بجبرئيل، المنصور بميكائيل، اءنا ابن المحامى عن حرم المسلمين، و قال المارقين و الناكثين والقاسطين، و المجاهد اءعداءه الناصبين و افخر من مشى من قريش اجمعين، و اول من اءجاب و استجاب الله و لرسوله من المؤمنين، و اول السابقين، و قاصم المعتدين، و مبيدالمشركين، و سهم من مرامى الله على المافقين، و لسان حكمة العابدين، و ناصر دين الله و ولى اءمرالله، و بستان حكمة الله و عيبة علمه.

سمح، سخى، بهى، بهلول، زكى، ابطحى، رضى، مقدام، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام، قاطع، الاصلاب، و مفرق الاحزاب، اءربطهم عنانا، و اثبتم جنانا، واءمضاهم عزيمة، واشدهم شكيمة، اسد باسل، يطحنهم فى الحروب اذا ازدلف الاسنة، و قربت الاعنة، طحن الرحا و يذروهم فيها ذرو الريح الشيم، ليث الحجاز، و كبش العراق، مكى مدنى خيفى عقبى بدرى احدى شجرى مهاجرى، من العرب سيدها، و من الوغى ليثها، وارث المشعرين و اءبوالسبطين: الحسن و الحسين، ذاك جدى على بن ابى طالب.

289- ثم قال: انا ابن فاطمه الزهراء، انا ابن سيدة النساء، فلم يزل يقول: انا انا، حتى ضج الناس باليكاء و النخيب، و خشى يزيد لعنة الله ان يكون فنتة فاءمر المؤ دن فقطع عليه المكلام فلما قال المؤ ذن الله اكبر الله اكبر قال عل لا شى ء اكبر من الله، فلما قال: اشهد ان لا اله الله، قال على بن الحسين: شهدا بها شعرى و بشرى و لحمى و دمى، فلما قال المؤ ذن اشهدا ان محمدا رسول الله اتفت من فوق امنبر الى يزيد فقال: محمد هذه جدى ام جدك يا يزيد؟فان زعمت انه جدك فقد كذبت و كفرت و ان زعمت انه جدى فلم قتلت عترته؟ قال و فرغ المؤ ذن من الاذان و الاقامة و تقدم يزيد فصلى صلاة الظهر. ترجمه مقتل ابى مخنف 193-196؛ مقاتل الطالبين 2/121؛ احتجاج طبرسى 2/310-311؛ مقتل خوارزمى 2/69؛ احقاق الحق 2/126-128؛ مثير الاحزان 54؛ بحارالنوار 138-139؛ نفس ‍ امهموم 242؛ مقتل الحسين 352.

290- ترجمه مقتل ابى مخنف 197

291- بحار الانوار 45/139

292- طبقات ابن سعد 5/157

293- ترجمه مقتل ابى مخنف 198

294- احتجاج 2/310.

295- احتجاج 2/310

296- لما اقبل زين العابدين عليه‌السلام الى المدينة بعد وقعة كربلاء، و خرج اهلها لاستقباله و هم فى بكاء و عويل، فاءوماء الى الناس ‍ بالسكوت و قال: الحمدلله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، بارى ء الخلائق اجمعين الذى بعد فارتفع فى السموات العلى، و قرب فشهد النجوى، نحمده على عظائم الامور، و فجائع الدهور، و الم الفجائع، و مضاضة اللواذع، و جليل الرزء، و عظيم المصاب، ايها الناس ان الله تعالى و له الحمد البتلانا بمصائب و ثلمة فى الاسلام عظيم، قتل ابو عبدالله الحسين عليه‌السلام و عترته، و سبيت نساؤ ه و صبيته، و داروا براءسه فى البلدان، من فوق عامل السنان، و هذه الرزية لا مثلها رزية، ايها الناس فاءى رجالات منكم يسرون بعد قتله، اءم اءى فؤ اد لايحزن من اءجله، اءم اية عين منكم تحبس دمعها، اوتضن عن انهمالها، فلقد بكت السبع الشداد لقتله، و بكت البحار باءمواجها، و السماوات باركانها، و الارض باءرجائها و الاشجار باءغصانها، و الحيتان فى لجج البحار، و الملائكة المقربون، و اءهل السماوات اجمعوت، ايها الناس اى قلب لا ينصدع لقتله، ام اى فؤ اد لايحن واى سمع لا يصم، اصبحنا مشردين مطرودين مذودين شاسعين عن الامصار، كانا اولاد ترك و كابل، من غير جرم اجرمناه، ولا مكروه ارتكبناه، ولا ثلمة فى الاسلام ثلمناها، ما سمعنا بهذا فى آبائنا الاولين، ان هذا الا اختلاق، والله لو اءن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تقدم اليهم فى قتالنا كما تقدم اليهم فى الوصية بنا لما زادوا على ما فعلوا، فانا لله و انااليه راجعون، من مصيبة ما اءعظمها و اءفجعها، و اءوجعها و اءكضها و اءفضعها واءمرها، فعند الله نحسب مصابنا، و ما بلغ بنا فانه عزيز ذو انتقام. امالى شيخ طوسى 66؛ اللهوف فى قتلى الطفوف 88؛ ائمتنا 1/280؛ زين العابدين، مقرم 360؛ اعيان الشيعه 1/617.

297- اللهوف 92؛ بحار 46/108-109.

298- حلية الاولياء 3/138؛ بحار 46/109.

299- كامل الزيارة 107؛ بحار 46/110، 78/162.

300- اعيان الشعه 1/633.

301- قال عليه‌السلام: التارك للامر بالمعروف و النهى عن المنكر كالنابذ لكتاب الله وراء ظهره، الا ان يتقى تقاة. قيل له: و ما يتقى تقاة؟

قال: يخاف جبارا عنيدا ان يفرط عليه اءو اءن يطفى. حلية الاولياء 3/140؛ كشف الغمه 2/299؛ تذكرة الخواص 294؛ احقاق الحق 12/120؛ اعيان الشيعه 1/637.

302- عن الزهرى، عن اءحدهما عليه‌السلام: اءنه قال: ويل لقوم لا يدينون الله بالامر بالمعروف و النهى عن المنكر، و قال: من قال: لا له الا الله فلن يلج ملكوت السماء حتى يتم قوله بعمل صالح، و لا دين لمن دان الله بطاعة الظالم، ثم قال: و كل القوم الهاهم التكاثر حتى زاروا المقابر. مجالس المفيد 109؛ بحارالنوار 78/152.

303- امسيت و الله كبنى اسرائيل فى آل فرعون يذبحون اءبناءهم و يستحيون نساءهم، يا منهال اءمست العرب تفتخر على العجم باءن محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عربى، و اءمست قريش تفتخر على سائر العرب باءن محمدا منها، و اءمسينا يا منهال. قاله عليه‌السلام حين خرج ذات يوم فجعل يمشى فى سوق دمشق فاسقبله المنهال ابن عمروالضبابى فقال: كيف اءمسيت يا ابن رسول الله. احقاق الحق 12/121.

304- و بلغه عليه‌السلام قول نافع بن جبير فى معاوية حيث قال: كان يسكته الحلم و ينطقه العلم فقال: كذب بل كان يسكته الحصر و ينطقه البطر. كشف الغمه 2/304؛ بحار 78/158.

305- عن على بن الحسين عليه‌السلام قال: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: ما من خطوة اءحب الى الله من خطوتين، خطوة يسد بها صفا فى سبيل الله تعالى، و خطوة الى ذى رحم قاطع يصلها، و ما من جرعة اءحب الى الله من جرعتين: جرعة غيظ يردها مومن بحلم، و جرعة جزع يردها مومن بصبر. و ما من قطرة اءحب الى الله من قطرتين: قطرة دم فى سبيل الله، و قطرة دمع فى سواد الليل من خشية الله. مجالس المفيد 5؛ بحار 78/152.

306- انما شيعتنا من جاهد فينا و منع من ظلمنا حتى ياءخذ الله لنا حقنا. احقاق الحق 12/108؛ ينابيع المودة 276.

307- حق الامام على الناس اءن يطيعوه فى ظاهرهم و باطنهم على توقير و تعظيم و حق السلطان اءن يطيعوه، فى الظاهر فقط قال: و حق العلم اءن تفرغ له قلبك و تحضر ذهنك و تذكر له سمعك و تشتحذ له فطنتك بستر اللذات و رفض الشهوات. احقاق الحق 12/117.

308- عن ابى حمزة الثمالى عن على بن الحسين عليه‌السلام قال: وددت والله انى افتديت خصلتين فى الشيعة لنا ببعض لحم ساعدى: النزق و قلة الكتمان. اصول كافى «مصطفوى» 3/314.

309- و فى مناقب ابن شهر آشوب و احتجاج الطبرسى: لقى عباد البصرى على بن الحسين فى طريق مكة فقال له: يا على بن الحسين تركت الجهاد و صعوبته و اءقبلت على الحج ولينه و ان الله عزوجل يقول: ان الله اشترى من المؤمنين اءنفسهم و اءموالهم بان لهم الجنة يقاتلون فى سبيل الله فيقتلون و يقتلون الى قوله و بشر المؤمنين. فقال على بن الحسين: اذا راءينا هؤ لاء الذين هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج. اعيان الشيعه 1/635.

310- معجم البلدان 2/315.

311- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 93.

312- تاريخ طبرى 7/402.

313- تاريخ طبرى 7/403.

314- الاصابه 3/494.

315- اعلام رزكلى 8/119.

316- اعيان الشعيه 1/636

317- المتخصر فى اخبار البشر 1/193؛ انور البهيه 100.

318- معجم البلدنن 2/249.

319- المختصر فى اخبار البشر 1/192.

320- معجم البلدان 2/249.

321- ارشد 2/152.

322- تاريخ يعقوبى 2/223؛ تاريخ طبرى 2/409؛ مروج الذهب 2/96؛ ارشاد 2/152 معجم البلدان 2/249؛ المختصر فى تاريخ لبشر 1/192.

323- تاريخ طبرى 2/421 التنبيه و الاشراف 264؛ تاريخ بن خلدون، مترجم 2/37.

324- طبقات ابن سعد 5/158.

325- كامل ابن اثير 4/112؛ سير اعلام النبلاء 2/321 تاريخ روضة الصفا 3/187.

326- تاريخ طبرى 7/421.

327- ارشاد 12/151؛ مناقب ابن شهر آشوب 4/145؛ كشف الغمه 2/282.

328- مروج الذهب 3/71.

329- آل عمران / 151؛ انفال / 12؛ احزاب / 26؛ حشر / 2.

330- حشر /2.

331- كنزالعمال خ 5915؛ بحارالانوار 77/50.

332- بحار الانوار 70/381.

333- تاريخ طبرى 4/419؛ كامل ابن اثير 4/119؛ اعيان الشيعه 1/637.

334- تاريخ يعقوبى 2/223.

335- اعيان الشيعه 1/633.

336- رك: زنداگانى على بن الحسين، سيد جعفر شهيدى 85.

337- كشف الغمه 2/304.

338- ارشد مفيد، مترجم 2/151-152؛ انوار البهية 94؛ اعيان الشيعه 1/633.

339- ينبع قريه اى است با چشمه هاى فراوان كه در سمت راست كوه (( (رضوى))) قرار داشته و متعلق به بنى الحسن بوده است. معجم البلدان 5/449.

340- اعيان الشيعه 1/636.

341- تاريخ طبرى 7/409؛ تاريخ كامل ابن اثير 4/112-113؛ احقاق الحق 12/93؛ انوار البهيه 100.

342- تاريخ طبرى 7/409.

343- اعياان الشيعه 1/636.

344- كامل ابث اثير 4/123.

345- تاريخ يعقوبى 2/255.

346- اثبات الوصية 146.

347- مروج الذهب 3 / 153.

348- الجمل 175؛ سفينة البحار 1 / 543.

349- تاريخ طبرى 4 / 289؛ مروج الذهب 3 / 56؛ تاريخ الخلفا 213.

350- مروج الذهب 3 / 56.

351- تاريخ طبرى 4 / 26.

352- طبرى 4 / 289.

353- مروج الذهب 3/ 79.

354- مروج الذهب 76.

355- اصول كافى، ترجمه مصطفوى 3 / 104؛ ارشاد 2 / 147؛ امالى مفيد 204؛ حلية الاولياء 134؛ مناقب 4 / 137؛ كشف الغمه 2 / 265 و 281؛ فصول المهمة 203؛ احقاق الحق 12 / 97؛ نورالابصار 142.

356- معارفت ابن قتيبه 352؛ تاريخ طبرى 4 / 384؛ التنبيه و الاشراف 265؛ كامل 4 / 125؛ تاريخ الخلفاء 210.

357- حياة الحيوان 1/88؛ تاريخ سياسى اسلام 6/354.

358- حياة الحيوان 1/89.

359- مروج الذهب 3/73.

360- حياة الحيوان 1/89

361- تاريخ يعقوبى 2/254؛ تاريخ طبرى 4/386؛ العقد الفريد 5/140؛ اعلام زركلى 8/175

362- مروج الذهب 3/73؛ كامل ابن اثير 4/130

363- حياة الحيوان 1/89

364- جابيه در نواحى شام و نزديك به تپه هاى جولان قرار داد. معجم البلدان 2/91

365- حواران منطقه وسيعى است كه شامل روستاهاى بسيار مى باشد و در سمت قبله دمشق واقع شده است.

366- معارف ابن قتيبه 353-354؛ كامل ابن اثير 4/74؛ اسد الغاية 384؛ اعلام زركلى 2/94.

367- اثبات الوصية 147-146

368- اعلام رزكلى 8/312

369- 147 - تاريخ الخلفا 216-217

370- 148 - المختصر فى اخبار البشر 1/194؛ تاريخ الخلفاء 218

371- 149 - رك: تاريخ الخلفاء 218؛ اعيان الشيعه 8/377

372- 150-تاريخ الخلفاء 220

373- اثبات الوصية 146؛ كشف الغمه 2/311؛ فصول المهمة 204؛ احقاق الحق 12/99؛ اثبات الهداة 5/235؛ ينابيع المودة 358.

374- مروج الذهب 3/122

375- اثبات الهداة 2345-235؛ كشف الغمه 2/263؛ تذكرة الخواص 292؛ احقاق الحق 12/94؛ اثبات الهداة 5/242.

376- حلية الولياء 135؛ كشف الغمه 2/263؛ تذكرة الخواص 292؛ احقاق الحق 14/94؛ اثبات الهداة 5/242

377- مناقب 4/132؛ تذكرة الخواص 292؛ ينابيع امودة 358.

378- بحار النوار 46/95؛ اعيان الشيعه 1/635

379- ارشاد 1492؛ كشف الغمه 2/282.

380- طبقات ابن سعد، 5/158؛ العقد الفريد 7/140؛ ائمتنا 2/287

381- تاريخ يعقوبى 2/283؛ المختصر فى اخبار البشر 1/198؛ تاريخ الخلفاء 224.

382- تاريخ الخلفا 223.

383- همان مدر؟

384- تاريخ يعقوبى 2/283

385- تاريخ طبرى، حوادث سال هشتاد و هفتم.

386- تاريخ يعقوبى 2/283؛ تاريخ طبرى 5/217

387- تاريخ يعقوبى 2/284

388- مناقب 4/143؛ اثبات الهداة 5/229

389- مروج الذهب 3/182؛ المختصر فى اخبار البشر 201 - 1/200؛ تاريخ الخلفاء 228.

390- دعائم الاسلام 1/182

391- دعائم الاسلام 1/182

392- زمر /9.

393- مريم /12

394- مريم 29

395- علم مناباو بلايا، علم به سرنوشت و مقدرات انسانهاست. اين معنا از برخى روايات استفاده مى شود.

رك: بحار 139و 42/123

396- بصائر الدرجات 120

397- بصائر الدرجات 165

398- اعياان الشعه 1/631

399- تاريخ يعقوبى 2/304

400- خصال صدوق 635-639؛ من لا يحضره الفقيه 2/46 حلية الاولياء 3/140؛ اعيان الشيعه 1/622.

401- طبقات ابن سعد 5/158؛ العقد الفريد 5/127-128؛ مناقب 4/159

402- تاريخ طبرى 5/263

403- تذكرة الخواص 241.

404- لازم به يادآورى است كه بيشتر فقهاى آن عصر از اهل سنت بودند و در آن ميان از قاسم بن محمد بن ابى بكر و سعيدبن مسيب مى توان به عنوان فقهاى شيعه نام برد ولى گويا همان دو نيز در ظاهر به طريقه عامه راءى مى داده و در تقيه به سر مى برده اند. رك: تاريخ الشيعه 38.

405- صحابه به كسانى گفته مى شود كه محضر رسول خدا را درك كرده اند و تابعى آنانى هستند كه پيامبر را نديده اند ولى اصحاب پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درك كرده اند.

406- اعيان الشيعه 1/637 -638

407- رجال طوسى 101-82

408- اصولى كافى، مترجم، 2/256

409- احقاق الحق 12/128؛ ينابيع المودة 368؛ اعيان الشيعه 1/650

410- اختصاص 285؛ بحار 7/282

411- آل عمران /164؛ جمعه /2.

412- در رجال شيخ طوسى عبارت چنين آمده است، در حالى كه اگر منظور امام صادق عليه‌السلام باشد، صحيح «جعفر ين محمد بن على بن الحسين» خواهد بود.

413- رجال الطوسى 81-120

414- رجال الطوسى 81-120

415- الاخصاص 8.

416- رجال كشى 76

417- مناقب 3/311؛ بحار النوار 46/133؛ اعيان الشعيه 11/637

418- اختيار معرفة الرجال 9

419- اختيار معرفة الرجال 9

420- عيون المعجزات 73

421- اصولى كافى 4/89

422- اختيار معرفة الرجال 123؛ حديث شماره 194/195

423- تاريخ الائمه ابى الثلج بغدادى 28؛ اعيان الشيعه؛ دلائل الامامه 80

424- واسط شهرى است كه به دست حجاج بنا شده است و از آنجا كه اين شهر ميان بصره و كوفه قرار گرفته و از هر طرف پنجاه فرسخ با اين دو شهر فاصله دارد، واسط ناميده شده است. معجم البلدان 5/347.

425- تاريخ يعقوبى 2/290

426- رجال الطوسى، پاورقى ص 90.

427- اختيار معرفة الرجال 79؛ اختصاص 205؛ روضة الواعظين 248؛ بحارالنوار 46/136.

428- تاريخ طبرى، مترجم 3/3873

429- مروج الذهب 3/164.

430- مروج الذهب 3/164؛ المختصر فى اخبار البشر 1/198.

431- اختيار معرفة الرجال 78-75.

432- دلائل الامامه 90؛ اختيار معرفة الرجال 120، حديث 192؛ اثبات الهداة 5/251.

433- دلائل الامامه 90؛ اختيار معرفة الرجال 123، حديث 194 ش تنقيح المقال 2/42

434- اختيار معرفة الرجال 123، حديث 195؛ رجال ابن داود 281.

435- اختيار معرفة الرجال 115.

436- اختيار معرفة الرجال 119.

437- اختيار معرفة الرجال 124؛ تاريخ الشعيه 38.

438- طبقات ابن سعد 7/106؛ اختيار معرفة الرجال 126-125؛ رجال الطوسى، پاورقى 90 و رك: و فيات الاعيان 2/375-378؛ جامع الرواة 1/362.

439- اختيار معرفة الرجال 38، حديث 78.

440- ظاهرا او آخرين صحابه در مدينه بوده است و جز او كسانى از صحابه در ساير شهرها حيات داشته اند. رك: المعارف 307.

441- اختيار معرفة الرجال 41، حديث 88.

442- اختيار معرفة الرجال 44، حديث 93.

443- اختيار معرفة الرجال 124، حديث 195؛ تنقيح المقال 2/117؛ اعيان الشيعه 5/45.

444- اسدالغابة 3/145.

445- طبقات الكبير 6/64

446- اختيار معرفة الرجال 94؛ ش 149؛ المعارف 341؛ تنقيح المقال 2/118

447- الكامل 4/642

448- تنقيح المقال 2/118-119

449- اعيان الشيعه 4/45

450- تنقيح المقال 2/118

451- اختيار معرفة الرجال؛ ش 357

452- همان مدرك، ش 919

453- اختيار معرفة الرجال 202؛ ش 356

454- اختيار معرفة الرجال 331؛ ش 604؛ تنقيح المقال 1/4

455- تنقيح المقال 1/4.

456- اختيار معرفة الرجال 331؛ ش 604؛ تنقيح المقال 1/4.

457- اختيار معرفة الرجال 330؛ ش 601؛ رجال نجاشى 7؛ تنقيح المقال 1/4

458- رجال نجاشى 7

459- تنقيح المقال 1/4

460- شيخ طوسى (رحمة الله عليه) سليم بن قيس هلالى را هم در ميان اصحاب اميرالمؤمنين عليه‌السلام و هم در ميان اصحاب حسن بن على، حسين بن على و على بن الحسين، و محمد بن على عليه‌السلام ياد كرده است. او از ياران بسيار نزديك اميرالمومنين عليه‌السلام بوده و كتابى در روايات از او باقى مانده است كه از اصول چهارگانه شيعه به شمار مى آيد و از نظر قدمت مقدمترين آن اصول معرفى شده است. اين شخصيت از نظر اعظم علماى شيعه موثق است و كتابش از نظر تحقيق داراى اعتبار مى باشد. رك: رجال طوسى 91 و 74؛ تنقيح المقال 2/52 - 54.

461- ابوالاسود دئلى از اصحاب اميرالمؤمنين و امام حسن وامام حسين و امام سجاد عليهم‌السلام مى باشد و اماميه و اهل سنت او را ثقه و مطمئن و فاضل شمره اند. ابن سعد درباره وى گفته است: او شاعر، شيعه و موثق در حديث بوده است، زمانى كه ابن عباس از بصره خارج شد ابوالاسود را به جاى خود به حكومت بصره نهاد و على عليه‌السلام او را تثبيت كرد. ابوالاسود را نخستين واضع علم نحو دانسته اند زيرا به رهنمود على عليه‌السلام به تدوين علم نحو پرداخت. مرحوم مامقانى درباره او مى نويسد: ابوالاسود شخصيتى فاضل، ثقه و از بزرگان تابعين و سرشناسان ايشان و يار اميرالمؤمنين بود و با آن حضرت در صفين همراه بود و در راءى و انديشه از كاملترين مردم به شمار مى آمد و در سال 69 هجرى بدرود حيات گفت. رك: رجال طوسى - پاورقى 95؛ تنقيح المقال 2/111.

462- حبيب بن ابى ثابت از اصحاب على عليه‌السلام و امام سجاد عليه‌السلام و امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليهم‌السلام شناخته شده است و شيخ طوسى (رحمة الله عليه) وى را فقيه كوفه دانسته است و اهل تحقيق اين تعبير را نشانه امامى بودن حبيب و مدح او به شمار آورده اند. برخى از علماى رجال اهل سنت چون ابن حجر نيز بر ثقه بودن او تاءكيد ورزيده اند. حبيب بن ابى ثابت در سال 119 هجرى وفات يافته است. رك: رجال طوسى 87؛ تنقيح المقال 1/251.

463- اجمال زندگى و شخصيت جابربن عبدالله انصارى در ص 213 گذشت.

464- اجمال زندگى و شخصيت رشيد هجرى در ص 210 گذشت.

465- صاحب نظران اماميه در علم رجال، سالم بن ابى الجعد را از خواص ياران نزديك اميرالمؤمنين عليه‌السلام دانسته است. صاحب تنقيح المقال وى را دست كم «حسن» به شمار آورده و ابن حجر عسقلانى او را ثقه دانسته است. و شيخ طوسى (رحمة الله عليه) نامش را در شمار اصحاب امام سجاد عليه‌السلام ياد كرده است. وفات او را قبل ز سال 100 هجرى دانسته اند رك: رجال طوسى 91؛ تنقيح المقال 2/1.

466- شيخ طوسى «صهيب ابوحكيم» را از اصحاب اميرالمؤمنين و امام سجاد عليه‌السلام بشمار آورده است. او كسى است كه ميثم تمار خبر شهادت خود را به وى داد و او را از چگونگى دستگيرى و شهادتش مطلع ساخت. پس از شهادت ميثم «صهيب» با جمعى از خرمافروشان تصميم گرفتند كه بدن مثم را از چنگال نگاهبانان حكومت بيرون آوردند و آنان كه شمارشان به هفت نفر مى رسيد شبانه از ميان نگاهبانان عبور كردند و بدن ميثم را از آن محيط دور ساخته و در جاى امنى به خاك سپردند. مرحوم مامقانى اين جريان را دليل حسن حال صهيب و فداكارى او در طريق تشيع و نشانه شيعى بودن وى دانسته است. زيرا پذيرش خطرى جدى و بزرگ براى نجات دادن بدن ميثم نيازمند قوت ايمان و محبت اهل بيت و دوستان آنان بوده است رك: رجال طوسى 94؛ تنقيح المقال 2/102.

467- اجمال زندگى و شخصيت عامربن واثله در ص 215 گذشت.

468- شيخ طوسى وفات وى را سال 120 هجرى دانسته است ولى بعضى سال 135 هجرى را ياد كرده اند رك: رجال طوسى، پاورقى 96.

469- قاسم بن محمد جد مادرى امام صادق عليه‌السلام و پسر خاله امام سجاد عليه‌السلام مى باشد زيرا مادر امام سجاد عليه‌السلام و مادر قاسم بن محمد هر دو، دختران يزدگرد آخرين شهريار ايران بودند. رك: رجال طوسى - پاورقى 100.

470- برخى از اصحاب امام سجاد عليه‌السلام در انتشار دانش خويش به اقصى نقاط آن روز جهان اسلام همتى وافر داشته اند و ضحاك بن مزاحم از ايشان است كه براى آموزش قرآن به نسلهاى نورسته امت اسلامى به شهرهاى بخارا و بلخ و سمرقند و مرو سفر كرد و در بلخ بدرود حيات گفت: رك: رجال طوسى، پاورقى 94؛ تنقيح المقال 2/105.

471- رجال طوسى، پاورقى 82-101

472- بحارالنوار 46/143

473- ابراهيم 7.

474- كتابة عليه‌السلام الى محمد بن مسلم الزهرى يعظه: كفانا الله واياك من الفتن و رحمك من النار، فقد اءصبحت بحال ينبغى لمن عرفك بها اءن يرحمك فقد اءنقلتك نعم الله بما اصح من بدنك و اطال من عمرك وقامت عليك حجج الله بما حملك من كتابه و فقهك فيه من دينه و عرفك من سنة نبيه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرضى لك فى كل نعمة انعم بها عليك و فى كل حجة احتج بها عليك الفرض بما قضى. فما قضى الا ابتلى شكرك فى ذلك و ابدى فيه فضله عليك فقال: «لئن شكرتم لازيدنكم و لئن كفرتم ان عذابى لشديد. تحف العقول 274؛ بحار النوار 78/131؛ معادن الحكمة 61.

475- آل عمران 187.

476- فانظر اءى رجل تكون غدا اذا وقفت بين يدى الله فساءلك عن نعمة عليك كيف رعيتها و عن حججه عليك كيف قضيتها ولا تحسبن الله قابلا منك بالتعذير و لا راضيا بالتقصير، هيهات هيهات ليس كذلك، اءخذ على العلماء فى كتابه اذ قال: «لتبيننه للناس و لا تكتمونه» و اعلم ان اءدنى ما كتمت و اءخف ما احتملت اءن آنست وحشة الظالم و سهلت له طريق الغى بدنوك منه حين دنوت و اجابتك له حين دعيت. تحف العقول 275.

477- فما اخوفنى ان تكون تبوء باثمك غدا مع الخونة، و ان تساءل عما اخذت باعانتك على ظلم الظلمة، انك اخذت ما ليس لك ممن اعطاك و دنوت ممن لم يرد على احد حقا و لم ترد باطلا حين ادناك. و احببت من حادلله اءوليس بدعائه اياك حين دعاك جعلوك قطبا اءداروا بك رحى مظالمهم و جسرا يعبرون عليك الى بلاياهم و سلما الى ظلالتهم، داعيا الى غيهم، سالكا سبيلهم. «همان مدرك»

478- يدخلون بك الشك على العلماء و يقتادن بك قلوب الجهال الهيم، فلم يبلغ اخص وزرائهم و لا اقوى اعوانهم ما بلغت من اصلاح فسادهم و اختلاف الخاصة و العامة اليهم. فما اقل ما اعطوك فى قدرما اخذوا منك. وما ايسرما عمروالك، فكيف ما خربوا عليك. فانظر لنفسك فانه لا ينظرلها غيرك و حاسبها حساب رجل مسؤ ول. تحف العقول 276؛ بحار النوار 78/132.

479- اعراف 168.

480- وانظر كيف شكرك لمن غذاك بنعمة صغيرا و كبيرا. فما اخوفنى ان تكون كما قال الله فى كتابه: «فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب ياءخذون عرض هذا الادنى و يقولون سيغفرلنا» انك لست فى دار مقام. انت فى دارقد اذنت برحيل، فما بقاء المرء بعد قرنائه. طوبى لمن كان فى الدنيا على وجل، يابوس لمن يموت و تبقى ذنوبه من بعده.

احذر فقد نبئت. و بادر فقد اجلت. انك تعامل من لا يجهل. و ان الذى يحفظ عليك لا يغفل. تجهز فقددنا منك سفر بعيد و داو دنبكك فقد دخله سقم شديد. تحف العقول 276؛ بحارالنورا 78/133

481-... اذ صاروا يقتدون برايك و يعملون بامرك. ان احللت احلوا و ان حرمت حرموا وليس ذلك عندك و لكن اظهرهم عليك رغبتخم فيما لديك، ذهاب علمائهم و غلبة الجهل عليك و عليهم و حب الرئاسة و طلب الدنيا منك ومنهم. اماترى ما اءنت فيه من الجهل و الغرة وما الناس فيه من البلاء و الفتنة، قد ابتليهتم و فتنتهم بالشغل عن مكاسبهم مماراوا، فتاقت نفوسهم الى ان يبلغوا من العلم ما بلغت او يدركوا به مثل الذى ادركت، فوقعوا منك فى بحر لايدرك عمقه و فى بلاء لايقدر قدره. فالله لنا و لك و هوالمستعان. تحف العقول 277؛ بحارالانوار 78/134.

482- اما بعد فاعرض عن كل ما انت فيه حتى تلحق بالصالحين الذين دفنوا فى اسمالهم، لاصقة بطونهم بظهورهم، ليس بينهم و بين الله حجاب و لا تفتنهم الدنيا و لا يفتنون بها، رغبوا فطلبوا فما لبثوا ان لحقوا. فاذا كانت الدنيا تبلغ من مثلك هذا المبلغ مع كبر سنك و رسوخ علمك و حضور اجلك، فكيف يسلم الحدث فى سنه، الجاهل فى علمه الماءفون فى راءيه، المدخول فى عقله. انالله و انا اليه راجعون. على من المعول؟ و عند من المستعتب؟ نشكوا الى الله بثنا و ما نرى فيك و نحتسب عندالله مصيبتنا بك... «همان مدرك».

483- مريم / 59.

484- ما اخوفنى ان تكون كمن قال الله تعالى فى كتابه: «اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا» استحملك كتابه و استودعك علمه فاءضعتها، فنحمدالله الذى عافانا مما ابتلاك به والسلام. تحف المعقول 277؛ بحارالانوار 78/135.

485- كتب على بن الحسين - زين العابدين عليه‌السلام - الى بعض اصحابه:

اعلم رحمك الله ان الله عليك حقوقا محيطة بك فى كل حركة تحركتها، او سكنة سكنتها او منزلة نزلتها، او جارحة قلبتها و آلة تصرفت بها، بعضها اكبر من بعض، و اكبر حقوق الله عليك ما اوجبه لنفسه تبارك و تعالى من حقه الذى هو اءصل الحقوق و منه تفرع.

486- ثم اوجبه عليك لنفسك من قرنك الى قدمك على اختلاف جوارحك، فجعل لبصرك عليك حقا و لسمعك عليك حقا و للسانك عليك حقا وليدك عليك حقا و لرجلك عليك حقا و لبطنك عليك حقا و لفرجك عليك حقا، فهذه الجوارح السبع التى بها تكون الافعال، ثم جعل عزوجل لافعالك عليك حقوقا، فجعل لصلاتك عليك حقا و لصومك عليك حقا و لصدقتك عليك حقا و لهديك عليك حقا و لافعالك عليك حقا ثم تخرج الحقوق منك الى غيرك من ذوى الحقوق الواجبة عليك، و اءوجبها عليك حقوق ائمتك ثم حقوق رعيتك ثم حقوق رحمك.

487- فهذه حقوق يتشعب منها حقوق فحقوق ائمتك ثلاثة اوجبها عليك حق سائسك بالسلطان ثم سائسك بالعلم، ثم حق سائسك بالملك و كل سائس امام و حقوق رعيتك ثلاثد اوجبها عليك حق رعيتك بالسلطان، ثم حق رعيتك بالعلم فان الجاهل رعية العالم و حق رعيتك بالملك من الازواج و ما ملكت من الايمان. و حقوق رحمك كثيرة متصلة بقدر اتصال الرحم فى القرابد. فاوجبها عليك حق امك، ثم حق ابيك ثم حق ولدك، ثم حق اخيك ثم الاقرب فالاقرب و الاول فالاول.

488- ثم حق مولاك المنعم عليك، ثم حق مولاك الجارية نعمته عليك، ثم حق ذى المعروف لديك، ثم حق مؤ ذنك بالصلاة، ثم حق امامك فى صلاتك، ثم حق جليسك، ثم حق جارك، ثم حق صاحبك، ثم حق شريكك، ثم حق مالك، ثم حق غريمك الذى تطالبه، ثم حق غريمك الذى يطالبك، ثم حق خليطك، ثم حق خصمك المدعى عليك، ثم حق خصمك الذى تدعى عليه، ثم حق مستشيرك، ثم حق المشير عليك، ثم حق مستنصحك، ثم حق الناصح لك، ثم حق من هو اكبر منك، ثم حق من هواصغر منك، ثم حق سائلك، ثم حق من ساءلته، ثم حق من جرى لك على يديه مساءة بقول او فعل او مسرة بذلك بقول او فعل عن تعمد منه او غير تعمد منه، ثم حق اهل ملتك عامة، ثم حق اهل الذمة، ثم الحقوق الجارية بقدر علل الا حوال و تصرف الاسباب، فطوبى لمن اعانه الله على قضاء ما اوجب عليه من حقوقه و وفقه و سدده.

489- فاما حق الله الاكبر فانك تعبده لا تشرك به شيئا، فاذا فعلت ذلك باخلاص جعل لك على نفسه اءن يكفيك امر الدنيا و الاخرة و يحفظ لك ما تحب منها.

490- و اءما حق نفسك عليك فاءن تستوفيها فى طاعة الله، فتؤ دى الى لسانك حقه و الى سمعك حقه و الى بصرك حقه و الى يدك حقها و الى رجلك حقها و الى بطنك حقه و الى فرجك حقه و تستعين بالله على ذلك.

491- و اما حق اللسان فاكرامه عن الخنى و تعويده على الخير و حمله على الادب و اجمامه الا لموضع الحاجة و المنفعة للدين و الدينا و اعفاؤ ه عن الفضول الشنعة القليلة الفائدة التى لا يؤ من ضررها مع قلة عائدتها. و يعد شاهد العقل و الدليل عليه و تزين العاقل بعقله حسن سيرته فى لسانه و لا قوه الا بالله العلى العظيم.

492- و اما حق السمع فتنزيهه عن ان تجعله طريقا الى قلبك الا لفوهة كريمة تحدث لله فى قلبك خيرا او تكسب خلقا كريما فانه باب الكلام الى القلب يؤ دى اليه ضروب المعانى على ما فيها من خير او شر و لا قوة الا بالله.

493- و اما حق بصرك فغضه عما لا يحل لك و ترك ابتذاله الا لموضع عبرة تستقبل بها بصرا او تستفيد بها عملا، فان البصر باب الاعتبار.

494- و اما حق رجليك فان لا تمشى بهما الى ما لا يحل لك و لا تجعلهما مطيتك فى الطريق المستخفة باهلها فيها فانها حاملتك و سالكة بك مسلك الدين و السبق لك و لا قوة الا بالله.

495- و اءما حق يدك فاءن لا تبسطها الى ما لايحل لك فتنال بما تبسطها اليه من الله العقوبة فى الاجل، و من الناس بلسان اللائمة فى العاجل و لا تقبضها مما افترض الله عليها و لكن توقرها بقبضها عن كثير مما يحل بها و بسطها الى كثير مما ليس عليها، فاذا هى قد عقلت و شرفت فى العاجل وجب لها حسن الثواب فى الاجل.

496- و اما حق بطنك فاءن لا تجعله وعاء لقليل من الحرام و لا لكثير و اءن تقتصد له فى الحلال و لاتخرجه من حد التقوية الى حد التهوين و ذهاب المروة و ضبطه اذاهم بالجوع و الظماء فان الشبع المنتهى بصاحبه الى التخم مكسلة و مثبطة و مقطعة عن كل بر و كرم. و ان الرى المنتهى بصاحبه الى السكر مسخفة و مجهلة و مذهبة للمروة.

497- و اما حق فرجك فحفظه مما لايحل لك و الا ستعانة عليه بغض البصر، فانه من اعون الاعوان، و كثرة ذكر الموت و التهدد لنفسك بالله و التخويف لهابه. وبالله العصمة و التأئید و لا حول قوة الا بالله.

498- (ثم حقوق الافعال)

فاما حق الصلاة فان تعلم انها وفادة الى الله و انك قائم بها بين يدى الله قاذا علمت ذلك كنت خليقا ان تقوم فيها مقام الذليل الراغب الراهب الخائف، الراجى المسكين المتضرع المعظم من قام بين يديه بالسكون والاطراق و خشوع الاطراف و لين الجناح و حسن المناجاة له فى نفسه و الطلب اليه فى فكاك رقبتك التى احاطت به خطيئتك و استهلكتها ذنوبك و لا قوة الا بالله.

499- و اما حق الصوم فان تعلم انه حجاب ضربه الله على لسانك و سمعك و بصرك و فرجك و بطنك ليسترك به من النار و هكذا جاء فى الحديث «الصوم جنة من النار» فان سكنت اطرافك فى حجبتها رجوت ان تكون محبوبا و ان انت تركتها تضطرب فى حجابها و ترفع جنبات الحجاب فتطلع الى ما ليس لها باالنظرة الداعية للشهوة و القوة الحارجة عن حد التقية لله لم تاءمن ان تخرق الحجاب و تخرج منه و لا قوه الا بالله.

500- واما حق الصدقة فان تعلم انها ذخرك عند ربك و ديعتك التى لا تحتاج الى الاشهاد فاذا علمت ذلك كنت بما استودعته سرّا اوثق بما استودعته علانية و كنت جديرا ان تكون اسررت اليه امرا اعلنته و كان الامر بينك و بينه فيها سرّا على كل حال و لم تستظهر عليه فيما استودعيه منها (ب)اشهاد الاسماع و الابصار عليه بها كاءنها اوثق فى نفسك لا كاءنك لاتثق به فى تاءدية وديعتك اليك. ثم لم تمتن بها على احد لانها لك فاذا امتننت بها لم تاءمن اءن تكون بها مثل تهجين حالك منها الى من مننت بها عليه لان فى ذلك فاذا امتننت بها لم تاءمن اءن تكون بها مثل تهجين حالك منها الى من مننت بها عليه لان فى ذلك دليلا على اءنك لم ترد نفسك بها و لواءردت نفسك بها لم تمتن بها على احد و لا قوة الا بالله.

501- واما حق الهدى فان تخلص بها الارادة الى ربك و التعرض لرحمته و قبوله و لاتريد عين الناظرين دونه، فاذاكنت كذلك لم تكن متكلفا و لامتصنعا و كنت انما تقصد الى الله. و اعلم ان الله يراد باليسير و لايراد بالعسير كما اراد بخلقه التيسير و لم يرد بهم التعسير و كذلك التذلل اولى بك من التدهقن. لان الكلفة و المؤ ونة فى المتدهقنين. فاءما التذلل و التمسكن فلا كلفة فيهما و لا مؤ ونة عليها لانهما الخلقة و هما موجودان فى الطبيعة و لا قوة الا بالله.

502- «ثم حقوق الائمة»

فاما حق سائسك بالسلطان فاءن تعلم انك جعلت له فتنة و اءنه مبتلى فيك بما جهعله الله له عليك من السلطان وان تخلص له فى النصيحة و ان لاتماحكه و قد بسطت يده عليك فتكون سبب هلاك نفسك و هلاكه. و تذلل و تلطف لا عطائه من الرضى مايكفه عنك و لا يضر بدينك و تستعين عليه فى ذلك بالله. و تعازه و لا تعانده، فاءنك ان فعلت ذلك عققته و عققت نفسك فعرضتها لمكروهه و عرضته للهكة فيك و كنت خليقا ان تكون معينا له على نفسك و شريكا له فيما اتى اليك و لا قوة الا بالله.

503- و اما حق سائسك بالعلم فالتعظيم له و التوقير لمجلسه و حسن الاستماع اليه و الاقبال عليه و المعونة له على نفسك فيما لاغنى بك عنه من العلم بان تفرغ له عقلك و تحضره فهمك و تزكى له (قلبك) و تجلى له بصرك بترك اللذات و نقص الشهوات وان تعلم انك فيما القى (اليك) رسله الى من لقيك من اهل الجهل فلزمك حسن التاءدية عنه الهيم و لا تخنه فى تاءدية رسالته و القيام بها عنه اذا تقلدتها و لا حول و لا قوة الا بالله.

504- و اما حق سائسك بالملك فنحو من سائسك بالسلطان الا اءن هذا يملك مالا يملكه ذاك تلزمك طاعته فيمادق و جل منك الا ان تخرجك من وجوب حق الله، و يحول بينك و بين حقه و حقوق الخلق، فاذا قضيته رجعت الى حقه فتشاغلت به و لا قوة الا بالله.

505- (ثم حقوق الرعية)

فاما حقوق رعيتك بالسلطان فاءن تعلم انك انما استرعيتهم بفضل قوتك عليهم فانه انما احلهم محل الرعية لك ضعفهم و ذلهم، فما اولى من كفاكه ضعفه و ذله حتى صيره لك رعية و صير حكمك عليه نافذا، لا يمتنع منك بعزة و لاقوة و لا يستنصر فيما تعاظمه منك الا (بالله) بالرحمة و الحياطة و الاناة و ما اءولاك اذا عرفت ما اعطاك الله من فضل هذا العزة و القوة التى قهرت بها ان تكون الله شاكرا و من شكرالله اعطاه فيما انعم عليه و لا قوة الا بالله.

506- واما حق رعيتك بالعلم، فان تعلم ان الله قد جعلك لهم فيما آتاك من العلم و ولاك من خزانة الحكمة، فان احسنت فيما ولاك الله من ذلك و قمت به لهم مقام الخازن الشفيق الناصح لمولاه فى عبيده، الصابر المحتسب الذى اذا راءى ذاحاجة اخرج له من الاموال التى فى يديه كنت راشدا و كنت لذلك آملا معتقدا و الا كنت له خائنا و لخلقه ظالما لسبله و عزه متعرضا.

507- و اما حق رعيتك بملك النكاح، فاءن تعلم ان الله جعلها سكنا و مستراحا و انسا و واقية و كذلك كل واحد منكما يجب اءن يحمدالله على صاحبه و يعلم اءن ذلك نعمد منه عليه. و وجب ان يحسن صحبة نعمة الله و يكرمها و يرفق بها و ان كان حقك عليها اغلظ و طاعتك بها الزم فيما احببت و كرهت مالم تكن معصية، فان لها حق الرحمة و المؤ انسة. و موضع السكون اليها قضاء اليها قضاى اللذة التى لا بد من قضائها و ذلك عظيم و لا قوة الا بالله.

508- و اما حق رعيتك بملك اليمين فان تعلم انه خلق ربك، و لحمك و دمك و انك املكه لا انت صنعته دون الله و لا خلقت له سمعا و لا بصرا و لا اجريت له رزقا ولكن الله كفاك ذلك. ثم سخره لك و ائتمنك عليه و استودعك اياه لتحفظه فيه و تسيرفيه بسيرته. فتطعمه مما تاءكل و تلبسه مما تلبس و لا تكلفه مالا يطيق، فاءن كرهت‍ (ه) خرجت الى الله منه و استبدلت به. ولم تعذب خلق الله و لا قوه الا بالله.

509- (و اما حق الرحم)

فحق امك فان تعلم انها حملتك حيث لا يحمل احد حدا و اطعمتك من ثمرة قبلها ما لايطعم احد احدا. و اءنها وقتك بسمعها و بصرها و يدها و رجلها و شعرها و بشرها و جميع جوارحها مستبشرة بذلك، فرحة، موابلة محتملة لما فيه مكروهها و المها و ثقلها و غمها حتى دفعتها عنك يد القدرة و اخرجتك الى الارض فرضيت ان تشبع و تجوع هى و تكسوك و تعرى و ترويك و تظماء و تظللك و تضحى و تنعمك ببؤ سها و تلذذك بالنوم باءرقها و كان بطنها لك و عاء، و حجرها لك حواء و ثديهالك سقاء و نفسهالك وقاء، تباشر حرالدنيا و بردها لك و دونك، فتشكرها على قدر ذلك و لا تقدر عليه الا بعون الله و توفيقه.

510- و اما حق ابيك فتعلم انه اصلك و انك فرعه و انك لولاه لم تكن، فمهما راءيت فى نفسك مما يعجبك فاعلم ان اباك اصل النعمة عليك فيه و احمدالله و اشكره على قدر ذلك (و لا قوة الا بالله.)

511- و اما حق ولدك فتعلم انه منك و مضاف اليك فى عاجل الدنيا بخيره و شره و انك مسؤ ول عما وليته من حسن الادب و الدلالة على ربه و المعونة له على طاعته فيك و فى نفسه، فمثاب على ذلك و معاقب، فاعمل فى امره عمل المتزين بحس اثره عليك فى عاجل الدنيا، المعذر الى ربه فيما بينك و بينه بحسن القيام عليه و الاخذ له و لا قوة الا بالله.

512- و اما حق اخيك فتعلم انه يدك التى تبسطها و ظهرك الذى تلتجى، اليه و عزك الذى تعتمد عليه و قوتك التى تصول بها فلا تتخذه سلاحا على معصية الله ولا عدة للظلم بحق الله و لاتدع نصرته على نفسه و معونته على عدوه والحول بينه و بين شياطينه و تاءدية النصيحة اليه و الاقبال عليه فى الله، فان انقاد لربه و احسن الاجابة و الا فليكن الله آثر عندك و اكرم عليك منه.

513- و اما حق المنعم عليك بالولاء فان تعلم انه انفق فيك ماله و اخرجك من ذل الرق و وحشته الى عز الحرية و انسها و اطلقك من اءسر الملكة و فك عنك حلق العبودية و او جدك رايحة العز و اخرجك من سجن القهر و دفع عنك العسر و بسط لك لسان الانصاف و اباحك الدنيا كلها فملكك نفسك و حل اسرك و فرغك لعبادة ربك و احتمل بذلك التقصير فى ماله. فتعلم انه اولى الخلق بك بعد اولى رحمك فى حياتك و موتك و احق الخلق بنصرك و معونتك و مكانفتك فى ذات الله، فلا توثر عليه نفسك ما احتاج اليك.

514- و اما حق مولاك الجارية عليه نعمتك فاءن تعلم ان الله جعلك حامية عليه و واقية و ناصرا و معقلا و جعله لك وسيلة و سببا بينك و بينه فبالحرى ان يحجبك عن النار فيكون فى ذلك ثواب منه فى الاجل و يحكم لك بميراثه فى العاجل اذا لم يكن له رحم مكافاة لما انفقته من مالك عليه وقمت به من حقه بعد انفاق مالك، فان لم تقم بحقه خيف عليك ان لا يطيب لك ميراثه. و لا قوة الا بالله.

515- و اما حق ذى المعروف عليك فاءن تشكره و تدكر معروفه و تنشر له المقالة الحسنة و تخلص له الدعاء فيما بينك و بين الله سبحانه، فانك اذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سر و علانية. ثم ان امكن مكافاته بالفعل كافاءته و الا كنت مرصدا له موطنا نفسك عليها.

516- و اما حق الموذن فاءن تعلم انه مذكرك بربك و داعيك الى حظك و افضل اعوانك على قضاء الفريضة التى افترضها الله عليك فتشكره على ذلك شكرك للمحسن اليك. و ان كنت فى بيتك متهما لذلك، لم تكن لله فى امر متهما و علمت انه نعمة من الله عليك لاشك فيها فاءحسن صحبة نعمة الله بحمد الله عليها على كل حال و لا قوة الا بالله.

517- و اما حق امامك فى صلاتك فان تعلم انه قد تقلد السفارة فيما بينك و بين الله و الوفادة الى ربك و تكلم عنك و لم تتكلم عنه و دعالك و لم تدع له و طلب فيك و لم تطلب فيه و كفاك هم المقام بين يدى الله و المساءلة له فيك. و لم تكفه ذلك فاءن كان فى شى ء من ذلك تقصير كان به دونك و ان كان آثما لم تكن شريكه فيه و لم يكن له عليك فضل، فوقى نفسك بنفسه و وقى صلاتك بصلاته، فتشكر له على ذلك ولا حول و لا قوة الا بالله.

518- و اما حق الجليس فاءن تلين له كنفك و تطيب له جانبك و تنصفه فى مجاراة اللفظ و لا تغرق فى نزع الحظ اذا لحضت و تقصد فى اللفظ الى افهامه اذا لفظت وان كنت الجليس اليه كنت فى القيام عنه بالخيار و ان كان الجالس اليك كان باالخيار. و الا تقوم الا باذنه و لا قوة الا بالله.

519- و اما حق الجار فحفظه غائبا و كرامته شاهدا و نصرته و معونته فى الحالين جميعا، لا تتبع له عورة و لاتبحث له عن سوء (ة) لتعرفها، فان عرفتها منه عن غير ارادة منك و لا تكلف، كنت لما علمت حصنا حصينا و سترا ستيرا، لوبحثت الاسنه عنه ضميرا لم تتصل اليه لانطوائه عليه. لا تستمع عليه من حيث لايعلم. لاتسلمه عند شديدة و لا تحسده عند نعمة. تقيل عثرته و تغفر زلته. و لا تدخر حلمك عنه اذا جهل عليك و لا تخرج ان تكون سلما له. ترد عنه لسان الشتيمة و تبطل فيه كيد حامل النصيحة و تعاشره معاشرة كريمة و لا حول ولا قوة الا بالله.

520- و اما حق الصاحب فاءن تصحبه بالفضل ماوجدت اليه سبيلا و الا فلا اقل من الانصاف. و لن تكرمه كما يكرمك و تحفظه كما يحفظك و لا يسبقك فيما بينك و بينه الى مكرمة، فان سبقك كافاءته. و لا تقصر به عما يستحق من المودة. تلزم نفسك نصيحته و حياطته و معاضدته على طاعة ربه و معونته على نفسه فيما لايهم به من معصية ربه. ثم تكون (عليه) رحمة و لا تكون عليه عذابا و لا قوة الا بالله.

521- و اما حق الشريك فان غاب كفيته. و ان حضر ساويته و لا تعزم على حكمك دون حكمه و لا تعمل براءيك دون مناظرته و تحفظ عليه ماله و تنفى عنه خيانته فيما عز اوهان فانه بلفنا «ان يدالله على الشريكين ما لم يتخاونا» و لا قوة الا بالله.

522- و اما حق المال فان لاتاءخذه الا من حله و لا تنفقه الا فى حله و لا تحرفه عن مواضعه و لا تصرفه عن حقائقه و لا تجعله اذا كان من الله الا اليه و سببا الى الله. و لا توثر به على نفسك من لعله لا يحمدك و بالحرى ان لا يحسن خلافته فى تركت و لا يعمل فيه بطاعة ربك فتكون معينا له على ذلك او بما اءحدث فى مالك احسن نظرا لنفسه فيعمل بطاعة ربه فيذهب بالغنيمة و تبوه بالاثم و الحسرة و الندامة مع التبعة و لا قود الا بالله.

523- و اما حق الغريم الطالب لك فان كنت موسرا اوفيته و كفيته و اغنيته و لم تردده و تمطله فان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قال: «مطل الغنى ظلم» و ان كنت معسرا ارضيته بحسن القول و طلبت اليه طلبا جميلا ورددته عن نفسك ردا الطيفا و لم تجمع عليه ذهاب ماله و سوء معاملته، فان ذلك لوم و لا قوة الا بالله.

524- و اما حق الخليط فان لا تغره و لا تغشه و لا تكذبه و لا تغفله و لا تخدعه و لا تعمل فى انتقاضه عمل العدو الذى لا يبقى على صاحبه و ان اطماءن اليك استقصيت له على نفسك و علمت ان غبن المسترسل ربا و لا قوة الا بالله.

525- و اما حق الخصم المدعى عليك فان كان ما يدعى عليك حقا لم تنفسخ فى حجته و لم تعمل فى ابطال دعوته و كنت خصم نفسك له و الحاكم عليها و الشاهدله و بحقه دون شهادة الشهود، فان ذلك حق الله عليك و ان كان ما يدعيه باطلا رفقت به وروعته و ناشدته بدينه و كسرت حدته عنك بذكر الله و القيت حشو الكلام و لغطه الذى لا يرد عنك عادية عدوك بل تبوء باثمه و به يشحذ عليك سيف عداوته، لان لفظة السوء تبعث الشر. و الخير مقمعد للشر و لا قوة الا بالله.

526- و اما حق الخصم المدعى عليه فان كان ما تدعيه حقا اجملت فى مقاولته بمخرج الدعوى، فان للدعوى غلظد فى سمع المدعى عليه و قصدت قصد حجتك بالرفق و امهل المهلة و ابين البيان و الطف اللطف و لم تتشاغل عن حجتك بمنازعته بالقيل و القال فتذهب عنك حجتك و لا يكون لك فى ذلك درك و لا قوة الا بالله.

527- و اما حق المستشير فان حضرك له وجه راءى جهدت له فى النصيحة و اشرت عليه بما تعلم انك لو كنت مكانه عملت به و ذلك ليكن منك فى رحمة و لين، فان اللين يونس الوحشة و ان الغلظ يوحش موضع الانس و ان لم يحضرك له راءى و عرفت له من تثق براءيه و ترضى به لنفسك دللته عليه و ارشدته اليه، فكنت لم تاءله خيرا و لم تدخره نصحا و لا حول و لا قوة الا بالله.

528- و اما حق المشير عليك فلا تتهمه فيما لا يوافقك عليه من راءيه اذا اشار عليك فانما هى الاراء و تصرف الناس فيها و اختلافهم، فكن عليه فى راءيه بالخيار اذا تهمت راءيه، فاءما تهمته فلا تجوز لك اذا كان عندك ممن يستحن المشاورة و لاتدع شكره على مابدالك من اشخاص راءيه و حسن وجه مشورته، فاذا وافقك حمدت الله و قبلت ذلك من اخيك بالشكر و الارصاد بالمكافاة فى مثلها ان فزع اليك و لا قوة الا بالله.

529- و اما حق المستنصح فان حقه ان تؤ دى اليه النصيحة على الحق الذى ترى له انه يحمل و تخرج المخرج الذى يلين على مسامعه. و تكلمه من الكلام بما يطيقه عقله، فان لكل عقل طبقة من الكلام يعرفه و يجتنبه و ليكن مذهلك الرحمة و لا قوة الا بالله.

530- و اما حق الناصح فاءن تلين له جناحك ثم تشرئب له قلبك و تفتح له سمعك حتى تفهم عنه نصيحته، ثم تنظر فيها، فان كان وفق فيها للصواب حمدت الله على ذلك و قبلت منه و عرفت له نصيحته و ان لم يكن وفق لها فيها رحمته و لم تتهمه و علمت انه لم يالك نصحا الا انه اخطاء. الا ان يكون عندك مستحقا للتهمة فلا تعباء بشى ء من امره على كل حال و لا قوة الا بالله.

531- و اما حق الكبير فان حقه توقير سنه و اجلال اسلامه اذا كان من اءهل الفضل فى الاسلام بتقديمه فيه و ترك مقابلته عند الخصام و لا تسبقه الى طريق و لا تؤ مه فى طريق و لا تستجهله و ان جهل عليك تحملت و اكرمته بحق اسلامه مع سنه فانما حق السن بقدر الاسلام و لا قوة الا بالله.

532- و اما حق الصغير فرحمته و تثقيفه و تعليمه و العفو عنه و الستر عليه و الرفق به و المعونة له و الستر على جرائر حداثته فاءنه سبب و المداراة له. و ترك مماحكنه فان ذلك ادنى لرشده.

533- و اما حق السائل فاعطاوه اذا تيقنت صدقه و قدرت على سد حاجته و الدعاء له فيما نزل به و المعاونة له على طلبته، و ان شككت فى صدقه و سبقت اليه التهمة له و لم تعزم على ذلك لم تاءمن ان يكون من كيد الشيطان اراد يصدك عن حظك و يحول بينك و بين التقرب الى ربك فتركته بستره و رددته ردا جميلا. و ان غلبت نفسك فى امره و اعطيته على ما عرض فى نفسك منه. فان ذلك من عزم الامور.

534- و اما حق المسؤ ول فحقه ان اعطى قبل منه ما اعطى بالشكر له و المعرفة لفضله و طلب وجه العذر فى منعه و احسن به الظن. و اعلم انه منع (ف‍)ماله منع و ان ليس التثريب فى ماله و ان كان ظالما فاءن الانسان لضلوم كفار.

535- و اما حق من سرك الله به و على يديه، فان كان تعمدها لك حمدت الله اولا ثم شكرته على ذلك بقدره فى موضع الجزاء و كافاءته على فضل الابتداء و ارصدت له المكافاة، ان لن يكن تعمدها حمدت الله و شكرته و علمت انه منه، توحدك بها و احببت هذا اذكان سببا من اسباب نعم الله عليك و ترجو له بعد ذلك خيراء، فان اسباب التعم بركة حيث ما كانت وان كان لم يتعمد و لا قوة الا بالله.

536- و اما حق من ساءك القضاء على يديه بقول او فعل فان كان تعمدها كان العفو اولى بك لما فيه له من القمع و حسن الادب مع كثير امثاله من الخلق. فان الله يقول: «و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل - الى قوله - من عزم الامور» و قال عزوجل: «و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين» هذا فى العمد فان لم يكن عمدا لم تظلمه بتعمد الانتصار منه فنكون قد: كافاءته فى تعمد على خطاء. و رفقت به ورددته! بالطف ما تقدر عليه و لا قوة الا بالله.

537- و اما حق اهل ملتك عامة فاصمار السلامة و نشر جناح الرحمة و الرفق بمسيئهم. و تاءلفهم و استصلاحهم شكر محسنهم الى نفسه و اليك فان احسانه الى نفسه احسانه اليك اذا كف عنك اذاه و كفاك مؤ ونته و حبس عنك نفسه فعمهم جميعا بدعوتك و انصرهم جميعا بنصرتك و انزلتهم جميعا منك منازلهم، كبيرهم بمنزلة الوالد و صغيرهم بمنزلة الولد و اوسطهم بمنزلة الاخ. فمن اتاك تعاهدته بلطف و رحمة. وصل اءخاك بمايجب للاخ على اخيه.

538- و اما حق اهل الذمة فالحكم فيهم ان تقبل منهم ما قبل الله و تفى بما جعل الله لهم من ذمته و عهده و تكلهم اليه فيما طلبوا من اءنفسهم و اجبروا عليه و تحكم فيهم بما حكم الله به على نفسك فيما جرى بينك (و بيهم) من معاملة و ليك بينك و بين ظلمهم من رعاية ذمة الله والوفاء بعهده. و عهد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حائل فانه بلغنا انه قال: «من ظلم معاهدا كنت خصمه» فاتق الله و لا حول و لا قوة الا بالله.

539- فهذه خمسون حقا محيطا بك لاتخرج منها فى حال من الاحوال يجب عليك رعايتها و العمل فى تاءديتها و الا ستعانة بالله جل ثناؤ ه على ذلك و لا حول و لا قوة الا بالله و الحمدلله رب العالمين.

540- رك: شد الازار فط حط الاوزار عن زوار المزار 288؛ زندگى على بن الحسين 193؛ راهماى گنجينه قرآن، بيانى 10 - 11.

541- مقدمه صحيفه سجاديه به قلم مرحوم مشكوة.

542- اين حديث از «متوكل بن هارون» نقل شده و در اول صحيفه ضبط گرديده است.

543- الذريعه 15/19

544- الذريعه 15/18-20

545- الذريعه 13/1281-1327

546- الذريعه: جلد 13/345-395؛ ترجمه و شرح صحيفه كامله، علامه ميرزا الو الحسين شعرانى، 12-14.

547- مقدمه صحيفه سجاديه، سيد محمد مشكوة.

548- الذريعه 15/18

549- شرح صحيفه سجاديه، سيد محمد باقر داماد 45.

550- مستدرك الوسايل 3/838

551- يحيى بن زيد در سال 122 هجرى راهى خراسان شد و در همان سال به دست نصربن سيار، حاكم خراسان به شهادت رسيد. كامل ابن اثير 5/247.

552- رعد /39.

553- دعاى 1 بخش 10

554- 6/21

555- 20/22

556- 47/14

557- 47/20

558- 47/72

559- 6/21

560- 8و 37/7

561- 5/3.

562- 16/8

563- 16/10

564- 52/1

565- 2/1

566- 1/18

567- 32/1/3

568- 13/11، 12.

569- 32/7

570- 47/27.

571- 31/1.

572- 1/2.

573- 32/7.

574- 4/2

575- 17/15

576- 4/803

577- 42/8

578- 42/1

579- 42/3

580- 42/5

581- 42/5

582- 42/6

583- 42/8

584- 47/56

585- همان مدر؟

586- 47/60.

587- 47/60.

588- 47/64 و 65.

589- 47/66

590- 47/62

591- 47/63

592- 53 - 47/132

593- 67/56

594- 1/23

595- 46/21

596- 11/4

597- 1/6-7

598- 37/8

599- 48/15

600- 46/16

601- 64/17

602- طه 109

603- 21/4-6

604- 24/18

605- 48/6

606- 24/15

607- 31/30

608- 32/23-26

609- 9/5

610- 39/7.

611- 6/5-7

612- 5/15

613- 5/15

614- 17/4

615- 12/11

616- 9/4

617- 37/9

618- 1/8

619- 1/9

620- 20/10

621- 42 / 11 و 12.

622- 20 / 1 و 2.

623- 47 / 113.

624- 20 / 26.

625- 35 / 4 و 5.

626- 4و 2/3

627- 47/127

628- 42/16

629- 44/10

630- 8/4-5.

631- 6/18

632- 39/1

633- 20/13

634- 49/12

635- 49/7

636- 8/2

637- 25/7

638- 251/8پ

639- 47/56

640- 48/9

641- 48/11.

642- 6/18

643- 38/1.

644- 47/131-132

645- 27/1-2

646- 27/1-2

647- 27/13

648- 1/30

649- 27/15

650- 27/7

فهرست مطالب

[پيشگفتار 2](#_Toc394997836)

[مقدمه 5](#_Toc394997837)

[فصل اول: اجمالى از ولادت تا شهادت 8](#_Toc394997838)

[ولادت على بن الحسين عليه‌السلام 8](#_Toc394997839)

[مكان ولادت 8](#_Toc394997840)

[كنيه و القاب 9](#_Toc394997841)

[پدر و مادر 9](#_Toc394997842)

[امام سجاد، ابن الخير تين 11](#_Toc394997843)

[همسر و فرزندان 12](#_Toc394997844)

[رسالت دينى و اجتماعى امام سجاد عليه‌السلام 14](#_Toc394997845)

[شهادت 15](#_Toc394997846)

[مدفن على بن الحسين عليه‌السلام 17](#_Toc394997847)

[امامت على بن الحسين عليه‌السلام 18](#_Toc394997848)

[دوران امامت 18](#_Toc394997849)

[دلايل امامت على بن الحسين عليه‌السلام 19](#_Toc394997850)

[تصريح پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 19](#_Toc394997851)

[حديث لوح 20](#_Toc394997852)

[تصريح على بن ابى طالب عليه‌السلام 21](#_Toc394997853)

[تصريح حسين بن على عليه‌السلام 22](#_Toc394997854)

[منحرفان از خط امامت راستين 23](#_Toc394997855)

[فرقه كيسانيه 23](#_Toc394997856)

[شخصيت محمد حنفيه 24](#_Toc394997857)

[«محمد حنفيه» و مسئله امامت 25](#_Toc394997858)

[محمد حنفيه و رخداد عاشورا 30](#_Toc394997859)

[چگونگى پيدايش كيسانيه 32](#_Toc394997860)

[زمينه سياس - اجتماعى پيدايش كيسانيه 33](#_Toc394997861)

[مختار و كيسانيه 37](#_Toc394997862)

[تمايز قيام توابين و قيام مختار 39](#_Toc394997863)

[عقيده مختار درباره امامت على بن الحسين عليه‌السلام 40](#_Toc394997864)

[رواياتى در مدح مختار 40](#_Toc394997865)

[رواياتى در مذمت مختار 42](#_Toc394997866)

[شخصيت مختار در نگاه اماميه 44](#_Toc394997867)

[انگيزه هاى سياسى در شكل گيرى كيسانيه 46](#_Toc394997868)

[فصل دوم: شخصيت معنوى و اجتماعى امام سجاد عليه‌السلام 48](#_Toc394997869)

[امام سجاد عليه‌السلام در محراب عبادت و معنويت 48](#_Toc394997870)

[امام سجاد عليه‌السلام در آستانه نماز 50](#_Toc394997871)

[نماز امام سجاد عليه‌السلام، ابلاغگر پيام شهيدان 51](#_Toc394997872)

[على بن الحسين، سيدالساجدين 52](#_Toc394997873)

[محو در جمال پروردگار 53](#_Toc394997874)

[على بن الحسين عليه‌السلام واهتمام به حج 54](#_Toc394997875)

[رسيدگى به نيازمندان و تهيدستان 54](#_Toc394997876)

[كمك به محرومان، در نهان 56](#_Toc394997877)

[عفو و گذشت، در روابط اجتماعى 59](#_Toc394997878)

[تلاش در آزادى بردگان 61](#_Toc394997879)

[امام سجاد عليه‌السلام، از ديدگاه ديگران 65](#_Toc394997880)

[حماسه فرزدق 67](#_Toc394997881)

[شخصيت فرزدق 70](#_Toc394997882)

[متن قصيده فرزدق 71](#_Toc394997883)

[پيامهاى قصيده فرزدق 73](#_Toc394997884)

[انگيزه فرزدق 73](#_Toc394997885)

[حماسه فرزدق، ثبت در ديوان ادب 75](#_Toc394997886)

[تحليلى بر قصيده فرزدق 79](#_Toc394997887)

[نقد شبهات 80](#_Toc394997888)

[فصل سوم: زندگى سياسى امام سجاد عليه‌السلام 83](#_Toc394997889)

[زندگى سياسى امام سجاد عليه‌السلام 83](#_Toc394997890)

[ايفاى مسئوليت، در اوج دشواريها 85](#_Toc394997891)

[از كربلا تا كوفه 87](#_Toc394997892)

[ورود به شهر كوفه 89](#_Toc394997893)

[سخنان آتشين امام سجاد عليه‌السلام با كوفيان 90](#_Toc394997894)

[در مجلس عبيدالله بن زياد 96](#_Toc394997895)

[از كوفه تا شهر شام 98](#_Toc394997896)

[خط سير قافله اسيران 99](#_Toc394997897)

[گذارى غمبار از شهر بعلبك 102](#_Toc394997898)

[ورود به شام، دشوارترين لحظه ها 104](#_Toc394997899)

[نخستين طنين حق در گوش شاميان 105](#_Toc394997900)

[شماتت كينه توزان 107](#_Toc394997901)

[ورود به مجلس يزيد 109](#_Toc394997902)

[خطبه على بن الحسين عليه‌السلام 115](#_Toc394997903)

[بازتاب خطبه امام سجاد عليه‌السلام 121](#_Toc394997904)

[خطبه امام سجاد عليه‌السلام، در آستانه ورود به مدينه 124](#_Toc394997905)

[امام سجاد عليه‌السلام، پس از واقعه كربلا 127](#_Toc394997906)

[موضع امام سجاد در برابر حكومتها 130](#_Toc394997907)

[اهتمام به امر به معروف و نهى از منكر 132](#_Toc394997908)

[نهى از تبعيت ظالمان 132](#_Toc394997909)

[افشاگرى عليه دستگاه امويان 132](#_Toc394997910)

[ترغيب به جهاد و شهادت 134](#_Toc394997911)

[رهنمود به مبارزه پنهانى با جباران 135](#_Toc394997912)

[تشويق به شكيبايى و رازدارى 136](#_Toc394997913)

[جهاد يا حج؟ 138](#_Toc394997914)

[زندگى امام سجاد؛ در ادامه خلافت يزيد 140](#_Toc394997915)

[واقعه اسفبار «حره» 141](#_Toc394997916)

[امام سجاد در واقعه حره 146](#_Toc394997917)

[تحليلهاى نادرست! 150](#_Toc394997918)

[دومين تحليل نادرست! 152](#_Toc394997919)

[امام سجاد، پناهگاه اهل مدينه 154](#_Toc394997920)

[يزيد و هجوم به مكه 157](#_Toc394997921)

[فتنه عبدالله بن زبير 158](#_Toc394997922)

[موضع امام سجاد عليه‌السلام در برابر ابن زبير 160](#_Toc394997923)

[دوران معاوية بن يزيد 164](#_Toc394997924)

[دوران مروان بن حكم 167](#_Toc394997925)

[انحطاط دينى و سياسى مردم 168](#_Toc394997926)

[دوران عبدالملك مروان 170](#_Toc394997927)

[برخوردهاى امام سجاد عليه‌السلام با عبدالملك 172](#_Toc394997928)

[دوران وليد بن عبدالملك 180](#_Toc394997929)

[عمربن عبدالعزيز و آينده او از نظر امام سجاد عليه‌السلام 181](#_Toc394997930)

[شيوه امام در افشاگرى عليه حاكمان ناصالح 184](#_Toc394997931)

[فصل چهارم: شخصيت علمى امام سجاد عليه‌السلام 185](#_Toc394997932)

[علم و دانش امام سجاد عليه‌السلام 185](#_Toc394997933)

[احكام و مسايل فقهى 187](#_Toc394997934)

[امام سجاد عليه‌السلام سرور فقيهان 188](#_Toc394997935)

[اسرار و دانشهاى مكتوم 189](#_Toc394997936)

[اصحاب و شاگردان امام سجاد عليه‌السلام 190](#_Toc394997937)

[اصحاب امام سجاد عليه‌السلام 192](#_Toc394997938)

[ممتازترين اصحاب امام سجاد عليه‌السلام 201](#_Toc394997939)

[ويژگيهايى از زندگى اصحاب امام سجاد عليه‌السلام 202](#_Toc394997940)

[يحيى بن ام الطويل 202](#_Toc394997941)

[سعيد بن جبير 204](#_Toc394997942)

[رُشيد هجرى 206](#_Toc394997943)

[ابوخالد كابلى 208](#_Toc394997944)

[سعيدبن مسيب 210](#_Toc394997945)

[جابربن عبدالله انصارى 211](#_Toc394997946)

[عامر بن واثله كنانى 213](#_Toc394997947)

[ابو حمزه ثمالى 215](#_Toc394997948)

[ابان بن تغلب 217](#_Toc394997949)

[امام سجاد عليه‌السلام و تحكيم و تجديد بناى معارف دين 219](#_Toc394997950)

[فقيهان اصحاب امام سجاد عليه‌السلام 221](#_Toc394997951)

[هشدار امام سجاد عليه‌السلام به عالمان 222](#_Toc394997952)

[نامه امام سجاد عليه‌السلام به محمد بن مسلم زهرى 223](#_Toc394997953)

[مسئوليت عالمان 224](#_Toc394997954)

[همدمى باظالمان، جرمى بزرگ 225](#_Toc394997955)

[عالمان دربارى، اصليلترين تكيه گاه ظالمان 225](#_Toc394997956)

[هشدار به عالمان دنياگرا! 226](#_Toc394997957)

[لزوم توجه به انگيزه هوادارن 227](#_Toc394997958)

[راه نجات و بازگشت 228](#_Toc394997959)

[فصل پنجم: جلوه هايى از درسهاى امام سجاد عليه‌السلام 230](#_Toc394997960)

[جلوه هايى از درسهاى امام سجاد - عليه‌السلام 230](#_Toc394997961)

[رساله حقوق 230](#_Toc394997962)

[رساله حقوق در منابع روايى 231](#_Toc394997963)

[متن رساله حقوق 232](#_Toc394997964)

[حقوق الهى، پايه همه حقوق فردى و اجتماعى 232](#_Toc394997965)

[فراگيرى و گستردگى دامنه حقوق 233](#_Toc394997966)

[فهرست حقوق اجتماعى 234](#_Toc394997967)

[حقوق در قلمرو كردار 238](#_Toc394997968)

[حقوق پيشوايان و مديران 240](#_Toc394997969)

[حقوق رعيت و عناصر تحت سرپرستى 242](#_Toc394997970)

[حقوق خويشاوندان 244](#_Toc394997971)

[استمداد از خداوند در ايفاى حقوق 259](#_Toc394997972)

[مستدركات صحيفه 260](#_Toc394997973)

[شرحهاى نگاشته شده بر صحيفه 261](#_Toc394997974)

[سند و رجال صحيفه كامله سجاديه 263](#_Toc394997975)

[حديث صحيفه 264](#_Toc394997976)

[گستره معارف در صحيفه سجاديه 268](#_Toc394997977)

[هنر تبليغ و هدايتگرى 268](#_Toc394997978)

[باورهاى اصولى، در صحيفه سجاديه 271](#_Toc394997979)

[توحيد و شناخت خداوند 271](#_Toc394997980)

[خداوند، خود معرف خويش 272](#_Toc394997981)

[خداوند، يگانه و بى همتا 272](#_Toc394997982)

[خداوند، بى ضد و بى شريك 272](#_Toc394997983)

[اهميت اعتقاد به توحيد 273](#_Toc394997984)

[صفات خداوند 274](#_Toc394997985)

[عدل الهى 276](#_Toc394997986)

[لطف و رحمت الهى 277](#_Toc394997987)

[علم و قدرت الهى 277](#_Toc394997988)

[عزت و بى نيازى خداوند 278](#_Toc394997989)

[ناتوانى انسان از وصيف كامل خداوند 279](#_Toc394997990)

[تداوم خط رسالت در طول تاريخ 281](#_Toc394997991)

[پيامبر اسلام، خاتم پيامبران 281](#_Toc394997992)

[اصحاب راستين پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 281](#_Toc394997993)

[قرآن، دليل حقانيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 282](#_Toc394997994)

[قرآن، فراتر از همه كتابهاى آسمانى 282](#_Toc394997995)

[قرآن، روشنگر ظلمتها 282](#_Toc394997996)

[قرآن شفابخش حقجويان 282](#_Toc394997997)

[قرآن، ملاك تشخيص حق 283](#_Toc394997998)

[حقايق قرآن، نيازمند مفسرى الهى 283](#_Toc394997999)

[امامان عليه‌السلام، وارثان علم پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 283](#_Toc394998000)

[امامان، گنيجه داران معارف قرآن 283](#_Toc394998001)

[خاندان پيامبران صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، رهبران خلق به سوى خدا 284](#_Toc394998002)

[خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، برگزيدگان خدا 284](#_Toc394998003)

[خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پاكيزگان از گناه 284](#_Toc394998004)

[فلسفه تداوم امامت 284](#_Toc394998005)

[فلسفه لزوم اطاعت از امام عليه‌السلام 285](#_Toc394998006)

[عارفان به مقام ائمه معصومين عليه‌السلام 285](#_Toc394998007)

[ارجمندى شيعه، در نگاه امام عليه‌السلام 286](#_Toc394998008)

[آرمانهاى متعالى، در مكتب انتظار 286](#_Toc394998009)

[مناسبات امام و امت 288](#_Toc394998010)

[پيامبران و امامان عليه‌السلام، حجت خدا بر خلق 290](#_Toc394998011)

[اتمام حجت خدا بر انسانها، زمينه مسئوليت آنان 290](#_Toc394998012)

[قيامت، روز پاسخگويى به مسؤ وليتها 291](#_Toc394998013)

[بر پايى قيامت، لازمه عدل الهى 292](#_Toc394998014)

[نظام كيفر و پاداش الهى، بدون ظلم 292](#_Toc394998015)

[فلسفه عدل الهى در نظام جزابخشى 293](#_Toc394998016)

[مهلت الهى به مسؤ وليت گريزان 294](#_Toc394998017)

[فلسفه مهلت خداوند به اهل عصيان 294](#_Toc394998018)

[كارآيى شفاعت، در قيامت 295](#_Toc394998019)

[شفاعت پيامبران براى امتها 296](#_Toc394998020)

[شفاعت اهل بيت عليه‌السلام براى پيروان 296](#_Toc394998021)

[شفاعت صالحان، براى وابستگان خويش 296](#_Toc394998022)

[شفاعت اعمال مؤمنان، براى آنان 297](#_Toc394998023)

[سيماى انسان و فضايل انسانى در صحيفه سجاديه 297](#_Toc394998024)

[مراحل پيدايش و تكامل انسان 297](#_Toc394998025)

[نيروى انسانى متكى به خدا 298](#_Toc394998026)

[فلسفه آفرينش انسان 299](#_Toc394998027)

[انسان، هماره در معرض آزمون الهى 299](#_Toc394998028)

[قابليتهاى دوگانه انسان 300](#_Toc394998029)

[انسان، بى حمايت خدا، متمايل به باطل 301](#_Toc394998030)

[سرشت انسان، متمايل به صلاح 302](#_Toc394998031)

[معرفت، عاليترين موهبت الهى به انسان 302](#_Toc394998032)

[حقشناسى، ملاك انسانيت 303](#_Toc394998033)

[صفات ارزشى انسان 304](#_Toc394998034)

[خودسازى و صلاح جويى 304](#_Toc394998035)

[نيت و انديشه نيك 305](#_Toc394998036)

[عزت و شرافت 305](#_Toc394998037)

[تواضع در اوج عزت 306](#_Toc394998038)

[محبت و مودت اجتماعى 307](#_Toc394998039)

[رعايت حقوق اجتماعى و التزام به آنها 307](#_Toc394998040)

[حمايت و دستگيرى از محرومان 308](#_Toc394998041)

[پرهيز از آزار ديگران 308](#_Toc394998042)

[پرهيز از آفات زبان و گفتار 308](#_Toc394998043)

[پرهيز از نفاق و دورويى 308](#_Toc394998044)

[جهاد اكبر و پرهيز از شهوات 309](#_Toc394998045)

[مواضع سياسى - اجتماعى امام سجاد عليه‌السلام در صحيفيه سجاديه 310](#_Toc394998046)

[درودهاى مكرر بر خاندان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 311](#_Toc394998047)

[تاءكيدى بر حقانيت بينش عقيدتى و سياسى شيعه 311](#_Toc394998048)

[تصريح امام به جايگاه سياسى ائمه عليه‌السلام 312](#_Toc394998049)

[افشاگرى امام عليه غاصبان خلافت 312](#_Toc394998050)

[ترويج امام عليه‌السلام از آرمان حاكميت ائمه عليه‌السلام 313](#_Toc394998051)

[تاءكيد امام عليه‌السلام بر پاسدارى از حريم دين و مقابله با باطل 313](#_Toc394998052)

[حمايت از مظلوم و مقابله با ظالم 314](#_Toc394998053)

[اهتمام امام به حفظ كيان سرزمينهاى اسلامى 314](#_Toc394998054)

[ترغيب و تشويق به جهاد 316](#_Toc394998055)

[بزرگداشت روحيه جهاد و نبرد با دشمنان اسلام 317](#_Toc394998056)

[ارزش شهادت و مقام شهيدان 317](#_Toc394998057)

[اهداف والالى جهاد 318](#_Toc394998058)

[سخنى در پايان 319](#_Toc394998059)

[پی نوشت ها: 320](#_Toc394998060)

[فهرست مطالب 363](#_Toc394998061)